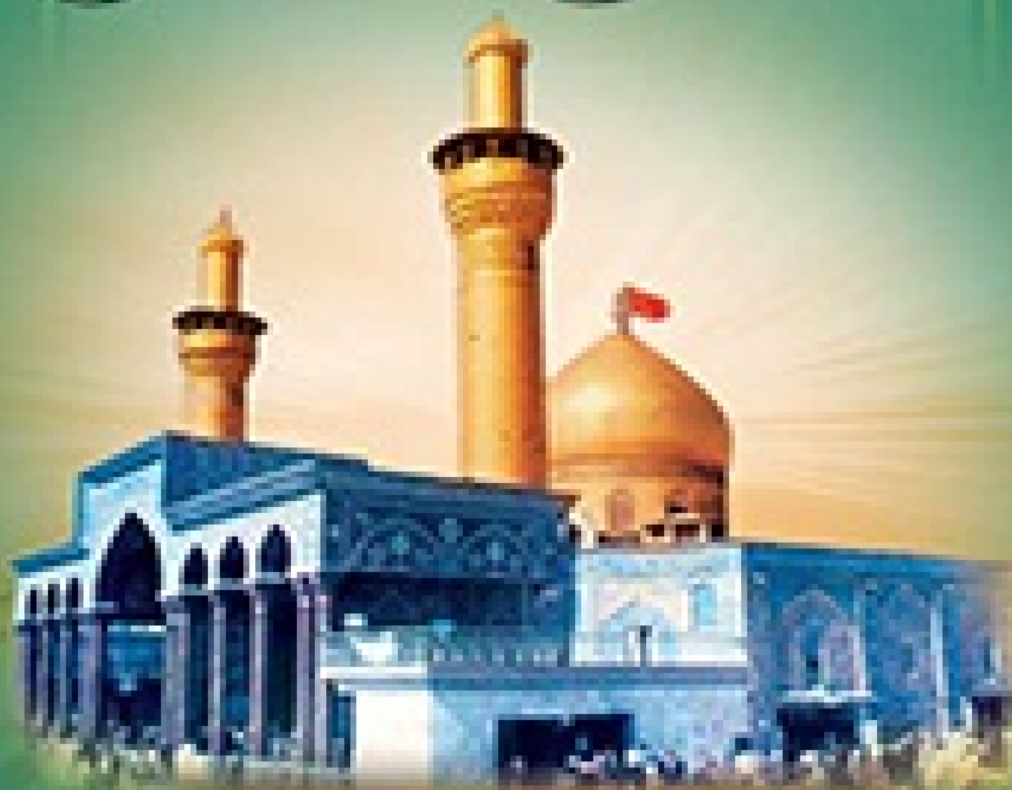


اخلاق حسینی



جعفر بیاتی

ترجمہ: موسوی دانش

بسم الله الرحمن الرحیم

اخلاق حسینی

نویسنده:

جعفر بیاتی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اخلاق حسینی

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیاتی، جعفر، ۱۳۳۲-

عنوان قراردادی : الاخلاق الحسینیه. فارسی.

عنوان و نام پدیدآور : اخلاق حسینی/جعفر بیاتی ؛ ترجمه موسی دانش.

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۵۱ ص.

شابک : :۹۷۸۹۶۴۹۷۱۱۹۶۶

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴-۶۱ ق. -- اخلاق.

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۴.

شناسه افزوده : دانش، موسی، ۱۳۳۷- ،مترجم.

شناسه افزوده : بنیاد پژوهش های اسلامی.

رده بندی کنگره : BP۴۱/۴/ب۹۳الف۱ ۳۰۴۱ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۲۸۴۷۲

ص:۱

اشاره

فهرست مطالب

پیشگفتار

پیشگفتار

به نام خداوند بخشاینده مهربان

سپاس از آنِ خداوندی است که انسان را آفرید و برترینِ موجودات قرارش داد. عجایب قدرت پیروزش را در او آشکار کرد، شگفتیهای عظمت خیره کننده اش را در او بروز داد، سرشت وی را از تاریکی و روشنایی عجین ساخت، انگیزه های نیکی و بدی را در او درهم آمیخت، خمیرمایه وجودش را از مایه های ناهمگون، سرشت و نیروها و اوصاف ناسازگار را در او گرد آورد و آنگاه از او خواست که با ارزیابی و اصلاح این نیروها به تهذیب آنها بپردازد و پس از هموار کردن راه، وی را به اصلاح آنها تشویق کرد. درود بر پیامبر ما که جوامع الکلم به او داده شد و برای تکمیل خویها و شیوه های نیکو برانگیخته گردید. درود بر خاندان او که چراغ تاریکیها و کلید درهای سعادت و کرم هستند. درود و سلام بر او و آنان باد.

تردیدی نیست که هدف از وضع قوانین و ادیان و فرستادن پیامبران، بیرون آوردن انسانها از چراگاههای چهارپایان و شیاطین و رساندن آنان به بهشت برین است و این هدف در صورتی تحقق می یابد که انسان خود را از خویهای نکوهیده و پست، رها و به اوصاف و فضایل نیکو آراسته سازد.

تردیدی وجود ندارد که تزکیه به شناخت صفات اخلاقی نابودکننده و رهاننده و آگاهی از عوامل و راههای درمان این صفات بستگی دارد(۱).

۱- شیخ محمّد مهدی نراقی، مقدمه کتاب جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۵۱، چاپ سوم، چاپخانه نجف اشرف، سال ۱۳۸۳ ه .

چنانچه اخلاق به معنای ملکاتی باشد که برای نفس حاصل می شود، یا به معنای کارهایی باشد که سزاوار ستایش است(۱)، از یکسو بر خرد و دانش تکیه دارد و از سویی دیگر بر تربیت، تهذیب و تلاش.

در سخنان امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است:

«اخلاق نیکو از میوه های خردمندی و اخلاق بد از میوه های نابخردی است»(۲).

مولا محسن فیض کاشانی می گوید:

«اخلاق نیکو، خصلت سرور پیامبران [= پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله] و برترین عملِ راستگویان است. این اخلاق به طور حتم جزء دین، میوه کوشش پرهیزکاران و ریاضت پرستش کنندگان است. اخلاق زشت، زهر کشنده، هلاک کننده حتمی، خواری ننگین، رذیلتهای آشکار و پلیدیهایی است که انسان را از جوار پروردگار جهانیان دور می کند و دارنده چنین اخلاقی به جرگه شیطانِ نفرین شده درمی آید. اخلاق بد، درهایی است که از قلب به سوی آتش افروخته خدا باز می شود، آتشی که به دلها می رسد. همان گونه که اخلاق خوب درهایی است که از قلب به سوی نعمتهای بهشت و جوار رحمان گشوده می شود»(۳).

چنانچه اخلاق به معنای دقیق آن، همان ملکات نفسانی باشد که موجب می شود کارها به آسانی و بدون نیاز به اندیشه و تأمّل از انسان صادر شود، به دست آوردن این ملکات، به کوشش و تربیت از طریق رهنمودهای عقلی، قلبی و معنوی نیاز دارد تا بر پایه های درست و پایدار استوار گردد. تشخیص اخلاق

۱- برخی برآنند که اخلاق به معنای ملکاتی است که برای نفس حاصل می شود، خواه نیکو باشد و خواه زشت، یا به معنای کارهایی است که سزاوار ستایش و نکوهش است محمّد تقی مصباح یزدی، فلسفه اخلاق، ص ۱.

۲- آمدی، غرر الحکم و دررالکلم، ص ۲۸.

۳- المحجّه البیضاء فی تهذیب الإحیاء، ج ۵، ص ۸۷، کتاب ریاضه النفس، چاپ جامعه مدرسین، قم.

نیکو از اخلاق بد، به شناخت این دو نیازمند است تا نفس از روی دلیل و آگاهی به اخلاق نیکو تمایل پیدا کند و بدان فرمان دهد و از خصلتهای زشت بترسد و از آن باز دارد. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «تشخیص اخلاق و آشکار کردن اخلاق پسندیده و ریشه کن کردن اخلاق نکوهیده، سرگل دانش است»(۱).

شیخ نراقی در ادامه سخن قبلی اش: «تردیدی نیست که تزکیه به شناخت صفات اخلاقی نابودکننده و رهاننده بستگی دارد...» می گوید:

«این همان حکمت حق است که خداوند صاحبان آن را ستوده و به احدی اجازه نداده است که این حکمت را نادیده بگیرد. این حکمت موجب حیات حقیقی و سعادت ابدی می شود. کسی که این حکمت را رها کند، در لبه پرتگاه نابودی قرار می گیرد و چه بسا آتش شهوتها او را می سوزاند»(۲).

شناخت خویهای پسندیده در چیزهایی تجسم می یابد که خداوند بدان فرمان داده و فرا خوانده است و نیز در سیره انبیا و اولیا که سرور و زینت آنان محمّد صلی الله علیه و آله است، همو که خداوند او را در قرآن مجیدش ستوده و در توصیف او فرموده است: «و راستی که تو را خویی است والا»(۳).

از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «از جمله سخنانی که خداوند پیامبرش را مورد خطاب قرار داد، این بود که به او فرمود: ای محمّد، «راستی تو را خویی است والا» یعنی سخاوت و اخلاق نیکو»(۴).

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله صفحه ای مقدس و نورانی از اخلاق ربّانی بود. امام صادق علیه السلام می فرماید: «خدای عزّوجل پیامبرش صلی الله علیه و آله را تربیت کرد و هنگامی که او را بر آنچه می خواست استوار ساخت، به او فرمود: «به کار پسندیده فرمان ده و از نابخردان

۱- غرر الحکم، ص ۱۸۲.

۲- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲.

۳- قلم / ۴.

۴- محدث، شیخ عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۹۱، به نقل از امالی شیخ طوسی، ص ۴۵۵، ح ۴۵، نشر دارالکتب الإسلامیّه، تهران.

رخ برتاب»(۱) زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله این فرمان خدا را انجام داد، خداوند او را مورد تأیید قرار داده و فرمود: «راستی که توراست خویی والا»(۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله با نفس پاک خویش دیگران را به اخلاق پسندیده فرا خواند تا آن جا که اخلاق کامل، عنوان برگزیده او شد و روزی به امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«آیا به تو خبر ندهم از کسی که از لحاظ اخلاق شبیه ترین شما به من است؟

امام علی علیه السلام گفت: بله، ای رسول خدا.

گفت: آنکه اخلاقش از همه شما نیکوتر، بردباری اش فزونتر، نسبت به خویشاوندانش مهربانتر و انصافش بیشتر باشد»(۳).

اهل بیت علیهم السلام وارثان علم و اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند و در این باره هیچ کس توان ستیز با آنان را ندارد، زیرا آنان اهل بیت نبوت، جایگاه رسالت و محلّ فرود آمدن وحی هستند.

از حکم بن عتیبه نقل شده که گفت: مردی در ثعلبیه یعنی کربلا، امام حسین علیه السلام را دیدار کرد و به نزد او آمد و سلام کرد. پس امام حسین علیه السلام به او فرمود: «از کدام شهری؟» گفت: من از کوفه هستم.

امام علیه السلام فرمود: «ای برادر کوفی! سوگند به خدا، اگر تو را در مدینه می دیدم، اثر آمدن جبرئیل در خانه ما و فرود آمدن او بر جدّم برای رساندن وحی را به تو نشان می دادم. ای برادر کوفی! ماییم آبشخور دانش. آیا آنان دانا هستند و ما نادان؟! این، شدنی نیست»(۴).

۱- اعراف / ۱۹۹.
۲- شیخ محمّد بن حسن صفّار قمی، از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام، بصائر الدرجات، ص ۱۱۱.
۳- مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۵۸؛ شیخ رضی الدّین ابو نصر حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۴۴۲.
۴- بصائر الدرجات، ص ۱۴.

از یحیی بن عبـد اللّه بن حسن روایت شده که گفت: از جعفر بن محمّد علیهماالسـلام شـنیدم، در حالی که گروهی از مردمان کوفه نزد او حضور داشـتند، می فرمود: «شگفتا! از مردمانی که می گویند: تمامت دانش خویش را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته اند و با این دانش دانا شده و هدایت یافته اند، ولی بر این پندارند که ما - اهل

بیت - دانش رسول خدا صلی الله علیه و آله را فرا نگرفته و بدان هدایت نیافته ایم! در حالی که ما خاندان و فرزندان او هستیم. وحی در خـانه هـای مـا فرود آمـد و دانش از نزد مـا به سوی مردم بیرون رفت. آیـا شـما بـاور می کنیـد که آنان دانا شدنـد و هدایت یافتند، ولی ما نادان ماندیم و گمراه شدیم؟ راستی این چیزی است که هرگز شدنی نیست»(۱).

از ضریس کِناسی نقل شده که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم. آن حضرت

فرمود: «داوود علم پیامبران را به ارث برد و سلیمان از داوود و محمّد صلی الله علیه و آله از سلیمان و ما از محمّد صلی الله علیه و آله ارث بردیم و صحف ابراهیم و الواح موسی علیهماالسلامنزد ماست»(۲).

از عبد اللّه بن جندب روایت شده که امام رضا علیه السلام به وی چنین نوشت:

«امّـا بعـد، به راستی محمّـد صـلی الله علیه و آله امین خـدا در میـان آفریـدگانش بود و زمانی که رحلت کرد، ما - اهل بیت - وارثان او بودیم. پس ما امینان خداوند در زمین او هستیم»(۳).

به ارث بردن دانش پیـامبر صـلی الله علیه و آله از سوی اهل بیت علیهم السـلام برای موافق و مخالف آشـکار است، زیرا دانش این خانـدان آفـاق را فرا گرفت و کاروانهـا آن را به جـای جـای جهـان بـا خود بردنـد و گروه بزرگی از انسانها با آن هـدایت یافتند. دانش، تنها به سینه سپردن مطالب یا فرمولها نیست بلکه دانش سودمند آن است که سبب

۱- امالی شیخ مفید، ص ۷۱.
۲- ثقه الاسلام کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵، باب: إنّ الأئمّه ورثوا علم النبی صلی الله علیه و آله، ح ۴.
۳- ثقه الاسلام کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵، باب: إنّ الأئمّه ورثوا علم النبی صلی الله علیه و آله، ح ۵.

افزایش ایمان، تقوا و رشد اخلاق و رفتارهای پسندیده شود.

امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «میوه دانش، عمل به آن است. میوه دانش، عبادت است. میوه دانش، خالص کردن عمل است»(۱).

همچنین آن امام فرمود: «سرگل دانش، فروتنی است و برخی از میوه های آن: تقوا، دوری از هوای نفسانی، پیروی از راه راست، دوری از گناهان، دوستی برادران، گوش دادن به سخن دانشمندان و پذیرفتن اندرز آنان. نیز از میوه های آن است: ترک انتقام هنگام توانایی، زشت شمردن دمخور شدن با باطل، نیکو دانستن پیروی از حق، راستگویی، دوری از شادمانی که موجب غفلت شود و از کاری که پشیمانی در پی داشته باشد. دانش به خرد خردمند می افزاید و برای دانش آموزش خصلتهای پسندیده به ارث می گذارد. از این روی، انسان بردبار را فرمانروا و رایزن را وزیر می سازد، آز را ریشه کن می کند، جامه نیرنگ را بر می کند، بخل را می میراند، وحشی مطلق را مهار و بیگانه را به خویشاوند مبدّل می کند»(۲).

بر ما پوشیده نیست که تمامی خصلتهای پاک و پسندیده با درخشانترین و روشنترین تصویرش در وجود اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تجلّی یافته

است، زیرا خداوند آنان را پاکیزه گردانید و هرگونه پلیدی یعنی هرگونه شرک یا گناه و معصیتی و یا هر شیطانی را از ایشان دور ساخت و این چیزی است که خداوند آن را اراده کرده است. آنچه را خدا بخواهد می شود و آنچه را نخواهد نمی شود و چنین فرموده است: «خدا می خواهد آلودگی را تنها از شما خاندان [پیامبر]بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند»(۳).

اهل بیت علیهم السلام از هر آلودگی اخلاقی پاکند، زیرا پاکیزه و معصوم هستند. شیخ

۱- غرر الحکم، ص ۱۵۸-۱۵۹.

۲- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۶، ح ۵۷؛ محمّد بن طلحه شافعی، مطالب السؤول، ص ۴۹.

۳- احزاب / ۳۳.

سلیمان قندوزی حنفی(۱) از ابن عباس نقل کرده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «من و علی و حسن و حسین و نُه تن از فرزندان حسین پاك و معصوم هستیم». ترمذی(۲) در سبب نزول آیه تطهیر، از عمر بن ابی سلمه پسرخوانده پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که گفت: وقتی این آیه در خانه امّ سلمه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و آنان را با کسایی پوشانید و علی را که پشت سر او قرار داشت نیز با کسایی پوشانید و سپس گفت: «خداوندا، اینان خاندان من هستند. پس پلیدی را از آنان بزدای و پاك و پاکیزه شان بگردان».

امّ سلمه گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آیا من هم با آنان هستم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تو در جایگاه خودت و بر نیکی هستی»(۳).

از شرایط پاکیزگی و عصمت آن است که اخلاق اهل بیت علیهم السلام والاـ و از هرگونه آلودگی پاك باشد. شاعر در ستایش آنان می گوید:

مُطَهَّرُونَ نَقِیّاتٌ ثِیابُهُمْ

تَجْرِی الصَّلاهُ عَلَیهِمْ اَیْنَما ذُکِرُوا

جامه آنان پاك و پاکیزه است و هر جا که نامی از آنان برده شود، بر ایشان درود فرستند.

فَاللّه لَمّا بَری خَلقا وَ اَتْقَنَهُ

صَفاکُمْ وَ اصْطَفاکُمْ اَیُّها البَشَرُ

زمانی که خداوند خلق را آفرید و آن را استوار ساخت، شما را برگزید

و انتخاب کرد، ای انسانهای برگزیده

ص:۱۳

۱- قندوزی از بزرگان علمای اهل سنّت است و این روایت را در کتاب مشهور خود به نام ینابیع المودّه، ج ۲، ص ۳۱۶، نقل کرده است.

۲- او صاحب کتاب السّنن الصّحاح، معروف به سنن ترمذی و از مشاهیر علمای اهل سنّت می باشد.

۳- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰، ح ۳۲۵۸.

فَاَنْتُمُ المَلَأُ الاَعْلی وَعِنْدَکُمْ

عِلمُ الکتابِ وَما جاءَتْ بِهِ السُّوَرُ(۱)

شمایید آن بزرگان بلند مرتبه و دانش کتاب و آنچه سوره ها آورده، نزد شماست.

چرا دانش کتاب نزد اهل بیت علیهم السلام نباشد؟ در حالی که آنان وارثان کسی هستند که خداوند به او فرمود: «به راستی تو را خویی است والا» وارثانِ کسی هستند که گفت: «پروردگارم مرا تربیت کرد و نیکو تربیتم کرد»(۲). پس از آن که

خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله را تربیت کرد، او مأموریت یافت که امت را تربیت کند. امام صادق علیه السلامفرمود: «خدای عزّوجلّ پیامبرش را تربیت کرد و نیکو تربیت کرد و زمانی که اخلاق او را به حدّ کمال رسانید، گفت: «به راستی تو راست اخلاقی والا». آنگاه امور مردم و امت را به او واگذار کرد تا رهبری بندگانش را به عهده گیرد»(۳).

کسی که به تربیت امّت مأمور می شود، سزاوارتر آن است که به تربیب طرفداران، اعضای خانواده و نزدیکانش بپردازد. تاریخ برای ما ثبت کرده است که خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله ناقلان اخلاق او بودند و اخلاق آن حضرت در وجود آنان تجسم یافت تا آن جا که به یادگار برجسته ای برای مردم بدل شدند که اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله را به یاد آنها می آوردند. نخستین فرد از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که به او اقتدا

۱- شیخ صدوق این ابیات را در کتاب عیون اخبارالرضا، ج ۳، ص ۱۴۳ آورده و گفته است: ابو نواس آن را درباره امام رضا علیه السلام سروده است. امّا سیّد محسن امین عاملی ابیات مزبور را در کتاب خویش اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۶ آورده و به ابو نواس نسبت داده و سپس گفته است: ممکن است اصل این ابیات از آن مرد اعرابی باشد که با امام حسین علیه السلام دیدار کرد و ابو نواس در دوران امام علی بن موسی الرّضا علیه السلام بدان تمثّل جسته باشد. در همین حال، ابن عساکر این اشعار را در تاریخ دمشق بخش «زندگانی امام حسین علیه السلام»، ص ۱۶۰، شماره ۲۰۵ آورده و آن را به اعرابی نسبت داده است.

۲- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۹۲، به نقل از مجمع البیان طبرسی، ج ۱۰، ص ۸۶.

۳- تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۳۸۹، به نقل از الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵، ح ۱.

کرد و اخلاق را از او آموخت، امام علی بن ابی طالب علیه السلام بود. چه، او در دامان رسول خدا صلی الله علیه و آله تربیت شد و از دانش و اخلاق او تغذیه کرد و در خانه او پرورش یافت و از او جدا نشد تا این که روح پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی به ملکوت اعلی پرواز کرد که سر مبارک او در دامان علی علیه السلام قرار داشت، همان امامی که گفت: «یاران حضرت محمّد صلی الله علیه و آله که حافظ اسرار او می باشند، می دانند که من لحظه ای با فرمان خدا و رسول او مخالفت نکردم و در جاهایی پیامبر صلی الله علیه و آله را با جان و دل یاری کردم که گامهای دلیران می لرزید و آنان پا پس می نهادند و این دلیری و مردانگی را خدا به من عطا فرمود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله که سرش روی سینه ام بود قبض روح شد و جانش در کف من روان گردید و آن را بر چهره خویش کشیدم»(۱).

همچنین آن امام فرمود:

«شما موقعیت مرا نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله در خویشاوندی نزدیک و در منزلت ویژه می دانید. پیامبر صلی الله علیه و آله مرا در دامان خویش می نشاند و در حالی که کودک بودم مرا در آغوش خود می گرفت و در بستر مخصوص خویش می خوابانید و بدنش را به بدن من می چسبانید و بوی خوش خود را به مشام من می رسانید و خوراک را جویده در دهان من می گذاشت. هرگز دروغی در گفتارم و اشتباهی در کردارم نیافت.

از همان لحظه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله را از شیر گرفتند، خداوند بزرگترین فرشته خود [= جبرئیل] را مأمور تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله کرد تا شب و روز او را به راههای بزرگواری و راستی و اخلاق راهنمایی کند.

من همواره با پیامبر صلی الله علیه و آله بودم چونان فرزند که همراه با مادر است. پیامبر صلی الله علیه و آله هر روز نشانه تازه ای از اخلاقش را برایم آشکار می کرد و به من فرمان می داد که

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷.

از آن پیروی کنم»(۱).

پیشتر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: «من تربیت شده خداوندم و علی تربیت شده من»(۲). همچنین فرمود: «حسین از من است و من از حسینم»(۳).

هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله از حسین علیه السلام باشد، بدین معناست که بقای یاد و آیین او به قیام حسین علیه السلام و شهادت وی وابسته است. امّا حسین علیه السلام به این دلیل از پیامبر صلی الله علیه و آله است که بر طبق نصّ قرآن کریم در آیه مباهله، وی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است: «بگو: بیایید، پسران مان و پسران تان را فرا خوانیم»(۴).

در تفسیر این آیه آمده است: مفسران و راویان اجماع دارند که مقصود حسن و حسین علیهماالسلام است(۵).

همچنین، امام حسین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله است، زیرا وارث دانش و اخلاق اوست.

بنابراین، بیایید اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله را از طریق سبط و ریحانه او حسین علیه السلام بشناسیم، بیایید حسین علیه السلام را در اخلاق نبوی اش همراهی کنیم و بیایید در اخلاق حسین علیه السلام بیندیشیم و آن را الگو قرار دهیم.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.
۲- مکارم الاخلاق، ص ۱۷.
۳- حدیث مشهوری است که شیعه و سنّی آن را نقل کرده اند و از آن جمله، حاکم در مستدرک خویش بر صحیحین و یحیای عامری این حدیث را صحیح دانسته است. احمد بن حنبل آن را در کتاب خویش به نام الفضائل من مسنده، ج ۴، ص ۱۷۲، ترمذی در سنن خویش از یعلی بن مرّه، شیخ مجلسی در جلاء العیون و دیگران نقل کرده اند.
۴- آل عمران / ۶۱.
۵- برخی از این مفسران عبارتند از: زمخشری در تفسیر کشاف؛ فخر رازی در التفسیر الکبیر؛ مسلم در صحیح خود؛ ابن حنبل در مسندش؛ سیوطی در تفسیرش الدّرالمنثور و ترمذی در سنن خود.

چرا باید اخلاق اهل بیت علیهم السلام را برگزید؟

چرا باید اخلاق اهل بیت علیهم السلام را برگزید؟

برای انسان مؤمن سزاوار است، در شناخت اصول دین خود بکوشد و تا جایی که می تواند با عقاید و باورهای حق: توحید، عدالت الهی، نبوت، امامت معصوم که از سوی خداوند برگزیده شده و معاد که نیکوکار را در آن پاداش و بدکار را کیفر دهند، آشنا شود.

به طور کلی باید بدانیم که امامت یکی از اصول دین است و ایمان شخص تنها زمانی کامل می شود که به امامت اعتقاد داشته باشد و با همان دیدی که به توحید و نبوت می نگرد، به امامت بنگرد، زیرا امامت همانند نبوت، لطفی است از سوی خداوند. پس در هر دورانی امام و راهنمایی باید باشد تا همان وظایف پیامبر را انجام دهد، یعنی بشر را به آنچه صلاح دو جهان در آن است هدایت و رهبری کند. رسیدن به مقام امامت، تنها از طریق نص از سوی خدای تعالی امکانپذیر است و این نص از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یا امام پیشین(۱) باید بیان شده باشد. خداوند فرموده است: «و هر قومی را رهبری است»(۲).

حاکم نیشابوری در مستدرک الصّحیحین با سند خود از عبّاد بن عبد اللّه اسدی از علی علیه السلام آورده است که او درباره «اِنَّمَا اَ نْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله بیم دهنده است و من رهبرم»(۳).

ص:۱۷

۱- ر.ك: شیخ محمّد رضا مظفر، عقائد الامامیه، فصل سوم، باب امامت، ص ۶۵-۶۶.

۲- رعد / ۷.

۳- مستدرك الصّحیحین، ج ۳، ص ۱۲۹. حاكم گفته است: این حدیث صحیح الاسناد است.

ابن جریر طبری از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «وقتی آیه «اِنَّما اَ نْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکَلِّ قَوْمٍ هَادٍ» نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را بر سینه خود نهاد و فرمود: منم بیم دهنده «وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» دستش را بر شانه علی علیه السلام گذارد و فرمود: ای علی، تویی رهبر. هدایت یافتگان پس از من به وسیله تو هدایت می شوند»(۱).

برای آشنایی بیشتر و روشن شدن این عقیده حق درباره امامت و امام، به بررسی قسمتی از حدیث امام علی بن موسی الرّضا علیه السلام می پردازیم که می فرماید: «امامت، مقام انبیا و میراث اوصیاست. به راستی امامت، جانشینی خدا، جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، مقام امیرمؤمنان علیه السلام و میراث حسن و حسین علیهماالسلام است.

به حق امامت، زمام دین، نظام مسلمانان، صلاح دنیا و عزّت مؤمنان است. امامت ریشه بالنده اسلام و شاخه بلند آن است.

امام است که حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می کند، حدود خدا را بپا می دارد، از دین خدا دفاع می کند و با حکمت و اندرز نیکو و حجت رسا به راه پروردگارش فرا می خواند.

امام به سان خورشید تابان است که نورش جهان را فرا گیرد و خود در اُفق باشد، به گونه ای که دستها و دیده ها بدان نرسد. امام، ماه کامل تابان، چراغ فروزان، نور درخشان و ستاره راهنماست در شبهای دیجور، در رهگذر شهرها و بیابانها و گرداب دریاها.

امام، آب گوارای هنگامه تشنگی، راهنمای هدایت و رهاننده از هلاکت است. امام، آتش روشن روی بلندی، گرم کننده سرمازدگانی که بخواهند از او گرما بگیرند و راهنمای هلاکتگاههاست و هر کسی از او جدا شود، هلاک شود.

۱- تفسیر طبری، ج ۱۳، ص ۷۲. نزدیک به این روایت و حدیث را متقی هندی در کنز العمال، ج ۱، ص ۲۵۱ و ج ۶، ص ۱۵۷ آورده است؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۴۱؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر؛ سیوطی، الدّر المنثور؛ شبلنجی، نورالابصار، ص ۷۰؛ المناوی، کنوز الحقایق، ص ۴۲؛ طبرانی، الجامع الصغیر والاوسط. تمامی کسانی که نام بردیم از عالمان اهل سنّت هستند.

امام ابر بارانزا، باران سیل آسا، خورشید درخشنده، سقف سایه دهنده، زمین گسترده، چشمه جوشنده و برکه و گلستان است. امام همدم و رفیق، پدر مهربان، برادر برابر، مادر دلسوز به کودک و پناه بندگان خدا در گرفتاریهای سخت است.

امام، امین خدا در میان خلقش، حجت او بر بندگانش، جانشین او در سرزمینهایش، دعوت کننده به خدا و مدافع از حقوق اوست. امام، از گناهان پاک، از عیبها دور، دانایی ویژه او؛ و بردباری نشان اوست. او نظام دین و سربلندی مسلمانان است...»(۱).

نماد این ویژگیهای افتخارآمیز فراوان است که شخص آگاه می تواند آنها را در روایات بیانگر سیره و اخلاق امامان علیهم السلام بیابد، زیرا شناخت آنان ایجاب می کند که زندگی و خصوصیات و اخلاق ایشان را بشناسیم. مولا فیض کاشانی می گوید:

«برای امام، اخلاقی والا ـ و الهی است که سایر مردم در این اخلاق همباز او نیستند و نیز وی را خصلتهایی نیکو و خدادادی باشد که خداوند او را بدانها اختصاص داده تا از دیگران جدا شود. برای کسی که حق و حقیقت امام را بشناسد و از شیوه او پیروی کند نیز اخلاق، نشانه ها و ویژگیهایی است که با آنها از دیگر مؤمنان جدا می شود و این شایستگی را پیدا می کند که با امام خویش در جایگاه پیامبران محشور گردد. بنابراین، بر انسان واجب است که پس از شناخت خدا و صفاتش و شناخت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اخلاق او، امام زمان خود و خصوصیات و اخلاق ویژه او را بشناسد، یعنی مقام و مرتبه او را در پیشگاه خدا بداند و شخص او را از میان مردم شناسایی کند تا بتواند از وی پیروی و اثرش را دنبال کند و از اوامر و نواهی او فرمان برد و از شیعیان او شود(۲).

کسی که از اخلاق امامان پاک علیهم السلام آگاهی داشته باشد، می داند که چرا مردم،

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۵۴، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته.

۲- المحجّه البیضاء، ج ۴، ص ۱۷۳.

نسل انـدر نسل، به آنان گرایش دارند؟ رمز آن این است که اخلاق پسـندیده الهی با زیباترین صورت و پسـندیده ترین حالت خود، در شخصـیت آنـان تجلّی یـافته و بـا پاکترین معناها و حساس ترین حالتهایش از آنان نمودار گشـته است و دیگر این که اخلاق، نیکی به دیگران و بیان حق و فضـیلت است و انسان بر اساس فطرت خویش نیکی را دوست و بدی را دشمن می دارد. امام صادق علیه السلام فرمود: «در سرشت دلها چنین است که هر کس به آنها نیکی کند دوستش می دارند و هر کس به آنها بدی ورزد دشمنش می دانند»(۱).

امـام صـادق علیه السـلام در روایت دیگری فرمود: «دلهـا به طور فطری کسـانی را که به آنها سود رساننـد دوست می دارنـد و کسانی را که به آنها زیان رسانند دشمن می دانند»(۲).

چه کسـی برای مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او سودمندتر است؟ زیرا اینان رهنمونان دروازه های ایمان، رهبران مردم، چراغهـای شب تاریک، پناه خلق، دعوت کننـدگان به خـدا و راهنمایان به خشـنودی خداونـد هسـتند. حتّی رسول خـدا صلی الله علیه و آله به دنبال آیه شـریفه: «وَاعْبُدُوا اللّه ِوَلاَ تُشْـرِکُوا بِهِ شَـیْ ءًا وَبِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَانًا»(۳) فرمود: «برترین والدین شما و سزاوارترین آنها برای سپاسگزاری شما، محمّد و علی است»(۴).

نیز گفت: «من و علی دو پدر این امّت هستیم و حق ما بر این امت از حق پدر و مادر آنان سنگین تر است، زیرا ما آنان را - در صورتی که از ما فرمان برند - از آتش می رهانیم و به بهشت می بریم و از بردگی به مقام آزادگان برگزیده می رسانیم»(۵).

۱- شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۰۱، ح ۹۱۳.

۲- الکافی، ج ۸، ص ۱۵۲، ح ۱۴۰.

۳- خدا را بپرستید و هیچ چیزی را شریک او مسازید و به پدر و مادر نیکی کنید. نساء / ۳۶.

۴- تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۸۹.

۵- تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۹۰.

حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام فرمود: «دو پدر این امّت، محمّد و علی هستند که کژی آنان را راست می کنند، از عذاب همیشگی رهایشان می سازند – اگر از آن دو فرمان برند – و نعمت دایمی به ایشان می بخشند – اگر با آن دو همداستان شوند»(۱).

امام علی بن الحسین علیهماالسلام فرمود: «اگر پدر و مادر به خاطر احسانی که به فرزندانشان می کنند حق بزرگی بر آنان داشته باشند، پس احسان محمّد و علی به این امت، بیشتر و بزرگتر است و آن دو بزرگوار سزاوارترند که پدران آنان باشند»(۲).

اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او، تنها احسان به کسانی نبود که با ایشان نشست و برخاست و برخورد داشتند بلکه احسانی بود به تمامی انسانها، زیرا اخلاق آنان سبب شناساندن امامت که از اصول دین است و سبب شناساندن امام که عزّت مسلمانان است و همچنین عاملی شد برای شناساندن دین و اخلاق نیکو و خصلتهای پاک که خداوند آنها را از ما خواسته است. نیز اخلاق این خاندان سبب شد که مردم شیفته آنان شوند و ایشان را دوست بدارند و همین دوستی مایه امید آنان به رستگاری شود، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که بر محبت خاندان محمّد صلی الله علیه و آله بمیرد، شهید از دنیا رفته است»(۳).

از این جا به معنای این احادیث شریف پی می بریم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا شما را از برگزیدگانتان با خبر نکنم؟» گفتند: آری، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله.

گفت: «کسانی که از همه شما اخلاق برتر دارند، فروتن و بی آزارند، با دیگران انس می گیرند و دیگران هم با آنان»(۴).

۱- تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۹۱.
۲- تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص ۳۳۰، ح ۱۹۴.
۳- زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۲۰؛ فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۵.
۴- بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۶، به نقل از دو نامه حسین بن سعید و نوادر او.

پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «اخلاق نیکو، دوستی را پایدار می کند»(۱) به همین دلیل است که دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان او طی قرنهای طولانی در دلهای مردم پایدار مانده است و تا آن جا که خدا بخواهد پایدار خواهد ماند و هرگز از میان نخواهد رفت.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «اخلاق نیکو در رأس همه نیکیهاست»(۲).

نیز فرمود: «کسی که اخلاقش نیکو باشد، از خوشیهای زندگی برخوردار می شود»(۳).

ما پیروان اهل بیت علیهم السلام تا امروز به سبب همراهی با آنان خوشبخت هستیم، زیرا احساس می کنیم که آنان با ما زندگی می کنند و ما با آنان، چرا که اهل بیت علیهم السلام ما را به صلاح و خوشبختی دنیا و آخرت رهنمون می کنند و ما هم با تأیید آنان و فرمانبرداری از آنان و دوست داشتن ایشان در راه دین، از آنان پیروی می کنیم و آیین ما، محبّت اهل بیت علیهم السلام است. امام باقر علیه السلام می گوید: «آیا دین غیر از دوستی است؟ خداوند می فرماید: «بگو: اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد»(۴).

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «نیکوکاری و خوش اخلاقی شهرها را آباد و عمرها را زیاد می کند»(۵). هم اکنون نیز شهر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او را می بینیم که آبادترین شهرهاست، جایی که دستها به سوی آن دراز می شود، دلها بدان عشق می ورزد، جانها از دورترین نقاط زمین اشتیاق آن را دارد و بدنها به زیارتش می رود. اهل بیت علیهم السلام نه تنها از میان نمی روند بلکه به نیک نامی آنان افزوده می شود. از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: «تنها نیکوکاری موجب

۱- شیخ ابو محمّد حسن بن علی بن الحسین بن شعبه حرّانی، تحف العقول عن آل الرسول، ص ۳۸.

۲- غرر الحکم، ص ۱۶۷.

۳- غرر الحکم، ص ۲۷۳.

۴- تفسیر عیّاشی، در ذیل آیه ۳۱ از سوره آل عمران.

۵- بحارالانوار، ج ۱، ص ۳۹۵، به نقل از دو نامه حسین بن سعید و نوادر او.

افزایش عمر می شود»(۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش از نیکوکارترین مردم به مردم بودند و نیکی آنان از همه نیکیها بالاتر است، زیرا رهایی مردم از گمراهی و همسو کردن آنان با خشنودی خداوند است. از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «نام نیک یکی از دو زندگی و نام نیک یکی از دو زندگانی است»(۲).

در پایان، از آن جا که خوشبختی را دوست می داریم و از بدبختی می هراسیم، باید به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام چنگ درزنیم و از آن جمله به امام حسین علیه السلام که محور امیدها و بیمهای ماست.

از عبد اللّه بن عمر نقل شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «توسط من بیم داده شدید و به وسیله علی بن ابی طالب ره یافتید و آیه «اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» را قرائت کرد. به وسیله حسن به شما احسان شد و توسط حسین سعادتمند و یا گمراه می شوید [یعنی اگر از او پیروی کردید سعادتمند وگرنه گمراه خواهید شد]. هان بدانید که حسین دری از درهای بهشت است. هر که با او دشمنی کند، خداوند بوی بهشت را بر او حرام کند»(۳).

بنابراین، برای این که توسط حسین علیه السلام سعادتمند شویم، بیایید در برابر اخلاق حسینی سر فرود آوریم و درباره آن بیندیشیم و بیایید حسین علیه السلام را در اخلاق نبوی اش همراهی کنیم.

۱- شیخ جمال الدین مکّی بن محمّد جزّینی ملقّب به شهید ثانی، الدّره الباهره من الاصداف الطاهره، ص ۱۸.
۲- غرر الحکم، ص ۳۸.
۳- سیّد هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۸۱، ح ۱۸، از ابن شاذان.

اندرزهای حسینی

اندرزهای حسینی

ممکن است کسی از روی شگفتی بپرسد: چه رابطه ای میان اندرزهای حسینی و اخلاق وجود دارد؟ آیا اندرزها و حکمتها جزء علوم و آموزه ها نیست؟

پاسخ: بله، همین طور است. لیکن ما این پرسش را مطرح می کنیم: آیا سنّت پاک نبوی که به فرمان خدا و حکمت و مشیت او امتداد یافته، در ضمن سنّت اهل بیت او نیست؟ آیا سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله بر سه گونه نمی باشد: عمل پیامبر، سخن و تقریر او؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله در این سنّت سه گانه، رهنمودهایی برای امت نداشته است؟ به طور قطع رهنمودهایی داشته است، زیرا درباره اخلاق نیکو، کارهایی انجام داده، سخنانی بیان کرده و کسانی را که دارای اخلاق نیکو یا خصلت پسندیده اخلاقی بوده اند مورد تأیید و تشویق قرار داده است. پیامبر صلی الله علیه و آله خود بخشنده بود و دیگران را به بخشندگی فرا می خواند و بدان تشویق می کرد و فضایل بخشندگی و زشتیهای بخل را بیان می داشت. روزی اسیران را نزد او آوردند. آن حضرت به علی علیه السلام دستور داد که گردن آنان را بزنند، زیرا این اسیران

با او جنگیده و مؤمنان را کشته بودند. سپس فرمان داد که یکی از اسیران مشرکان را به قتل نرساند. آن مرد پرسید: چرا از میان همراهانم، تنها مرا جدا کردی در حالی که جنایت همه ما یکسان است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ او فرمود: «خداوند متعال به من وحی کرد که تو سخاوتمند قوم خود هستی و [به همین سبب] تو را نمی کشم». آن مرد گفت:

حقیقتا شهادت می دهم که خدایی غیر از خدا نیست و تو فرستاده خدایی.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سخاوت آن مرد، وی را به بهشت هدایت کرد»(۱).

از امام محمّد باقر علیه السلام نقل شده است: «اسیرانی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. پس آن حضرت دستور داد، آنان را بکشند و از میان آنها، تنها یک مرد را آزاد کرد. آن مرد گفت: چگونه مرا از میان آنان آزاد کردی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل از سوی خداوند به من خبر داد که پنج خصلت در تو هست که خدا و رسول او آنها را دوست می دارد: غیرت شدید نسبت به ناموس خود، سخاوتمندی، اخلاق نیکو، راستگویی و شجاعت. هنگامی که آن مرد این سخنان را شنید، اسلام آورد و خوب اسلام آورد و در کنار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سختی جنگید تا این که به شهادت رسید»(۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله ابو ایوب انصاری را دید که ریزه نانهای سفره را برمی چیند، پس به او فرمود: «خداوند به تو برکت دهاد، خداوند به تو برکت دهاد و خداوند یارت باد»(۳). پیامبر صلی الله علیه و آله به این سبب برای ابو ایوب انصاری دعا کرد که او یک عمل مستحب را انجام داد و این عمل، فروتنی در برابر خدا و ارج نهادن به نعمتهای او بود.

اهل بیت علیهم السلام به هر کس که از وی یک عمل اخلاقی و ایمانی سر می زد تبریک می گفتند. به عنوان نمونه، ابو ثمامه صائدی در روز عاشورا متوجه شد که خورشید زوال کرده، یعنی هنگام ظهر فرا رسیده است و لذا به امام حسین علیه السلام گفت: جانم فدایت! می بینم که این گروه [= سپاه دشمن] به تو نزدیک شده اند. سوگند به خدا که من پیش از تو به شهادت می رسم. امّا دوست می دارم، خدا را در حالی دیدار کنم که نمازی را که وقتش فرا رسیده به جای آورده باشم. پس

۱- شیخ مفید، الاختصاص، ص ۲۵۳.
۲- شیخ صدوق، الخصال، ص ۲۸۲.
۳- مکارم الاخلاق، ص ۱۴۶.

امـام حسـین علیه السـلام صـورت خـویش به سـوی آسـمان بلنـد کرد و گفت: «تو مرا به یـاد نمـاز انـداختی. خداونـد تو را از نمـازگزارانی قرار دهـد که به یاد خـدا هسـتند. آری، این آغاز وقت نماز ظهر است. از دشـمنان بخواهیـد که بگذارنـد ما نماز بخوانیم»(۱).

امام علیه السـلام برای ابو ثمامه دعا کرد، زیرا وی در آغاز وقت، به یاد نماز افتاد و این سبب توجه او به نماز و اهمیت دادن به فرمانبرداری از خـدا - آن گونه که خـدا دوست می دارد - بود. یکی از چیزهایی که خـدا دوست می دارد، نماز در اوّل وقت است. تشویق به واجبات و مسـتحبات و فضیلتها، از خویهای پسندیده است، زیرا سبب می شود که سنّت شریف پیامبر صلی الله علیه و آله و اخلاق نیکو در میان انسانها حاکم شود.

باید به خاطر داشـته باشـیم که امامت، امتداد الهی و شـرعی نبوّت است، زیرا سـنّت نبوی، سـنّتی پاک و دور از خطاست. سنّت امامان پاک علیهم السلام نیز چنین است.

اخلاـق این امامـان معصوم علیهم السـلام گـاه به صورت فعـل، گاه به صورت انـدرز و سـخن و گاه به صورت تأییـد و تشویق نمودار می شود.

شایسـته است این نکته را به یاد داشته باشیم که اندرز همان گفتار است و گفتار به منزله کردار است، زیرا همان گونه که ستم کردن بر انسان مؤمن بی گناه و کتک زدن او حرام است، دشـنام دادن او نیز حرام می باشـد. همان گونه که بخشـیدن درهم و دینـار صـدقه است، گفتن سـخن نیکو نیز صـدقه است و همـانطور که عایـدات کشاورزی و داراییها زکات است، گـذشت هم زکات محسوب می شود. از امام علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «گذشت، زکات قدرت است»(۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی به یاران خویش گفت: «آیا یکی از شما از این که همانندابو ضمضم باشد ناتوان است؟

۱- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷.
۲- غرر الحکم، ص ۲۲.

گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو ضمضم کیست؟

گفت: پیش از شما مردی بود که هرگاه سپیده دم می شد، چنین می گفت: خداوندا، آبرویم را بر همه مردم صدقه دادم»(۱). و گذشت این مرد از بدیهای مردم، صدقه ای بود از سوی او بر آنان.

از این جا به دست می آوریم که گفتار به منزله کردار است، وگرنه خداوند، غیبت، سخن چینی، دروغگویی و دشنام را که گفتار محض است، حرام نمی کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله نمی گفت: «به راستی کسی که گفتارش را از کردارش بداند، گفتارش اندک شود، مگر درباه آنچه برایش مهم باشد»(۲). همچنین نمی گفت: «کسی که گفتارش را از کردارش نداند، خطاهایش افزون و عذابش آماده شود»(۳).

بنابراین، کرامت، غیرت و گذشت از مصادیق اخلاق به شمار می رود، زیرا یک نوع عمل و موضعگیری است و دعوت و تشویق به این خصلتها نیز از نمادهای اخلاق پسندیده است. از این رو، اهل بیت علیهم السلام با عملکردها و روشهای خود، تنها به فراخوانی امت به اخلاق نیکو بسنده نکردند بلکه از طریق سفارشها، اندرزها، رهنمودها و پندهایشان به این فراخوانی ادامه دادند و این رفتار ائمّه علیهم السلام نیز اخلاق نیکوست، زیرا فرا خواندن به اخلاق نیز اخلاق و حتّی کرامت است، زیرا امیرمؤمنان علیه السلام در غرر الحکم می گوید: «نصیحت از اخلاق بزرگان است». پس گفتار انسان همانند کردار اوست که آثاری نیک دارد یا آثاری بد نظیر دزدی و دروغگویی که هر دو آثاری ویرانگر برای جامعه دارند، هر چند دزدی کردار است و دروغ گفتار و همانند صدقه و سلام که هر دو محبّت را در جامعه گسترش می دهند، و هر چند صدقه فعل است و سلام، سخن.

در این جا می پرسیم: آیا اندرزهای امام حسین علیه السلام نشانگر مهربانی او به امت

۱- مصباح الشریعه، از امام جعفر صادق علیه السلام، باب ۷۰، درباره عفو، ص ۱۵۸.

۲- شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۳۴.

۳- الکافی، ج ۲، ص ۱۱۵.

و دلسوزی و شیفتگی او به مؤمنان و مردم نشان دهنده آن نیست که آنان راه راست و نیکی و فضیلت و صلح را بروند و از پیروی از شیطان دوری گزینند که آنها را به گمراهی و بدی و تبهکاری می کشاند؟

آیا اندرزهای امام حسین علیه السلام نشانگر توجه دلاورانه او به این موضوع نیست که همه مردم باید به سعادت دنیوی و اخروی برسند؟

در این صورت، اندرزهای امام حسین علیه السلام یک نوع اخلاق است، زیرا

حالتهای اخلاقی را در پاکترین و بالاترین سطح آن بیان کرده است. بنابراین، هدف امام علیه السلام نیک بوده و کار نیک انجام داده است. چه، با این اندرزها به همه انسانها و نسلها سود رسانده است. او از همه انسانها برتر بود و تنها خداوند را در نظر داشت و از هرگونه ناخالصی و اندیشه ای که برای به دست آوردن خشنودی خدا نباشد یا برای غیر خدا باشد، پاک بود.

برای این که اخلاق امام حسین علیه السلام را از طریق اندرزها، سخنان حکمت آمیز و بیانش بشناسیم، بیایید با اندیشه ای آگاه، دلی روشن و روحی باز، این روایات شریف و جملات والا را مطالعه کنیم که از اندیشه عالی و بلند در جهان اخلاق به ما خبر می دهد و سرشت پاک امام حسین علیه السلام را برای ما بیان می کند و بگذریم از این که این روایات، نشانگر دانش گسترده و شناخت نورانی او نیز می باشد.

در این جا پیش از بیان اخلاق حسینی، شناخت چند مطلب برای ما لازم است:

۱- تمامی رفتار و روش امام حسین علیه السلام اخلاقی استوار و پاک بود که دوست و دشمن بدان گواهی داده اند و حتی دشمنان آن امام نتوانستند از او خرده بگیرند بلکه ناگزیر شدند از او تقدیر و ستایش کنند و فضیلت همان چیزی است که دشمنان بدان گواهی دهند و آنچه از سوی این دشمنان بیان شده، تنها نشان دهنده بدخواهی آنان نسبت به امام حسین علیه السلام است و بدخواهی آنان نشانگر برتری او بر ایشان است و تاریخ به رغم بررسی زندگی امام حسین علیه السلام به

عنوان یک شخصیت بزرگ، جز فضایل، خوبیها و اخلاق پسندیده، درباره او ثبت نکرده است. اخلاق الهی در وجود او تجسّم یافته بود و آن بزرگوار، پیش از بیان حکیمانه اش با شخصیت و رفتار خویش این اخلاق را بیان کرد و به همین سبب، اندرزهای او بهترین سود و بالاترین اثر را داشته است که تنها به زمان خود او منحصر نشد بلکه تمامی قرنها و زمانها را دربر گرفت. وانگهی این اندرزها از خواسته ها و اهداف آیین اسلام پرده بر می دارد و آنها را بیان می کند.

۲- ویژگی اخلاقی امام حسین علیه السلام حکمت و رعایت است و لذا اخلاق او بسیار معتدل بود که شرایط واقعی را رعایت می کرد و وضعیت شنونده و مخاطب را از لحاظ سطح فکری و مقدار توانایی و پذیرش مدّ نظر قرار می داد و به همین دلیل، در عرصه تربیت، راهنمایی، ارشاد و آموزش، شیوه های سودمندی داشت. به عنوان نمونه، درباره این روایت باید بیندیشیم:

«از رُویانی نقل شده که امام حسن و امام حسین بر پیرمردی گذر کردند که وضو می گرفت، ولی روش آن را به درستی نمی دانست. پس آن دو به جدال پرداختند و یکی از آنها می گفت: تو نمی دانی چگونه وضو بگیری. پس آن دو به آن پیرمرد گفتند: ای شیخ! ما وضو می گیریم و تو در میان ما داوری کن. آن دو وضو گرفتند و سپس گفتند: وضوی کدام یک از ما بهتر است؟

آن پیرمرد گفت: شما هر دو درست وضو گرفتید. لیک این پیرمرد نادان است که نمی داند درست وضو بگیرد و اکنون از شما یاد گرفت و به برکت و مهربانی شما نسبت به امت جدّ خود، در حضور شما توبه کرد»(۱).

این چه اخلاق والایی است! این دو بزرگوار، در حالی که کودک بودند، پیرمردی را که نمی دانست چگونه وضو بگیرد، نیازردند و بی آن که احساس وی را خدشه دار کنند، وضو گرفتن را به او آموزش دادند.

شیخ جعفر شوشتری می گوید: «امام حسن مردی را دید که وضو گرفتن را

۱- ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۰۰.

نمی دانست. پس خواست او را آموزش دهد، امّا از این که مبادا وی در هنگام آموختن احساس ذلّت کند، شرم کرد و لذا به برادرش گفت: ما پیش روی او وضو می گیریم و سپس می پرسیم: وضوی کدام یک از ما بهتر است؟ و چنین کردند. پس آن مرد اعرابی گفت: شما هر دو درست وضو می گیرید و منم نادانی که نمی دانم چگونه وضو بگیرم»(۱).

گویی امام حسین علیه السلام دید که مردم از نثر خسته شده و با شعر انس گرفته اند و از سخن قافیه دار و موزون لذّت می برند تا دهها سال در ذهن شان باقی بماند و به همین دلیل، سخنان حکمت آمیز و اندرزهایش را در قالب شعری زیبا و روشن بیان کرد. از جمله اشعاری که به او نسبت داده شده و تاریخ آن را ثبت کرده، این سخن اوست:

اِذا جاءَت الدُّنیا علیک فجُدْ بِها

عَلَی النّاسِ طُرّا قَبلَ اَن تَتَفلَّتِ

هرگاه دنیا به تو ببخشد، پس تو نیز از آن به همه مردم بخشش کن پیش از آن که از دست برود.

فَلاَ الجُودُ یُفنِیها اِذا هِیَ اَقْبَلَتْ

وَلاَ البُخْلُ یُبقِیها اِذا ما تَوَلَّت(۲)

زیرا دنیا وقتی روی آورد، بخشش آن را از بین نمی برد و وقتی پشت کند، بخل آن را نگه نمی دارد.

این اشعار درباره تشویق به بخشش است. امّا آن حضرت درباره بی نیازی از مردم با روی آوردن به خدا، چنین فرمود:

اِغنِ عَنِ المَخلُوقِ بالخالِقِ

تُغْنَ عَنِ الکاذِبِ وَالصّادِقِ

توسط آفریدگار از آفریده بی نیاز شو که از دروغگو و راستگو بی نیاز خواهی شد.

وَاستَرزِقِ الرَّحمنَ مِنْ فَضلِه

فَلَیسَ غَیرُ اللّه ِ مِنْ رازِقِ

۱- شیخ جعفر شوشتری، الخصائص الحسینیه، ص ۲۲.

۲- ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۳۲۵.

از نعمت خداوند رحمان روزی بجوی که جز خدا روزی دهنده ای نیست.

مَنْ ظَنَّ اَنَّ النّاسَ یُغْنُونَهُ

فَلَیْسَ بِالرَّحمنِ بِالواثِقِ

اگر کسی گمان برد که مردم او را بی نیاز می کنند، در حقیقت به خداوند اعتماد ندارد.

اَوْ ظَنَّ اَنَّ المالَ مِنْ کَسْبِهِ

زَلَّتْ بِهِ النَّعلانِ مِن حالِقِ(۱).

یا گمان برد که ثروت را خود به دست آورده است، دو پایش از جای بلندی لغزیده است.

درباره پناه بردن به خدا فرموده:

اِذا ما عَضَّکَ الدَّه-

-رُ فَلا تَجْنَحْ اِلَی الخَلْقِ

هرگاه به پیشامدهای بد زمانه دچار شدی، به مردم تمایل پیدا نکن.

فَلا تَسْئَلْ سِوَی اللّه ِ

تعالی قاسِمُ الرِّزقِ

جز خداوند بلند مرتبه و تقسیم کننده روزی، از هیچ کس مسألت مکن.

فَلَو عِشْتَ وَ طَوَّفْتَ مِنَ

الْغَربِ اِلَی الشَّرقِ

زیرا اگر زندگی کنی و از غرب تا شرق بگردی.

لَما صادَفْتَ مَنْ یَقْ-

-دِرُ اَنْ یُسْعِدَ اَوْ یُشْقِی(۲).

به یقین به کسی برنخوری که خوشبختی یا بدبختی در دست او باشد.

هنگامی که امام حسین علیه السلام قبور شهیدان بقیع را زیارت کرد، چنین گفت:

نادَیْتُ سُکّانَ الْقُبُورِ فَأُسکِتُوا

فَاجابَنی عَن صَمتِهِمْ نَدْبُ الحَشا

باشندگان گورها را آواز کردم، پس خاموش شدند. امّا نوحه سرایی امعا و احشا از خاموشی آنها به من پاسخ داد.

قالَتْ اَتَدْری ما صَنعْتُ بِساکِنی

مَزَّقْتُ جِثمانا وَ خَرَّقْتُ الْکِسا

گفت: آیا می دانی با باشندگانم چه کردم؟ بدنها را پاره پاره کردم و جامه ها را

۱- ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۳۲۵.

۲- اربلی، کشف الغمّه، ج ۲، ص ۱۸۵.

پوساندم.

وَ حَشَوتُ اَعْیُنَهُم تُرابا بَعْدَ ما

کانَتْ تَأَذّی بِالیَسیرِ مِنَ القَذا

چشمان آنان را از خاک پر کردم، با این که در گذشته از اندکی گرد و غبار به ستوه می آمدند.

اَمّا العِظامُ فَاِنَّنی مَزَّقْتُها

حَتّی تَبایَنَتِ المَفاصِلُ وَالشَّوی

امّا استخوانها را آن چنان درهم شکستم که مفصلها و سر و دستها و پاها از یکدیگر جدا شدند.

قَطَعْتُ ذا مِنْ ذا وَ مِنْ هذا کَذا

فَتَرکْتُها مِمّا یَطُولُ بِها البِلی(۱).

این را از آن و آن را از این بریدم. پس رهایش کردم تا با گذر زمان پوسیده شود.

سخنانی زیبا، عبارتهایی دلنشین و مفاهیمی والا در قالبهایی مأنوس، ابیاتی را تشکیل داده که هم روشن است و هم به آسانی می توان آنها را به سینه سپرد. این ابیات شایستگی آن دارد که در ذهن شنونده ماندگار و در خاطره اش تکرار شود تا ارزشهای اخلاقی و اعتقادی او را استوار سازد و این ارزشها در رفتار درست و مواضع بر حق وی بازتاب پیدا کند.

اکنون پای منبر حسینی می نشینیم و به سخنان آموزنده، حکمتهای

آگاهی بخش و سفارشهای پندآمیز او گوش فرا می دهیم. امام حسین علیه السلام روزی چنین فرمود:

«ای مردم، بر سر ارزشها با یکدیگر رقابت کنید و به سوی غنیمتها بشتابید... بدانید که نیازمندیهای مردم به شما، از نعمتهایی است که خداوند به شما ارزانی داشته است. از این نعمتها خسته نشوید که در آن صورت، به نقمتها بدل خواهد شد.

بدانید که کار نیک ستایش می آورد و پاداش در پی دارد و اگر کار نیک به

۱- ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۳۲۵.

صورت انسان در می آمد، شما او را زیبا و دل انگیز می دیدید، به گونه ای که تماشاچیان از دیدن او شادمان می شدند و اگر کار زشت به صورت انسانی جلوه گر می شد، شما او را زشت و نفرت انگیز مشاهده می کردید، به نحوی که دلها از دیدن او نفرت داشت و چشمها از دیدن او خودداری می کرد.

ای مردم، هر که بخشندگی کند آقا شود و هر که بخل ورزد، پست گردد.

بخشنده ترین مردم کسی است که به کسی که از او امید ندارد بخشش کند و با گذشت ترین مردم کسی است که از موضع قدرت گذشت کند و پیونددهنده ترین مردم کسی است که با کسی که از او بریده پیوند زند و تنه های [درختان] بر روی ریشه ها با شاخه هایش رشد می کند. پس هر کس به برادر دینی اش نیکی کند، در فردای قیامت پاداش آن را دریافت خواهد کرد و هر کس برای خدا نیازمندیهای برادر دینی اش را برآورده سازد، خداوند در هنگام نیازمندی اش وی را کفایت کند و بیش از آن، بلاهای دنیا و آخرت را از وی بازگرداند و هر که گرفتاری انسان مؤمنی را برطرف سازد، خداوند گرفتاریهای دنیا و آخرت را از او دور کند و هر که نیکی کند، خداوند هم به وی نیکی کند و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد»(۱).

اربلی گوید: این قسمت از سخنان امام حسین علیه السلام هر چند نشانگر فصاحت و بیانگر بلاغت اوست، امّا نشان دهنده کرامت، سخاوت و بخشندگی، اعلان کننده اخلاق، شیوه، نیت و سرشت نیکو و برملاکننده گذشت، بردباری و رفتار او نیز هست. چه، این قسمت تمامی اخلاق پسندیده را فراهم آورده و از هر خصلت نیکویی بهره گرفته است و فضایل شگفت آوری را دربر دارد. البته، گرد آمدن این فضایل در وجود شخصیتی چون حسین علیه السلام شگفتی ندارد.

در جمله های کوتاهی از سخنان امام حسین علیه السلام این حکمتهای زیبا آمده است:

۱- کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۴۱-۲۴۲؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمّه، ص ۱۷۸؛ باکثیر حضرمی مکّی شافعی، وسیله المآل، ص ۱۸۲.

«راستگویی عزّت، دروغگویی ناتوانی، راز امانت، همسایگی خویشاوندی، همیاری صدقه، کار تجربه، اخلاق نیکو عبادت، خاموشی زینت، بخل ناداری، بخشندگی بی نیازی و مدارا خردمندی است»(۱).

«بدترین خصلتهای پادشاهان: ترس از دشمنان، بی رحمی بر ناتوانان و بخل در هنگام بخشش است»(۲).

امام علیه السلام به مردی که در نزد او از کسی غیبت کرد، فرمود: «ای فلانی، از غیبت خودداری کن که غیبت خورش سگان جهنّم است»(۳).

«از چیزی که باید از بابت آن پوزش بخواهی دوری کن، زیرا انسان مؤمن نه بد می کند و نه پوزش می خواهد و انسان منافق، هر روز بد می کند و پوزش می خواهد»(۴).

به فرزندش علی بن الحسین علیهماالسلام فرمود: «ای فرزندم، از ستم کردن بر کسی که جز خدا علیه تو یاوری ندارد بپرهیز»(۵).

مردی پیش از گفتن سخنی، به امام علیه السلام گفت: چگونه هستی، خداوند تو را عافیت دهاد؟

امام علیه السلام فرمود: «پیش از سخن گفتن باید سلام کرد، خداوند تو را عافیت دهاد. سپس فرمود: به کسی اجازه ندهید [سخن بگوید] مگر این که سلام کند»(۶).

امام حسین علیه السلام گفت: «بخیل کسی است که در سلام کردن بخل ورزد»(۷).

مردی در حضور امام حسین علیه السلام گفت: هرگاه کارهای نیک به نااهلان عرضه

۱- لمعه من بلاغه الحسین علیه السلام، ص ۱۰۴.

۲- المناقب، ج ۴، ص ۶۵.

۳- تحف العقول، ص ۱۷۶.

۴- تحف العقول، ص ۱۷۹.

۵- تحف العقول، ص ۱۷۷.

۶- تحف العقول، ص ۱۷۷.

۷- تحف العقول، ص ۱۷۹.

شود، تباه می شود.

امام علیه السـلام فرمود: «چنین نیست بلکه عرضه کارهای نیک همانند باران سـیل آسایی است که هم به خوب می رسد و هم به بد»(۱).

امام حسین علیه السلام گفت: «کسی که عطایت را بپذیرد، بر بخشندگی یاری ات کرده است»(۲).

نیز فرمود: «فرد نیازمند با سؤال کردن از تو، آبرویش را نگه نداشته است. پس تو با پاسخ دادن به او، آبرویت را نگهدار»(۳).

سخنانی که به طور کامل با فطرت بشـری همخوانی دارد و چون آب سـرد گوارا در فصل گرما بر دل می نشـیند و هماننـد نور در شب تاریک، چشم را بینایی می بخشد و همچون صدای پدر دلسوزی که پسر سرگردانش را صدا می زند و یا صدای مادر مهربانی که دختر دل شکسته اش را دلجویی می کند، گوش را نوازش می دهد.

سخنانی که برای گمراه، هـدایتی آرام بخش و برای سـرگردان، راهی هموار است. کسـی از این سـخنان سود می برد که قلبی پاک داشـته باشد و کسـی پند می گیرد که به راستی در جسـتجوی پند گرفتن باشد و کسی هدایت می شود که به حق، شیفته کار نیک و طالب حقیقت باشد.

امام حسین علیه السلام در یکی از سخنانش دانش و دلسوزی پدرانه را درهم آمیخته و چنین سفارش می کند:

«آنچه را که توانش را نداری، بر عهده مگیر، درصدد آنچه بدان نمی رسـی برنیا، به آنچه در اختیار تو نیست وعده مکن، تنها به اندازه آنچه بهره می بری بخشش کن، به اندازه کاری که انجام می دهی پاداش بخواه، تنها با فرمانبرداری از

۱- تحف العقول، ص ۱۷۶.

۲- الدرّه الباهره، ص ۲۴.

۳- کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۰۸.

خدا شادمان باش و به آنچه شایستگی داری دست بزن»(۱).

آن حضرت فرمود: «شما را به تقوای خدا سفارش می کنم، زیرا خداوند برای کسی که از او پروا کند ضمانت کرده است که وی را از آنچه نفرت دارد به آنچه دوست دارد بگرداند و از جایی که گمان ندارد روزی اش دهد. مبادا از کسانی باشی که از گناه دیگران بر آنان می ترسند و از کیفر گناه خود در امانند، در حالی که بهشت خداوند را با نیرنگ نمی توان به دست آورد و به آنچه نزد اوست نمی توان رسید، مگر با فرمانبرداری از او. ان شاء اللّه»(۲).

این سخنان از پدری دلسوز و دلی مهربان انتشار یافته و از سینه ای جاری شده که سرشار از ایمان و تقوا و عشق به نیکی است و نیز از دهان پاکی بیرون آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بوسیده است. امّا با وجود این، دشمنان خدا از هیچ گونه هتک حرمتی در مورد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله خودداری نکردند. سنان بن انس آمد و امام حسین علیه السلام را دید که روی ریگهای گرم کربلا افتاده است و بر اثر اصابت تیرها، سنگها و شمشیرها خون از بدنش جاری است. پس نیزه اش را در میان استخوانهای جناغ سینه مبارک آن حضرت فرو برد(۳).

عمر بن سعد صدا زد: آیا کسی نیست که داوطلبانه به سوی حسین بشتابد و اسب بر سینه و پشت او بدواند؟ پس ده نفر(۴) از آن نابکاران داوطلب شدند و با اسبان خویش بدن ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را لگد مال کردند!

پیش از دوانیدن اسبها، سر مبارک امام علیه السلام را بریده بودند و بدین ترتیب، هیچ حرمتی را به خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله رعایت نکردند.

۱- اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۶۵.

۲- تحف العقول، ص ۱۷۳.

۳- سیّد ابن طاووس، اللّهوف فی قتلی الطفوف، ص ۷۰.

۴- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۶۱؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۳؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۱؛ مقریزی، الخطط، ج ۲، ص ۲۸۸؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۸۹؛ شیخ طوسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۷۰.

شاعری درباره حسین علیه السلام می گوید:

أروحک أم روحُ النّبیِّ تَصَعَّدُ

مِن الأرض للفردوسِ والحُورُ سُجّدُ؟

آیا روح توست یا روح پیامبر صلی الله علیه و آله که از زمین به سوی بهشت پرواز می کند و حوریان در برابرش سر بر خاک می نهند؟

و رأسُک اَم رأسُ الرّسول علی القنا

بآیه اهل الکَهف راحَ یُرَدِّدُ؟

آیا سر توست یا سر پیامبر صلی الله علیه و آله که روی نیزه آیه کهف را تکرار می کند؟

و صدرُک اَم مُستَودعُ العلم والحِجی

لتحطیمه جیشٌ من الجَهل یَعمدُ؟

آیا سینه توست یا خزانه دانش و خرد که سپاه جهل برای نابودی اش کمر بسته است؟

و أیُّ شهیدٍ أصلَتِ الشَّمسُ جِسمَهُ

و مشهدُها من أصلِه مُتولِّدُ؟

کدامین شهید است که خورشید بدن او را داغ کرد، در حالی که خورشید با این روشنایی از ریشه حسین زاده شده است.

و أیُّ ذبیحٍ داسَتِ الخَیلُ صَدَرهُ

و فُرسانُها مِن ذکرِه تتجمَّدُ؟

کدامین سر بریده است که اسبان سینه او را لگد مال کردند، در حالی که سوارکاران آنها از نام بردن او می هراسیدند.

فلو علِمَتْ تلک الخیولُ کأهلِها

بأنَّ الَّذی تحتَ السّنابِکِ «أحمَدُ»

اگر آن اسبان همچون صاحبان خود، می دانستند، کسی که زیر سُمهای آنهاست «احمد» است.

لَثارَتْ علی فُرسانِها وَ تمَرَّدَت

علیهم کما ثارُوا بها و تمرَّدُوا(۱).

بر سوارکارانشان می شوریدند و با آنان مخالفت می کردند، همان گونه که آنان شوریدند و مخالفت ورزیدند.

یزید در شام دستور داد سر بریده حسین علیه السلام را بیاورند و در میان طشت طلا(۲)

۱- این قصیده از سیّد صالح بن علامه سیّد مهدی بحرالعلوم است.

۲- یافعی، مرآه الجنان، ج ۱، ص ۱۳۵.

پیش روی او بگذارند. سپس چوب را در دست گرفت و به لب و دندان

حسین علیه السلام(۱) می زد و می گفت: روزی است به جای روز بدر(۲). ابو برزه اسلمی که در آن جا ایستاده بود، گفت: ای یزید، من گواهی می دهم که پیامبر صلی الله علیه و آله لب و دندان حسین و برادرش حسن را می مکید و می گفت: «شما سروران جوانان بهشت هستید. خداوند کشنده شما را بکشد و لعنت کند و جهنّم را برایش مهیا سازد که بد جایگاهی است». یزید به خشم آمد و دستور داد که او را بیرون کنند، پس کشان کشان بیرونش کردند(۳).

یکی از خصوصیات اخلاقی امام حسین علیه السلام مهربانی و توجّه او نسبت به ره گم کردگان و سرگشتگان بود و لذا سفارشها، اندرزها، پندها و سخنان حکمت آمیز بسیاری داشت، به این امید که آنان خالصانه به خدا روی آورند و با اخلاق نیکو با مردم رفتار کنند و به همین سبب، سخنانی ایراد کرد که در آن آموزه های حق با روح دلسوزانه پدری درهم آمیخته است.

امام حسین علیه السلام فرمود: «از نشانه های پذیرفته شدن اعمال، همنشینی با خردمندان است»(۴).

همچنین فرمود: «گروهی به امید پاداش، خدا را عبادت می کند و این عبادت بازرگانان است. گروهی از روی ترس، خدا را عبادت می کند و این عبادت بردگان است و گروهی با هدف سپاسگزاری، خدا را عبادت می کند و این عبادت

۱- ت-اری-خ طبری، ج ۶، ص ۲۶۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۵؛ سبط ابن جوزی، تذکره خواصّ الأُمّه، ص ۱۴۸؛ ابن حجر، الصّواعق المحرقه، ص ۱۱۶؛ ابن مفلّح حنبلی، الفروع، ج ۳، ص ۵۴۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۵؛ الفصول المهمّه، ص ۲۰۵؛ الخطط المقریزیه، ج ۲، ص ۲۸۹؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۹۲؛ شبراوی، الاتحاف بحبّ الاشراف، ص ۲۳.
۲- المناقب، ج ۲، ص ۲۲۶.
۳- اللّهوف، ص ۱۰۲.
۴- تحف العقول، ص ۱۷۸.

آزادگان و صاحبان فضیلت است»(۱).

مردی به آن امام نوشت: مرا با دو حرف انـدرز بده. امام علیه السـلام به او نوشت: «کسـی که بکوشد با معصـیت خدا کاری را انجام دهد، از آنچه امیدش را دارد دورتر و به آنچه از آن می هراسد نزدیک تر می شود»(۲).

شخصی از امام حسین علیه السلام پرسید: چرا خداوند روزه را بر بندگانش واجب کرد؟ امام علیه السلام در پاسخ او گفت: «تا ثروتمندان سختی گرسنگی را لمس کنند و به بذل و بخشش به تهی دستان روی آورند»(۳).

مردی از کوفه به آن حضرت نوشت: آقای من، مرا از خیر دنیا و آخرت آگاه کن. پس امام حسین علیه السلام به او نوشت: «به نام خداونـد بخشاینـده مهربان. امّا بعـد، به راستی هر کس خشـنودی خـدا را با خشم مردم بجویـد، خداونـد او را از امور مردم کفایت کند و هر کس خشنودی مردم را با خشم خدا بخواهد، خداوند او را به مردم وا می گذارد. والسّلام»(۴).

نـافع بن ازرق که از سـرکردگان خوارج بود، از امـام حسـین علیه السـلام پرسـید و گفت: خـدای خود را که می پرسـتی برایم توصیف کن.

امـام علیه السـلام فرمـود: «ای نـافع، هر که بنیـاد دین خویش را بر پـایه قیـاس نهـد، همـاره در گمراهی فرو رود، از راه راسـت منحرف شود، در بیراهه گام بردارد، راه درست را گم کند و سخن نیکو بر زبان نراند».

«ای پسـر ازرق، من خدایم را به آنچه او خود توصـیف کرده است، توصیف و به آنچه او خود تعریف کرده است، تعریف می کنم. او با حواسّ [ظاهری] قابل درک نیست، با انسانها سنجیده نمی شود. نزدیک است، امّا چسبیده نیست. دور

۱- تحف العقول، ص ۱۷۷.

۲- تحف العقول، ص ۱۷۹.

۳- المناقب، ج ۲، ص ۱۹۳.

۴- الاختصاص، ص ۲۲۵.

است، ولی فاصله ندارد. یگانه است، امّا تجزیه نمی شود. با آیات شناخته و با علامات توصیف می شود و جز او که بزرگ و بلند مرتبه است، خدایی نیست».

پس ابن ازرق گریست و گفت: چه زیباست سخن تو(۱)!

سفارشهای امام حسین علیه السلام اندرزها و حکمتهای او، پندهای جاویدان است در دل تاریخ که باید آنها را در گوش نسلهای بشری تکرار کرد. چه، هدایت و رستگاری این نسلها، شناخت راه سعادت و بیان امور آنان در همین پندها نهفته است.

فرزدق شاعر گوید: «در بازگشتم از کوفه، حسین علیه السلام مرا دید و پرسید: «پشت سرت چه دیدی، ای ابافراس؟»

گفتم: آیا راست بگویم؟

گفت: «می خواهم راست بگویی».

گفتم: دلهای مردم با تو و شمشیرهایشان با بنی امیه است و پیروزی از سوی خداست.

گفت: «واقعا راست گفتی. مردم بنده مال دنیا هستند و دین لق لقه زبانشان است و تا زمانی پیرامون آن را می گیرند که معیشت آنان تأمین شود و هرگاه به سختی دچار شوند، شمار دین داران اندک خواهد شد»(۲).

این سخن، نشانه ای است که در مورد دین ما به ما هشدار می دهد. بنابراین، اگر از بندگان دنیا باشیم، در صورت گرفتاری به زودی آشکار خواهیم کرد که دین ما دین مستعار و ناپایدار است. پس باید آماده آزمون باشیم و عشق دنیا را از دلهای خود بیرون کنیم تا دین خود را رهایی بخشیم.

اخلاق حسینی به قله های بلندی که خداوند خواسته بود، رسید، زیرا آشکارا چندین بار به یارانش اعلان کرد که به زودی کشته خواهد شد و سرزمین پاک

۱- شیخ صدوق، التوحید، ص ۸۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۲۳.

۲- کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۰۷.

کربلا آرامگاه اوست. این اعلان بدان سبب بود که کسی نگوید: حسین علیه السلام فریب خورد، زیرا گمان می کرد پیروز می شود و به همین امید به آن جا آمد. آنگاه به یارانش نیز فرصت داد و بی پرده و بی ابهام با آنان رفتار کرد تا آنان به روشنی از کار و سرنوشت خویش آگاه باشند و با اختیار کامل راه خویش برگزینند: یا به کاشانه و نزد خویشاوندانشان باز گردند یا در حضور سرور جوانان بهشتیان به شهادت رسند.

امام حسین علیه السلام با مردم، راست و شفاف و با کمال مهربانی برخورد کرد و پندها و اندرزهایش را به طور ساده و روشن بیان داشت و لذا هنگامی که روانه کربلا شد، در مکّه درنگ کرد و خطاب به مردم، این سخنان را ایراد فرمود:

«مرگ همچون گردن بند دختران جوان بر گردن آدمی زادگان نقش بر بسته است. من به دیدار گذشتگانم همانند یعقوب به دیدار یوسف اشتیاق دارم. قربانگاهی برایم برگزیده اند که به زودی به دیدارش خواهم رفت. گویا می بینم، اعضای بدنم را گرگان بیابان میان نواویس و کربلا پاره پاره می کنند تا شکمهای خالی و گرسنه خود را پر کنند. از روزی که قلم تقدیر آن را نوشته، گریزی نیست. هان بدانید، هر کس می خواهد خونش را در راه ما ببخشد و خود را برای دیدار با خدا آماده سازد، پس باید با ما کوچ کند. ان شاءاللّه»(۱).

امام حسین علیه السلام پیش از این سخنان نیز با کسانی که او را از کشته شدن بیم می دادند، پاسخهای روشنی داشت و هنگامی که اُمّ سلمه از او خواست ترک سفرکند و گفت: «با رفتنت به عراق، مرا اندوهگین مکن» امام علیه السلام در پاسخ او چنین گفت: «ای مادر، من حقیقتا می دانم که از روی ظلم و ستم مرا می کشند و سرم را از تن جدا می سازند. امّا خداوند خواسته است که خانواده و یارانم تبعید شوند و کودکانم کشته گردند، به اسارت روند و به زنجیر کشیده شوند و در حالی

۱- اللّهوف، ص ۵۳.

که کمک می خواهند، کسی پیدا نمی شود که آنان را یاری کند»(۱).

امام علیه السلام به برادرش محمّد بن حنفیه نیز چنین پاسخ داد:

«خداوند خواسته است که مرا کشته و زنان را اسیر ببیند»(۲).

در بطن العقبه به کسانی که همراه او بودند، گفت: «به طور قطع می دانم کشته می شوم، زیرا در خواب سگهایی را دیدم که مرا گاز می گیرند و بدترین آنها بر من یک سگ خالدار است»(۳).

۱- بحرانی، مدینه المعاجز، ص ۲۲۴.

۲- سیّد عبدالرزاق مقرّم، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۶۵.

۳- منظور از آن سگ خالدار شمر بن ذی الجوشن است که شاعر مسیحی به نام «پولس سلامه» در دیوان خود: عید الغدیر، ص ۲۸۷، وی را چنین توصیف می کند: أبرصا کان ثعلبیّ السّماتِ اَصغَر الوَجهِ اَحْمرَ الشَّعراتِ «او پیس، روباه صفت، زردگونه و سرخ مو بود. ناتئَ الصّدغ اعقف الاْنْ- -فِ مسوّدَ الثَّنایا، مشوّهَ القسمات برآمده پیشانی، کج بینی، سیاه دندان و زشت چهره بود. صِبْغُ من جبهه القرود و ألَوا ن الحرابی و اَعْیُن الحیّاتِ از پیشانی بوزینگان و رنگهای بوقلمون و چشمان مارها ریخته شده بود. مُنتَنَ الرّیحِ، لَوْ تَنَفّسَ فی ال- أسحار عادَ الصّباحُ للظلمات بد بو، بود. اگر در سحرگاهان نفس می کشید، بامداد روشن به شب تار مبدّل می شد. یستر الفجرَ اَنْفُهُ و یُولّی إن یُصَعِّدْ أنفاسَهُ المنتَنات اگر نفسهای بدبویش را بالا می داد، بینی اش سپیده دم را می پوشاند و آن را می گرداند. ذالک المَسْخُ، لو تصدّی لمرآ ءٍ لشاهَتَ صحیفهُ المرآهِ آن مسخ شده اگر به آیینه ای نگاه می کرد، به طور قطع صفحه آن آینه را زشت می گردانید. رَعِبَ الاُْمّ حینَ مولده المشؤو مِ والأُمُّ سحنهُ السّعلاهِ مادر را هنگام زاده شدن ناخجسته خویش دچار وحشت کرد، در حالی که مادر او قیافه ماده غول را داشت.

زمانی که عمرو بن لوذان به امام حسین علیه السلام پیشنهاد کرد که از رفتن به کوفه صرف نظر کند تا ببیند وضعیت مردم این شهر چگونه خواهد شد، آن حضرت فرمود: «نظر تو برایم روشن است، لیکن آنچه خدا خواهد همان می شود. این مردم دست از من بر نمی دارند تا این که مرا به شهادت برسانند»(۱).

امام علیه السلام به بنی هاشم نوشت: «هر که از شما به ما بپیوندد، به شهادت رسد و هر که به ما نپیوندد، پیروز نشود»(۲).

در راه عراق و کربلا، یارانش را مخیّر گذاشت که به راهشان ادامه دهند و یا هر کس به دیار خویش بازگردد. هنگامی که به «تنعیم»(۳) رسید، به صاحبان شتر گفت: «هر کدام از شما دوست دارد به همراه ما به عراق بیاید، کرایه او را می پردازیم و بخوبی با وی رفتار می کنیم و هر که دوست دارد از ما جدا شود، تا این جا کرایه اش را می پردازیم. بنابراین، برخی از آنان از او جدا شدند [و

بازگشتند] و برخی از آنان که همراهی با او را دوست داشتند با وی آمدند»(۴).

هنگامی که خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به امام حسین علیه السلام که در «زرود» بود رسید، نامه ای را بیرون آورد و برای کسانی که در آن جا حضور داشتند قرائت کرد.

«به نام خداوند بخشاینده مهربان. امّا بعد، خبر دردآوری به ما رسیده است: مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبد اللّه بن یقطر به شهادت رسیده اند و پیروان ما از یاری ما دست کشیده اند. پس هر که از شما دوست دارد برگردد، بدون احساس هیچ مشکلی [به دیار خویش] برگردد و هیچ نکوهشی متوجّه او

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۲۶.
۲- ابن بابویه، کامل الزّیارات، ص ۷۵؛ بصائر الدرجات، ص ۱۴۱.
۳- محلّی است در مکّه که در خارج از حرم واقع شده، یعنی در دو فرسخی مکّه یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۱۶.
۴- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۱۸؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۰؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۶۶؛ ابن نما، مثیرالأحزان، ص ۲۱.

نخواهد بود»(۱).

در روایت دیگری آمده است که آن حضرت فرمود: «هر که از شما در برابر ضربه شمشیرها و زخم نیزه ها شکیبایی دارد، باید به همراه ما بماند و در غیر این صورت، از ما جدا شود. پس آن گروه پراکنده شدند و کسی به همراه او باقی نماند، جز کسانی که از مکّه با او آمده بودند».

امام علیه السلام در قصر بنی مقاتل، آشکارا به پسر حرّ گفت:

«ای پسر حر، مردمان شهر شما به من نوشتند که همگی بر یاری من

همداستانند و از من درخواست کردند که به سوی آنها بیایم، در حالی که وضعیت آن گونه نیست که آنان می پنداشتند. تو در زندگی ات گناه بسیار کرده ای، آیا نمی خواهی به گونه ای توبه کنی که این گناهان تو محو شود؟

ابن حرّ گفت: این توبه چیست، ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله ؟

امام علیه السلام فرمود: پسر دختر پیامبرت را یاری و در کنار او پیکار می کنی»(۲).

امام حسین علیه السلام در شب شهادت خویش یارانش را گرد آورد و چنین گفت:

«خدا را با بهترین ستایشها ستایش می کنم و بر نعمتهای آشکار و نهان او سپاس می گزارم. خداوندا، تو را سپاس می گزارم که ما را با نبوت گرامی داشتی و قرآن را به ما آموختی و در دین دانای مان ساختی و برای ما گوش و چشم و دل آگاه قرار دادی و ما را از زمره مشرکان قرار ندادی. امّا بعد، به حق، یارانی باوفاتر

از یارانم و خاندانی نیکوکارتر و مهربانتر از خاندانم ندیدم. پس خداوند همه شما را از سوی من پاداش نیک دهاد»(۳).

نیز فرمود: «جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که من به عراق رانده می شوم و به سرزمینی فرود می آیم که به آن عَمورا و کربلا می گویند و در این سرزمین به

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۷۶.
۲- شیخ فاضل دربندی، أسرار الشهاده، ص ۲۳۳.
۳- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۸؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۳۴.

شهادت می رسم و آن وعده نزدیک شده است»(۱).

«آگاه باشید، فردای قیامت، روز ما علیه این دشمنان خواهد بود. من به شما اجازه دادم و همه تان [در رفتن از اردوی من] آزاد هستید و من بیعت خود را از شما برداشتم و این تاریکی شب است که شما را دربر گرفته. پس آن را چون شتری راهوار برای خود قرار دهید [و به هر جا که می خواهید بروید] و باید هر کدام از شما دست یکی از اهل بیتم را بگیرید و پراکنده شوید. خداوند به همه شما پاداش نیک دهاد. به مناطق و شهرهای خویش برگردید و مرا به حال خود گذارید که این گروه جز من به کسی کاری ندارد.

برادران، فرزندان و برادرزادگان امام علیه السلام و فرزندان عبداللّه بن جعفر گفتند: چرا ما چنین کنیم؟ برای این که پس از تو زنده بمانیم! خداوند هرگز چنین زندگی را به ما نشان ندهد. در آغاز، عباس بن علی علیه السلام این سخن را گفت و آنگاه سایر هاشمیان از او پیروی کردند.

حسین بن علی علیه السلام به فرزندان عقیل رو کرد و فرمود: «شهادت مسلم برای شما کافیست. من به شما اجازه دادم، بروید».آنان در پاسخ گفتند: در این صورت، مردم چه خواهند گفت و ما به آنان چه بگوییم؟ بگوییم: ما بزرگ و سرور خویش را رها کردیم و در حالی که عموزادگان ما بهترین عموها هستند، نه تیری در کنار آنان پرتاب کردیم، نه نیزه ای زدیم و نه شمشیری بر کسی فرود آوردیم و از سرنوشت ایشان هیچ آگاهی نداریم؟ سوگند به خدا که هرگز چنین نکنیم. لیک جان و مال و افراد خویش را فدای تو کنیم. در کنار تو می جنگیم تا به همراه تو به شهادت برسیم و خداوند زندگی پس از تو را زشت گرداند»(۲).

مسلم بن عوسجه گفت: «آیا ما دست از یاری تو برداریم؟ و آنگاه در پیشگاه

ص:۴۵

۱- جواد قیّومی، صحیفه الحسین علیه السلام، ص ۲۸۰.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۴؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۵-۴۵۶؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۰۲.

خداونـد در ادای حق تو چه عـذری خواهیم داشت؟ سوگنـد به خـدا، از تو جـدا نشوم، تا این که نیزه ام را در سـینه های آنان فرود آورم و با شمشیرم، مادام که قبضه

آن در دسـتم باشـد، بر آنان ضـربت بزنم و اگر هیـچ گونه سـلاحی همراه نداشـته باشم با سـنگ به سـراغ این دشـمنان روم تا سرانجام به همراه تو به شهادت برسم.

سعیـد بن عبـد اللّه حنفی گفت: «سوگنـد به خـدا، از یاری تو دست برنمی دارم، تا خداونـد بداند که ما حرمت پیامبرش را در غیاب او در حق تو حفظ کردیم. به خدا سوگند، اگر بدانم کشـته می شوم، سـپس زنده می گردم و آنگاه سوزانده می شوم و سپس خـاکسترم پراکنـده می شـود و هفتـاد بـار این کـار در حق من انجـام می گیرد، به طـور قطع از تو دست برنـدارم تـا در حضورت به شـهادت رسم. چگونه این کار را نکنم، در حالی که این یک بار کشـته شدن است و سـپس افتخاری که هرگز از میان نمی رود.

زهیر بن قین گفت: به خدا سوگند، دوست دارم که کشته شوم، سپس

برانگیخته و آنگاه کشـته شوم تا این که هزار بار کشـته شوم و خداوند بدین وسیله، تو و این جوانان را که از خاندان تو هستند نگهـدارد سایر یاران امام علیه السـلام نیز سـخنانی گفتنـد که همانند یکدیگر بود و حسـین علیه السـلام برای آنان پاداش نیک آرزو کرد»(۱).

در این گیر و دار، به محمّـد بن بشـیر حضـرمی گفتنـد: «پسـرت را در مرز ری به اسارت گرفتند. او گفت: دوست ندارم که او اسیر شـود و من پس از وی زنـده بمـانم. امـام حسـین علیه السـلام به وی فرمـود: من بیعتم را از تو برداشـتم. پس برای آزادی فرزنـدت کاری کن. او گفت: سوگنـد به خـدا که چنین نکنم. اگر از تو جـدا گردم، درندگان زنده زنده ام بخورند. پس امام علیه السلام فرمود: این پنج تکه لباس را به فرزندت بده تا برای آزادی برادرش کاری کند و ارزش این لباسها هزار دینار

۱- شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۳۰؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۹.

بود»(۱).

این افراد از امام حسین علیه السلام سبط پیامبر صلی الله علیه و آله درس وفا، فداکاری، اخلاص و بلندنظری آموختند و لذا حاضر نشدند از یاری امام خویش دست بردارند یا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان او در حق فرزندش خیانت ورزند و در برابر دشمنانش از او دفاع نکنند، هر چند آنان با در پیش گرفتن راه گریز می توانستند سالم بمانند.

آری یاران حسین علیه السلام به صورت گروهی و انفرادی پا به میدان نبرد گذاشتند و در راه حق جهاد کردند و خونهای شریف شان را در پیشگاه آقا و پیشوای خود ابی عبد اللّه الحسین علیه السلام بخشیدند تا این که همگی به شهادت رسیدند. زبان حال آنان چنین گویا بود: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله من به پیمانم وفا کردم؟

امام حسین علیه السلام روز دهم محرّم به نماز ایستاد و سعید بن عبد اللّه برای نگهبانی از آن حضرت، پیش روی او ایستاد و با بدنش به استقبال تیرها می رفت تا این که آنقدر بدنش زخم برداشت که بر زمین افتاد و در همین حال می گفت: «خداوندا، اینان را لعنت کن، چنان که قوم ثمود و عاد را لعنت کردی و سلام مرا به پیامبرت برسان و خبر این زخمهایی که برداشته ام به او ابلاغ کن که من با این کار، پاداش تو را در راه یاری فرزند پیامبرت خواهانم»(۲).

سعید به امام حسین علیه السلام رو کرد و گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا من به پیمانم وفا کردم؟ امام علیه السلام فرمود: «بله، تو در بهشت، پیش روی من هستی»(۳).

سعید پس از این سخنان، جان به جانان آفرین تسلیم کرد و به شهادت رسید.

امام حسین علیه السلام پس از آن که به صداقت و اخلاص یاران خویش در فداکاری و از خودگذشتگی پی برد، آنان را از سرنوشت خود آگاه کرد و چنین فرمود:

۱- اللّهوف، ص ۵۳.
۲- شیخ عبد اللّه بحرانی، مقتل العوالم، ص ۸۸.
۳- ذخیره الدّارین، ص ۱۷۸.

«من فردا کشته خواهم شد و همه شما به همراه من کشته خواهید شد و هیچ کس از میان شما زنده نمی ماند»(۱).

تمامی یاران امام حسین علیه السلام شربت گوارای عشق به این امام و اخلاق او را نوشیده بودند و لذا پا پیش گذاشتند و جز یاری او، چیزی نمی خواستند و با این اقدام خویش ضرب المثل زیبای اخلاصمندی، فداکاری و برابری شدند. هنگامی که عباس علیه السلام به همراه بیست تن دیگر آهنگ فرات کردند، نافع بن هلال جملی که پرچم را در دست داشت، پیشاپیش آنان حرکت می کرد. عمرو بن حجّاج فریاد زد: این مرد کیست؟

نافع گفت: ما آمدیم تا از این آبی که ما را از آن محروم کردید، بنوشیم.

عمرو گفت: بنوش، گوارایت باد. امّا به حسین علیه السلام مبرا!

نافع گفت: نه، به خدا سوگند، در حالی که حسین علیه السلام و خاندان و یاران او تشنه باشند، من قطره ای از آن نخواهم نوشید(۲).

عابس بن شبیب شاکری - رضوان اللّه علیه - پیش روی امام حسین علیه السلام ایستاد و گفت: «کسی در روی زمین نزد من، از تو عزیزتر نیست و اگر بتوانم سختی را با چیزی از تو دفع کنم که از جانم عزیزتر باشد، به طور حتم این کار را خواهم کرد. سلام بر تو. گواهی می دهم که تو و پدرت ره یافته اید. او به سوی آن گروه رفت، در حالی که شمشیرش را آخته بود و نشان ضربه شمشیر بر پیشانی داشت و چنین فریاد برآورد: آیا مردی در میان شما نیست؟ پس همه آنان از او کناره گیری کردند، زیرا وی را می شناختند که شجاع ترین مردم است.

عمر بن سعد بانگ برکشید: او را با سنگ بزنید. پس او را با سنگ زدند. وقتی که وی این رفتار را دید، زره و کلاه خود خویش را به دور افکند و به آن مردمان یورش برد و بیش از دویست نفر را از صحنه دور کرد. سپس آن نابکاران از هر

۱- نفس المهموم، ص ۱۲۲.

۲- مقاتل الطالبیّین، ص ۷۸.

سو به او حمله کردند و او را به شهادت رسانیدند.

جَوْن، [غلام ابوذر غفاری] پیش روی امام حسین علیه السلام ایستاد و از او اجازه [رفتن به میدان نبرد] می خواست. پس امام علیه السلام فرمود: ای جون، تو برای این که در سلامت باشی به ما پیوستی. بنابراین، تو از سوی من اجازه داری، یعنی از رفتن به میدان نبرد صرف نظر کن. جون خود را روی قدمهای آن حضرت انداخت و آنها را می بوسید و چنین می گفت: آیا من در هنگام آسودگی کاسه لیس شما باشم و در هنگام سختی تنهایتان بگذارم! نه، به خدا سوگند که هرگز از شما جدا نگردم تا این که این خون سیاه با خونهای پاک شما درهم آمیزد. پس امام علیه السلام به او اجازه داد و او بیست و پنج نفر را به هلاکت رسانید و به شهادت رسید(۱).

تمامی یاران امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، در حالی که آنان تحت تأثیر اندرزهای بزرگوارانه و صراحت بی غلّ و غش او قرار گرفته بودند. چه، اخلاق حسینی هیچ نیرنگی را بر نمی تابید و لذا به هیچ کس وعده دنیا را نداد و به یارانش گفت: من به طور قطع کشته خواهم شد و به شهادت خواهم رسید. پس هر که می خواهد با من بیاید، خویشتن را آماده کند تا خدا را در میان شمشیرها و نیزه ها دیدار کند. امام علیه السلام درجه اخلاصمندی و پاکی یارانش را آزمایش کرد تا این که خداوند آنان را برای افتخار تاریخی و شهادت در کنار سیدالشهدا علیه السلام

برگزید و به دشمن تسلیم نشدند و همچنان وفادار باقی ماندند و به آرامگاههای عزّت پناه بردند و با کمال خشنودی زندگی شان را به پایان بردند، زیرا پیشوای خود را یاری و از او جانانه دفاع کردند.

وَ تنادَبَتْ للذَبِّ عنهُ عُصْبَةٌ

وَرِثُو الْمَعالِی أَشیبا وَ شَبابا

گروهی به دفاع از او شتافتند که پیر و جوان شان افتخار را به ارث بردند.

مَن ینتدِبْهُمْ للکریمهِ ینتَدِبْ

مِنهم ضراغمهُ الأسود غُضّابا

کسی که آنان را برای نبرد مأموریت دهد، از میان آنان، شیران خشمگین این

۱- ابن نما، مثیرالأحزان، ص ۳۳.

مأموریت را می پذیرند.

خَفُّوا لِداعیَ الْحَرْبِ حینَ دَعاهُمْ

وَ رَسُوْا بعَرْصَهِ کَرْبَلاء هُضّابا

هنگامی که جارچی جنگ آنان را فرا خواند، بسرعت شتافتند و استوار در میدان کربلا لنگر انداختند.

أُسدٌ قَد اتَّخذُوا الصّوارِمَ حِلیَهً

وَ تَسَرْبَلُوا حَلقَ الدُّروعِ ثیابا

شیرانی که شمشیرهای برنده را زیور خویش قرار دادند و حلقه های زره را جامه خود ساختند.

إتخذت عیونهم القساطلَ کُحلَها

وَ أکُفُّهم فیضَ النُّحورِ خضابا

غبار صحنه نبرد را سرمه چشمانشان قرار دادند و دستانشان را از خون گلو خضاب کردند.

یتمایلون... کانّما غنّی لهم

وقع الظُّبی و سقاهم أکوابا

این سو و آن سو به حرکت درمی آیند، گویی چکاچک شمشیرها برایشان موسیقی پخش می کند و با جامهای شراب سیرابشان می سازد.

برقَتْ سیوفُهُم فأمْطَرت الطُّلی

بِدِمائِها وَالنَّقعُ ثارَ سحابا

شمشیرهایشان درخشید و از گردنها خون باریدن گرفت و غبار چون ابر برخاست.

و کأنّهمْ مستقبلون کواعِبا

مُسْتقبِلینَ اَسِنّهً و کعابا

آنان در حالی که به استقبال نیزه ها و کعب نیزه ها رفتند، گویی به پیشواز همسران همسن و سال خود شتافتند.

وَجَدوا الرَّدی مِنْ دون آل محمّدٍ

عذبا و بعدَهُم الحیاهَ عذابا

مرگ را در نبود آل محمّد علیهم السلام گوارا و زندگی پس از آنان را عذاب دانستند.

و دعاهُم داعی القَضاء و کلُّهم

ندْبٌ اِذا الدّاعی دعاهُ أجابا

دعوت کننده فرمان الهی آنان را فرا خواند و هرگاه این دعوت کننده آنان را برای اجابت فرا خوانند، همگی می شتابند.

ص:۵۰

فهوَوْا علی عَفْرِ التّراب و إنّما

ضَمّوا هناک الخُرَّدَ الاَترابا

بر روی غبار خاک فرود آمدند و در آن جا به حوریان همسنّ و سال خویش پیوستند.

وَ نَأَوْا عن الاَعداء وَارتَحَلُوا الی

دارِ النّعیمِ و جاوَرُوا الاَحبابا(۱).

آنان از دشمنان دور شدند و به خانه پر نعمت کوچیدند و با معشوقان خود همسایه گشتند.

اندرزهای حسینی تمامی آفاق را فرا گرفت و حتی کسانی را که جامه خلافت اسلامی را بر تن کرده بودند، رسوا کرد و چهارچوب دروغین دینی را که پیش روی حکومت خود نصب کرده بودند، شکست و لذا مردم به حقانیت خلافت بنی امیه از پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله اعتقاد نداشتند.

یکی از نتایج اندرزهای امام حسین علیه السلام این بود که مردم پس از او احساس گناه کردند. چه، مردم مدّتی از سفارشها و اندرزهای آن بزرگوار غافل بودند و پس از اندک زمانی از زبان خاندان او به سخنان گهربارش آگاهی یافتند و بسیاری از آنان تصمیم گرفتند که انتقام بگیرند و گناهانشان را جبران کنند و در نتیجه این تصمیم بود که قیام توّابین، قیام مدینه، قیام مختار ثقفی، قیام مطرف بن مغیره، قیام عبدالرحمن بن محمّد بن اشعث و قیام زید بن علی بن حسین علیه السلام رخ داد. تمامی این قیام ها در سالهای اندکی پس از شهادت امام حسین علیه السلام به وقوع پیوست، زیرا سخنان امام حسین علیه السلام بر خاندان او اثر گذاشت و آنان به آگاه سازی مردم پرداختند و وجدانهای آنان را بیدار و احساسات شان را تحریک می کردند.

امام حسین علیه السلام دلهای خاندان خویش از طریق شکیبایی و خشنودی به قضای الهی استوار ساخت و هنگامی که در شب عاشورا گریه زنان را دید و از خواهرش ام کلثوم شنید که فریاد می زد: «وای بر ما، پس از تو ای ابا عبد اللّه!» او را دلداری داد و گفت: «برای خداوند صبر پیشه کن که باشندگان آسمانها از میان

۱- دیوان سیّد رضا هندی، ص ۴۱.

می روند و همه مردم روی زمین می میرند و تمامی آفریدگان نابود می شوند».

آنگاه فرمود: «ای خواهرم، ای ام کلثوم و ای زینب، ای فاطمه و ای رباب، مواظب باشید که وقتی من به شهادت رسیدم، گریبان پاره نکنید، چهره مخراشید و سخنانی بیهوده بر زبان مرانید»(۱).

این سخن حسین علیه السلام درسی بود درباره شکیبایی، عزّت و تسلیم نشدن در برابر دشمنان خدا. در وداع دوم با خانواده اش، آنان را به شکیبایی دستور داد و گفت: «برای گرفتاریها آماده شوید و بدانید که خداوند حمایتگر و نگهبان شماست و شما را از شرّ دشمنان رهایی بخشد و پایان کارتان را نیکو قرار دهد و دشمنانتان را به انواع عذاب گرفتار سازد و به جای این گرفتاریها، انواع نعمتها و کرامتها را به شما ارزانی دهد. پس شکایت مکنید و آنچه را که از منزلت شما می کاهد بر زبان مرانید»(۲).

این اندرز امام علیه السلام در دلهای خانواده اش نشست و آنان پایداری، شکیبایی، سازش ناپذیری، عزّت و بلند همّتی از خود نشان دادند. برای نمونه، سکینه دختر او عنان صبر از دست نداد و تسلیم وضعیت موجود نشد. در ماجرای خواستگاریهایی که در کوفه و شام از وی به عمل آمد و نیز در برابر دشنام ابن مرجانه و ابن میمون و چوب زدن وی بر سر بریده امام حسین علیه السلام هیچ گونه ناشکیبایی از خود نشان نداد که مورخان از آن سخن گفته باشند.

امّ کلثوم در کوفه با مردم این شهر، چنین سخن می گوید:

«ای مردم کوفه، شرم تان باد! چرا دست از یاری حسین علیه السلام کشیدید و او را کشتید؟ داراییهایش را به غارت بردید و از آن خود دانستید؟ زنان او را به اسارت درآوردید؟ و شکنجه اش کردید؟ پس ای مرگ و عذاب بر شما باد. وای بر شما! آیا می دانید، چه بلایی دامنگیر شما شد؟ چه گناهی را بر پشت تان کشیدید؟ چه

۱- اللهوف، ص ۳۴.

۲- ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۳۸۰؛ الدمعه الساکبه، ج ۴، ص ۳۴۶.

خونهایی را ریختید؟ چه پرده نشین بزرگواری را گرفتار مصیبت کردید؟ از چه کودکانی لباس ربودید؟ و چه اموالی را تاراج کردید؟ بهترین مردان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتید و مهربانی از دلهایتان رخت بر بست. آگاه باشید که گروه شیطان همان زیان کارانند. پس صدای گریه مردم بلند شد و دیده نشده بود که هیچ مرد و زنی بیشتر از آن روز گریه کنند»(۱).

فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نیز در کوفه به ایراد سخن می پردازد و می گوید:

«اما بعد، ای مردم کوفه! ای مردمان فریبکار، خیانت پیشه و خودخواه! همانا، ما اهل بیتی هستیم که خداوند شما را به وسیله ما و ما را به وسیله شما آزمود. پس آزمایش ما را نیکو و دانش و فهم آن را نزد ما قرار داد. بنابراین، ما مخزن دانش، جایگاه فهم و حکمت و حجت او در مناطق مختلف زمین برای بندگان او هستیم.

خداوند با عنایت و بخشش خود ما را گرامی داشت و به خاطر پیامبرش بر بسیاری از آفریدگانش برتری آشکار داد. امّا شما تکذیب مان کردید و کافرمان خواندید و جنگیدن با ما را روا دانستید و داراییهای ما را به یغما بردید... وای بر شما! آیا می دانید چه دستی از شما بر ما ستم کرد؟ چه کسی به جنگ با ما شتافت؟ با کدام پا به سوی ما آمدید و می خواهید با ما بجنگید؟ به خدا سوگند، دلهایتان سخت و جگرهایتان سیاه و دریچه دلهایتان بسته و بر گوش و چشم تان مهر زده شده است. شیطان شما را فریب داده و [سخنانش را] بر شما دیکته کرده و بر چشمانتان پرده کشیده است و شما راه را نمی بینید. مرگ بر شما، ای مردمان کوفه! چه کینه ای از رسول خدا صلی الله علیه و آله در شما بود و چه دشمنی با او داشتید که این چنین با جدم علی بن ابی طالب و فرزندان و خاندان پاک و برگزیده اش رفتار کردید؟». پس صداها به گریه و شیون بلند شد و گفتند: ای دختر پاکان! بس کن که دل ما سوخت، گلوی ما به سوزش افتاد و اندرون ما آتش گرفت. پس آن بانو

۱- اللّهوف، ص ۶۶.

ساکت شد(۱).

زینب علیهاالسلام در شب عاشورا به سفارشهای امام حسین علیه السلام گوش جان سپرد که به خواهرش گفت:

«ای خواهرم، از خدا پروا کن و با دلداری خداوند آرام باش و بدان که اهل زمین می میرند و اهل آسمان باقی نمی مانند و جز خداوند همه چیز نابود می شود، خداوندی که با قدرت خویش همه آفریدگان را آفرید و آنها را بار دیگر زنده خواهد کرد و او یگانه و تنهاست. جدّم و پدرم و مادرم و برادرم بهتر از من هستند و من و هر مسلمانی باید به رسول خدا صلی الله علیه و آلهاقتدا کنیم.

خواهرم، من تو را سوگند دادم. پس به سوگندم وفادار باش. پس از مرگ من، گریبان چاک مزن، چهره مخراش و شیون مکن»(۲).

زینب علیهاالسلام به وصیت برادرش عمل کرد، زیرا دشمنان از او هیچ گونه ضعف و سستی ندیدند، بلکه او را همان آزاده بلند همت، شیرزن خاندان ابوطالب، معجزه محمدی، ذخیره حیدری و امانت فاطمی یافتند. او با موضعگیریهای [دلاورانه] خویش منافقان و فتنه انگیزان را به مبارزه طلبید، با مقاومتش ستمگران را به وحشت افکند و با متانت خویش اندیشه ها را شگفت زده کرد. او در شجاعت، نمونه پدرش علی علیه السلام و در عظمت و بلاغت، نمونه مادرش زهرا علیهاالسلام بود و برادران، برادرزادگان، عموزادگان و پیروان برادرش را دید که پاره پاره روی زمین افتاده اند و پس از کشته شدن برادرش حسین علیه السلام شاهد سوزاندن

خیمه ها بود و از قتلگاه شهیدان عبور کرد و رنج و محنت اسارت و رفتن به کوفه و شام و از شام تا کربلا و مدینه را تحمل کرد.

او در عین حال که بانوی دل شکسته و مصیبت زده ای بود، رفتارهای شجاعانه ای داشت. آن جا که از خیمه بیرون آمد و در میدان نبرد کربلا عمر بن

۱- اللّهوف، ص ۶۵.

۲- شیخ جعفر نقدی، زینب الکبری بنت امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۲۱.

سعد را صدا زد و گفت: «وای بر تو ای عمر! آیا ابا عبد اللّه علیه السلام را می کشند و تو نگاه می کنی؟» امّا ابن سعد جوابی به او نداد. پس فریاد زد: «وای بر شما! آیا در میان شما مسلمانی وجود ندارد؟» باز هم کسی به وی پاسخ نداد(۱).

زینب علیهاالسلام پس از آتش گرفتن خیمه ها و پراکنده شدن کودکان، زنان و کودکان را فراهم آورد، از آنان دلجویی کرد و به جستجوی یتیمان پرداخت، تا این که آنان را در خیمه ای گرد هم آورد و نزد آنها نشست، به گونه ای که گویا آن مصیبت دردناک را ندیده است. او آن چنان در برابر گرفتاریها از خویش خردمندی و شکیبایی نشان داد که پراکنده ها را گرد آورد، بیماران را پرستاری کرد، یتیمان را آرام نمود و بانوان جوان مرده و شوهر از دست داده را دلداری داد.

اندرزهای امام حسین علیه السلام به دل زینب راه یافت و لذا با دلداری خداوند آرام گرفت و دستهایش را زیر بدن حسین علیه السلام که با شمشیرها پاره پاره شده بود گذاشت و آن را بلند کرد و گفت: «خداوندا، این اندک قربانی را از ما بپذیر»(۲).

هنگامی که عبید اللّه بن زیاد خواست برادرزاده او، امام علی بن الحسین علیه السلام را بکشد، آن بانو فریاد زد: «ای ابن زیاد! خونهایی که تاکنون از ما ریختی تو را بسنده است». آنگاه امام علی بن الحسین علیه السلام را در آغوش گرفت و گفت: «سوگند به خدا که از او جدا نمی شوم و اگر او را می کشی مرا نیز به همراه او بکش»(۳).

زینب علیهاالسلام در کوفه آن خطبه معروف را ایراد کرد که حذیم اسدی پس از ایراد این خطبه گفت: «سوگند به خدا، من هرگز بانوی باحیایی را خوش بیانتر از او ندیدم. گویی او سخن می گفت و این سخنان از زبان علی علیه السلام بیرون می آمد»(۴).

در مجلس عبید اللّه بن زیاد ستمگر، وی از آن بانو پرسید: رفتار خدا با

۱- شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۴۲.

۲- زینب الکبری علیهاالسلام، ص ۷۵.

۳- الارشاد، ص ۲۴۴.

۴- شیخ ابو منصور احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱.

خاندانت را چگونه یافتی؟ زینب علیهاالسلام فورا پاسخ داد: «جز نیکی ندیدم. این گروهی است که خداوند سرنوشت را برای آنان تعیین کرد و آنان هم به خوابگاههای ابدی شان رفتند و بزودی خداوند میان تو و آنان گرد آوَرَد و تو را به محاکمه بکشاند. پس بنگر که در این محاکمه چه کسی پیروز خواهد شد؟ مادرت به عزایت بنشیند، ای ابن مرجانه!».

بنابراین، ابن زیاد به خشم آمد و از سخن او برافروخت(۱).

زینب علیهاالسلام در حالی که اسیر بود، به کاخ یزید بن معاویه رسید و این ابیات کفرآمیز را از او شنید:

لیت اشیاخی ببدرٍ شهِدُوا

جزع الخزرج من وقع الاَسَل

ای کاش پیشینیانم که در بدر شاهد هراس و نگرانی خزرج از اصابت نیزه ها بودند حضور می داشتند.

لَأهلُّوا واستهلُّوا فرحا

ثمّ قالُوا: یا یزیدُ لا تُشَل

[اگر آنان می بودند] به یقین هلهله و شادی می کردند و می گفتند: ای یزید، دستت درد نکند.

قد قتلنا القوم من ساداتهم

وعدَلْناهُ ببَدرٍ فاعتدلْ

ما بزرگان این قوم را کشتیم و این کشتار را با کشتار بدر برابر کردیم، پس برابر شد.

لعبت هاشم بالملک فلا

خبرٌ جاء و لا وحْیٌ نزلْ

هاشم با فرمانروایی بازی کرد، زیرا نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده بود.

لستُ من خِندَفَ إن لم أنتقِم

من بنی احمد ما کان فعَلْ

من از قبیله خندف نباشم، اگر از فرزندان احمد، به خاطر آنچه او انجام داد، انتقام نگیرم.

زینب علیهاالسلام آن خطبه مشهور خویش را [در مجلس یزید] ایراد کرد و در آن

۱- اللّهوف، ص ۹۰.

چنین گفت: «.. ای یزید که زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفتی و ما را همچون اسیران به این سو و آن سو می کشند، آیا گمان کردی که این حالت ما نشانگر پستی ما و احترام تو نزد خداوند است؟ و این بدان معناست که تو نزد او مقام والایی داری؟ و این چنین باد به بینی می افکنی و متکبرانه نگاه می کنی؟ شاد و خرّمی که می بینی دنیا را به سود خویش فراهم ساخته و کارها را سامان بخشیده و حکومت و قدرتی را که از آنِ ما بود بدون مزاحم به دست آورده ای! آرام باش، آرام. مگر سخن خدا را فراموش کرده ای که فرمود: «کافران مپندارند که در مهلتی که به آنها می دهیم خیر آنهاست. به آنها مهلت می دهیم تا بیشتر به گناهانشان بیفزایند و برای آنهاست عذابی خوارکننده»(۱).

ای فرزند آزادشدگان! آیا از عدالت است که زنان و کنیزان خودت را پشت پرده جای داده و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسیر قرار داده ای؟ و آنگاه بدون این که احساس گناه نمایی و بزرگی این جنایت را درک کنی، می گویی: اگر نیاکانم می بودند، هلهله و شادی می کردند و می گفتند: ای یزید، دستت درد نکند.

به دندانهای سرور جوانان بهشت اشاره می کنی و با چوب دستی ات به دندانهای او می زنی... پدرانت را بانگ می زنی و گمان می کنی که آنها صدایت را می شنوند! به یقین به زودی به جایگاه آنان خواهی رفت و آرزو خواهی کرد که ای کاش دستت چلاق و زبانت لال می بود و آنچه را گفته ای نمی گفتی و آنچه را کرده ای نمی کردی.

یزید، سوگند به خدا که ندریدی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را و به طور حتم با همین باری که از ریختن خون ذرّیّه پیامبر و هتک حرمت او در مورد خاندان و خویشاوندانش بر دوش داری بر او وارد خواهی شد... و تو را همین بس باشد که خداوند حاکم است و رسول خدا صلی الله علیه و آله طرف دعوا و جبرئیل پشتیبان او و به زودی آن که فریبت داد و تو را بر گردن مسلمانان مسلّط ساخت

۱- آل عمران / ۱۷۸.

خواهد فهمید که ستمکاران را عوض بدی است و جایگاه کدام یک از شما بدتر و سپاه او ناتوانتر است.

اگر چه پیشامدهای ناگوار روزگار مرا به سخن گفتن با تو کشانده است، ولی با وجود این، ارزش تو در نظرم اندک، سرزنشت بزرگ و ملامتت بسیار است... هان! شگفت آور است و بسی شگفت آور است که افراد نجیب حزب اللّه به دست افراد نانجیب حزب شیطان که بردگان آزاد شده بودند کشته شوند... پس هر نیرنگی داری به کار زن و هر اقدامی توانی بکن و هر کوششی داری دریغ مدار که به خدا سوگند، هرگز نتوانی یاد ما را از دلها بزدایی و نور وحی ما را خاموش کنی و این ننگ از دامن تو شسته نخواهد شد. مگر نه این است که نظرگاه تو دروغ و روزهای حکومتت انگشت شمار و اجتماعت پراکنده است. روزی فرا خواهد رسید که بانگ زننده بانگ زند: هان لعنت خدا بر ستمکاران باد!

سپاس از آنِ خداوند، پروردگار جهانیان است که اول ما را با خوشبختی و مغفرت و آخر ما را با شهادت و رحمت پایان داد. از خداوند می خواهم که پاداش آنان را هر چه کامل تر و فزونتر عطا کند و ما را جانشینان نیکی قرار دهد، که او مهربان و دوستدار است و خداوند ما را بس است و نگاهبان نیکویی است».

یزید در این جا شعری خواند:

یا صِیحةً تُحمدُ من صوائح

ما اَهوَنَ النّوح علی النّوائِح

چه بسا ناله ای که از میان ناله ها پسندیده تر است و چه آسان است نوحه بر نوحه گران.

محصول اندرزهای امام حسین علیه السلام عزّت، سربلندی، افتخار، فداکاری، شجاعت و ستیز با ستمکاران بود و لذا به انقلاب سیّاری بدل شد که زندگی را بر ستمگران دشوار کرد.

نسّابه عبیدلی گوید: زینب علیهاالسلام دختر علی علیه السلام در مدینه پس از بازگشت از

اسارت، مردم را تشویق می کرد که برای گرفتن انتقام حسین علیه السلام و برکناری یزید قیام کنند. این سخن به مردم مدینه رسید و زینب در میان آنان به ایراد سخن پرداخت و ایشان را به گرفتن انتقام تشویق می کرد. این خبر به عمرو بن سعید رسید. او نامه ای به یزید نوشت و او را از این موضوع آگاه کرد. یزید به وی نوشت که نگذارد زینب با مردم تماس بگیرد و لذا عمرو بن سعید دستور داد که آن بانو از مدینه بیرون رود و هر جا که می خواهد اقامت گزیند(۱).

اخلاق حسینی به اندرزهای خاندان و یاران او محدود نشد بلکه به دشمنان و مخالفان نیز رسید و آنان را اندرز داد و به حق و نیکی دعوتشان کرد. چه، اخلاق امام حسین علیه السلام اخلاق خداست و اخلاق خدا شکیبایی و مدارا با مردم، دلسوزی به حال آنان و گفتگو با ایشان از طریق حکمت و اندرز نیکوست تا آنان آگاه شوند و از مستی عشق دنیا بهبودی یابند و غیرت دینی در آنان به جنب و جوش آید و احساس شجاعت و شهامت و عزّت در دلهای آنان آشکار گردد و در نتیجه، له له زدن از پی فرمانروای ستمگر را رها سازند و به خداوند مولای حقیقی خود رجوع کنند.

روزی که حرّ بن یزید ریاحی به همراه هزار سوار، هیاهویی به راه انداخت تا نگذارد امام حسین علیه السلام به مدینه بازگردد، امام علیه السلام از وی استقبال کرد و پس از سپاس و ستایش خداوند چنین فرمود:

«این سخنان که می گویم در پیشگاه خدا بر شما اتمام حجت است. من زمانی به سوی شما آمدم که نامه های شما به من رسید و فرستادگانتان نزد من آمدند [و در این نامه ها نوشته بودید:] به سوی ما بیا که ما پیشوایی نداریم تا شاید خداوند ما را به وسیله تو زیر پرچم هدایت گرد آورد. بنابراین، اگر شما بر این پیمانتان وفادار هستید، پس من هم اینک نزد شما آمده ام و به من عهد و پیمان جدید بدهید تا اطمینان پیدا کنم...». امام علیه السلام پس از ادای نماز ظهر بار دیگر به جمع سپاه

۱- علی محمّد دخیّل، زینب بنت الإمام أمیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۴۶، از أخبار الزینبیات، عبیدلی.

حر آمد و پس از سپاس و ستایش خداوند چنین سخن گفت:

«ای مردم، اگر شما از خداوند پروا داشته باشید و حق را برای صاحبان آن بدانید، این امر خشنودی خدا را بیشتر فراهم می کند. ما اهل بیت محمّد صلی الله علیه و آله برای به دست گرفتن زمام این حکومت، از این گروهی که ادّعای چیزی دارند که از آن برخوردار نمی باشند و راه ستمگری و دشمنی را در پیش گرفته اند سزاوارتریم. اگر ما را دوست ندارید و به حق ما اعتراف نمی کنید و رأی شما با آنچه در نامه هایتان است تفاوت دارد، از همین جا برمی گردم».

حر گفت: من از این نامه هایی که شما یاد می کنید، آگاهی ندارم. پس امام حسین علیه السلام به عقبه بن سمعان دستور داد و او خُرجینی را بیاورد که پر از نامه بود(۱).

این نامه ها از مردم کوفه بود که از ستم یزید به حسین علیه السلام شکایت کرده بودند و از او خواسته بودند که به سوی آنها بیاید تا امام و پیشوایشان باشد. رهنمودهای امام حسین علیه السلام حقیقت را برملا کرد و آنان را ملزم ساخت که از حق پیروی کنند. در محلّه «بیضه» خطاب به سپاه حر این گونه به ایراد سخن پرداخت:

«ای مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس فرمانروای ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می شمارد، پیمان او را می شکند، با سنّت خدا مخالفت می ورزد و در میان بندگان خدا گناه و ستم می کند، پس با کردار و گفتار خویش علیه او نشورد، بر خداوند سزاوار است که وی را به سرنوشت همان فرمانروا دچار سازد». هان، این گروه پیوسته از شیطان پیروی کرده، فرمانبرداری رحمان را رها ساخته، فساد را آشکار نموده، حدود الهی را تعطیل کرده، بیت المال را به انحصار خود درآورده، حرام خدا را حلال و حلال او را حرام شمرده است. من به حکومت شایسته تر از کسانی هستم که احکام خدا را تغییر داده اند.

نامه هایتان به من رسید و فرستادگانتان خبر پیمان شما را به من آوردند که مرا

۱- شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۲۵؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۲، ص ۱۹۳.

تنها نمی گذارید و از یاری من دست برنمی دارید. بنابراین، اگر بر سر پیمان خود با من هستید، حقا که راه درست را بازیافته اید، زیرا من حسین بن علی و پسر فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. جانم در کنار جانهای شما و خانواده ام در کنار خانواده های شماست و باید که از من پیروی کنید»(۱).

سفارشها و اندرزهای امام حسین علیه السلام را جز افرادی کینه توز و منکر واقعیت رد نکردند. امّا کسانی که در جستجوی حق بودند و حق در دلهایشان جای داشت، به سوی توبه شتافتند و به اردوی حسین علیه السلام آمدند تا در حضور او پیکار کنند و در پیشاپیش آنان حرّ بن یزید ریاحی قرار داشت که اسب خویش را به سوی حسین علیه السلام راند، در حالی که نیزه اش را وارونه گرفت و سپرش را واژگونه کرد و به سبب شرم از آل رسول صلی الله علیه و آله سر را به زیر افکند و با صدای بلند گفت: ای ابا عبد اللّه، من توبه کردم. پس آیا توبه ام پذیرفته می شود؟ حسین علیه السلام فرمود: آری، خداوند توبه ات را می پذیرد(۲).

حرّ از سخن امام علیه السلام شادمان شد و یقین پیدا کرد که به بهشت خواهد رفت. امّا او به این مرحله بسنده نکرد، بلکه از امام اجازه خواست که با آن گروه نابکار پیکار کند. پس آن حضرت به وی اجازه داد. حر در میان سپاه عبید اللّه بانگ برآورد و به اندرز آنان پرداخت و حق را برایشان بیان کرد. لیک آن گروه به سوی او تیراندازی کردند.

حرّ به این اقدام هم بسنده نکرد بلکه به میدان نبرد آمد و به دفاع از امام حق ابا عبد اللّه الحسین علیه السلام پرداخت و چهل و اندی از دشمنان خدا را به هلاکت رسانید و سپس آن نامردان هجوم خود را علیه او تشدید کردند تا این که وی را به شهادت رسانیدند. پس حسین علیه السلام او را ستود و بر او گریست و گفت: «کشته شدنی همچون کشته شدن پیامبران و خاندان پیامبران» سپس به حر - که هنوز

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۲۹؛ الکامل، ج ۴، ص ۲۱.

۲- اللّهوف، ص ۵۸؛ امالی صدوق، ص ۹۷؛ نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۱۵۹.

زنـده بود - رو کرد و در حالی که خون از چهره اش پاک می کرد، فرمود: «تو آزادمردی، چنان که مادرت نامید و تو در دنیا و آخرت آزادی»(۱).

امام حسین علیه السلام برای این که کسی ادّعا نکند، کار بر او مشتبه شده [و حسین علیه السلام را نمی شناخته] دلایل روشن و رسـای خویش را بر آن مردمـان عرضه کرد. پس در میـدان کربلاـ در حالی که بر اسب رسول خـدا صـلی الله علیه و آله سوار شده و قرآن را روی سر نهاده بود، به سوی آن قوم آمد و در برابر آنان ایستاد و این سخنان را ایراد کرد:

«ای قوم، میان من و شـما کتاب خـدا و سنّت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله داور خواهـد بود. سـپس فرمود: شـما را به خـدا سوگند، آیا مرا می شناسـید، من کیسـتم؟ گفتند: تو فرزند و نوه رسول خدایی. گفت: شما را به خدا سوگند، آیا می دانید که جدّ من رسول خـدا صـلی الله علیه و آله است؟ گفتنـد: آری. گفت: شـما را به خـدا سوگنـد، آیا می دانیـد پدرم علی بن ابی طالب است؟ گفتنـد: آری. گفت: شـما را به خـدا سوگنـد، آیا می دانیـد، جـدّه ام خـدیجه دختر خویلـد است؟ گفتنـد: آری. گفت: شـما را به خدا سوگند، آیا می دانید سیدالشـهداء حمزه عموی پدرم است؟ گفتند: آری. گفت: شما را به خدا سوگند، آیـا می دانیـد جعفر طیّار در بهشت عموی من است؟ گفتنـد: آری. گفت: شـما را به خـدا سوگنـد، آیا می دانیـد این شمشـیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که من آن را به گردنم آویختم؟ گفتند: آری. گفت: شما را به خدا سوگند، آیا می دانید این عمـامه رسول خـدا صـلی الله علیه و آله است که من آن را پوشـیدم؟ گفتنـد: آری. گفت: آیا می دانیـد، علی علیه السـلام نخستین کسی بود که به اسلام ایمان آورد و از همه داناتر و بردبارتر بود و او ولیّ هر زن و مرد با ایمان است؟ گفتند: آری.

حضـرت فرمود: [اگر چنین است] پس چرا ریختن خونم را روا می دانید؟ پدرم در روز رستاخیز حوض کوثر را در اختیار دارد و افرادی را از نوشـیدن آن محروم می کنـد، چنان که شتر تشـنه را از نوشـیدن آب منع کننـد. آنان گفتنـد: ما همه اینها را می دانیم، امّا تو را رها نمی کنیم تا این که با لب تشنه جان دهی!

ص:۶۲

۱- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۱۱.

امام علیه السلام فرمود: «مرگ و پریشانی بر شما باد ای گروه! آیا هنگامی که سرگردان بودید، از ما یاری خواستید و همین که با شتاب به یاری شما آمدیم، شمشیری را که می باید بر اساس پیمانهایتان برای ما می کشیدید، به روی ما کشیدید و آتشی را که علیه دشمنان مشترک خود افروخته بودیم، بر ضد ما افروختید. بنابراین، امروز به نفع دشمنانتان و زیان دوستانتان گرد آمده اید، با این که آنان نه عدالتی را

در میان شما گسترده اند و نه امید تازه ای به آنان بسته اید. ای وای بر شما... .

وای بر شما، آیا این گروه را یاری می کنید و از یاری ما دست می کشید؟ آری، به خدا سوگند، این پیمان شکنی از دیرباز در میان شما بوده است. ریشه شما از این پیمان شکنی آبیاری شده و شاخه هایتان از آن نیرو گرفته است. پس شما ناپاک ترین میوه ای هستید که برای صاحبش ناگوار و برای غاصبان و زورمندان غذایی لذت بخش است.

بدانید که این زنازاده فرزند زنازاده مرا بر سر دو راهی قرار داده است، میان مرگ و ذلّت! و ما هرگز ذلّت را نمی پذیریم. چه، خداوند، پیامبرش، مؤمنان، دامنهای پاک و پاکیزه، همتهای والا و عزّت نفس به ما اجازه نمی دهد که پیروی از فرومایگان را بر قتلگاه شرافتمندان برتری دهیم. سپس آن حضرت این اشعار را قرائت کرد:

فان نَهزِمْ فهزّامونَ قِدْما

و إن نُهزَمْ فغیرُ مهزَّمینا

اگر شکست دهیم، از دیرباز دشمن شکنیم و اگر شکست خوریم، شکست خورده نخواهیم بود.

و ما إن طبّنا جُبنٌ ولکن

مُنایانا وَدَولهُ آخرینا

ترس شایسته ما نیست. لیک فرمانروایی دیگران بدون مرگ ما امکانپذیر

نیست.

إذا ما الموتُ رفّع عن أُناسٍ

کَلاکِلهُ أناخَ بآخرینا

چنانچه مرگ چنگالش را از سینه گروهی بردارد، به سینه گروهی دیگر فرو

کند.

فَأفْنی ذلکم سَرواتِ قومی

کما أفنی القرون الأوّلینا

مرگ بزرگان قوم مرا به کام خود کشید، چنان که پیشینیان را نابود کرد.

فلو خلد الملوک إذا خلدنا

و لو بقی الکرام إذا بقینا

اگر پادشاهان جاویدان بودند ما هم می ماندیم و اگر کریمان باقی بودند و ما هم باقی می بودیم.

فقل للشّامتین بنا: أفیقُوا

سیلقی الشّامتون کما لقینا

پس به دشنام دهندگان بگو: بیدار شوید که آنچه را ما دیدار کردیم به سراغ شما نیز خواهد آمد.

آنگاه امام علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، پس از این جنایت، بیش از مقدار سوار شدن یک اسب درنگ نخواهید کرد که همچون سنگ آسیاب سرگردان و همانند میله وسط آن مضطرب و نگران خواهید شد...»(۱).

سخنان حسین علیه السلام حجّت رسا [بر سپاهیان ابن زیاد] و آگاه کننده از وضعیت حال و آینده بود و نیز در این سخنان اندرزی بود برای کسانی که قصد پند گرفتن داشتند، یا صاحبدل بودند و یا با حضور گوش فرا می دادند. همچنین سخنان او تأییدی بود برای خویهای نیکو همچون وفاداری، فریادرسی مصیبت زدگان، عزّت و بلندی همّت، چنان که نکوهشی بود برای اخلاق زشت و شیطانی نظیر نیرنگ، شکستن پیمانها، زبونی و جانبداری از ستمکاران.

امام حسین علیه السلام از آن چنان اخلاق والایی برخوردار بود که حتی به نصیحت دشمنان و اندرز کشندگان خود پرداخت. برای نمونه، روز عاشورا پس از آن که ابن سعد سربازانش را برای جنگ صف بندی کرد، امام علیه السلام اسبش را خواست و بر آن سوار شد و با صدایی بلند که همه سربازان ابن سعد می شنیدند، فریاد زد: «ای مردم، به سخنانم گوش فرا دهید و شتاب مکنید، تا شما را به سبب حقّی که

۱- اللّهوف، ص ۵۶؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۸.

بر من دارید، اندرز دهم و دلیل آمدنم به سوی شـما را بیان کنم و حجت را بر شـما تمام نمایم. بنابراین، اگر دلیلم را پذیرفتید و سـخنم را تأییـد کردیـد و به من انصـاف دادیـد، سـعادتمند خواهیـد بود و در این بـاره هیـچ تقصـیری را متوجه من نخواهید کرد...».

سپس امام علیه السـلام فرمود: «ستایش از آن خداوندی است که دنیا را آفرید و آن را خانه ای فناپذیر و رو به نابودی قرار داد که ساکنانش را از حالتی به حالتی می کشاند. بنابراین، فریب خورده کسی است که دنیا او را بفریبد و بدبخت کسی است که دنیا وی را شـیفته خود سازد. پس این دنیا فریبتان ندهـد، زیرا دنیا امیـد کسـی را که به او اعتماد کنـد، قطع می کنـد و آرزوی کسی را که در آن چشم بدوزد، ناامید می سازد. می بینم، در کاری همدست شده اید که خدا را بر شما خشمگین کرده است و لـذا از شــما روی برگردانیـده، عـذابش را بر شــما فرود آورده و رحمتش را از شــما دور سـاخته اسـت. پس چـه نیکوسـت پروردگار ما و چه بـد بندگانی هستید شـما. به فرمانبرداری خداوند اقرار کردید و به پیامبرش محمّد صـلی الله علیه و آله ایمان آوردید. سپس به فرزندان و خاندان او یورش آوردید و می خواهید آنان را بکشید. به یقین شیطان بر شما مسلط شده و خدای بزرگ را از یاد شـما برده است. پس ای مرگ بر شـما و خواسـته های شما! ما از آن خداییم و به سوی او باز می گردیم. اینان گروهی هسـتند که پس از ایمان آوردن کافر شدند. ای نفرین بر گروه ستمگر باد! ای مردم! نسبت مرا بشناسید و ببینید که من کیسـتم؟ آنگاه به خویشـتن بازگردید و خودتان را سرزنش کنید و بیندیشید که کشتن من و هتک حرمتم برایتان رواست؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شـما و فرزند وصـی و پسرعموی او نیستم؟ همو که پیش از همه مؤمنان به خدا ایمان آورد و پیامبرش را بـا آنچه از سوی پروردگارش آورد تصـدیق کرد. آیا حمزه سیّدالشّـهدا عموی پـدرم نیست؟ آیا جعفر طیّار عمویم نیست؟ آیا سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم که فرمود: «این دو سرور جوانان بهشتند» به شما نرسیده است؟ اگر

آنچه را می گویم باور کنید، حق همین است. چه، به خدا سوگند، از وقتی که دانستم خداوند دروغگویان را دشمن می دارد و به وسیله دروغ به کسانی که آن را خوی خود قرار داده باشند زیان می رساند، هرگز دروغ نگفته ام. اگر سخنانم را باور نمی کنید، در میان شما افرادی هستند که چنانچه از آنان در این باره بپرسید به شما خبر خواهند داد. از جابر بن عبد اللّه انصاری بپرسید و از ابو سعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید، به طور حتم به شما خبر خواهند داد که این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره من و برادرم شنیده اند. آیا همین سخن مانع از این نمی شود که خون مرا نریزید؟ سپس فرمود:

«اگر در مورد این سخن تردید دارید، آیا در این باره هم شک دارید که من پسر دختر پیامبر شما هستم؟... وای بر شما! آیا کسی را از شما کشته ام که در صدد خونخواهی او برآمده اید؟ آیا مالی را از شما تباه کرده ام که به طلب آن برخاسته اید؟ آیا کسی را از شما مجروح کرده ام که می خواهید از من قصاص کنید؟»

سپاهیان ابن زیاد همگی سکوت کردند و سخنی نگفتند(۱)، بلکه با نیرنگ به او پاسخ دادند و تیرهای ناپاکشان را به سوی او فرستادند و این در حالی بود که امام علیه السلام سخنان حکمت آمیز و اندرزهای نیکو برای آنان فرستاده بود.

و قام لسان اللّه ِیخطُبُ واعظا

فصمُّوا لِما عن قدس أنوارِه عَموا

زبان خدا به سخنرانی برخاست و اندرز می داد. پس آنان خموشی گزیدند، زیرا توان دیدن نور پاک او را نداشتند.

و قال انسبونی من أنا الیوم وانظرو

حلالٌ لکم منّی دَمی أمْ مُحرّم

امام علیه السلام گفت: امروز نسب مرا بشناسید، من کیستم؟ و بیندیشید که آیا ریختن خونم برایتان حلال است یا حرام؟

۱- الارشاد، ص ۲۱۶؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۳.

فما وجدُوا الاّ السّهام بنحره

ترشّی جوابا والعوالی تقوّمُ(۱)

آنان پاسخی نیافتند، جز این که تیرها را به گلوی او پرتاب کنند و نیزه ها را برافرازند.

شاعری چنین سروده است:

لم أنسَه اذ قام فیهم خاطبا

فاذا هم لا یملکون خطابا

هرگز او را فراموش نمی کنم آنگاه که در میان آنان به ایراد سخن پرداخت، زیرا آنها نمی توانستند سخن بگویند.

یدعوا ألستُ اَنا ابنَ بنتِ نبیّکم

و ملاذَکم اِن صرْفُ دَهرٍ نابا

فریاد می زد: آیا من فرزند دختر پیامبرتان و پناهگاهتان در سختیهای روزگار نیستم؟

هل جئتُ فی دین النّبیّ ببدعهٍ

ام کنت فی احکامه مُرتابا

آیا من در آیین پیامبر صلی الله علیه و آله بدعتی نهاده، یا در احکام آن تردید داشته ام؟

ام لم یُوَصّ بِنا النّبیُّ و اودع ال-

-ثقلین فِیکم عترهً و کتابا

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ما سفارش نکرده و دو چیز سنگین یعنی عترت و قرآن را در میان شما امانت نگذارده است؟

اِن لم تدینوا بالمعاد فراجِعُوا

احسابُکم ان کنتم اعرابا

اگر روز رستاخیز را باور ندارید، پس به اصل و نسب خود رجوع کنید، اگر عرب هستید.

فغدوا حیاری لا یرون لوعظه

الّا الاسِنّهَ والسِّهامَ جوابا(۲)

بنابراین، سپاهیان ابن زیاد مبهوت شدند و برای اندرزهای او جز نیزه ها و تیرها پاسخی نداشتند.

۱- از قصیده های مرجع بزرگ، شیخ محمّد حسین کاشف الغطاء، عبدالرّزاق موسوی مقرّم، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۲۹.

۲- دیوان سیّد رضا هندی موسوی، ص ۴۲.

عمر بن سعد، آن سرکرده خیانت پیشه، سپاهیان را آماده می کند تا به فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله یورش برد، مردان آنان را بکشد، زنانشان را به اسارت گیرد و کودکانشان را بترساند. حسین علیه السلام از هدف او آگاهی داشت. امّا اخلاق امام علیه السلام

این بود که به هر کسی نیکی برساند. مردی به امام حسین علیه السلام گفت: هرگاه نیکی به نااهل عرضه شود، تباه می شود. امام حسین علیه السلام فرمود: «چنین نیست، بلکه نیکی همانند باران فراوان است که خوب و بد را فرا می گیرد». امام علیه السلام بر این سخن خویش ثابت قدم باقی ماند و پس از گذشت چندین سال، روز عاشورا عمر بن سعد را فرا خواند. ابن سعد در عین حال که بر خلاف میلش بود و دوست نداشت که به نزد امام بیاید، دعوت او را پذیرفت. امام علیه السلام فرمود: «ای عمر! آیا می پنداری که مرا می کشی و زنازاده ابن زیاد، فرمانداری ری و گرگان را به تو می بخشد؟ سوگند به خدا که به این آرزویت نخواهی رسید و این چیزی است که مقدر شده است. پس هر کار که می خواهی بکن، زیرا تو پس از من، نه شادی دنیا را خواهی دید و نه شادی آخرت را. گویا سرت را بالای چوبک نی می بینم که کودکان کوفه آن را هدف قرار داده، به سوی آن سنگ پرتاب می کنند. پس ابن سعد با عصبانیت رویش را از او برگردانید.

امام حسین علیه السلام به ابن سعد اندرز داد و او را از هدف خویش آگاه کرد و نیز از وضعیت وی در حال و سرنوشتی که در آینده خواهد داشت به او خبر داد. لیک موعظه رسای امام علیه السلام به کسی که سینه اش را برای کفر گشوده، چشمانش از دیدن آخرت کور شده و تنها دنیا را می بیند، وجدان و دل او مرده و نیروی آز آن بر وی مسلّط شده که عاطفه اش را از دست داده است سودی ندارد. عمر بن سعد برای رسیدن به آرزویی که نمی داند تحقق می یابد یا نه، به کشتن اولیا و بی گناهان و هتک حرمتها دست می یازد و امام حسین علیه السلام به او خبر داد که هرگز به آنچه آرزو دارد نمی رسد. ابن سعد به یقین می دانست که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز دروغ نگفته است و نخواهد گفت. امّا نفس پلیدش به وی مهلت نداد که لحظه ای در

این باره بیندیشد و از جنایت خویش دست بردارد. امام علیه السلام وی و همراهانش را در برابر حجت روشن قرار داد تا «هر کس که به هلاکت می رسد از روی دلیل باشد و هر کس که زنده می ماند نیز از روی دلیل باشد و خداوند شنوا و داناست»(۱).

شمر بن ذی الجوشن دشمن درجه یک خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دست به نیرنگی می زند تا در صف سربازان امام حسین علیه السلام دو دستگی ایجاد کند. از این رو با صدای بلند بانگ می زند: خواهرزادگانم کجایند؟ کجاست عباس و برادرانش؟ شمر برای آنان از سوی عبید اللّه بن زیاد امان نامه آورده بود. البته، در صورتی که

برادرشان حسین علیه السلام را رها کنند و برگردند. شمر با آنان [از طرف مادر] خویشاوندی داشت. امّا عباس و برادرانش از شمر روی برتافتند. در این جا اخلاق حسینی تجلّی می یابد، زیرا به دشمن خویش اجازه می دهد که آنچه را می خواهد باز گوید و لذا به برادرش عباس علیه السلام و برادران او می گوید: «پاسخ او را بدهید، هر چند که او فاسق است». پس آنان به شمر گفتند: چه می خواهی؟

شمر گفت: ای خواهرزادگانم، شما در امان هستید، خود را به همراه

حسین علیه السلام به کشتن ندهید و از یزید فرمانبرداری کنید. عباس - که بلندنظری و وفا را از پیشوا و برادرش حسین علیه السلام آموخته - فرمود: «ای شمر، خداوند تو و امان نامه ات را لعنت کند. آیا ما در امان باشیم و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله در امان نباشد و به ما پیشنهاد می کنی که در طاعت نفرین شدگان و فرزندان نفرین شدگان درآییم؟»(۲).

بهره سرور جوانان اهل بهشت از گروهی که اندرزشان داده بود، این بود که عمر بن سعد به سربازانش گفت: وای بر شما! بر حسین علیه السلام یورش برید... پس آنان بر او یورش بردند و آن حضرت را هدف تیر قرار می دادند تا آن جا که این

۱- انفال / ۴۲.

۲- تذکره خواصّ الأمّه، ص ۱۴۲؛ ابن نما، مثیرالأحزان، ص ۲۸.

تیرها در میان طنابهای خیمه ها با یکدیگر برخورد می کردند و موجب رعب و وحشت زنان می شدند. پس امام علیه السلام چون شیر خشمگین به آنان حمله برد و به هر که می رسید، او را با شمشیرش پاره می کرد و به هلاکت می رسانید، در حالی که تیرها از هر سو او را در میان گرفته بود. امّا او سینه و گلویش را سپر این تیرها

قرار می داد(۱).

سپس امام علیه السلام به قرارگاه خویش بازگشت و فراوان می گفت: «لا حول و لا قوّه الّا باللّه العلیّ العظیم»(۲).

تا این که تشنگی امام علیه السلام شدّت یافت و ابو حتوف جعفی تیر به پیشانی مبارك او زد. پس از آن که دیگر طاقت جنگش نمانده بود، ایستاد تا اندکی استراحت کند. در این حال، یکی دیگر از سربازان ابن سعد تیر سه پر به سوی او پرتاب کرد که در قلب او نشست. پس آن حضرت گفت: «بسم اللّه و باللّه و علی ملّه رسول اللّه». آنگاه بر زمین افتاد و مدّتی بدنش روی خاك افتاده باقی ماند و آن مردمان هر کدام کشتن او را بر دیگری موکول می کرد و دوست نداشت خود بر این جنایت اقدام کند(۳). در این جا شمر بانگ زد: چرا معطّل هستید؟ درباره این مرد چه انتظاری دارید، در حالی که تیرها و نیزه ها او را زمین گیر کرده است؟ بر وی یورش برید(۴).

این بود بهره امام حسین علیه السلام از مردمانی که به خشنودی خداوند دعوتشان کرد و در اندرز و خیرخواهی شان کوشید. به محض این که شمر گفت: بر او یورش برید، زرعه بن شریک دوید و با شمشیر بر بازوی چپ او زد و حصین گلویش را

۱- شیخ شریف آل صاحب جواهر، مثیرالأحزان، عنه سیّد مقرّم، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۷۷-۲۷۸.
۲- اللّهوف، ص ۶۷.
۳- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۹.
۴- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۵.

هدف تیر قرار داد(۱). دیگری با شمشیر بر گردن او زد. در این هنگام سنان بن انس نیزه اش را به گودی گلوی حضرت فرو برد و سپس نیزه را بیرون کشید و بر استخوانهای سینه اش کوبید و سپس تیری رها کرد و تیر بر گلوی آن امام نشست(۲) و صالح بن وهب نیزه اش را به پهلوی او فرو برد(۳).

لحظاتی بعد، جنایت هولناکی به دست آن ثعلبی یعنی شمر انجام شد که شاعر مسیحی، پولس سلامه این جنایت را چنین به تصویر می کشد:

صاحَ شِمرٌ بالنّاس هَیّا اقتلوهُ

أتراکم اَصبحتم رُحماءا

شمر به آن مردمان بانگ زد: های! او را بکشید. آیا می بینم که انسانهای مهربانی شده اید؟

قام بالسّیف زرعه بن شریکٍ

شَرَّ من انْبَتَ الوَری لُؤماءا

زرعه بن شریک با شمشیر برخاست، همو که بدترین مردمان پست بود.

ضرب الکتف و الترائب حنّت

کحنین النّاعور یُرخِی الدّلاءا

شانه و استخوانهای سینه آن حضرت که صدای جگرسوزی چون صدای دولاب آبکش که دلو را به اندرون چاه در می افکند بلند شد.

ندّ عن دوحه الاکارم غُصٌ

دونه کلُّ روضهٍ غنّاءا

شاخه ای از درخت تنومند خوبیها جدا شد که با بودن او هر بستانی پر درخت و پر بار است.

و تلاهُ بطعنهٍ نُخَعیٌّ

فأطنّت فقاره والصّلاءا

پس از وی [زرعه] نخعی نیزه ای به آن حضرت زد که مهره و ستون کمرش را درهم شکست.

تبعتها شِفارُهم تتوالی

کالزّنابیر تطلبُ الحلواءا

ص:۷۱

۱- شبراوی، الاتحاف بحبّ الاشراف، ص ۱۶.

۲- اللّهوف، ص ۷۰.

۳- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۵.

به دنبال آن نیزه، شمشیرهایشان فرود آمدند بسان زنبورها که در پی شیرینی باشند.

مالتِ الدّوحهُ الرّفیعهُ فانها

رَت قُواها و هَزّت البیداءا

آن درخت تنومند و بلندقامت کج شد و نیروهایش درهم ریخت و بیابان به لرزه آمد.

و انبری الشّمر یُذبح السّبط ذَبحا

لیت کانت یمینُهُ شَلّاءا(۱)

شمر سبط پیامبر صلی الله علیه و آله را سر برید که ای کاش دستهایش فلج بود.

۱- دیوان عیدالغدیر، ص ۳۱۶.

سخاوت حسینی

سخاوت یکی از شیوه های اخلاقی پیامبران است. خداوند فرموده است: «پیش از آنها قوم فرعون را آزمودیم و پیامبری بزرگوار نزدشان آمد»(۱) منظور از پیامبری بزرگوار در این جا موسی علیه السلام است. نیز خداوند گفته است: «که این سخن رسولی بزرگوار است»(۲). مراد از آن در این جا محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله است که تمامی فضایل و خصلتهای نیکو در وجود او گرد آمده است و از جمله این خصلتها بخشندگی است، بخشندگی مادّی و معنوی، در گفتار و رفتار.

سخاوت خویی است که خداوند آن را دوست دارد و بندگانش را به سوی آن فرا می خواند و چنین فرموده است: «... نماز بگزارید و زکات بدهید و به خدا قرض الحسنه بدهید و هر خیری را که برای خود پیشاپیش بفرستید، آن را نزد خدا خواهید یافت. و آن پاداش بهتر است و پاداش بزرگتر است»(۳).

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله فرموده است: «دو خوی هستند که خداوند آنها را دوست می دارد: خوشرفتاری و بخشندگی»(۴). هر چند سخاوت از زمره اخلاق نیکو به شمار می رود، امّا در میان این دو خویی که خداوند آنها را دوست دارد از برجستگی و ویژگی بالایی برخوردار است.

۱- دخان / ۱۷.

۲- الحاقه / ۴۰.

۳- مزّمّل / ۲۰.

۴- جامع السعادات، فصل السّخاء، ج ۲، ص ۱۱۳.

واژه های سخاوت، جود، کرم و سماحت، از لحاظ معنا، اشتراکات و تفاوتهایی با یکدیگر دارند که پس از غور کردن در این احادیث شریف می توانیم به آنها پی ببریم:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «انسانها چهارگونه اند: سخی، کریم، بخیل و لئیم. سخی کسی است که هم می خورد و هم می بخشد، کریم کسی است که نمی خورد و می بخشد، بخیل کسی است که می خورد و نمی بخشد و لئیم کسی است که نه می خورد و نه می بخشد»(۱).

از امام صادق علیه السلام درباره اندازه سخاوت پرسیدند. پس آن حضرت فرمود: «از دارایی ات حقی را بیرون می آوری که خداوند بر تو واجب کرده است و آن را در جای خود قرار می دهی»(۲).

نیز از امام صادق علیه السلام آمده است: «بخشنده جوانمرد همان کسی است که مال خویش را در ادای حقی هزینه می کند»(۳).

از امام علی بن موسی الرّضا علیه السلام روایت شده است: «سخی از خوراک مردم می خورد تا آنان هم از خوراک وی بخورند و بخیل از خوراک مردم نمی خورد تا آنان هم از خوراک او نخورند»(۴).

بنابراین، سخاوت، تنها در بخشش نیست بلکه پیش درآمدهای آن نیز می باید انجام شود، بدین معنا که شخص باید دستش را به سوی غذایی دراز کند که بدان فرا خوانده شده تا در برابر آنچه به وی پیش کش شده فروتنی و دعوت برادرانش را اجابت کرده باشد و نیز آنان را تشویق کند که از غذای وی بخورند و به دیگران هم بخشش کنند. پیشتر خواندیم که امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس عطای تو را

۱- سبزواری، جامع الاخبار، ص ۳۰۸، ح ۸۴۵.
۲- معانی الاخبار، ص ۲۴۵.
۳- جامع الاخبار، ص ۳۰۷، ح ۸۴۲.
۴- عیون اخبار الرّضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲.

بپذیرد، بر بخشندگی یاری ات کرده است».

شیخ بزرگوار محمّد مهدی نراقی درباره «جود» می گوید:

«توصیف شخصی که مالش را بخشش می کند به صفت جود و بخشندگی به اندازه ای است که نفس وی گنجایش آن را دارد، کم باشد یا زیاد و درجات جود متفاوت است، زیرا انجام کار نیک، امری است فراتر از آنچه عادت و جوانمردی آن را ایجاب می کند و این کار نیک همان جود است. البته، مشروط بر این که از وی طیب خاطر باشد و هیچ گونه غرض دیگری همچون خدمت یا ستایشی در کار نباشد. چه، کسی که مال را در عوض مدح و ستایش یا چیزی دیگر ببخشد، بخشنده نیست بلکه معامله گری است که ستایش را با مال می خرد، زیرا از نظر او ستایش از مال لذّت بخش تر است. بنابراین، جود بخشیدن چیز است از روی طیب خاطر و بدون داشتن هدف خاص. اگر شخصی بخشنده، جز پاداش جهان واپسین، بالا رفتن درجه، به دست آوردن فضیلت جود و پاکیزه کردن نفس از رذیلت بخل، هدفی نداشته باشد، می توان چنین شخصی را جواد و بخشنده نامید»(۱).

درباره «سماحت» در این جا دو روایت می آوریم:

امیرمؤمنان علی علیه السلام از فرزندش حسن علیه السلام پرسید: «ای فرزندم، سماحت چیست؟» امام حسن علیه السلام گفت: «بخشش در ناداری و دارایی»(۲).

امام صادق علیه السلام گفت: «نیکان شما بخشندگانتان و بدان شما سیه کاسگانتان هستند». سپس آن امام فرمود: بخشش بر شخص برخوردار آسان است. امّا خداوند افرادی را ستایش می کند که با درآمد اندک این کار نیک را انجام می دهند: «و دیگران را بر خویش ترجیح می دهند هر چند خود نیازمند باشند و

۱- جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۱۸.

۲- معانی الاخبار، ص ۲۵۵

آنان که از بخل خویش در امان مانده باشند رستگارانند»(۱)و(۲).

امام حسین علیه السلام دارای همه فضایل کَرَم، سخاوت، جود و سماحت است و افزون بر اینها از خصلتهای والا و صفات اخلاق نیکو و پسندیده نیز برخوردار می باشد و این موضوع را سیره پاک آن حضرت برای ما بازگو می کند.

وقتی بر اساس سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که گفت: «سخاوت جزء ایمان است»(۳). و نیز فرمود: «با ایمان ترین مردم بخشنده ترین آنان است»(۴) سخاوت جزء ایمان باشد، چه کسی می تواند در پایداری، استواری و بلندی ایمان با حسین علیه السلام رقابت کند؟

چنانچه برای سخاوت نشانه رهایی باشد از قبیل آغاز کردن از موردی که از دیگر موارد شایسته تر است، شناخت آنچه باید آن را بخشید و بخشیدن با طیب خاطر و اخلاص برای خدا، در این صورت چه کسی می تواند در این آموزه ها و مفاهیم و حالتها با حسین علیه السلام برابری کند؟

امام علیه السلام آنچنان داراییهایش را در راه خدا می بخشید که از تمام شدن نمی ترسید، زیرا به خداوند خوشبین بود. چه، او روزی دهنده و نیرومند استوار است و در این راستا در سخنان حکمت آمیز آن امام آمده است: «بخشنده ترین مردم کسی است که به کسی که امید بخشش از وی را ندارد ببخشد»(۵) او به کسانی انفاق می کرد که هیچ امیدی نداشتند و به نیازمند فراتر از آنچه انتظار داشت می بخشید و شگفت آور نیست که آن حضرت درباره بخشش مال این چنین سخن بگوید: «اگر دارایی ات در خدمت تو نباشد، تو در خدمتش خواهی بود. پس نگهش مدار که آن تو را نگه ندارد و آن را بخور، پیش از آن که تو را

۱- حشر / ۹.

۲- الخصال، ج ۱، ص ۴۸.

۳- جامع السعادات، فصل السّخاء، ج ۲؛ ص ۱۱۳.

۴- جامع السعادات، فصل السّخاء، ج ۲؛ ص ۱۱۴.

۵- الدّره الباهره، ص ۲۴.

بخورد»(۱).

امام حسین علیه السلام تمایلی به دنیا نداشت و دوست داشت که مردم نیازمندیهایشان را از آن برگیرند و چنانچه می توانست تمامی نیازمندیهای مردم را خود برآورده کند. به طور حتم از این کار خودداری نمی کرد. چه، او نماد سخن جدّ بزرگوارش بود که فرمود:

«ولیّ خدا به طور فطری بخشنده است و بخشندگی در بخشیدن چیزی تحقق پیدا کند که انسان آن را دوست بدارد و کمترینش دنیاست. از نشانه های بخشندگی آن است که شخص باک نداشته باشد از این که چه کسی دنیا را می خورد و چه کسی آن را در اختیار دارد: مؤمن یا کافر، فرمانبردار یا متخلّف، بزرگوار یا فرومایه. او دیگران را غذا می دهد و خود گرسنگی می کشد، دیگران را می پوشاند و خود برهنه می ماند، به دیگران بخشش می کند و بخشش دیگران را نمی پذیرد و با این کار او بر دیگران منّت دارد و دیگران بر او منت ندارند. اگر تمامی دنیا را در اختیار گیرد، خود را در آن بیگانه می بیند و اگر آن را در یک لحظه در راه خدا ببخشد باز هم راضی نمی شود»(۲). یا در روایتی دارد: ما مَلَّ یعنی خسته نمی شود.

بنابراین، بخشنده کسی است که بخشش کند و از فقر نهراسد، به دیگران غذا دهد و خود گرسنه بماند، به دیگران ببخشد و از پذیرش بخشش دیگران خودداری ورزد. البته در صورتی که دیگران از این بخشش هدفی داشته باشند یا بخشنده بیم داشته باشد که حسّ آز در وی به وجود آید. از این روی، سخاوت باید با خصلت پاکدامنی و بلندی همت همراه باشد که از کرامت و عزّت نفس نشأت می گیرد. در تاریخ آمده است امام موسی بن جعفر علیه السلام گفت: «حسن و

۱- الدّره الباهره، ص ۲۴.

۲- مصباح الشریعه، باب ۳۶، ص ۸۲

حسین علیهماالسلام جوایز معاویه بن ابی سفیان را نمی پذیرفتند»(۱). آن دو بزرگوار به این سبب جایزه معاویه را نمی پذیرفتند که او می خواست آن دو امام را به خود جلب کند تا به امامت و خلافت وی بر مسلمانان اعتراف کنند، در حالی که آن دو بزرگوار هرگز چنین نمی کردند. از سویی دیگر معاویه می خواست وانمود کند که امامان اهل دنیا هستند و می بینید که چگونه از گرفتن هدایا شادمان می شوند و به عطایا چشم می دوزند و از شؤون دین و امور مسلمانان صرف نظر می کنند!

محمّد بن طلحه شافعی گوید:

مشهور است که امام حسین علیه السلام مهمان را احترام می گذاشت، به جوینده می بخشید، با خویشاوندان رابطه برقرار می کرد، به نیازمند بخشش می کرد، به سائل یاری می رسانید، برهنه را می پوشاند، گرسنه را سیر می کرد، به بدهکار عطا می نمود، از ناتوان حمایت می کرد، به یتیم مهربانی نشان می داد، نیازمند را کمک می کرد و کمتر اتفاق می افتاد که مالی به دست او برسد و آن را در میان مردم توزیع نکند.

نقل شده است که وقتی معاویه به مکّه آمد، اموال بسیار، جامه های فراوان و پوشاکهای زیادی را به امام حسین علیه السلام پیش کش کرد. امّا وی از او نپذیرفت و همه آنها را برگرداند. این است طبیعت جواد، سرشت کریم، ویژگی بخشنده و خصوصیت کسی که از اخلاق والا برخوردار است، زیرا اعمالش گواه کرامت و گویای عادتهای نیکوی اوست(۲).

چه زیبا گفته است آن شاعر در ستایش امامان علیهم السلام :

کَرُموا و جادَ قبیلُهم من قبلهم

و بنوهم من بعدهم کُرَماءُ

بخشندگانند و پیش از آنان پدرانشان نیز بخشنده بودند و پسرانشان پس از

آنان بخشنده خواهند بود.

ص:۷۸

۱- مسند الامام موسی بن جعفر علیه السلام، ص ۴۴.

۲- ابن طلحه شافعی، مطالب السؤول، ص ۷۳؛ ابن صبّاغ مالکی، الفصول المهمّه، ص ۱۵۹.

فالنّاسُ ارضٌ فی السّماحهِ والنّدی

و هم اِذا عُدَّ الکرامُ سماءُ(۱).

مردم در بخشندگی بسان زمین و آنان در هنگام شمارش بخشندگان چون

آسمانند.

آنچه درباره کرامت، سخاوت، جود و سماحت گفته شده، در اخلاق امام

حسین علیه السلام گرد آمده است، زیرا اخلاق حسین علیه السلام - از آن جمله کرامت او - بر پایه برترین و نیکوترین نیّت و نورانی ترین و پسندیده ترین حکمت استوار است. وانگهی کرامت حسینی تمامی ویژگیها و فضیلتهای سخاوت، جود و سماحت را دربر دارد و به سبب همراه بودن با اخلاقی دیگر و مفاهیمی بلند و زیباییهای افتخارآمیز بر کرامت مردم برتری دارد. بنابراین، کرامت حسینی، کرامتی است توأم با اخلاق نیکویی دیگر و توأم با فضایل فراوان دیگر. پس بیایید در حالی که اخلاق حسین علیه السلام را بر می رسیم این کرامت را شناسایی کنیم و بیایید این کرامت را از لابلای اخلاق حسینی بیرون آوریم و آشکار سازیم.

۱- سخاوت همراه با موعظه

امام حسین علیه السلام کرامت مادّی را با کرامت معنوی همراه می کند و لذا کسی را که از او تقاضای مادی می کند [ضمن برآوردن نیاز مادّی او] پند و اندرزش می دهد و از سخنان حکمت آمیز و سفارشهایی که وی را سود برساند، دریغ نمی ورزد، زیرا اگر انسان به مال نیاز دارد، به اندرزها نیازمندتر است.

از عبدالرحمن عرزمی، از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «مردی به نزد حسن و حسین علیهماالسلام آمد، در حالی که آن دو بزرگوار بالای کوه صفا نشسته بودند و از آنان درخواست کمک کرد. پس آن دو فرمودند: «صدقه روا نیست، مگر در چند مورد: بدهکاری رنج آور، یا زیانی وحشتناک و یا فقری ذلّت آور. آیا یکی از این حالتها در تو هست؟» آن مرد گفت: آری. پس آن دو به آن مرد بخشش

۱- المحجّه البیضاء، ج ۴، ص ۲۲۵.

کردند. آن مرد از عبد اللّه بن عمر و عبدالرّحمن بن ابی بکر نیز تقاضای کمک کرد. آن دو به او بخشش کردند، امّا چیزی از او نپرسیدند. این مرد به سوی آنها بازگشت و گفت: چرا آنچه را حسن و حسین علیهماالسلام از من پرسیدند، شما نپرسیدید؟ و آنچه را آن دو امام گفته بودند به آن دو گزارش داد. پس آنها گفتند: دانش حقیقتا به حسن و حسین خورانده شده است»(۱).

مردی از انصار نزد امام حسین علیه السلام آمد و می خواست از او تقاضا کند که نیازش را برآورده سازد. پس آن حضرت فرمود: «ای برادر انصار، آبرویت را از ذلّت درخواست کردن نگهدار و حاجت خویش در نامه ای مطرح کن که من چیزی را در آن - ان شاء اللّه - خواهم آورد که موجب شادمانی ات شود». پس آن مرد نوشت: فلانی پانصد دینار از من طلبکار است و بر من سخت گرفته است. پس به وی بگو که مرا تا زمان برخوردار شدن مهلت دهد.

هنگامی که امام حسین علیه السلام آن نامه را خواند به منزلش آمد و کیسه ای را بیرون آورد که در آن هزار دینار بود و به آن مرد فرمود: «با پانصد دینار آن بدهکاری ات را ادا کن و با پانصد دینار دیگر روزگارت را بگذران و هرگز نیاز خویش را نزد کسی مبر، جز نزد یکی از این سه نفر: دیندار یا جوانمرد و یا خانواده دار. امّا دیندار، دین خود را نگه می دارد، امّا جوانمرد به سبب جوانمردی اش شرم می کند و امّا خانواده دار می داند که تو در راه نیاز خویش آبرویت را به او بخشیدی و لذا با برآوردن حاجتت آبرویت را نگه می دارد»(۲).

اگر این را بررسی کنیم، درمی یابیم که:

اوّلاً: امام حسین علیه السلام با سخنان حکمت آمیز و دادن اندرز، میان کرامت مادّی و معنوی گرد آورد.

ثانیا: درس اخلاق و شخصیت به ما داد و آن این که انسان در تقاضای حاجت

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۰؛ ح ۴؛ الکافی، ج ۴، ص ۴۷، ح ۷، باب نوادر.
۲- تحف العقول، ص ۱۷۷.

نباید شتاب به خرج دهد و تقاضای حاجت به معنای از دست دادن آبروست.

پس نبایـد آن را در برابر چیزهای بی ارزش از دست داد نظیر این که انسان اسـراف کنـد و آنگاه دست به گـدایی بزند یا کار نکنـد و به کمک مردم چشم ببندد. از نشانه های شخصیت فرد مؤمن، شـرم داشـتن است و درخواست کردن زیاد، شـرم را از میان می برد. وانگهی اگر انسان به درخواست کردن نیاز پیدا کرد، باید این امور را رعایت کند:

الف – درخواست خویش را پنهان بـدارد و تا می توانـد از آن خودداری کند و راههایی را فراپیش گیرد که بهتر موجب حفظ آبرو و کرامتش می شود.

ب – برای تقاضای حاجت، از میان مردم کسی را انتخاب کند که آبرو و احترام وی را نگه می دارد. امام علیه السلام دشواری درخواست از کسی را که آبرو و کرامت انسان را حفظ می کند، از دوش سائل و از دوش ما برداشته است، زیرا آن سائل را به سه نفر رهنمون فرمود: دیندار، یا جوانمرد و یا خانواده دار.

ثالثا: امام حسـین علیه السـلام با کرامتی که به سائل کرد زنـدگی او را هم تأمین کرد و لـذا نیم آن مبلغ را به او نـداد و نگفت: نیمی دیگر را از دیگران تهیه کن، بلکه مبلغ بدهکاری او را داد و افزون بر این مبلغ، پانصد دینار دیگر به او بخشـید تا زندگی اش را با آن بچرخاند و هزینه خانواده اش را تأمین کند – زیرا به طور حتم خانواده آن شـخص بدهکار در سـختی زندگی می کرد – و پس از ادای دین از این پول کمک بگیرد تا بار دیگر بدهکار نشود.

باید توجه داشته باشیم که وقتی آن مرد سائل به نزد امام حسین علیه السلام آمد، در نظر داشت حاجت خویش را تقاضا کند و زمانی که امام علیه السـلام او را رهنمونی کرد تا آبرویش را نگهـدارد و ذلّت درخواست کردن را نپذیرد و حاجت خود را در نامه ای بنویسـد، آن مرد نوشت که با طلبکارش گفتگو کند و از او بخواهد که وی را تا زمان توانگر شدن و برخوردار گشـتن مهلـت دهـد و در نـامه اش ننـوشت که من به پانصـد دینـار نیـاز دارم و آن را به من بـده.گویی آن مرد خیلی زود درس را فرا گرفت وگویی امام علیه السلام این مبلغ را به وی پاداش داد، بدین معنا که با احترام

گـذاردن به وی بـدهکاری اش را ادا کرد و چون درس اخلاقی را خوب فرا گرفت، پانصـد دینار دیگر به وی پاداش داد. آن درس این بود که آبرویش را از ذلّت درخواست کردن نگهـدارد و لـذا آبرویش را از مطـالبه طلبکار و از درخواست کردن در آینـده نگهداشت و آن حضـرت نیز به وعده اش وفا کرد و چیزی به او بخشـید که شادمانش ساخت، یعنی دین او را ادا کرد و در آینده توانگری اش بخشید.

بنابراین، در کنار بخشـش امام حسین علیه السلام احترام، پاداش و مهربانی وجود دارد، زیرا انسان بدهکار غالبا احساس ذلّت و نگرانی می کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مادام که شخص مؤمن بدهکار است، روحش همچنان نگران است»(۱).

امام علی علیه السـلام فرمود: «از بـدهی بپرهیزیـد که در شب موجب انـدوه و در روز باعث ذلّت است»(۲). امّا درباره معیشت، پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله می گوید: «هرگاه نفس قوت خود را به دست آورد آرامش پیدا می کند»(۳).

امام حسـین علیه السـلام نسبت به این مرد سائل مهربانی کرد، زیرا بـدهی اش را پرداخت و قُوت آینده او را تأمین کرد و همه اینها با انـدرز همراه بود و این همان کرامت معنوی است. پس سـلام خـدا بر تو، ای ابا عبد اللّه، ای فرزند رسول خدا صـلی الله علیه و آله و ای شاخه خوشبو از درخت نبوی و هاشمی.

۲ – سخاوت همراه با حفظ آبرو

بر انسان خردمند پوشیده نیست که اگر سائل عزیز و محترم باشد، به سادگی آبرویش را نمی دهد، مگر این که ناگزیر شود و شخص دیندار، یا جوانمرد و یا خانواده داری را بیابد و نیازش را بر او عرضه کند. بنابراین، بر اثر احساس شرم

۱– شیخ صدوق، علل الشرائع، ص ۵۲۸، ح ۵.
۲– شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۱۱، ح ۴۶۷.
۳– الکافی، ج ۵، ص ۸۹، ح ۲.

گامهـایش می لغزد و یـک گـام پیش می نهـد و یـک گام به عقب برمی گردد. نیازمنـدی و تنگـدستی وی را وا می دارد که نیـازش را عرضه کنـد، امّـا عزّت و بلنـدهمتی مـانع از این کـار می شود و آنگاه چاره ای نمی بینـد جز این که نیازش را اظهار کند، در حالی که احساس می کند، آبرویش را فروخته و نمی داند به جای آن چه چیزی دستگیرش خواهد شد؟ آیا چیزی به دست خواهد آورد که مشکل وی را برطرف کند، یا در حالی که آبرویش را بی جا از دست داده نومیدانه و محروم بازخواهد گشت؟

این بود آنچه در خاطر آن سائل می گذشت. امّا هر کس که به نزد ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله ابی عبد اللّه الحسین علیه السـلام آیـد، با بخشـش فراوان و دست پر به سوی خانواده اش باز می گردد و آن امام نیاز وی را برآورده، عقده دلش را باز، دشواری اش را آسان و پریشانی او را با بخشش انبوه خویش برطرف خواهد ساخت.

سائـل بـا حفـظ آبرویش، از تمـامی بخشـشهای امام علیه السـلام بهره منـد می شود و آن حضـرت آبروی این سائل را در برابر کرامت از کسی که ناگزیر شده آن را بفروشد، خریداری می کند.

امام علیه السلام به سائلی که نزدش آمده بود هزار دینار داد. پس سائل به وارسی کردن این پولها پرداخت. خزانه دار امام علیه السـلام به وی گفت: مگر چیزی به ما فروختی که این گونه وارسـی می کنی؟ سائل گفت: بله، آبرویم را فروختم. امام حسـین علیه السلام

فرمـود: او راست می گویـد: به وی هزار و هزار و هزار دینـار بـده. [فرمـود:] هزار اول برای نیـازی که عرضه کردی، هزار دوم برای آبروی تو و هزار سوم برای این که پیش ما آمده ای(۱).

مردی تکّه نوشـته ای را به امام حسـین علیه السلام داد. امام به او فرمود: «حاجتت پیش از خواندن این نوشته برآورده است». به آن حضرت گفتند: چرا آن نوشته را

۱- الخصائص الحسینیه، ص ۲۲.

نخواندی؟ فرمود: «تا وقتی من آن را بخوانم، خداوند درباره ایستادن این مرد پیش رویم، مرا بازخواست می کند»(۱).

در روایت دیگری آمده است: به آن حضرت گفتند: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله

در آغاز به نوشته او نگاه می کردید و سپس به اندازه آنچه در این نوشته آمده بود پاسخ می دادید. امام فرمود: «خداوند درباره ذلّت ایستادن او پیش رویم تا وقتی من نوشته او را بخوانم مرا بازخواست می کند»(۲).

این چه تقوا و چه عاطفه شفافی است! به حق که حسین علیه السلام اخلاق نیکو را از جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برد و مردم از بخشش، سخاوت، مهرورزی، جود و کرامت او برخوردار شدند.

سخاوت امام حسین علیه السلام به آن جا می رسد که سائلی به نزد او می آید، به این گمان که او امام حسن علیه السلام است، زیرا امام حسن علیه السلام به این سائل وعده پاداش داده بود. پس امام حسین علیه السلام وی را ناامید نکرد و او متوجه نشد که گمانش اشتباه است. اینک تفصیل روایت که خوارزمی(۳) آن را نقل می کند از نظرتان می گذرد:

«امام حسن علیه السلام به سفری رفت و گذرش به شبانی افتاد. پس به نزد او فرود آمد و آن شبان با او خوشرفتاری کرد و شب را نزد او گذراند و چون بامداد فرا رسید، راه را به آن امام نشان داد. امام حسن علیه السلام به او گفت: من به مزرعه ام می روم و سپس به مدینه باز می گردم و برای او وقتی را تعیین کرد و فرمود: در این وقت نزد من می آیی. هنگامی که وقت موعود فرا رسید، امام حسن علیه السلام بر اثر سرگرم شدن به پاره ای از امورش نتوانست به مدینه آید. شبان که برده یکی از ساکنان مدینه بود به نزد حسین علیه السلام آمد به گمان این که او حسن علیه السلام است و گفت: من همان برده ای هستم که تو فلان شب را نزد من گذراندی و به من وعده دادی که

۱- الخصائص الحسینیه، ص ۲۲.
۲- القطره، ج ۲، ص ۲۳۱، ح ۲۰، به نقل از کتاب زهرالربیع، اثر سیّد نعمه اللّه جزائری.
۳- خوارزمی از علمای اهل سنت است.

در این وقت نزد تو آیم. شبان نشانه هایی را گفت که امام حسین علیه السلام فهمید فرد مورد نظر او امام حسن علیه السلام است و لذا به او گفت: برده چه کسی هستی ای غلام؟ گفت: برده فلانی. امام فرمود: چند گوسفند داری؟ گفت: سیصد رأس. آن حضرت کسی را از پی آن مرد فرستاد و او را تشویق کرد که گوسفندان و برده را به او بفروشد. پس امام حسین علیه السلام آن برده را آزاد کرد و گوسفندان را به سبب رفتاری که با برادرش داشته پاداش او داد و فرمود: آن که شب را نزد تو گذرانده برادر من است و من هم پاداش رفتارت با او را به تو دادم»(۱).

این چه اخلاق نیکویی است که امام حسین علیه السلام آبروی آن برده را حفظ کرد! و به رغم این که این برده او را با برادرش امام حسن علیه السلام به اشتباه گرفته بود، به نیابت برادرش وی را پاداش داد و ناامیدش برمگردانید و بهترین پاداش را به او داد. بدین ترتیب که آزادش کرد، گوسفندان فراوانی برایش خریداری نمود و با این کار از بردگی آن مرد و از بردگیِ درخواست نیاز کردن از مردم بی نیازش ساخت و دست و زبانش را از سؤال کردن از مردم بازداشت و آبرویش را خرید.

امام حسین علیه السلام دیگران را به نیکوکاری تشویق می کرد، زیرا خود آن را دوست می داشت و در برابر احسان و نیکوکاری پاداش می داد تا کار نیکو کردن جا بیفتد و راه آن قطع نشود و برده نیکوکار را که به اشتباه نزد او آمده بود گرامی داشت و آبرویش را حفظ کرد و با این کار سخاوت مادّی و سخاوت معنوی را گرد آورد و آن برده را آزاد، محترم، شادمان و دل آسوده به خانواده اش بازگردانید، در حالی که اندوه معاش و خواری بردگی مردم از او برداشته شده بود.

شگفت آور نیست که این سخاوت از سوی انسانی انجام شود که وارث بخشنده ترین مردم، محمّد صلی الله علیه و آله است. امّا شگفت آور این است که از دادن حتی یک قطره آب به این انسان سخاوتمند خودداری ورزند و این در حالی است که پیکار با هزاران سرباز از سپاه عمر بن سعد او را خسته کرده است. شمر به او

۱- مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۳.

گفت: ای حسین، آیا فرات را نمی بینی که همچون شکم افعیها موج می زند؟ قطره ای از این آب نخواهی آشامید تا این که از تشنگی جان دهی(۱). از پستیهای دنیا نزد خداوند آن است که تشنگی انسان سخاوتمند شدّت می یابد و انسان فرومایه ای مانع از دسترسی او به آب می شود.

امام حسین علیه السلام در دادن صدقات به طور پنهانی زبانزد همگان است. شیخ جعفر شوشتری در کتاب خصائص الحسینیه می گوید: یکی از ویژگیهای امام حسین علیه السلام دادن صدقات است. در این رابطه، مطلبی درباره او نقل کرده اند که درباره دیگران شنیده نشده است و آن این است: روز عاشورا در پشت امام حسین علیه السلام پینه هایی مشاهده کردند و از امام سجاد علیه السلام درباره آنها پرسیدند. آن حضرت در پاسخ گفت: «این پینه ها بر اثر حمل انبان مواد خوراکی است که آن را شبانه بر پشت خود این جا و آن جا برای زنان بی سرپرست و یتیمان می برد».

راثی در این زمینه می گوید:

و انّ ظهرا غدا للبِرِّ ینقُلهُ

سِرّا الی اهله لیلاً لمَکسُورُ(۲)

پشتی که شبانه انبان مواد خوراکی را به نیازمندان می برد، فردایش آن را شکستند.

آری، نمی دانیم چقدر شمشیرهای نیرنگ بر آن پشت فرود آمد و نیزه های کفر بر آن اصابت کرد تا این که پاره پاره و ریز ریزش کرد و بازوی با شرافتی را شکست که موادّ غذایی را برمی داشت و به گرسنگان و نیازمندان و کودکان یتیم و زنان بی سرپرست می رسانید و آنان با این غذا آبروی شان را حفظ می کردند.

قَد ضربُوا عاتِقهُ المطهّرا

بضربهٍ کَبا لها علی الثَّری(۳).

ص:۸۶

۱- ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطّالبیّین، ص ۴۷.

۲- الخصائص الحسینیه، ص ۲۳. در المناقب ج ۴، ص ۶۶ آمده است: این پینه ها به این سبب بود که امام حسین علیه السلام انبان غذا را به پشت خود حمل می کرد و به در منازل زنان بی سرپرست و یتیمان و فقیران می برد. شعیب بن عبدالرحمن خزاعی نیز این را روایت کرده است.

۳- شیخ هادی کاشف الغطاء، المقبوله الحسینیه، ص ۵۶.

آن چنان ضربه ای بر بازوی پاک او زدند که بر زمینش افکندند.

آن نابکاران این جنایت را زمانی مرتکب شدند که امام حسین علیه السلام افزون بر سخاوت، دلسوزی و مهربانی پدرانه نسبت به آنان، ذلت نیازمندان را پوشانید و احترام کسانی را که از تقاضای حاجت ننگ داشتند نگهداشت، تا آن جا که افرادی که به نزد آن حضرت می آمدند، بر اثر گرامی داشت و خوشرفتاری او فراموش می کردند که سائل هستند.

مرد اعرابی به نزد امام حسین علیه السلام آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله دیه کاملی را ضمانت کرده ام و اینک از پرداخت آن ناتوانم. پیش خود گفتم: از بخشنده ترین مردم درخواست کنم و بخشنده تر از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آلهندیدم. امام حسین علیه السلام فرمود: ای برادر عرب، من از تو سه مسأله می پرسم. پس اگر یکی را پاسخ دادی، یک سوم آن مبلغ را به تو می دهم و اگر دو مسأله را پاسخ دادی دو سوم و اگر همه را پاسخ دادی همه را به تو می بخشم. اعرابی گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، آیا شخصیتی همانند تو از فردی همانند من می پرسد، در حالی که تو اهل دانش و شرف هستی؟ امام حسین علیه السلام فرمود: آری. از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «نیکی به اندازه شناخت».

پس اعرابی گفت: آنچه در نظر داری بپرس. اگر پاسخ دادم، مقصود حاصل شده است و اگر نتوانستم از تو می آموزم و نیرویی نیست جز به واسطه خداوند.

امام حسین علیه السلام فرمود: کدام عمل بهتر است؟

اعرابی گفت: ایمان به خدا.

امام حسین علیه السلام: چه چیزی انسان را از هلاکت می رهاند؟

اعرابی: اعتماد به خدا.

امام حسین علیه السلام: چه چیزی زیور انسان است؟

اعرابی: دانشی که با بردباری همراه باشد.

امام حسین علیه السلام: اگر چنین دانشی نداشت؟

اعرابی: ثروتی که با جوانمردی همراه باشد.

امام حسین علیه السلام: اگر چنین ثروتی نداشت؟

اعرابی: فقری که با شکیبایی همراه باشد.

امام حسین علیه السلام: اگر این را هم نداشت؟

اعرابی: آذرخشی از آسمان فرود آید و او را بسوزاند که سزاوار آن است.

پس امام حسین علیه السلام خندید و کسیه ای را به او داد که در آن هزار دینار بود. نیز انگشترش را به وی بخشید که نگینش دویست درهم قیمت داشت و فرمود: ای برادر عرب، طلا را به طلبکارانت بده و انگشتر را برای نیازمندیهای زندگی ات هزینه کن. مرد اعرابی آن را گرفت و گفت(۱): «خداوند به جایگاهی که رسالتش را قرار می دهد داناتر است»(۲).

اینک بیایید در این روایت درنگ کنیم تا کرامت حسینی را بشناسیم:

۱- امام حسین علیه السلام به گونه ای با اعرابی برخورد کرد که وی درخواست و نیازش را از یاد برد و آنگاه مشکل او را برطرف ساخت و از خواری اش رهانید و حتی به این مقدار هم بسنده نکرد بلکه فضای درخواست حاجت و نیازمندی را به فضای پرسش و پاسخ علمی مبدّل ساخت و در این هنگام است که اعرابی خود را در برابر دانشمندی می بیند که از او پاسخهایی می خواهد. این دانشمند وانمود می کند که دوست دارد پاسخ مسائل سه گانه را از وی بشنود و همین امر موجب می شود که اعرابی شگفت زده بپرسد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، آیا

شخصیتی همانند تو از فردی همانند من می پرسد، در حالی که تو از اهل علم و شرف هستی؟ این سخن اعرابی نشان می دهد که او احساس نمی کرد در فضای

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۶، به نقل از جامع الاخبار، ص ۳۸۱، ح ۱۰۶۹؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۵؛ شیخ عبدالرحمن بن عبدالسلام صنوری شافعی بغدادی، نزهه المجالس، ج ۲، ص ۲۳۲؛ التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۱۹۸.

۲- انعام / ۱۲۴.

آزمایش قرار دارد بلکه احساس می کرد در فضایی علمی قرار دارد که در آن پرسشهایی مطرح و از او خواسته می شود، به آنها به گونه ای پاسخ دهد که شنوندگان را سود رساند. او هم به این پرسشها پاسخ داد: کدام عمل بهتر است؟ رهایی از هلاکت در چیست؟ و چه چیزی زیور انسان است؟ اعرابی در پاسخ سومین پرسش گفت: دانشی که با بردباری همراه باشد.

پیداست که پرسشهای سه گانه به پایان رسیده است، امّا با این وجود، پرسشهای دیگری به صورت پی در پی و با این عبارت مطرح می شود: اگر چنین نباشد؟ اگر این پرسشها، پرسشهایی مستقل نباشد، شاخه هایی است از پرسش سوم و می بینیم که اعرابی نسبت به فراتر رفتن پرسشها از سه به چهار و پنج و شش و یا به جزئیات اضافی اعتراض نمی کند بلکه همچنان به پاسخ دادن ادامه می دهد و گویی وی فراموش کرده که به سبب نیازی که دارد به این جا آمده است و آن این که دیه کاملی را بدهکار است. این امر نشان می دهد که امام حسین علیه السلام فضایی را برای اعرابی به وجود آورده بود که به کلی تقاضای برآوردن حاجتش را فراموش کرد و نیز به روشنی نشان می دهد که وی به آخرین سؤال، با جمله ای پاسخ داد که باعث خنده امام حسین علیه السلام شد. بنابراین، فضای برادری و شوخی به وجود آمده بود و شوخی برادران با یکدیگر نماد اخلاق نیکوست به ویژه اگر این شوخی خردمندانه باشد و در آن افراط نشود و با هدف از میان بردن اندوه و برطرف کردن رنج و خستگی صورت گیرد.

۲- امام حسین علیه السلام بخشش خود به آن مرد اعرابی را به صورت پاداش عملی ارائه داد، نه به صورت صدقه ای در برابر درخواست نیاز و این کار بیشتر موجب حفظ آبرو و احترام شخصیت محترم و دانشمند می شود.

۳- خواننده از لابلای گفتمان علمی استفاده می کند که امام حسین علیه السلام به

فراگیری دانش تشویق می کند و به یاد خدا فرا می خواند و با رفتار خویش توانست دانش آن اعرابی را آشکار سازد. ما بدین سبب گفتیم «دانش آن اعرابی»

ص:۸۹

که امام علیه السلام پاسخهای وی را تأیید کرد. پس این پاسخها دست کم نسبت به این گونه افراد، پاسخهایی درست به شمار می رود. همچنین، این دیدار، با نشست خالی از یاد خدا نبوده است و در صورت حضور افراد در آن جا، می باید بهره های علمی برده باشند.

۴- از کرامت حسین علیه السلام این بود که به اعرابی افزون بر آنچه نیاز داشت بخشید، زیرا هم مبلغ دیه را به وی داد و هم انگشترش را بخشش کرد تا بهای آن را هزینه زندگی اش کند و به این ترتیب، امام حسین علیه السلام افزون بر سخاوت،

آبروی سائل را حفظ می کند، مباحثه علمی انجام می دهد و بیش از مبلغ مورد تقاضا به وی بخشش می کند. چه، شاید سائلی از این شرمش آید که دو چیز را تقاضا کند: هم مبلغ دیه و هم تأمین هزینه خانواده اش را.

امام حسین علیه السلام هزینه خانواده سائل را تأمین کرد و در این راستا انگشتر مبارک خویش را به وی داد بدون این که او آن را تقاضا کند. درود بر تو ای زاده نبوت و وارث امامت.

شاید شما خواننده عزیز از این روایت لذت برده باشید و این امر وادارتان کند که بار دیگر برگردید و آن را بخوانید، لیکن در عین این که مانع از این کارتان نمی شویم، شما را به خواندن روایت یاد شده با قلم فخر رازی(۱) فرا می خوانیم که در تفسیر مشهورش التفسیر الکبیر(۲) چنین نوشته است:

«مردی اعرابی آهنگ حسین بن علی علیهماالسلام کرد و از او حاجتی را درخواست نمود و گفت: از جدّت شنیدم که می گفت: هرگاه حاجتی را درخواست کردید، از یکی از چهار نفر درخواست کنید: عربی شرافتمند، یا آقایی بخشنده، یا قرآن دان و یا شخص خوش سیما. امّا عرب به وسیله جدّ تو شرافت یافتند، بخشندگی از شما و سیره شما آغاز گردید. قرآن در خانه شما فرود آمد و امّا سیمای خوش و

۱- فخر رازی از علمای مشهور اهل سنت است.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۱۹۸، چاپ مصر.

زیبا، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «هرگاه خواستید بر من نگاه کنید، پس به حسن و حسین نگاه کنید».

حسین گفت: حاجتت چیست؟ اعرابی حاجتش را بر زمین نوشت. حسین گفت: از پدرم علی شنیدم که می فرمود: «ارزش هر انسانی به چیزی است که آن را نیکو بداند» و از جدم شنیدم که می فرمود: «نیکی به اندازه شناخت» بنابراین، من از تو سه مسأله را می پرسم. اگر یکی را پاسخ دادی، یک سوم آنچه نزد من است به تو می دهم و اگر دو مسأله را پاسخ دادی، دو سوم آنچه نزدم می باشد به تو می بخشم و اگر هر سه مسأله را پاسخ دادی، تمام آنچه را که نزد من است و کیسه پولی را که مهر زده شده از عراق برایم آورده اند، به تو می دهم. اعرابی گفت: بپرس. نیست قدرت و نیرویی مگر به واسطه خداوند.

حسین گفت: کدامین عمل بهتر است؟

اعرابی گفت: ایمان به خدا.

حسین: رهایی انسان از هلاکت در چیست؟

اعرابی: اعتماد به خدا.

حسین: چه چیزی زیور انسان است؟

اعرابی: دانشی که با بردباری همراه باشد.

حسین: اگر چنین نشد؟

اعرابی: مالی که با بخشندگی همراه باشد.

حسین: اگر چنین نشد؟

اعرابی: فقری که با شکیبایی همراه باشد.

حسین: اگر چنین نشد؟

اعرابی: آذرخشی از آسمان فرود آید و او را بسوزاند.

پس حسین خندید و آن کیسه پول را به او داد.

۳ – سخاوت همراه با حیا

حیا از ویژگیهای معروف اهل بیت علیهم السلام است، زیرا آنان بیشتر از همه مردم از

خدا حیا می کنند و هر زمان که خواستند بخشش کنند، همراه با حیا بوده است. چه، اهل بیت علیهم السلام در حالی بخشش می کردند که دلهایشان از اموال بی ارزش دنیا بیزار بودند و آرزو داشتند که نیازمندیهای مردم را برآورده سازند و چنانچه از اسراف بیم نداشتند به سائل آن چنان بخشش می کردند که وی در بهت و حیرت فرو می رفت، زیرا جوانمردی آنان بالاتر از چیزی بود که مردم آن را می خواستند و بدان نیاز داشتند.

مردی نزد امام محمّد جواد علیه السلام آمد و گفت: «به اندازه جوانمردی خود به من عطا کن. امام علیه السلام فرمود: نمی توانم. آن مرد گفت: به اندازه جوانمردی خودم. امام علیه السلامفرمود: این شدنی است. ای غلام، دویست دینار به او بده»(۱).

چنانچه در انسان «حیا» وجود داشته باشد، خصلتهای نیک دیگری را می توان از او چشم داشت، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از حیا این خصلتها برمی آید: نرمخویی، مهربانی، در نهان و آشکار خدا را در نظر داشتن، سلامتی، دوری از بدیها، گشاده رویی، بخشندگی، پیروزی و محبوبیت شخص در میان مردم»(۲).

هرگاه سائلی نزد اهل بیت علیهم السلام می آمد، نیاز وی را برآورده می ساختند و از این که آثار ذلّتِ تقاضا و شکست را در چهره سائل ببینند، یا او را معطّل کنند و یا کمتر از آنچه امید و یا نیاز دارد به او عطا کنند، احساس شرم می کردند و چنانچه سائل سزاوار بخشش بود، گرامی اش می داشتند و بیشتر به او می بخشیدند، زیرا از این که تنها به برآوردن نیاز وی بسنده کنند احساس شرم می کردند.

روایت شده است که مردی نزد امام حسن علیه السلام آمد و حاجتی را درخواست

کرد. امام علیه السلام به او گفت:

«ای فلان، حق درخواست کمک تو از من در نظرم بسیار بزرگ، شناختم نسبت به آنچه باید انجام دهم بر من رنج آور، و دستم از دادن آنچه تو سزاوار آن

۱- کشف الغمّه، ج ۲، ص ۲۸۹.

۲- تحف العقول، ص ۲۰.

هستی ناتوان، و بخشش در راه خدا هر چند فراوان باشد اندک است و چیزی که از تو سپاسگزاری کنم در اختیار ندارم. امّا اگر بخشش اندك از من می پذیری و از چاره جویی و رنجی که در راه برآوردن نیاز تو باید بکشم معافم می داری، این کار را خواهم کرد.

آن مرد گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله من اندک را می پذیرم و از بخشش شما سپاسگزارم و اگر هم چیزی به من ندهی معذورت می دارم.

امام حسن علیه السلام نماینده اش را فرا خواند و از وی در مورد هزینه هایش بازپرسی می کرد تا این که آن را به پایان رسانید و فرمود: با آن پانصد دینار چه کرده است؟ نماینده گفت: نزد من است. امام علیه السلام فرمود: دینارها را بیاور. پس آن را آورد. امام علیه السلام درهم ها و دینارها را به آن مرد داد و گفت: کسی را بیاور که آنها را بردارد. پس دو حمّال را آورد و امام حسن علیه السلام ردایش را هم بابت اجرت باربری به آن دو حمّال عطا کرد. غلامان حضرت گفتند: سوگند به خدا که درهمی نزد ما نیست. پس امام علیه السلام فرمود: لیک من امیدوارم در پیشگاه خدا پاداش بزرگی داشته باشم»(۱).

مردی اعرابی خدمت امام حسن علیه السلام آمد. آن حضرت فرمود: آنچه در خزانه است به او بدهید. اعرابی گفت: ای کاش! به من اجازه می دادید که حاجتم را بیان و از شما ستایش می کردم. پس امام حسن علیه السلام این اشعار را سرود:

نحن اُناسٌ نَوالُنا خَضِلٌ

یرتعُ فیه الرّجاءُ والاملُ

ما مردمانی هستیم که بخشش ما تر و تازه است و امیدها و آرزوها در آن برآورده می شود.

تجودُ قبلَ السُّؤالِ اَنفُسنا

خوفا علی ماءِ وجه من یَسَلُ(۲)

۱- مطالب السؤول، ج ۲، ص ۱۰؛ الفصول المهمّه، ص ۱۳۹. خوارزمی این روایت را درباره امام حسین علیه السلام آورده است. ر.ك: مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۳.
۲- اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۹.

ما پیش از درخواست بخشش می کنیم، زیرا از ریخته شدن آبروی کسی که درخواست می کند بیم داریم.

بدین ترتیب، اهل بیت علیهم السلام پیش از درخواست کمک بخشش می کنند و بیشتر از آنچه شخص سائل درخواست کند عطا می کنند. با وجود این، در هنگام بخشش، آثار شرم در چهره های نورانی شان پیداست، در حالی که به طور معمول بخشش کننده می باید در هنگام بخشش احساس فخر و عزّت کند. شیخ شوشتری هنگامی که ویژگیهای امام حسین علیه السلام را برمی شمارد، می گوید: از جمله آنها بخشش به نیازمندان است. ویژگی آن امام در هنگام بخشش این بود که احساس شرم می کرد. این حالت برای دیگر مردمان در هنگام ردّ سائل پیش می آید، در حالی که برای آن حضرت به هنگام عرضه نیاز تهیدستان حالتهای شگفت آوری پیش می آمد. از باب نمونه، می بینیم که وقتی سائل حاجتش را مطرح می کند و او می خواهد آن را برآورده سازد، دلش به حال سائل می سوزد. البتّه، نه به سبب فقر و نیازمندی او و دشواریهای این نیازمندی بلکه به سبب خجالت کشیدن سائل که هنگام گرفتن بخشش او احساس شرم و ذلّت می کند(۱).

گویی شیخ شوشتری می خواهد بگوید: وقتی امام حسین علیه السلام سائل را می دید،

دلش به حال او می سوخت و به سبب خجالت کشیدن او احساس شرم می کرد.

مرد اعرابی به مدینه آمد و از بخشنده ترین مردم در این شهر پرسید. او را به سوی امام حسین علیه السلام رهنمونی کردند. اعرابی نزد او آمد و حضرتش را در حال نماز خواندن یافت. پس در برابرش ایستاد و این اشعار را سرود:

لم یخْبِ الیوم من رجاك و من

حرّكَ من دون بابِكَ الحلقه

نا امید نشد امروز کسی که به تو امید بست و کسی که حلقه در خانه تو را کوبید.

انت جوادٌ و انت معتمدٌ

ابوكَ قد كان قاتلَ الفسَقه

تویی بخشنده و تویی تکیه گاه. پدرت کشنده فاسقان بود.

۱- الخصائص الحسینیه، ص ۲۱-۲۲.

لولاَ الَّذِی کان من اَوائلِکَم

کانت علینا الجحیمُ منطبقه

اگر جدّ شما نبود، آتش دوزخ همه ما را فرا گرفته بود.

امام حسین علیه السلام سلام داد [نماز را تمام کرد] و گفت: ای قنبر! آیا از مال حجاز چیزی باقی مانده است؟ قنبر گفت: بله، چهار هزار دینار. فرمود: آن را بیاور چون کسی آمده که از ما بدان سزاوارتر است. سپس امام علیه السلام ردایش را بیرون آورد و دینارها را در آن پیچید و چون از آن مرد عربی احساس شرم می کرد، دستش را از سوراخ در بیرون آورد و این ابیات را سرود:

خُذها فإنّی إلیکَ معتذِرٌ

و اعلمْ بِاَنّی علیکَ ذو شفقهْ

این را بگیر و عذرم را بپذیر و بدان که من نسبت به تو دلسوزم.

لو کان فی سَیرِنا الغداهَ عَصا

اَمْسَتْ سمانا علیکَ مُندفِقَهْ

اگر بامدادان اداره امور در دست ما آید، شامگاهان آسمان جود ما بر تو فرو بارد.

لکنَّ رَیبَ الزّمانِ ذُو غِیَرٍ

والْکَفُّ مِنّی قلیلهُ النَّفقه

لیک حوادث زمان دگرگون پذیر است و دست من هم اینک خالی.

اعرابی آن دینارها را گرفت و گریست. امام حسین علیه السلام گفت: شاید بخشش ما را اندک شمردی؟ آن مرد گفت: نه، لیک گریه من بدین سبب است که چگونه خاک این دست بخشنده تو را در خود جای می دهد(۱).

اعرابی گریست، زیرا احتمال می داد که خاک دست بخشنده او را در خود جای دهد و ای کاش این اعرابی در کربلا حضور می داشت و می دید که چگونه شمشیرها و نیزه ها بدن او را پاره پاره می کند. آنگاه که فرومایگان پیرامون آن امام

کریم فرزند کریمان گرد آمدند و با شمشیرهای کینه و کفر و نیزه های پلیدی و نیرنگ و تیرهای بزدلی و دورویی، بدن پاک او را هدف قرار دادند.

زینب علیهاالسلام خواهر او در کنار آن بدن پاره پاره ایستاد و از جنایات آن مردمان به

ص:۹۵

۱- المناقب، ج ۴، ص ۶۶؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۳۲۴. البته این روایت را به شکل دیگری نقل کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت برد و گفت: «وای محمّد! درود خداوند بر تو باد. این حسین است که آغشته به خون و اعضایش جدا شده است»(۱).

امام حسین علیه السلام همان کریم و سخاوتمندی که هر آنچه داشت می آورد، گرسنگان را سیر و تشنگان را سیراب می کرد و از این که سائل را برگرداند شرم می کرد، جز این که وی را شادمان می ساخت و بیش از انتظارش به او بخشش می کرد. امّا زمانی که در کربلا تشنه شد، دشمنان به او گفتند: قطره ای آب نمی آشامی تا این که از تشنگی جان دهی و به آن حضرت آب ندادند.

یا لیتَ لا عَذِبَ الفُراتُ لِوارِدٍ

و قلوبُ اَبناء النّبیّ ظِماءُ(۲)

ای کاش، آب فرات برای هیچ واردشونده ای گوارا نباشد، در حالی که دلهای فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله سخت تشنه اند.

به جای این که امام علیه السلام از آب سیراب شود، از نیزه های فرومایگان سیراب گشت. سیّد رضی در این باره می گوید:

یا رسول اللّه لو عاینتَهُمْ

و هم ما بین قتلٍ و سبَا

ای رسول خدا، کاش آنان [فرزندانت] را می دیدی که یا کشته و یا اسیر شده اند.

من رمیضٍ یُمنَع الظّل و من

عاطشٍ یُسقی أنابیبَ القنا(۳)

به خاک و خون غلتیده ای که از سایه محرومش کردند تشنه ای که سر نیزه ها سیرابش نمودند.

۴ – سخاوت همراه با مهربانی

امام حسین علیه السلام همچون پدر دلسوز با امّت رفتار کرد، زیرا دست مهربانی اش

۱- زینب الکبری علیهاالسلام، ص ۱۱۰.

۲- از قصیده شیخ محمّد حسین کاشف الغطاء، سیّد موسوی مقرّم، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۳۸۶.

۳- دیوان سیّد رضی، ج ۱، ص ۴۴.

را بر سر آنان کشید و با احساسات لطیفش به آنان عشق ورزید و این مهربانی را با کرامت و بخشش خویش درهم آمیخت. از این رو، سائل از لطف و مهربانی امام حسین علیه السلام بیشتر شادمان می شد تا از اموال و هدایایی که به وی می داد، زیرا احساس می کرد که عطای حسین علیه السلام با مهربانی و دلسوزی همراه است. امام حسین علیه السلام بر شیوه پدرش امام علی علیه السلام رفتار می کرد که ابو طفیل درباره او چنین گفت:

«علی علیه السلام را دیدم که یتیمان را دعوت می کرد و به آنان عسل می داد، تا آنجا که یکی از یارانش گفت: «دوست دارم که یتیم می بودم»(۱).

همچنین، نیازمندان با مهربانی امام حسین علیه السلام بیشتر انس داشتند تا با درهمها و دینارهای او و دلهایشان از کرامت اخلاق او بیش از کرامت دستانش شادمان می شد، زیرا می دیدند که امام علیه السلام نیکی را دوست دارد و در راه آن می کوشد و لطف و دلسوزی و مهربانی اش را با آن توأم می کند.

در بخشش امام حسین علیه السلام این ویژگیها وجود داشت: برآوردن نیاز بیچارگان، برطرف کردن گرفتاری گرفتاران، فریادرسی غمدیدگان، اثبات حق، بخشیدن مال در جایگاه خود، شاد کردن مصیبت زدگان و زدودن اندوه ماتم دیدگان.

از مهربانیهای امام علیه السلام به مردم این بود که برای رسیدن آنان به حاجت خود، حتی نزد تبهکاران واسطه می شد.

روزی امام حسین علیه السلام در حالی بر معاویه وارد شد که مرد عربی نزد او بود و درخواست حاجت می کرد. پس معاویه از پاسخ دادن به وی خودداری کرد و با امام حسین علیه السلام سرگرم شد. اعرابی از یکی از حاضران پرسید، این شخصی که هم اکنون وارد شد کیست؟ گفتند: حسین بن علی علیهماالسلام است. اعرابی به حسین علیه السلام

گفت: ای فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو می خواهم که درباره حاجت من نیز با معاویه سخن بگویی. پس امام حسین علیه السلام با وی در این باره سخن گفت و او

۱- بحارالأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹، به نقل از المناقب، ج ۱، ص ۲۹۰.

حاجت آن اعرابی را برآورده ساخت. اعرابی چنین گفت:

اتیتُ العَبشَمیَّ فلم یجُدْ لِی

اِلی ان هَزّهُ ابنُ الرَّسولِ

من به نزد آن عبشمی آمدم، امّا هیچ کاری برایم نکرد تا این که پسر پیامبر صلی الله علیه و آله او را واداشت.

هو ابنُ المُصطفی کَرَما وجودا

و من بطنِ المطهّرهِ البَتُولِ

او در کرامت و بخشش پسر مصطفی صلی الله علیه و آله است و از شکم بتول پاک بیرون آمده است.

و انَّ لِهاشِمٍ فَضلاً علیکُمُ

کما فضلُ الرّبیعِ عَلَی المُحُولِ

هاشم را فضیلتی است بر شما چونان فضیلت بهار بر خشکسالی.

معاویه گفت: ای اعرابی، من به تو بخشش می کنم، او را ستایش می کنی؟ اعرابی گفت: ای معاویه، از حق او به من دادی و با سفارش او حاجتم روا کردی(۱).

از نشانه های عشق امام حسین علیه السلام به نیکی و مهربانی این بود که در برابر این دو به دیگران پاداش می داد و در این راستا از او روایت شده که فرمود: در نگاه من، این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله درست است که فرمود: «بهترین عمل پس از نماز، شادمان کردن دل مؤمن با چیزی است که گناهی در آن نباشد». من غلامی را دیدم که مقداری خودش غذا می خورد و مقداری به سگ می دهد. به او گفتم: چرا این کار را می کند؟ در پاسخ گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله من اندوهناک هستم و می خواهم با شادمانی او شادمان شوم، زیرا ارباب من یک یهودی است و می خواهم از او جدا شوم. بنابراین، امام حسین علیه السلام نزد ارباب او آمد و دویست دینار که بهای آن غلام بود به همراه آورد [و به آن یهودی داد]. یهودی گفت: این غلام فدای قدمهایت و این باغ هم از آنِ او باشد و دویست دینار را نیز به تو پس دادم. حسین علیه السلام فرمود: این پول را به تو بخشیدم. یهودی گفت: قبول کردم و آن

۱- المناقب، ج ۴، ص ۸۱.

را به این غلام بخشیدم. پس حسین علیه السلام فرمود: من این غلام را آزاد کردم و همه این پول را به او بخشیدم. همسر مرد یهودی گفت: من اسلام آوردم و مهریه ام را به شوهرم بخشیدم. پس آن یهودی گفت: من نیز اسلام آوردم و این خانه را به همسرم بخشیدم»(۱).

بنابراین، امام حسین علیه السلام به محض این که آن غلام را دید که هم خودش غذا می خورد و هم به سگش می دهد و با خوشحالی سگش خوشحال می شود، بلافاصله وی را گرامی داشت و مورد مهربانی اش قرار داد. بدین ترتیب که به نزد ارباب یهودی اش رفت تا وی را از او خریداری و آزادش کند.

این روایت بسیار دل نشین است و خیلی زود در دل هر انسانی پاك می نشیند و ممکن است به خودمان بگوییم، برگردیم و بار دیگر آن را بخوانیم. لیک اشکالی ندارد که روایتی را از خوارزمی بشنویم که به طور مفصل آن را روایت می کند و چنین می گوید:

«حسن بصری گوید: حسین بن علی، آقایی بود زاهد، پرهیزکار، صالح، خیرخواه و دارای اخلاق نیکو. یک روز با یاران خویش به بستانش رفت در این بستان، غلامی داشت به نام «صافی». وقتی به بستان نزدیک شد، آن غلام را دید که سرگرم خوردن نانی است. پس حسین در حالی که به وی می نگریست، پشت درخت خرمایی نشست به گونه ای که غلام او را نبیند. آن غلام قرص نان را برمی داشت و نیمی از آن را به سگ می داد و نیمی دیگر را خود می خورد. حسین از کار غلام شگفت زده شد. زمانی که غلام از خوردن فراغت یافت گفت: ستایش از آن خداوند، پروردگار جهانیان است. خداوندا، مرا و اربابم را ببخش و به او برکت ده چنان که به پدر و مادرش برکت دادی، به مهربانی ات ای مهربانترین مهربانان.

حسین از جا برخاست و گفت: ای صافی! غلام وحشت زده برخاست و گفت:

۱- المناقب، ج ۴، ص ۷۳.

ای سرور من و سرور مؤمنان! من شما را ندیدم. پس مرا ببخش. حسین گفت: مرا حلال کن، ای صافی! زیرا من بدون اجازه ات وارد بستانت شدم. صافی گفت: سرورم، از راه لطف و بزرگواری و آقایی این سخن را می گویید. حسین گفت: تو را دیدم که نیمی از قرص نان را به سگ می دهی و نیمی دیگر را خودت می خوری. معنای این کار چیست؟ غلام گفت: این سگ هنگامی که نان می خورم به من نگاه می کند و من ای سرورم، به سبب نگاهش به من احساس شرم می کنم. این سگ توست و از بستانت در برابر دشمنانت نگهداری می کند. من غلام تو هستم و این سگ توست و ما با هم روزی تو را خوردیم. پس حسین گریست و گفت: تو در راه خدا آزادی و دو هزار دینار با طیب خاطر به تو بخشیدم. غلام گفت: اگر مرا آزاد می کنی، من می خواهم در بستان تو کار کنم. حسین گفت: هرگاه انسان سخنی را بر زبان می راند، سزاوار است با عمل آن را تأیید کند. من بدون اجازه تو به بستانت وارد شدم. بنابراین، سخنم را تأیید می کنم و این بستان با آنچه دارد به تو بخشیدم. لیکن این یاران به همراه من آمده اند تا میوه و خرما بخورند و تو آنان را مهمانان خود قرار بده و به سبب من گرامی شان بدار که خداوند در روز رستاخیز گرامی ات خواهد داشت و به اخلاق و ادب نیکویت برکت خواهد داد. غلام گفت: اگر بستانت را به من بخشیدی، من هم آن را وقف یاران و شیعیانت قرار دادم»(۱).

امام حسین علیه السلام لطف و مهربانی و پاداش خویش را بر آن غلام سرازیر کرد و به سبب داشتن روح عطوفت، وی را مورد تشویق قرار داد و درس رسای اخلاقی به او داد که اثرش همان لحظه آشکار گردید. چه، وقتی که غلام از آزادی اش آگاهی یافت بر کار کردن و ماندن در بستان امام علیه السلام پای فشرد و

هنگامی که پی برد بستان را به او بخشیده است، آن را وقف یاران حسین علیه السلام قرار داد.

۱- مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۳.

از روایت به دست می آوریم که امام حسین علیه السلام از غلام احساس شرم می کرد

که به سبب خصلت نیکویی که در وجود وی می باشد گرامی اش ندارد و لذا سخاوتش را با مهربانی به غلام توأم کرد و در این راستا عطایش را به عنوان پاداش اخلاق نیکو در اختیار او گذارد و برخوردارش کرد.

شیخ صدوق در کتاب عیون اخبارالرّضا علیه السلام چنین روایت می کند:

«از حسین بن علی علیهماالسلام روایت شده است که آهنگ رفتن به مستراح را داشت و لقمه ای را که روی زمین افتاده بود پیدا کرد و آن را به غلامش داد و گفت: وقتی بیرون آمدم، این لقمه را به یادم بیاور. غلام آن لقمه را بخورد و زمانی که حسین بن علی علیهماالسلام بیرون آمد گفت: ای غلام، آن لقمه کجاست؟ گفت: مولایم، آن را خوردم. امام فرمود: تو برای خدا آزادی. مردی به آن حضرت گفت: سرورم، آیا او را آزاد کردی؟ فرمود: بله. از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «کسی که لقمه افتاده ای را بیابد، پس آن را با دست پاک کند یا آن را بشوید و سپس بخورد، این لقمه در شکم او قرار نگیرد، مگر این که خداوند او را از آتش آزاد کند»(۱).

۵ – سخاوت همراه با پاداش عالی

اسلام دین انسانی، نیکی و دوستی است و انسانها را به صلح و دوستی و آشنایی با یکدیگر فرا خوانده است. از جمله فراخوانیهای اخلاقی اسلام، تشویق انسانها به پاداش دادن به نیکوکاران می باشد. از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر که از شما کار نیکی انجام داد، او را پاداش دهید و اگر چیزی نیافتید که وی را پاداش دهید، در پیشگاه خداوند برایش دعا کنید تا آن جا که باور کنید وی را پاداش داده اید»(۲). امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «دستت را به پاداش کسی که به تو

۱- شیخ صدوق، عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۴۳، ح ۱۵۴.

۲- کتاب الزهد، ص ۳۱، ح ۷۹.

نیکی کرده است دراز کن و اگر توان آن را نداشتی، دست کم از وی سپاسگزاری نما»(۱).

اسلام به بزرگداشت و تشویق نیکوکاران فرا خوانده است تا نیکوکاری در میان امّت حاکم شود و دوستی و همکاری و همیاری در میان مردم رایج گردد. خدا در جهان واپسین به نیکوکاران جایگاه بلندی عطا خواهد کرد، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نیکوکاران در این جهان، همان نیکوکاران در آن جهان هستند»(۲). نیز آن بزرگوار فرمود: «نیکوکاران نخستین کسانی هستند که به بهشت درآیند و نخستین کسانی هستند که در کنار حوض بر من وارد شوند»(۳).

نیکوکاران بر دیگران برتری دارند، زیرا آنان کارهایی کرده اند که خداوند آن را دوست می دارد و نیز برای انجام کار نیک از دیگران پیشی گرفته اند و به همین سبب سزاوار پاداشند. امام موسی کاظم علیه السلام فرمود: «کار نیک در زنجیر است و تنها پاداش و سپاسگزاری است که آن را باز می کند»(۴).

افراد با حیا و دارای عزّت، وقتی به آنان نیکی می شود، این چنین احساس می کنند، زیرا نیکی را در زنجیر می بینند و آن را نمی توانند تحمّل کنند و لذا این زنجیر را با کلید پاداش باز می کنند. پاداش حقیقی چیزی است که بالاتر از کار نیکی باشد که برای آنان انجام شده است. خداوند فرموده است: «آیا پاداش نیکی، جز نیکی است؟» امام کاظم علیه السلام گفت: «در میان مؤمنان و کافران، نیکوکاران و بدکاران چنین مرسوم است که [می گویند:] هر کس به او نیکی شود، وظیفه دارد به این نیکی پاداش دهد. در حالی که پاداش آن نیست که تو همانند او رفتار کنی و خود را از وی برتر بدانی، زیرا اگر تو همانند او رفتار کنی، او به سبب

۱- غرر الحکم، ص ۶۴.
۲- الکافی، ج ۴، ص ۲۹، ح ۳.
۳- الکافی، ج ۴، ص ۲۹، ح ۱۱.
۴- الدرّه الباهره، ص ۳۴.

آغازیدن کار نیک بر تو برتری دارد»(۱).

در وصیتهای امیرالمؤمنین علیه السلام و سخنان حکمت آمیز او آمده است: «چون تو را به سلامی نواختند با سلامی بهتر از آن پاسخ ده و چون به تو نیکی کردند، بیشتر از آن ببخش. با وجود این، فضیلت از آنِ آغازکننده است»(۲).

از آن جا که اهل بیت علیهم السلام بیش از همه مردم از حیا، عزّت، همت بلند و کرامت برخوردار بودند، به نیکوکاران افزونتر از کارهای نیک شان پاداش می دادند تا نشان دهند که همّت بلند دارند و نیز نیکی و نیکوکاری را تشویق کنند و صاحبان فضیلت و نیکی را گرامی بدارند.

کرامت و بخشش امام حسین علیه السلام به پاداش او معروف شده بود تا آن جا که برخی تاب آن را نداشتند و در این باره با شگفتی از او می پرسیدند.

ابو جعفر مدائنی در حدیث بلند بالایی روایت کرده است: «حسن و حسین و عبد اللّه بن جعفر به حج رفتند و [در میانه راه] بار و بُنه شان را از دست دادند و در نتیجه، سخت گرسنه و تشنه شدند و در یکی از درّه ها خیمه ای فرسوده و پیرزنی را دیدند و از وی آب خواستند. پیرزن گفت: این گوسفند کوچک را بیاورید. پس آن را آوردند. آنان از پیرزن غذا خواستند. او گفت: جز این گوسفند چیزی در دست نیست. یکی از شما برخیزد و آن را سر ببرد تا برای شما غذایی درست کنم. یکی از آنان گوسفند را سر برید و سپس مقداری از گوشت آن را برایشان کباب کردند و خوردند و خوابیدند. وقتی از خواب برخاستند، به آن پیرزن گفتند: ما گروهی از قریش هستیم که عازم حج می باشیم و زمانی که حج به جا آوردیم و بازگشتیم به دیدار ما بیا، تا به تو احسان کنیم و سپس از آن جا رفتند.

زمانی که شوهر این زن آمد و از ماجرا آگاه شد، وی را به سختی کتک زد. روزها گذشت و وضعیت او به سختی گرایید و لذا به مدینه آمد. ناگهان امام

۱- تحف العقول، ص ۲۹۱.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۶۲.

حسن علیه السلام آن زن را دید. پس هزار گوسفند و هزار دینار به وی داد و به همراه او فرستاده ای را نزد حسین علیه السلام فرستاد. آن حضرت نیز هزار گوسفند و هزار دینار

به وی عطا کرد. سپس او را نزد عبد اللّه بن جعفر فرستاد و او هم همین مقدار را به آن زن بخشید»(۱).

روایت شده است که عبدالرّحمن سلمی سوره حمد را به فرزند امام حسین علیه السلام آموزش داد. وقتی آن را نزد پدرش خواند، آن حضرت هزار دینار و هزار حُلّه به عبدالرحمن داد و دهانش را پر از دُر کرد. در این باره از او پرسیدند،

فرمود: «این کجا و حق او کجا»(۲).

امام حسین علیه السلام در حفظ حقوق دیگران و احترام نیکوکاران از هر کسی پای بندتر و شیفته تر بود، تا آن جا که نیکی او بر نیکی آنان برتری می یافت و به اندازه ای به آنان بخشش می کرد که انتظار نمی رفت، زیرا از مقابله به مثل فراتر و از پاداش بالاتر بود.

انس بن مالك گوید: «من نزد حسین علیه السلام بودم. کنیزی بر او وارد شد و یک دسته گل ریحان به او اهدا کرد. پس امام علیه السلام به وی گفت: «تو در راه خدا آزادی». انس می گوید: به آن حضرت گفتم: یک دسته گل ریحان بی ارزش برایت می آورد و تو او را آزاد می کنی؟ فرمود: خداوند ما را این چنین تربیت کرده است. خداوند فرموده است: «هرگاه شما را به سلامی نواختند به سلامی بهتر از آن یا همانند آن پاسخ گویید...»(۳). بهتر از هدیه این کنیز، آزاد کردن او بود»(۴).

آری، آزاد کردن کجا و دسته گل ریحان کجا؟ لیک حسین علیه السلام مرد بخشش و قدردانی است. او بخشنده و پاداش دهنده است و دل پاکش تنها به این راضی شد

ص:۱۰۴

۱- المناقب، ج ۱، ص ۳۱۱.

۲- المناقب، ج ۱، ص ۶۶.

۳- نساء / ۸۶.

۴- کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۰۶؛ الفصول المهمّه، ص ۱۵۹؛ باکثیر حضرمی، وسیله المآل، ص ۱۸۳.

که پاداش کنیزک را آزادی اش قرار دهد.

مسعده روایت کرده است: «حسین علیه السلام بر نیازمندانی گذر کرد که جامه ای را پهن کرده و ریزه های نان را بر آن نهاده بودنـد. پس گفتنـد: ای فرزند رسول خدا صـلی الله علیه و آله بیا [به همراه ما غذا میل کن]. بنابراین، آن بزرگوار نشـست و به همراه این نیازمندان غذا خورد و گفت: «خداوند متکبران را دوست ندارد». سـپس به آنان گفت: من به درخواست شـما پاسخ دادم و شـما هم به درخـواست من پاسـخ دهیـد. گفتنـد: بسـیار خـوب، ای فرزنـد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله. پس بـا آن حضرت آمدند تا این که به منزل او رسیدند. حسین علیه السلام به کنیز خود فرمود: آنچه را اندوخته داری بیاور».(۱).

اینک بیایید خود روایت را به قلم شیخ خوارزمی بخوانیم که آن را چنین نوشته است:

«حسـین علیه السلام با نیازمندان می نشست و می گفت: «خداوند متکبران را دوست ندارد». نیز گذر آن امام به کودکانی افتاد که ریزه هایی نان با خود داشـتند. آنان از او خواسـتند که به همراه شان غذا بخورد. پس با آنان غذا خورد و سپس ایشان را به منزلش برد و خوراک و پوشاکشـان داد و گفت: «این کودکـان از من سـخاوتمندترند، زیرا آنان همه آنچه را در توان داشـتند بخشیدند، در حالی که من مقداری از آنچه را در توان دارم بخشیدم»(۲).

اگر شیفته این روایت شدیم، بیایید این بار آن را با قلم ابن عساکر بخوانیم که در تاریخش آن را چنین نوشته است:

«گذر حسین به نیازمندانی افتاد که در صفه [مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله] غذا

می خوردنـد. آنان گفتنـد: بیا با ما نهار بخور. پس حسـین فرود آمـد و گفت: خداونـد متکبران را دوست نـدارد و با آنان غذا خورد و سپس به ایشان گفت: من خواسته

۱- تفسیر عیّاشی، ج ۲، ص ۲۵۷؛ شیخ نصر بن محمّد سمرقندی حنفی، تنبیه الغافلین، ص ۶۶.
۲- مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۵.

شما را برآوردم و شما نیز خواسته مرا برآورید. گفتند: بسیار خوب. پس به همراه این نیازمندان به منزلش رفت و به رباب گفت: آنچه را اندوخته ای بیاور»(۱).

پس از آن که روایت را با سه نوع متن آن فرا گرفتیم، بیایید درباره این روایت و مفاهیم بلند آن بیندیشیم که از این قرارند:

۱- این روایت، فروتنی امام حسین علیه السلام را حکایت می کند، زیرا در حالی که سوار بود پیاده شد و به درخواست نیازمندان یا کودکانی که نشسته بودند پاسخ مثبت داد. او کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: «او پیشوا و سرور جوانان اهل بهشت است» چه کسی است که حسین علیه السلام را با آن عظمت و بلندآوازگی نشناسد؟ امّا با وجود این، درخواست نیازمندان یا کودکانی را که در میان مردم گمنامند می پذیرد.

۲- این روایت سه گانه نشانگر مهربانی و محبّت امام حسین علیه السلام به نیازمندان و تهی دستان است، زیرا به محض این که آنان را در این حالت دید برای رفع گرفتاری آنان اقدام و باران بخشش خویش را بر آنان سرازیر کرد.

۳- پاسخ مثبت دادن امام علیه السلام به نیازمندان سبب شد که آبروی آنان حفظ شود،

زیرا وقتی او را دیدند به خوردن غذا دعوت کردند و به ناچار در برابر ریزه های نانی که نثار کرده اند، درخواست جامه ای کنند. امّا آن بزرگوار برای این که آنان به

سختی نیفتند، با فروتنی دعوت ایشان را می پذیرد و لذا آنان احساس کمبود در شخصیت یا احساس محرومیت در زندگی شان نمی کنند. چگونه این احساس را بکنند، در حالی که ریحانه پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان نشسته و غذا خورده که گویی یکی از آنان است!

۴- پاسخ مثبت امام علیه السلام به دعوت نیازمندان، مقدّمه و بهانه ای بود برای گرامی داشتن آنان. چه، با اجابت دعوت این نیازمندان آبروی ایشان را حفظ کرد، زیرا آنان پس از این که دیدند او را غذا داده اند از اجابت دعوت و پذیرش عطایش

۱- تاریخ دمشق، ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ص ۱۵۱، شماره ۱۹۶.

خودداری نکردند. بنابراین، چنانچه امام علیه السلام درخواست نیازمندان را

نمی پـذیرفت، آنان هم به خود اجازه نمی دادنـد که دعوت او را بپذیرند و بدین ترتیب، امام درصدد بود که از طریق پذیرش دعوت نیازمنـدان، بهانه ای برای پـذیرش آنان پیدا کند و با پذیرفتن عطای آنان تشویق شان کرد که عطای او را بپذیرند و این خصلت انسان بخشنده است. امام رضا علیه السلام فرمود: «انسان

سخاوتمنـد از غذای مردم می خورد تا مردم از غذای او بخورند و شـخص بخیل از غذای مردم نمی خورد تا آنان هم از غذای او نخورند»(۱).

۵- امـام حسـین علیه السـلام بـا این عمل خویش نیازمنـدان را به بخشـش تشویق کرد، به رغم این که آنان از توان مالی بسـیار اندک برخوردار بودند، زیرا تنها چند ریزه ای نان در اختیار داشـتند. امّا بخشش آنگاه ارزشمند است که در حال ناداری باشد و پـذیرش دعـوت مـوجب بخشـش دعـوت کننـده می شـود. و بر همیـن اسـاس گفته انـد: «هر کس بخشـش تـو را بپـذیرد، بر بخشندگی یاری ات کرده است».

۶- امام حسین علیه السلام آنچه را خانواده اش اندوخته بود به نیازمندان داد و آنچه را نزد خانواده اش گرد آورده بود به آنان بخشید، زیرا او منبع سخاوت، بخشندگی و جوانمردی است.

۷- این بخشش، پاداشی از سوی امام علیه السلام بود، زیرا خوراک و پوشاک به آنان داد که آرزو و انتظار آن را نداشتند، هر چند که پیشتر ریزه نانهایی را به او داده بودند و این، بدان سبب است که امام حسین علیه السلام پاداش دهنده نیکوکاران است چون دیـد که دعوت نیازمنـدان از او، کاری است نیکو و لذا مهربانی و اقتدارش وی را واداشت که باران پاداش والایش را بر آنان سرازیر کند.

لیک آیا مردم هم به امام حسـین علیه السـلام پاداش دادنـد، همان گونه که او به ایشان پاداش داد و آنان را گرامی داشت؟ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله به این مردم گفت:

«چهار کس اند که روز رستاخیز شفاعتشان می کنم: کسی که پس از من

۱- الکافی، ج ۴، ص ۴۱، ح ۱۰.

فرزنـدانم را گرامی بـدارد، کسـی که نیازهـای آنـان را برآورده سـازد، کسـی که وقتی آنان به او نیاز پیـدا می کننـد در انجام کارهایشان بکوشد و کسی که آنان را با دل و زبانشان دوست بدارد»(۱).

نیز آن حضرت فرمود: «کسی که به یکی از خاندانم کمک کند، در روز رستاخیز عوض آن را به وی خواهم داد»(۲).

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

«چون روز رسـتاخیز فرا رسـد، بانگ دهنـده ای بانگ در دهد: ای مردم، خاموش باشـید که محمّد صـلی الله علیه و آله با شـما سخن می گویـد. پس همه مردم خاموشـی گزینند. آنگاه پیامبر صـلی الله علیه و آله برخیزد و بگوید: ای مردم، هر کس را نزد من کمکی، یا منّتی و یا نیکی باشـد، برخیزد تا من عوض آن را بـدهم. آنان گوینـد: پـدران و مادران ما فـدایت باد، ما را هیچ گونه کمکی، یا منتی و یا نیکی نباشـد بلکه کمك و منّت و نیکی بر تمامی آفریـدگان از آنِ خـدا و رسول اوست. پس پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان گویـد: آری، هر کس به یکی از افراد خاندانم پناه داده، یا به آنان نیکی کرده، یا برهنه ای از آنان را پوشانـده و یا گرسـنه ای از آنان را سـیر نموده است از جای برخیزد تا من عوض آن را بـدهم. پس مردمانی که چنین کرده اند برمی خیزند. از سوی خداوند ندا می رسد: ای محمّد، ای حبیبم، من پاداش آنان را در اختیار تو نهادم و آنان را در بهشت، هر جا که خواهی، جای ده. گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را در

مکانی جای می دهد که از دید محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش پنهان نباشند»(۳).

با وجود این سـخنان، آن مردمان نگذاشـتند که امام حسـین علیه السلام در مدینه و در جوار بارگاه جدش مصطفی آرام گیرد. چه، یزید به فرماندارش در مدینه، ولید بن عتبه نوشت که از همه مردم مدینه به ویژه از حسـین علیه السلام برایش بیعت ستاند. امّا

۱- امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۷۶.

۲- کافی، ج ۴، ص ۶۰، ح ۸.

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۶، ح ۱۵۴.

امام حسین علیه السلام از دادن بیعت خودداری کرد و به ولید چنین فرمود:

«ما خانـدان نبوت، کان رسالت، جایگاه رفت و آمـد فرشـتگان و فرودگاه رحمتیم. خداوند به وسـیله ما [جهان را] آغازید و به وسـیله مـا پایـان خواهـد داد. یزیـد مردی اسـت میگسـار و کشـنده جانـدارانی کـه حرمت دارد و نیز آشـکارا گنـاه می کنـد و شخصیتی همانند من با فرد ناپاکی چون او بیعت نمی کند»(۱).

مروان بن حکم بر ولید فشار می آورد که حسین را بر بیعت ناگزیر سازد و او هم آنقدر بر او فشار آورد که ناگزیر شد به مکّه سفر کند. یزید عمرو بن سعید بن عاص را با سپاهی به مکّه اعزام کرد و او را امیرالحاج قرار داد و به سرپرستی امور موسم حج برگمارید و به او سـفارش کرد که هر جا حسـین را بیابد بکشـد(۲). از این رو، امام علیه السـلام تصـمیم گرفت، پیش از پایان یافتن مراسم حـج از مکّه بیرون رود و به انجام عمره مفرده بسـنده کنـد، زیرا بیم آن داشت که به سبب او حرمت خانه خدا از میان برود(۳).

رویدادها همچنان به وقوع می پیوندد تا واقعه غمبار کربلا به وجود می آید و امام حسـین علیه السلام، خویشاوندان، برادران و فرزنـدانش به شـهادت می رسـند و زنـان و کودکـانش به اسـارت می رونـد و با بازوان بسـته به کوفه و سـپس به شام برده می شوند. بدن مبارک بزرگ خاندان هاشمی یعنی امام حسین علیه السلام را پاره پاره،

بـدون عمـامه و برهنه رهـا کردنـد. «بجـدل» آمـد و انگشتر را در انگشت او دیـد و آن را بریـد و انگشتر را برداشت و قیس بن اشعث نیز قدیفه او را و رحیل بن خیثمه جعفی و دیگران جامه های آن حضرت را ربودند.

آنگاه سـرها را بریدنـد، خیمه ها را سوزاندند، کودکان یتیم و زنان بی سـرپرست را ترساندند و خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله را به اسارت بردند، خاندانی که خداوند درباره

۱- الارشاد، ص ۱۸۳.

۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۹۹.

۳- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۷۷.

آنان فرموده است: «بگو: بر این رسالت، جز دوست داشتن خویشاوندان، مزدی از شما نمی خواهم».

امّا این خویشاوندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستند که کشته می شوند یا به اسارت می روند و این پاداشی بود از سوی آن مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر کوششها و رنجهایش برای هدایت آنان. خداوند از آنان خواست که پاداش این رنجها را با دوست داشتن خویشاوندان او بپردازند، نه با دادن مال.

[شاعری گوید:] ای امّت سرکش و گمراه! این پاداش رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست که فرزندانش را همچون قربانی سر ببرید و سپس خانواده اش را بسان کنیزکان به اسارت گیرید.

امام حسین علیه السلام که نزدیک ترین خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله است به طرز فجیعی کشته می شود و میان سر و بدن مقدّس او جدایی می افتد تا این سر به شهرها برده شود. عمر بن سعد بانگ زد: آیا کسی هست که به سوی حسین بشتابد و اسب بر بدن او بتازد؟ پس ده نفر(۱) از آن نابکاران بپا خاستند، تا آن جا که اسید بن مالک به عبید اللّه بن زیاد گفت:

نحنُ رضضنا الصّدر بعد الظّهرِ

بکلِّ یعبُوبٍ شدیدِ الأسْرِ

ما استخوانهای سینه و کمر او را درهم کوبیدیم و این کار را با دوانیدن اسبانی تیزرو انجام دادیم. ابن زیاد دستور داد که به وی جایزه دهند(۲).

کار به همین پایان نیافت، بلکه یزید سر بریده امام حسین علیه السلام را در میان طشت طلا نهاد(۳). آنگاه چوبدستی را برداشت و به لب و دندان حسین علیه السلام

می زد(۴). هنگامی که مروان بن حکم به سر حسین نگاه کرد چنین گفت:

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۶۱؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۳۳؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۹۱؛ الخطط المقریزیّه، ج ۲، ص ۲۲۸؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۹.

۲- مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۹.

۳- یافعی، مرآه الجنان، ج ۱، ص ۱۳۵.

۴- ابن حجر، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۵؛ الفصول المهمّه، ص ۲۰۵.

یا حبّذا بردک فی الیَدَینِ

و لونُکَ الاحمرُ فی الخَدّیْنِ

چه خوش آیند است سردی و ناتوانی در دستانت و رنگ گلگون در گونه هایت.

کانّه باتَ بعسجدَینِ

شَفَیتُ نفسی من دمِ الحسینِ

گویی با دو یاقوت شب را سر کرده است. دلم را از خون حسین شادمان

کردم.

هنگامی که یزید در بالکن «جیرون» نشسته بود و اسیران خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سرهای فرزندان او را که بالای نیزه ها قرار داشتند تماشا می کرد، کلاغی قار قار کرد. پس یزید این اشعار را سرود:

لمّا بدَتْ تلک الحمولُ و اشرقَتْ

تلک الرُّؤُوسُ علی شفا جیرُونِ

هنگامی که کجاوه های اسیران پدیدار و سرهای بریده بر بالکن «جیرون»

نمایان شد.

نعبَ الغُرابُ فقلتُ قل اَولا تَقُل

فلقدْ قضیتُ من الرَّسُولِ دُیُونِی(۱).

کلاغ قارقار کرد. پس من گفتم: چه قار بزنی و چه نزنی، من بدهکاریهای خویش به پیامبر صلی الله علیه و آله را ادا کردم.

از این رو، ابن جوزی، قاضی ابویعلی، تفتازانی و جلال الدّین سیوطی به کافر بودن یزید فتوا داده او را لعنت کرده اند. آلوسی در تفسیرش روح المعانی(۲) گفته است: یزید با این سخن خویش: «من بدهکاریهای خویش به پیامبر صلی الله علیه و آله را ادا کردم» می خواهد بگوید: که به خون خواهی جدّش عتبه، دایی و دیگر خویشاوندانش که در جنگ بدر توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله کشته شدند، خاندان او را کشته است و این، کفری آشکار است.

آری، این چنین درباره خویشاوندان و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله به او پاداش دادند و

۱- ابن حوقل، صوره الأرض، ص ۱۶۱.

۲- آلوسی، روح المعانی، ج ۲۶، ص ۷۳. در ذیل آیه «فهل عَسَیتُم إن تولّیتم»، محمّد / ۲۲.

در نتیجه این کار زشت، مردم خود آنان را به شدّت مورد سرزنش قرار دادند.

امام علی بن الحسین علیه السلام را در حالی [به شام] آوردند که بر شتری ناراهوار

سوارش کرده، زنجیر در گردنش افکنده و دستانش را به گردنش بسته بودند و خون از رگهای گردنش جاری بود و چنین می فرمود:

یا اُمّه السَّوء لا سقیا لربعِکُم

یا اُمَّهً لم تُراعِ جدّنا فینا

ای امّت بدرفتار، خداوند سرزمین شما را سیراب نکند. ای امّتی که حرمت جدّ ما را درباره ما نگه نداشتید.

لو أنّنا و رسول اللّه یجمعُنا

یومُ القیامهِ ما کنتم تقولُونا؟

اگر ما و رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز رستاخیز گرد آییم، شما چه پاسخی برای ما خواهید داشت؟

تُسَیّرونا علی الاَقتابِ عاریهً

کأنّنا لم نُشَیّدُ فیکُم دینا

ما را بر پشت شتران برهنه می گردانید، گویی ما در میان شما دینی را برپا نکردیم.

شاعر چه نیکو گفته است:

مهلاً بنی حربٍ فما قد نالنا

فبعینِ جبّارِ السّما لم یُکتَمِ

آهسته، ای فرزندان حرب! که آنچه از سوی شما به ما رسیده در محضر خداوند است و هرگز پنهان نیست.

فکأنّنی یومُ الحسابِ بِأحمدٍ

بالرُّسُلِ یقدِمُ حاسرا عن معصِمٍ

گویی من احمد صلی الله علیه و آله را می بینم که در روز رستاخیز پیشاپیش پیامبران و در حالی که آستین را بالا زده است می آید.

و یقولُ ویلکم هتکتُم حُرمتی

و ترکتم الاسیاف تنطِفُ من دَمی

و می گوید: وای بر شما که حرمتم را شکستید و شمشیرها رها کردید که خونم از آن بچکد.

أمِنَ العدالهِ صونُکم فتیاتِکم

و حرائری تُسبی کسبی الدَّیلَمِ؟

آیا از عدالت است که زنان خود را پشت پرده نگهدارید، امّا زنان من همچون اسیران دیلم اسیر گردند.

سیّد رضی رحمه اللّه علیه چنین سروده است:

و الماءُ تورِدهُ یعافیر الفلا

و کبودُ أطفالی ظماءٌ تَضرَمُ

حیوانات بیابان آب می نوشند، در حالی که جگر کودکان من از تشنگی می سوزد.

تَاللّه ِلو ظفرتْ سُراهُ الکُفرِ فی

رَهطِی لما ارتکبوا لذلک المُعظَمُ

سوگند به خدا، اگر سرکردگان کفر بر خانواده من مسلط می شدند، به یقین آن جنایتهای بزرگ را مرتکب نمی شدند.

زینب علیهاالسلام در میان کوفیان به ایراد سخن پرداخت و چنین گفت:

«وای بر شما ای کوفیان! آیا می دانید چه جگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله بریدید، چه پرده نشینی از حرمش بیرون کشیدید، چه خونی از او ریختید و چه حرمتی از او شکستید؟»(۱).

امام سجّاد علیه السلام در کاخ یزید گفت: آیا به من اجازه می دهی که بر این چوبها [= منبر] برآیم و سخن گویم که هم خشنودی خداوند در آن باشد و هم پاداش و مزدی برای این گروه دربر داشته باشد؟ یزید مخالفت کرد، امّا مردم بر آن پای فشردند تا آن جا که یزید ناگزیر شد به امام علیه السلام اجازه دهد. پس آن حضرت سخنرانی شیوایی کرد که در آن آمده است:

«ای مردم، هر که مرا شناخته که شناخته است و هر که مرا نشناخته، او را از حسب و نسبم آگاه می کنم. ای مردم، منم فرزند مکّه و منی، منم فرزند زمزم و صفا، منم فرزند کسی که رکن [= حجرالاسود] را با ردایش برداشت، منم فرزند بهترین کسی که احرام بست و بهترین کسی که طواف و سعی کرد و حج انجام

۱- ابن طاووس، اللهوف، ص ۱۹۳-۱۹۴، تحقیق فارس تبریزیان؛ الاحتجاج، ص ۳۰۴-۳۰۵؛ المناقب، ج ۳، ص ۲۶۲.

داد و لبّیک گفت. منم فرزند کسی که بر براق سوارش کردند و جبرئیل او را به سدره المنتهی رسانید و آنقدر به پروردگارش نزدیک شد که به مقام قاب قوسین او ادنی رسید. منم فرزند کسی که برای فرشتگان آسمان نماز گزارد و منم فرزند کسی که خدای بزرگ به او وحی کرد آنچه را خواست وحی کند...» این کس رسول خدا صلی الله علیه و آله است. امام سجّاد علیه السلام همچنان من من می گفت و خویش را به آن مردم معرّفی و یادآوری می کرد تا این که صدای گریه آنان بلند شد. یزید ترسید که مردم شورش کنند پس به مؤذّن دستور داد که اذان گوید. هنگامی که مؤذّن به این جمله رسید: «اشهد ان محمدا رسول اللّه» علی بن الحسین علیه السلام فرمود: ای مؤذّن، تو را به حقّ محمّد صلی الله علیه و آله خاموش باش تا من سخن بگویم و سپس به یزید رو کرد و گفت: ای یزید، آیا این پیامبر بزرگوار جدّ توست یا جدّ من؟ اگر بگویی جدّ توست، این حاضران و همه مردم می دانند که تو دروغ می گویی و اگر بگویی جدّ من است، پس چرا پدرم را از روی ستم و بناحق کشتی و اموالش را غارت کردی و زنانش را به اسارت آوردی؟ پس یزید بانگ زد: ای مؤذن، نماز را بر پادار. در میان مردم همهمه ای افتاد و برخی از آنان نماز گزاردند و برخی دیگر پراکنده شدند(۱).

سرزنشهای خاندان نبوی علیهم السلام هماره ستمگران را درهم می کوبد. زینب علیهاالسلام نیز در مجلس یزید برمی خیزد و در کاخ یزید با وی چنین سخن می گوید:

«ای فرزند آزادشدگان، آیا این از عدالت است که زنان و کنیزان خود را در پشت پرده جای داده و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسیر و دست بسته در برابرت نگهداشته ای؟» به سخنان خویش ادامه داد تا این که فرمود: «چگونه رفتار نیک را از کسی می توان انتظار داشت که خون پاکان را ریخته و گوشت وی از خون شهیدان روییده است؟ چگونه کسی که با تندی و دشمنی و کینه توزی به ما می نگرد، در دشمنی ما اهل بیت علیهم السلام درنگ می کند؟ آنگاه بدون این که خود را

۱- مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۶۹.

گناه کار بدانی و عظمت این جنایت را درک کنی، می گویی:

لا هلّوا و استهلّوا فرحا

ثمّ قالوا یا یزید لا تشل

[ای کاش پدرانم بودند که] فریاد می زدند و شادی می کردند و سپس می گفتند: ای یزید، دستت درد نکند.

آنگاه با چوب دستی ات به لب و دندان حسین سرور جوانان بهشت علیه السلام می زنی. چرا چنین نگویی؟ در حالی که پوست از زخم دل ما برداشتی و ریشه ما را درآوردی، با این خونی که از فرزندان محمّد صلی الله علیه و آله ریختی. [زینب علیهاالسلام به سخنانش ادامه داد] تا این که به این سخنش رسید:

«یزید، به خدا سوگند، ندریدی مگر پوست خود را و نبریدی مگر گوشت خود را و به طور قطع با همین باری که از ریختن خون فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و هتک حرمت او در مورد خاندان و خویشانش بر دوش داری بر او وارد خواهی شد، هنگامی که خداوند همه آنان را گرد آورد و پراکندگی شان را فراهم سازد و حق آنان بستاند «گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده اند مردگانند بلکه زندگانی هستند که نزد پروردگارشان روزی می خورند» و همین تو را بس که خداوند حاکم است و محمّد صلی الله علیه و آله طرف دعوای تو»(۱).

هنگامی که امّ کلثوم دختر امام علی علیه السلام از کربلا و شام بازگشت و به مدینه رسید، در حالی که می گریست چنین می گفت:

مدینه جدّنا لا تقبلینا

فبالحسرات والاحزان جینا

ای مدینه جدّ ما، ما را به خود راه مده که ما با اندوهها و غمها آمده ایم.

الا فاخبر رسول اللّه عنّا

بانّا قد فجعنا فی اَخینا

هان از سوی ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر دهید که برادر ما کشته شد.

و انّ رجالنا فی الطّفّ صرعی

بلا رُؤسٍ و قد ذبحوا البنینا

مردان ما در کربلا به خاک و خون غلتیدند و سر در بدن ندارند و کودکان ما را

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۲۶؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۹۵.

هم سر بریدند.

و اخبر جدّنا انّا أُسرنا

و بعد الاسر یا جدُّ سُبینا

به جدّ ما خبر دهید که ما را دستگیر کردند و پس از دستگیری ما را به اسارت بردند.

و رهطُک یا رسول اللّه ِاَضحَوا

عرایا بالطّفوفِ مسَلَّبینا

خویشاوندانت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله برهنه گشتند و در سرزمین کربلاـ جامه ها و داراییهای آنان را به غارت بردند.

و قدْ ذبحوا الحسین و لم یراعوا

جنابَکَ یا رسول اللّه ِفینا(۱)

حسین را سر بریدند و احترام تو را ای رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ما نگه نداشتند.

دختر عقیل بن ابی طالب با گروهی از زنان قوم خویش بیرون آمد تا به مرقد پاک پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و بدان پناه برد و فریاد زد و سپس به مهاجران و انصار رو کرد و چنین گفت:

ما ذا تقولون ان قال النّبیُّ لکم

یوم الحساب و صدقُ القول مسمُوعٌ

چه خواهید گفت، اگر پیامبر صلی الله علیه و آله در روز رستاخیز از شما بپرسد، در حالی که سخنی راست شنیده خواهد شد.

خذلتمو عترتی او کنتم غیبا

والحق عند ولی الامر مجموع

آیا خاندانم را تنها گذاردید یا این که غایب بودید و حال آن که تمامی حق در پیشگاه ولی امر گرد آمده است.

أسلمتموهم بایدی الظالمین فما

منکم له الیوم عند اللّه مشفوع

آنان را به دست ستمگران سپردید. پس پیامبر صلی الله علیه و آله امروز در نزد خدا شفاعتتان نخواهد کرد.

ما کان عند غداه الطف اذ حضروا

تلک المنایا و لا عنهن مدفوع(۲).

ص:۱۱۶

۱- طریحی، المنتخب، ص ۴۴۹، مجلس دهم از جزء دوم.

۲- امالی ابن شیخ طوسی، ص ۵۵.

در پگاه کربلا چه شد که آنان همگی کشته شدند و کسی از آنان دفاع نکرد؟

زینب علیهاالسلام در ماتم برادرش حسین علیه السلام جانسوزانه اشک می ریخت و چنین می گفت:

ما ذا تقولون اذ قال النّبیّ لکم

ماذا فعلتم و أنتم آخرُ الاُمَم؟

چه پاسخی خواهید داشت، آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله از شما بپرسد: شما که آخرین امت بودید، چه کردید؟

بعترتی و باهلی بعد مُفتقَدِی

منهم اُساری و منهم ضُرِّجوا بدَمِ

با خاندان و خویشاوندانم پس از آن که من از میان شما رفتم. برخی از آنان اسیر و برخی به خون آغشته شدند.

ما کان هذا جزائی اذ نصحتُ لکم

اَن تخلُفونی بسُوءٍ فی ذوی رحِمی(۱)

این پاداش نبود که من برای شما خیرخواهی کنم و شما پس از من با خویشاوندانم بدرفتاری کنید.

۶ - سخاوت همراه با رنج

گاهی از اوقات انسان به برادرانش بخشش می کند که بخشش وی را به زحمت نمی اندازد. گاهی انسان به خویشاوندانش سخاوت می کند که خود را برخوردار می بیند. امّا سخاوت حسینی به این حالتها منحصر نمی شود، زیرا امام حسین علیه السلام اموالش را در راه خدا می بخشید و به سبب فرمانبرداری از خدا آن را به تهی دستان می داد و این بخشش با سختی و رنج همراه بود و او از این سختی و رنج تنها خشنودی خداوند را مد نظر داشت و لذا به دلجویی مصیبت زدگان، یاری بیچارگان و برآوردن نیاز نیازمندان می شتافت و توان خویش را در این راه هزینه می کرد.

شعیب بن عبدالرحمن خزاعی گوید: روز عاشورا بر پشت حسین بن علی علیه السلام

۱- ابن نما، مثیرالأحزان، ص ۵۱؛ اللّهوف، ص ۹۶؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۶.

اثری را مشاهده کردند. از امام زین العابدین علیه السلام در این باره پرسیدند؟ آن امام فرمود: «این اثر از آن جا بر جای مانده که او انبانها را بر پشت خویش به خانه های بیوه زنان و یتیمان و تهی دستان جابه جا می کرد»(۱).

امام حسین علیه السلام - همان گونه که شیوه اهل بیت علیهم السلام است - به دادن صدقات پنهانی یا صدقات شبانه معروف است. او آنچه را که مورد نیاز یتیمان و بیوه زنان و تهی دستان بود، در هنگامی که مردم در خواب بودند و استراحت می کردند، بر پشت خویش برمی داشت [و به در خانه آنان می رسانید]. تردیدی نیست که این کار با رنج و نفس زدنهای شدید بر اثر خستگی و زحمت کشی همراه است، امّا امام حسین علیه السلام خود می خواست که سخاوتش با این حالت همراه باشد. با وجود این، آن مردمان نگذاشتند که او با آسایش جان دهد بلکه او را مورد هجوم شمشیرها و نیزه ها قرار دادند و حضرتش را در دفاع از جان پاکش دچار زحمت و رنج ساختند. با این که آن امام، بیوه زنان و یتیمان و تهی دستان را سیراب و مشکهای آب را بر پشت خویش حمل می کرد، به گونه ای که پشت مبارکش پینه برداشته بود، امّا آنان قطره ای آب به او ندادند و حتی شمر به او گفت: آب نمی آشامی تا این که در آتش درآیی. مردکی به آن حضرت گفت: مگر فرات را نمی بینی که چون شکم مار موج می زند و تو از آن نمی آشامی تا این که با لب تشنه جان دهی. وقتی که امام علیه السلام بر زمین افتاد، مردک دیگری به وی گفت: آب نمی آشامی تا این که وارد دوزخ شوی و از آب سوزان آن بیاشامی. پس امام حسین علیه السلام در پاسخ وی فرمود: آیا من وارد دوزخ می شوم؟ نه، من بر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد می شوم و به همراه او در خانه اش در جایگاه راستین و در پیشگاه فرمانروایی توانا سکونت می گزینم و از جنایتهایی که در حق من انجام دادید به او شکایت می برم. بنابراین، همه آن مردمان به خشم آمدند تا آن جا که گویی

۱- المناقب، ج ۴، ص ۶۶.

خداوند ذرّه ای رحم در دلهای آنان قرار نداده است(۱).

آری، سپاهیان عمر بن سعد با سخاوتمندی که سخاوتش با تحمل رنج و سختی همراه بود این چنین رفتار کردند و بدن مبارک او را آماج شمشیر و نیزه ای قرار دادند که با دست ناپاک خود آن را حمل می کردند.

۷ - سخاوت همراه با سعه صدر و وفاداری

اهل بیت علیهم السلام در سعه صدر و وفاداری به پیمان و برآوردن حاجتها زبانزد همگانند، زیرا بخشش ایشان اندازه معیّنی ندارد و آنان هر چه در توان دارند می بخشند تا آن جا که سائل در خانه آنان با دست پر و شادمان برمی گردد، چه، آنان بزرگوارترین و بخشنده ترین مردم جهانند.

هنگامی که مردم به سبب عظمت و احترام امام زین العابدین علیه السلام کنار رفتند تا آن حضرت حجرالاسود را استلام کند، از هشام بن عبدالملک پرسیدند: این شخص کیست؟ او گفت: من او را نمی شناسم! البته، هدف وی این بود که شامیان امام سجّاد علیه السلام را نشناسند، در حالی که او خود بر اثر ازدحام نتوانسته بود حجر را استلام کند. در این میان، فرزدق که در صحنه حضور داشت گفت: امّا من او را می شناسم. یکی از شامیان پرسید: ای ابو فراس، او کیست؟ پس فرزدق در دم قصیده اش را سرود:

یا سائلاً: این حلّ الجود والکرمُ؟

عندی بیانٌ اذا طُلّابه قدموا

ای کسی که می پرسی: بخشندگی و جوانمردی در کجا جای گرفته است؟ من سخنی دارم، چنانچه جویندگانش بیایند.

هذا الذی تعرف البطحاء وطأته

والبیت یعرفه والحلُّ والحرمُ

این کسی است که سرزمین بطحا جای گامهای او را می شناسد. خانه خدا و

جایگاه حلّ و حرم، او را می شناسد.

۱- ابن نما، مثیرالأحزان، ص ۳۹.

هذا ابن خیر عباد اللّه کلّهم

هذا التّقی النّقی الطّاهر العلمُ

این فرزند کسی می باشد که از همه بندگان خدا برتر است. این پرهیزکار، پاک، پاکیزه و مهتر قوم است.

هذا الّذی احمد المختار والدُهُ

صلّی علیه الهی ما جری القلمُ

این کسی است که احمد برگزیده پدر اوست و مادام که زندگی برقرار است، خدای من بر او درود فرستد.

اذا رأته قریشٌ قال قائلها

الی مکارم هذا ینتهی الکرمُ

چنانچه قریش وی را بیند، گوینده این قبیله گوید: بخشندگی به اخلاق نیکوی این پایان می یابد.

ما قالَ: لا، قطّ الاّ فی تشهُّدِه

لولا التّشهّدُ کانت لاؤهُ: نعمُ

او هرگز «نه» نگفت، جز در تشهّد خود که اگر تشهّد نبود «نه» او «آری» بود.

کلتا یدیه غیاثٌ عمّ نفعهما

یستَوکفانِ و لا یعروهما عدمُ

هر دو دستش بیچارگان را یاری می دهند و سود این دستان همگانی

و همیشگی است و هرگز قطع نمی شود.

سهل الخلیقه لا تخشی بوادره

یزینه خصلتانِ: الحلمُ والکرمُ

او آنقدر خوش اخلاق است که از آثار خشم وی بیمی نباشد و به دو خصلت نیکو آراسته است: بردباری و بخشندگی.

لا یخلف الوعد میمونا نقیبتهُ

رحب الفناء أریب حین یعترمُ

هرگز خلف وعده نمی کند، دیدگاهش خجسته، پیشگاه خانه اش فراخ و در هنگام برآشفته شدن خردمند است.

ان عُدَّ اهل التّقی کانوا أئمّتهم

او قیلَ: من خیر اهل الارض؟ قیل: هم

اگر پرهیزکاران را برشمارند، اهل بیت علیهم السلام پیشوایان آنان هستند و یا چنانچه گفته شود: چه کسی بهترین افراد روی زمینند؟ گویند: آنان.

لا یستطیع جوادٌ بعدَ غایتهم

ولا یَدانیهم قومٌ و ان کرموا

ص:۱۲۰

هیچ بخشنده ای توان رسیدن به مقام آنان را ندارد و هیچ گروه بخشنده ای، هرچند بخشش کند به درجه ایشان نزدیک نشود.

یأبی لهم ان یحلّ الذمُّ ساحتهم

خِیَمٌ کریمٌ و ایدٍ بالندی هضمُ

شأن آنان بالاتر از آن است که نکوهش به ساحت ایشان راه پیدا کند. آنان دارای سرشت بخشندگی و دستانی هستند که در بخشش هضم شده است.

لا یقبضُ العسرُ بسطا من اکُفّهم

سیّان ذلک اِن اَثروا و اِن عُدِموا(۱)

تنگدستی مانع از گشاده دستی آنان نمی شود و تفاوت نمی کند که دارا باشند یا نادار.

بدین ترتیب، اهل بیت علیهم السلام در هنگامی که مردم گرفتار سختی شوند، بار سنگین آنان را بر دوش می گیرند و دستانشان باران رحمتی است که همگان را فرا می گیرد و هرگز خلف وعده نمی کنند و بر کسی سخت نمی گیرند و در سخاوت، هیچ کس به رتبه آنان نمی رسد. آنان همچنان بخشنده اند، خواه دنیا برایشان روی آورد و خواه پشت کند، دارا باشند یا نادار.

اهل بیت علیهم السلام هیچ سائلی را ناامید برنمی گردانند، هر چند حاجتش بزرگ باشد. آنان هرگز بخل نمی ورزند و این خصلت از شأن ایشان سخت دور است، زیرا که دارای نفسهای پاک و دلهایی هستند که بر خداوند روزی دهنده و بی نیاز تکیه دارند.

شبلنجی شافعی در کتاب «نورالابصار»(۲) روایت کرده است که از حسین علیه السلام پرسیدند: می بینم که هیچ سائلی را ناامید برنمی گردانی هرچند خودت گرفتار تنگدستی باشی، سبب این کار چیست؟ او پاسخ گفت: «من سائلی هستم در

۱- ابونعیم، حلیه الأولیاء، ج ۳، ص ۱۳۹؛ ابوفرج اصفهانی، الأغانی، ج ۱۴، ص ۷۵ و ج ۱۹، ص ۴۰؛ سیوطی، شرح شواهد المغنی، ص ۲۴۹؛ بغدادی، خزانه الأدب، ج ۲، ص ۵۱۳؛ گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص ۳۰۳.

۲- نورالابصار، ص ۱۷۷.

پیشگاه خداوند و شیفته آنم و شرم می کنم که سائل باشم و سائلی را ناامید برگردانم. خداوند بلندمرتبه، مرا عادت داده است که نعمتهایش را بر من فرو ریزد و من نیز او را عادت داده ام که نعمتهایش را بر مردم فرو ریزم. بنابراین، می ترسم که اگر این عادت را رها کنم، او نیز مرا از آن عادت محروم سازد. سپس این اشعار را سرود و چنین گفت:

اذا ما أتانی سائلٌ قلتُ: مرحبا

بمن فضله فرضٌ علیَّ مُعَجَّلٌ

هرگاه سائلی نزدم آید، گویم: خوش آمدی ای کسی که احسان او بر من واجب فوری است.

و من فضله فضلٌ علی کلّ فاضلٍ

و افضلُ ایّام الفتی حینَ یسئلُ

و از برکت احسان او برای هر برتری فضیلت حاصل شود و بهترین روزهای انسان هنگامی است که دیگران از وی تقاضای حاجت کند.

هرگاه سائلی به نزد امام زین العابدین علیه السلام می آمد، به او می گفت: «خوش آمدی، ای کسی که توشه من به آخرت را بر دوش می کشی»(۱).

اهل بیت علیهم السلام از این که کسی به نزد آنان بیاید و درخواست کمک کند و ایشان دین او را ادا کنند و مشکل وی را برطرف سازند شادمان می شدند و برایشان مهم نبود که چه مقداری از مال نزدشان موجود است و سائل چه مقدار می خواهد. به عنوان نمونه، مردی نامه ای را به امام حسین علیه السلام داد که در آن نیازش را نوشته بود. امامن علیه السلام به وی فرمود: «حاجتت پیش از خواندن این نامه روا شد»(۲).

اهل بیت علیهم السلام نگاه نمی کردند که پس از بخشش چه مقداری از اموال نزدشان باقی مانده است، بلکه به رحمت و خشنودی خداوند می نگریستند. یکی از غلامان امام حسین علیه السلام [پس از بخشیدن به سائل] گفت: سوگند به خدا که حتی یک درهم نزد ما باقی نمانده است.

۱- تذکره الخواصّ، ص ۱۸۴.

۲- الخصائص الحسینیه، ص ۲۲.

امـام حسـین علیه السـلام حتی نگاه نمی کرد که آیا فرد نیازمنـد از شـیعیان اوست یا از مخالفانش. از این رو، اسامه بن زیـد از کسـانی بود که از بیعت با امام علی بن ابی طالب علیه السـلام خودداری کرد، لیک بیاییـد ببینیم که فرزنـدش امام حسـین علیه السلام با این مرد در هنگام تنگدستی اش چگونه رفتار کرد؟

عمرو بن دینار روایت می کند: حسین علیه السلام بر اسامه بن زید که بیمار بود و فریاد می زد: وای از این اندوه! وارد شد و از وی پرسـید: ای برادر، انـدوه تـو چیسـت؟ وی گفـت: بـدهکاری ام کـه شـصت هزار درهـم اسـت. حسـین علیه السـلام گفت: بدهکاری ات بر عهده من. اسامه گفت: من بیم آن دارم که بمیرم. حسـین علیه السلام فرمود: «تا دینت را ادا نکنم، نمی میری» عمرو بن دینار گوید: حسین علیه السلام پیش از مرگ اسامه، دین او را ادا کرد(۱).

عالم بزرگوار شیخ جعفر شوشتری این روایت را با عنوان: «الرّقّه» نقل می کند و می گوید:

از جمله ویژگیهای امام حسـین علیه السلام رقّت و دلسوزی او به غمزدگان و اندوه داران است. او بر اسامه بن زید که در حال جان دادن بود وارد شـد تا از وی عیادت کنـد. اسامه در برابر او آهی دردناک کشـید و گفت: وای از این انـدوه! پس آن امام پرسـید: اندوه تو چیست؟ گفت: مبلغ شصت هزار بدهکاری دارم. امام علیه السلام فرمود: «ادای آن بر عهده من». اسامه گفت: دوست دارم که بدهکار از دنیا نروم. بنابراین، حسـین علیه السـلام دسـتور داد، پول بیاورند و آن را پیش از جان دادن اسامه به طلبکارانش داد(۲).

پس از این ماجراهای بخشـش، شایسته نیست از این موضوع به شگفت آییم که امام حسین علیه السلام با وجود داشتن آن همه دارایی، در حالی به شهادت رسید که بدهکار بود.

ص:۱۲۳

۱- المناقب، ج ۴، ص ۶۵.

۲- الخصائص الحسینیه، ص ۲۲.

امام صادق علیه السلام گفت: «حسن علیه السلام در حالی از دنیا رفت که بدهکار بود و حسین علیه السلام نیز هنگامی که به شهادت رسید بدهکار بود»(۱).

از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «حسین علیه السلام در حالی کشته شد که بدهکار بود و علی بن الحسین علیه السلام مزرعه خویش را به سه هزار درهم فروخت تا دَین حسین علیه السلام و وعده هایی را که بر عهده او بود ادا کند»(۲). و چیزی نزد او باقی نماند. البتّه، شگفتی ندارد، زیرا همان امام، می فرمود: «بخل نیازمندی و سخاوت بی نیازی است»(۳). نیز فرمود: «اگر دارایی ات از آنِ تو نباشد، تو از آن او خواهی بود. پس آن را باقی مگذار که او تو را باقی نمی گذارد»(۴).

بدهکاری امام حسین علیه السلام در هنگام شهادت بدین سبب بود که آن حضرت بر اثر سخاوتمندی بزرگی که داشت تمامی داراییهایش را بخشید و به این بسنده نکرد، بلکه از دیگران وام گرفت و با پول وام، نیاز نیازمندان را برآورده ساخت و سپس به این مرحله هم بسنده نکرد، زیرا سخاوت او بالاتر از این بود و از اموال فراتر رفت و به یاران اخلاصمندش رسید و آنان را در راه خدا پیش کش نمود. پس از آن که یاران امام علیه السلام از او اجازه خواستند و در نخستین حمله، پنجاه تن از آنان کشته شدند، مسلم بن عوسجه پا پیش نهاد و با دشمنان خدا به نبرد پرداخت. هنوز غبار نبرد از قتلگاه او کنار نرفته بود که امام حسین علیه السلام به سوی او آمد و گفت: «ای مسلم، خدای رحمتت کناد»(۵).

حصین [از سپاهیان ابن سعد] وقتی دید حسین علیه السلام برای نماز آماده می شود، گفت: این نماز قبول نمی شود(۶). حبیب بن مظاهر به او گفت: تو می پنداری که

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۲۱، ح ۵ به نقل از الکافی و کشف الغمّه.

۲- سیّد ابن طاووس، کشف المحجّه لثمره المهجه، ص ۱۲۵.

۳- لمعه من بلاغه الحسین علیه السلام، ص ۱۰۴.

۴- الدّرّه الباهره، ص ۲۴.

۵- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۹.

۶- حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۲۴۷.

نماز خانـدان پیـامبر صـلی الله علیه و آله قبـول نمی شود و نمـاز تو قبول می شود، ای الاـغ! سـپس میـان آن دو پیکـار سـختی درگرفت و نزدیـک بود حبیب او را به هلاـکت برسانـد، لیـک یـارانش وی را نجـات دادنـد. از این رو، حبیب بـا آنان به نبرد پرداخت و به رغم کهنسالی، شـصت و دو تن از آنان را به هلاکت رسانید، تا این که دشمنان خدا به او نیرنگ زدند و او را به شهادت رسانیدنـد و سرش را از تن جـدا کردنـد. کشـته شـدن او کمر حسـین علیه السـلام را شـکست و آن امام چنین گفت: «پاداش خودم و مدافعان یارانم را از خدا می خواهم»(۱). و فراوان «انا للّه و انّا الیه راجعون» گفت.

زهیر بن قین پیش آمد و دستش را بر شانه حسین علیه السلام نهاد و اجازه خواست و گفت:

اَقدم هدیت هادیا مهدیّا

فالیوم القی جدّك النّبیّا

اقدام کن که هدایت یافته ای و هدایت کننده و هدایت شده ای. امروز جدت پیامبر را دیدار خواهم کرد.

و حسنا والمرتضی علیّا

و ذا الجناحین الفتی الکیمیّا

و نیز حسن و مرتضی علی و جوان دلاور ذوالجناحین [جعفر طیار].

و اَسد اللّه ِ الشّهید الحیّا

و شهید زنده، شیر خدا [حمزه] را.

زهیر همچون قهرمانان پیکار کرد و گروه بسیاری را به هلاکت رسانید تا این که به شهادت رسید. حسین علیه السلام در کنار بدن او ایستاد و گفت: «ای زهیر، خداوند تو را از رحمت خویش دور ندارد و کشندگانت را لعنت کند»(۲).

عمرو بن جناده انصاری که یازده سالش بود، پس از کشـته شدن پدرش، از امام حسـین علیه السلام اجازه [رفتن به میدان نبرد] خواست. امام نپذیرفت و فرمود: «این نوجوانی است که پدرش در نخستین درگیری کشته شد و شاید مادر وی به این

۱- الکامل، ج ۴، ص ۲۹؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۱؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۹.
۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۳؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰.

کار راضـی نباشد». نوجوان گفت: اتفاقا مادرم به من دسـتور داده است. پس به او اجازه داد. چیزی نگذشت که آن نوجوان به شهادت رسـید و سر بریده او را به سمت حسین علیه السلام پرتاب کردند. مادرش آن سر را گرفت و خون را از آن پاک کرد و بـه خیمـه بـازگشت و سـتون خیمه و برخی گفته انـد: شمشـیری را برگرفت [و به نـبرد پرداخت] امّـا پس از آن که سـتون یا شمشـیر به دو نفر اصابت کرد، امام حسـین علیه السـلام وی را به خیمه بازگردانید(۱). آری، این چنین امام حسـین علیه السلام اندوهِ مصـیبتها و رنجها را جرعه جرعه می نوشد و به یارانش می نگرد که به دست سـتمگران کشـته می شوند و حتّی یک نفر از آنان زنده نمی ماند.

پس از آن که امام حسین علیه السلام یاران اخلاصمندش را در راه خدا پیش کش نمود،

خواست اعضای خانواده اش را نیز تقـدیم کند و نخستین کسـی که پا پیش نهاد، علی اکبر فرزند امام حسـین علیه السـلام بود. هنگامی که امام علیه السـلام او را دید، بی اختیار اشک از دیدگانش روان شد و سـپس رو به آسـمان کرد و گفت: «خداوندا، تو شاهـد بـاش که شبیه ترین مردم از لحاظ خلقت و رفتار و گفتار به فرسـتاده تو محمّـد صـلی الله علیه و آله به نبرد این گروه رفت و هرگاه شوق دیـدار پیامبرت را پیدا می کردیم به او نگاه می نمودیم». علی اکبر به میدان نبرد آمد، در حالی که پدرش حسین علیه السلام او را با نگاه خویش دنبال می کرد. پس از آن که تعدادی از جنگاوران دشمن را به هلاکت رسانید، سخت تشـنه شد. پس به نزد پدرش بازگشت تا اندکی آرام گیرد و از رنج تشـنگی اش به وی شکایت کند. حسین علیه السلام دلش به حال او سوخت و گریست و گفت: «به فریادم برس! به زودی با جدّت دیدار خواهی کرد و او تو را با ظرف آبی که دارد به گونه ای سـیراب کند که دیگر هرگز تشنه نخواهی شد». امام علیه السلام زبان علی اکبر را مکید و انگشترش را به او داد تا در دهانش گذارد.

علی اکبر به میـدان بازگشت و افراد بسـیاری از کوفیان را به هلاکت رسانید، تا این که مرّه بن منقذ عبدی نیزه ای بر پشت وی و شمشیری بر سرش زد که فرقش

ص:۱۲۶

۱- مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۲.

شکافت. او اسبش را محکم گرفت و اسب او را به اردوی دشمن برد و دشمنان پیرامون او را گرفتند و با شمشیرهایشان پاره پاره اش کردند(۱). پدرش بر اثر

شهادت او سخت اندوهگین شد و به نزد او آمد و خود را بر روی بدن وی افکند و چهره بر چهره فرزندش نهاد و گفت: «پس از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا. چه چیزی آنان را در برابر خداوند و بر شکستن حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله گستاخ کرده است...» آنگاه به جوانان بنی هاشم دستور داد که بدن علی اکبر را به خیمه برسانند. آنان بدن او را به خیمه ای آوردند که پیش روی آن پیکار می کردند(۲).

به راستی چنین عطایی [= دادن جوان] را جز سخاوت حسینی کسی نمی تواند تحمّل کند که به این حدّ هم متوقف نشد بلکه پس از علی اکبر، عبد اللّه بن مسلم بن عقیل فرزند خواهرش رقیه کبری را نیز در راه خدا پیش کش کرد و آنگاه محمّد و عون دو فرزند عبد اللّه بن جعفر طیّار و دو فرزند خواهرش زینب کبری علیهاالسلام و همچنین عبدالرحمن و جعفر دو فرزند عقیل بن ابی طالب و محمّد بن مسلم بن عقیل و برادرش محمّد بن امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عبد اللّه بن عقیل و برادرزاده اش قاسم بن حسن مجتبی علیه السلام را در راه خدا داد. عمرو بن سعد بن نفیل ازدی با شمشیر بر سر قاسم زد و قاسم که نوجوان بود به رویش بر زمین افتاد و فریاد زد: وای عموجان! حسین علیه السلام همچون شیر خشمگین به سوی او آمد. وقتی غبارها کنار رفت، حسین بالای سر آن نوجوان ایستاد، در حالی که وی دست و پا می زد و امام علیه السلام می گفت: «از رحمت خدا دور باد گروهی که تو را کشتند و خصم آنان در روز رستاخیز جدّ تو خواهد بود.» سپس او را از زمین برداشت، در حالی که سینه او بر سینه حسین علیه السلام قرار داشت و پاهایش بر زمین کشیده می شد، بدن او را در کنار علی اکبر و دیگر شهیدان از خویشاوندانش

۱- مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۱.

۲- الارشاد، ص ۲۳۹؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۶؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۱.

نهاد(۱).

امام حسین علیه السلام با کمال شکیبایی و در زمان واحد سه برادرش را در راه خدا تقدیم کرد و اینان پسران امّ البنین علیهاالسلام و برادران حضرت عباس علیه السلام یعنی عبد اللّه

و عثمان و جعفر بودند که پیش روی ابوالفضل العباس پیکار می کردند تا این که همگی کشته شدند.

وانگهی بالاترین نمونه سخاوت حسینی این بود که برادر اخلاصمند و عبد صالح خداوند عباس بن علی علیه السلام را در راه خدا داد، برادری که نتوانست فریاد

العطش کودکان را تحمّل کند و لذا از برادرش امام حسین علیه السلام اجازه خواست و بر اسبش سوار شد و مشک را برگرفت [و روانه شطّ فرات شد]. پس چهار هزار تن او را محاصره کردند. عباس آنان را دور کرد تا این که وارد فرات شد و مشک را پر از آب کرد و اسبش را سوار شد و به خیمه گاه بازگشت. امّا دشمنان راه را بر او بستند و او شمشیر می زد تا شمار بسیاری از دشمنان خدا را به هلاکت رسانید. زید بن رقاد جهنی او را از پشت نخله ای کمین کرد و حکیم بن طفیل سنبسی در اجرای این نیرنگ به کمک وی برخاست. پس آن نابکار ضربه ای بر دست راست عباس زد و آن را قطع کرد. امّا عباس اعتنایی نکرد، زیرا هدفش این بود که آب را به کودکان و خانواده امام حسین علیه السلام برساند. لیک حکیم بن طفیل بار دیگر از پشت نخله ای کمین کرد و زمانی که آن حضرت از آن جا عبور کرد، ضربه ای به دست چپ او زد و آن را از تن جدا کرد و پیرامون او را گرفتند و تیرها چون باران به سوی او سرازیر می شد. تیری به سینه او اصابت کرد و یکی از آن نابکاران عمودی بر سر او زد که فرقش شکافت و بر زمین افتاد و فریاد می زد: «ای ابا عبد اللّه! سلام من بر تو باد» حسین علیه السلام به نزد او آمد و چنین گفت: «اکنون کمرم شکست و چاره ای چندان سراغ ندارم»(۲).

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۷؛ البدایه والنّهایه، ج ۸، ص ۱۸۶.
۲- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۲.

حسین علیه السلام برادرش را در جایی که بود رها کرد و دل شکسته، اندوهبار و با دیدگان پر از اشک بازگشت و اشکهایش را بـا آستین خویش پاک کرد. این در حالی بود که آن نابکاران برای هجوم به خیمه گاه او از سـر و کول هم بالا می رفتنـد و نمی دانسـتند که امـام حسـین علیه السـلام جز آیین خداونـد، چیزی برای خود نینـدوخته است. هنگـامی که عباس کشـته شـد، حسـین بی یار و یاور شـد و نگاهی به خویشاونـدان و یارانش افکنـد. پس دیـد که همگی همچون قربانی قطعه قطعه شده اند. وقتی آواز گریه زنان و فریاد کودکان را شـنید، خانواده اش را دسـتور داد که آرام باشند و با آنان وداع کرد و آماده نبرد شد. پیش از آن که به میـدان نبرد برود، خواست که فرزنـد شـیرخوارش عبـد اللّه را بیاورد تا با وی وداع کند. زینب علیهاالسـلام و مـادر آن کودک «رباب» او را آوردنـد. امام علیه السـلام وی را در دامانش برنشانیـد و بوسه اش می زد و چنین می گفت: «از رحمت خدا دور باد این گروه که خصم ایشان جدّ تو مصطفی باشد»(۱). سپس آن کودک را به سوی آن گروه [= سپاه

دشمن] آورد و برایش درخواست آب می کرد. امّا حرمله بن کاهل اسدی تیری به سوی او رها کرد و به شهادتش رسانید(۲). حسین علیه السلام از اسب خویش فرود آمد و با نیام شمشیرش زمین را گود کرد و او را آغشته به خون به خاک سپرد(۳).

امام حسـین علیه السـلام در حالی که شمشـیرش را از نیام برکشیده بود به سوی سپاه دشمن آمد و آنان را به جنگ طلبید. پس هر که به جنـگ او می آمـد به هلاـکت می رسـید، تـا این که گروه بسـیار به هلاکت رسـیدند(۴). او تصـمیم گرفت که جان پاکش را در راه خدا ببخشد و همچنان از تیرهای کینه آن گروه استقبال می کرد، تا این که عمر بن سعد فریاد زد: از هر سو به حسین یورش برید. پس چهار هزار تیر

۱- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۲.

۲- البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۸۶؛ المناقب، ج ۲، ص ۲۲۲؛ ابن نما، مثیرالأحزان، ص ۳۶.

۳- الإرشاد، ص ۲۴۰؛ ابن نما، مثیرالأحزان، ص ۳۶.

۴- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۳؛ ابن نما، مثیرالأحزان، ص ۳۷.

به سوی او شلیک شد.

زمانی که امام علیه السلام بازگشت تا با خانواده اش وداع کند و آنان را آرامش دهد، عمر بن سعد به سربازانش گفت: وای بر شما، مادام که او سرگرم خود و خانواده اش می باشد به او حمله کنید. سوگند به خدا، اگر او تنها سرگرم نبرد با شما شود، سخت به آشفتگی دچار خواهید شد. آنان به حسین علیه السلام یورش بردند

و تیرها به سوی او پرتاب می کردند تا آن جا که تیرها میان ریسمان خیمه ها از یکدیگر عبور می کردند و موجب ترس و وحشت زنان می شدند. از این رو، حسین علیه السلام چونان شیری خشمگین به آنان یورش برد و به هر کس که می رسید با شمشیرش پاره اش می کرد و به هلاکت می رسانید و به جایگاه خود [در میدان نبرد] بازگشت و این سخن را تکرار می کرد: لا حول و لا قوّه إلّا باللّه العلیّ العظیم(۱).

ابو الحتوف جعفی تیری به پیشانی امام زد و هنگامی که از پیکار ناتوان شد، ایستاد تا اندکی استراحت کند. مردی با سنگ به پیشانی او زد و دیگری تیری سه شعبه به سویش پرتاب کرد که در قلب مبارک او جای گرفت. تیر را از پشت سرش بیرون آورد. پس خون همچون ناودان روان گردید و گفت: «این چنین خواهم بود تا خدا را و جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حالی که با خونم آغشته باشم دیدار کنم و بگویم: ای جدّ من! فلانی و فلانی مرا کشتند»(۲).

خونریزی بسیار، آن حضرت را خسته کرد. پس روی زمین نشست. مالک بن نسر به سوی او آمد و دشنامش داد و سپس با شمشیر بر سر مبارکش زد(۳). حسین علیه السلام مدّت زیادی روی زمین باقی ماند و اگر آنان می خواستند می توانستند او را بکشند، لیک هر قبیله ای می خواست قبیله دیگر او را بکشد و خود از کشتن

۱- اللّهوف، ص ۶۷.
۲- اللّهوف، ص ۷۰؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۴.
۳- الکامل، ج ۴، ص ۳۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۵.

آن بزرگوار نفرت داشت(۱).

شمر بانگ زد: چرا دست نگهداشته اید؟ از این مرد چه انتظار دارید، در حالی که تیرها و نیزه ها او را زمینگیر کرده است؟ بر او یورش برید(۲). پس بر آن امام

یورش بردند تا این که به شهادتش رساندند. امام حسین علیه السلام هر آنچه داشت به پیشگاه خدا تقدیم کرد و آخرین دارایی او جان پاکش بود. او سخاوتمند و بخشنده ای بود که هر آنچه در اختیار داشت به مردم داد و حتی برای برآوردن نیاز آنان وام گرفت. امّا آنان هیچ حرمتی برای آن بزرگوار نگه نداشتند.

پس سلام بر آن بخشنده بزرگواری که در برابر عطایش پاداشش ندادند، سلام بر آن پاکیزه ای که کسی در وفا همانند او نیست و سلام بر شهیدی که سرور شهیدان است.

۱- الاخبار الطوال، ص ۲۵۵؛ الخطط المقریزیّه، ج ۲، ص ۲۸۸.

۲- المناقب، ج ۲، ص ۲۲۲؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۵.

شجاعت حسینی

«شجاعت» در شمار «قوای غضبی» انسان هم به عنوان صفت زشت مورد بررسی قرار می گیرد و هم به عنوان صفت نیکو. از جمله صفات زشت در قوّه غضبی، بی باکی است. بی باکی یعنی انجام دادن کاری که سزاوار نیست و عقل و دین آن را از عوامل نابودی و خطر می شمارد و تردیدی نیست که بی باکی از عوامل نابودی در این جهان و آن جهان است(۱).

از جمله صفات زشت، ترسویی است، یعنی حالتی که انسان حس انتقام جویی را در جایی که باید انتقام بگیرد از دست بدهد. این صفت، تبعات بدی دارد از قبیل حقارت نفس، خواری، زندگی بد، چشم دوختن دیگران به دارایی او، ناپایداری در کارها، تنبلی و آسایش طلبی، نیز این صفت موجب می شود که شخص از تمامی خوشبختیها محروم شود، در برابر ستمگران سر فرود آورد، کارهای زشتی را که در حق خود او و خانواده اش انجام می شود تحمل کند، دشنامها و سخنان ناروا را بشنود و دم نزند، از چیزهایی که باعث رسوایی و ننگ است باک نداشته باشد و اهداف و آرمانهایش را پی گیری نکند و لذا در نکوهش چنین فردی روایات بسیاری آمده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«برای مؤمن سزاوار نیست که بخیل و ترسو باشد»(۲). بی باکی و ترسویی هر دو تندروی و افراط و تفریط هستند و میانه این دو «شجاعت» است. امّا از دیدگاه

ص:۱۳۲

۱- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۰۶.

۲- جامع السعادات، ج۱، ص ۲۰۷.

علمای اخلاق، معنای شجاعت چیست؟

شیخ محمّد مهدی نراقی می گوید: شجاعت آن است که شخص در انجام کارهای هولناک از قوه غضبی خردمندانه پیروی کند و از اقدام به چیزی که خرد آن را ایجاب می کند باکی نداشته باشد. تردیدی وجود ندارد که شجاعت از افتخارآمیزترین ملکات نفسانی و از برترین صفات کمالی است و خداوند برگزیدگان صحابه را با این صفت توصیف کرده است: «اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ»(۱)؛ «بر کافران سختگیرند». خداوند به پیامبرش دستور داده است که شجاع باشد: «وَاغْلُظْ عَلَیهِمْ»(۲)؛ «با آنان به شدّت رفتار کن»، چرا که شدّت رفتار از لوازم و آثار شجاعت است و روایات آشکارا می گوید: شجاعت از صفات مؤمن است(۳).

امام صادق علیه السلام فرمود: «مؤمن از پاره های آهن سخت تر است، زیرا پاره های آهن وقتی در آتش درآید دگرگون شود و امّا مؤمن اگر کشته شود و سپس [اجزای بدنش] پراکنده گردد و آنگاه کشته شود، باور قلبی اش دگرگون نگردد»(۴).

امام کاظم علیه السلام فرمود: «به راستی مؤمن از کوه نیرومندتر است، زیرا کوه با چکش می شکافد و دین مؤمن با هیچ چیزی شکافته نمی شود»(۵).

بنابراین، شجاعت در شمار قوای غضبی خردمندانه ای است که از یکسو از سطح ترسویی، هراس نکوهیده، خواری، پستی و حقارت فراتر و از سویی دیگر از مرحله بی باکی، شتابزدگی و سخن گفتن بدون اندیشه فروتر می باشد. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «سخاوت اندازه ای دارد که اگر از آن بیشتر شود، اسراف به شمار می رود و برای دوراندیشی اندازه ای است که اگر از آن بیشتر شود، ترسویی است و برای میانه روی [در معیشت اندازه ای است که اگر از آن

۱- فتح / ۲۹.

۲- توبه / ۷۳.

۳- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۰۸.

۴- شیخ صدوق، صفات الشیعه، ص ۱۷۹.

۵- تنبیه الخواطر، ص ۳۶۴.

بیشتر شود، بخل است و برای شجاعت اندازه ای است که اگر از آن بیشتر شود، بی پروایی است»(۱).

بنابراین، چنانچه قوه غضبی معتدل و با خردورزی همراه باشد، شـجاعت نام نهاده می شود و صـفتی است نیکو و نیرویی اسـت سودمند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «سخاوت و شجاعت غرایز والایی است که خداوند آن را در کسی که دوستش بدارد و مورد آزمایشش قرار دهد، جای می دهد»(۲). نیز فرمود:

«شجاعت پیروزی آماده و قبیله ای پیروزمند است»(۳).

لازم است که پیامبران الهی به چنین خصلت والایی آراسته گردند، زیرا این خصلت از کمالات والاست و کسی که از آن محروم باشد، مردانگی ندارد. پیامبر ما محمّد صلی الله علیه و آله سرور پیامبران و فرستادگان است. پس شجاعت او و از همه بالاتر و نیرومندتر است و او را به این ویژگی توصیف کرده اند. انس بن مالک گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله شجاعترین، نیکوترین و بخشنده ترین مردم بود. همچنین، همو گوید: شبی مردم مدینه صدایی را شنیدند و هراسناک به سمت آن صدا روان شدند. ناگهان رسول خدا صلی الله علیه و آله که پیش از آنها به سمت صدا رفته بود، آنها را دید، در حالی که می فرمود: نترسید. پیامبر صلی الله علیه و آله بر اسب ابوطلحه سوار و در گردنش شمشیر آویخته بود. انس گوید: او به مردم می گفت: نترسید]چیزی نبود و سپس درباره آن اسب] به مردم می گفت: ما آن را همچون جویباری روان یافتیم»(۴).

از امام علی علیه السلام نیز نقل شده است که فرمود: «به یاد می آورم روز بدر را که ما به پیامبر صلی الله علیه و آله پناه می بردیم و او از همه به دشمن نزدیک تر و در آن روز از همگان دلاورتر بود.» نیز از او نقل شده که فرمود: «آنگاه که تنور جنگ داغ می شد و دو

۱- الدرّه الباهره، ص ۴۳.

۲- غرر الحکم، ص ۴۲-۴۳.

۳- غرر الحکم، ص ۳۹.

۴- شیخ رضی الدّین، ابو نصر حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۱۹.

سپاه در برابر یکدیگر قرار می گرفتند، ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله پناه می گزیدیم و او از هر کسی به دشمن نزدیکتر بود»(۱).

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی اخلاق والا را ویژه پیامبرش گردانید. پس خود را بیازمایید و چنانچه این اخلاق در وجود شما باشد خدای عزّوجلّ را سپاس گزارید و از او بخواهید که آن را در شما بیفزاید. پس ده نمونه از آن را برشمرد: یقین، قناعت، صبر، شکر، بردباری، اخلاق نیکو، سخاوت، غیرت، شجاعت و مروّت»(۲).

سزاوارترین افراد نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله، خاندان، اوصیا و جانشینان او هستند یعنی علی، حسن، حسین و نه تن معصوم از فرزندان حسین علیهم السلام که درود خداوند بر همه آنان باد. هر چند همه امامان علیهم السلام به شجاعت پرآوازه اند، ولی شجاعت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا در خور همان موقعیت دشوار بود. شیخ شوشتری در بیان ویژگیهای حسینی می گوید: از جمله ویژگیهای او شجاعت است. امّا شجاعت حسین علیه السلام وضعیت ویژه ای دارد و به همین دلیل گفته اند:

شجاعتی که از او در روز عاشورا نمودار شد، از هیچ کس در هیچ زمانی نمودار نشد(۳).

اگر بخواهیم از برخی اسرار این شجاعت آگاه شویم، باید در این روایت غور کنیم: «از ابراهیم بن علی رافعی از پدرش، از جده اش دختر ابو رافع نقل شده است: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله با دو فرزندش حسن و حسین به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و این در هنگامی بود که آن حضرت بیمار بود و در همان بیماری درگذشت. فاطمه گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله این دو، فرزندان تو هستند. پس چیزی برای آنان به ارث بگذار. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: امّا حسن، هیبت و بزرگواری ام

۱- مکارم الأخلاق، ص ۱۸.

۲- تحف العقول، ص ۳۶۲.

۳- الخصائص الحسینیه، ص ۲۱.

را به او پیشکش کردم و امّا حسین، دلاوری و بخشندگی ام را به او هدیه دادم»(۱).

در روایت دیگر، نزدیک به همین روایت، زینب دختر ابی رافع از مادرش نقل کرده است: «فاطمه علیهاالسلام گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله این دو، فرزندان تو هستند. پس چیزی به آنان عطا کن. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امّا حسن، پس هیبت و بزرگواری ام را به او عطا کردم و امّا حسین، پس بخشندگی و شجاعتم را به وی بخشیدم»(۲).

وظیفه ای که امام حسین علیه السلام از سوی خداوند بدان مأمور شده بود، ایجاب می کرد که شجاعت با روشنترین چهره و بی نظیرترین شکل خود نمودار شود.

در این راستا، امام حسین علیه السلام از همان دوران کودکی به آموختن اسب سواری پرداخت و هنر به کار بردن سلاح را یاد گرفت و همواره برای دفاع از مکتب اسلام و پاسداری از حریم دین و جلوگیری دشمنان از هجوم به مسلمانان آماده بود. وانگهی حسین علیه السلام تازه به سن جوانی رسیده بود که شاهد سه جنگ بود و به عنوان جوان شجاع در قلب میدان جنگ به نبرد می پرداخت. این سه جنگ یعنی جمل، صفین و نهروان. آن حضرت در فتح طبرستان شرکت داشت. زندگی سیاسی او در دوران معاویه و پس از وی یزید، نشان می دهد که آن حضرت دارای موضعگیریهای شجاعانه، سخنی پایدار و منطق حق در برابر ستمکاران است و تاریخ این دوران را دوران عزت و افتخار برای او ثبت کرده است.

شیخ اربیلی گوید: شجاعت حسین علیه السلام ضرب المثل است، پایداری او در تنگنای نبرد، پسینیان و پیشینیان را ناتوان کند و پایداری اش در هنگامه فراخوان دو گروه رزمجو همچون پایداری کوه و اقدامش در شرایط سخت،

۱- الخصال، ص ۷۷، ح ۱۲۲. نظیر این روایت را طبرانی در «الأوسط» نقل کرده است و در آن جا به جای جرئتی، حزامتی آمده است. عسقلانی هم آن را در تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۹۹، شماره ۶۱۵ آورده است.

۲- الخصال، ص ۷۷، ح ۱۲۳.

مرگ آساست. مقام او در رویارویی با فاجران، با مقام جدش صلی الله علیه و آله در بدر و شکیبایی او به رغم بسیاری دشمنان و اندک بودن یاران با شکیبایی پدرش در صفین و جمل برابری کند(۱).

استاد عبدالحفیظ ابوالسعود درباره حسین علیه السلام می گوید:

او سمبل مبارزه آزادی خواهی، جهاد جانانه، شهادت در راه خدا و عقیده، و تسلیم نشدن در برابر جور سلطان و ستم فرمانروایان است(۲).

حقیقت آن است که شجاعت نه از اخلاق نیکو به شمار می رود و نه پاداش بر آن داده می شود، مگر این که با ویژگیهای زیر همراه باشد:

۱- آگاهی و بینش

فرد شجاع، پیش از هر چیزی، باید احکام جهاد در راه خدا را بداند: کی باید جهاد کند؟ چه شرایطی دارد؟ حدود آن چیست؟ و دیگر امور شرعی. او از طریق آشنایی با این احکام، می داند که چه زمانی سلاح بردارد؟ با این سلاح با چه کسی بستیزد؟ آن را به سمت چه کسی نشانه گیرد؟ و چه زمانی آن را بر زمین گذارد؟

امام حسین علیه السلام که تربیت شده خانه وحی و وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله است به طور کامل از این امور آگاهی دارد.

از حکم بن عتیبه روایت شده است: «مردی در «ثعلبیه» با حسین علیه السلام که عازم کربلا بود، دیدار کرد. آن مرد نزد او آمد و سلام کرد. پس حسین علیه السلام به او گفت: از کدام شهری؟ گفت: از مردمان کوفه هستم. فرمود: ای برادر کوفی، به خدا سوگند، اگر تو را در مدینه می دیدم، به طور حتم اثر جبرئیل در خانه ما و فرود آمدن او را بر جدم به منظور آوردن وحی، به تو نشان می دادم. ای برادر کوفی، ما سرچشمه

۱- کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۸۰.
۲- سبطا رسول اللّه الحسن و الحسین علیهماالسلام، ص ۱۸۸.

علم هستیم. پس آیا آنان دانایند و ما نادانیم؟ این چیزی است که شدنی نیست»(۱).

بنابراین، شجاعت حسین علیه السلام با آگاهی توأم است، زیرا او می داند که کی سخن بگوید، کی عمل کند، کجا برود و چه بگوید؟ او هم وظیفه خویش را می داند و هم از وظیفه مردم آگاهی دارد.

روزی از امام حسین علیه السلام پرسیدند: آیا جهاد سنّت است یا فرض؟ فرمود: جهاد بر چهار نوع است: دو نوع جهاد فرض است، یک نوع جهاد سنّتی است که تنها با فرض برپا می شود و یک نوع جهاد، سنّت است. امّا یکی از دو جهادی که فرض است، جهاد شخص با نفس خویش در معاصی خداوند است و این جهاد، بزرگترین جهاد به شمار می رود. جهاد دیگری که فرض می باشد، جهاد با کافرانی است که نزدیک شما باشند. امّا جهادی که سنّت است و تنها با فرض برپا می شود، جهاد با دشمن است که بر تمامی امّت فرض می باشد و اگر امّت این جهاد را رها کند، عذاب بر آنان فرود آید. این جهاد بر امام سنّت است. این جهاد زمانی است که دشمنان به امت هجوم آورند و امام به جهاد با آنان برخیزد. امّا جهادی که سنّت است، هر سنّتی است که شخص آن را برپا دارد و در راه برپایی، تکمیل و احیای آن تلاش و کوشش کند و این کار و تلاش از برترین عملهاست، زیرا موجب احیای یک سنّت می شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس سنّت نیکویی را وضع کند، پاداش این سنّت و پاداش هر کس که تا روز رستاخیز بدان عمل کند از آن او خواهد بود، بدون این که چیزی از پاداش آنان کاسته شود»(۲).

این بیان مفصّل نشان می دهد که امام حسین علیه السلام نسبت به شریعت آگاهی کامل داشته است و چنانچه جهاد با بهره گیری از این دانش و آگاهی آغاز شود، جهادی خواهد بود درخشان و هرگاه شجاعت بر آن استوار باشد، شجاعتی خواهد بود آگاهانه و اقدامی که صورت می گیرد، اقدامی خواهد بود از روی هدایت و بینش.

۱- بصائر الدرجات، ص ۴.

۲- تحف العقول، ص ۱۷۵.

امام حسین علیه السلام بر اساس شرایطی که در آن به سر می برد، دانست که واپسین روزهای عمر پر برکت خود را سپری می سازد و این شرایط ایجاب می کند که فرمان جهاد در راه خدا را صادر کند، زیرا شرایط این فرمان کامل است و وضعیت موجود اقتضا می کند که قیامی آشکار و بی پرده انجام شود و لذا باید خونها و جانها را فدای دین کرد.

۲- هدفداری

شجاعت مادام که هدفی پاک و پایانی افتخارآمیز را دربر نداشته باشد، نوعی بی باکی و خودکشی به شمار می رود. امّا اگر از نیّتی پاک و خالص برای خدا برخاسته باشد و هدف الهی را به نمایش بگذارد، پاداش نیک در پی خواهد داشت و موجب افتخار، سربلندی و پذیرش عمل فرد شجاع در پایان کار خواهد شد و در صورتی که وی در راه خدا شهید شود، هم پاداش و هم افتخار نصیبش خواهد گردید.

فقیهان و عالمان اخلاق می گویند: نیت در تمام عبادات شرط است و هیچ عملی بی نیت درست نیست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا عملها به نیّت بستگی دارد»(۱).

از این رو، هرگاه انسان در کارش ریا را در نظر داشته باشد، عملش باطل و طاعت او به معصیت بدل می شود.

کسی درباره نیت امام حسین علیه السلام تردیدی ندارد که او می دانست، در میدان نبردی گام می نهد که کشته می شود تا اسلام را زنده کند و به سرزمینی می رود که نسبت به او خیانت می شود تا امت را از خواب غفلت بیدار سازد و بارها و بارها

۱- این حدیث در میان مسلمانان مشهور است. ر.ک: کنزالعمال، ج ۳، ص ۴۲۴، خبر ۷۲۷۲؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۱۱، ح ۳۵؛ غوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۸، ۸۱؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲، کتاب الایمان.

ایـن هـدف را تکرار کرد و بـه همیـن سـبب، به برادرش محمّـد بن حنفیه نـامه ای نـوشت که در آن چنین آمـده است: «به نـام خداونـد بخشـنده مهربـان. از حسـین بن علی به محمّـد بن علی و دیگر افراد بنی هـاشم که با او هسـتند. امّا بعـد، هر که به من بپیوندد، به شهادت رسد و هر که نپیوندد روی پیروزی نبیند. بدرود»(۱).

امـام حسـین علیه السـلام پیش از سـفرش به کربلاـ در مکّه چنین سـخن گفت: «گویی می بینم در سـرزمینی میـان «نواویس» و «کربلا» گرگان بیابانها پیونـدهای بدنم را از هم جدا می کنند تا روده های خالی و انبانهای گرسـنه خود را از پاره های تن من پر سازند. آدمی را از سرنوشت گریزی نیست»(۲).

هدفی که امام حسـین علیه السـلام برای آن قیام کرد، فرمانبرداری خدا و به دست آوردن خشـنودی او بود. آنگاه آنچه توسـط این قیام – با توفیق خدا – تحقق پیدا کرد از این قرار بود:

۱- برپایی عدالت.

۲- درهم شکسته شدن ستم.

۳- استواری دین.

۴- بیداری مسلمانان.

۵- بالا رفتن سخن حق و به زیر کشیده شدن سخن باطل.

۶- امر به معروف و نهی از منکر.

۷- رسوا شدن ستمگران و گمراهان.

امام حسین علیه السلام این هدف بزرگ را با دلاوری استوار، بارها و بارها اعلام کرد. او در کنار مرقد پاک جدش ایستاد و با پروردگارش چنین راز می گفت:

«خداوندا، این مرقد پیامبرت محمّد صـلی الله علیه و آله است و من پسـر دختر پیامبرت هستم و آنچه برایم اتفاق افتاده است تو خوب می دانی. خداوندا، من کارهای نیکو را

۱- ابن قولویه، کامل الزّیارات، ص ۷۵.

۲- اللّهوف، ص ۵۳.

دوست و از کارهای زشت نفرت دارم و از تو می خواهم - ای صاحب شکوه و بزرگی - به حق این مرقد و کسی که در آن است - که آنچه را خشنودی تو و خشنودی پیامبر توست برایم برگزینی»(۱).

بنابراین، نیت امام علیه السلام روشن است و دعای او این نیت را برملا می کند. هدف آشکار است، یعنی امر به معروف و نهی از منکر. نیز این هدف را در وصیت نامه خود به برادرش محمّد بن حنفیه آشکار کرد، زیرا به وی چنین نوشت: «... من از روی گردن کشی، خودخواهی، فساد و ستمگری قیام نکردم، بلکه تنها برای ایجاد اصلاح در امّت جدّم بپا خاستم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم»(۲).

آری، شخصیتی چون امام حسین علیه السلام جز برای خدا کاری نمی کند، زیرا نیت او خالصانه برای خداست و می داند که خداوند در شریعت خود، چه فرمانی به او داده است. دل او تنها برای اطاعت خداوند نیرومند شده و لذا جز برای خدا قیام نمی کند و چرا چنین نباشد؟ در حالی که او کسی است که پیامبر بزرگ درباره او و برادرش حسن فرموده است: «حسن و حسین، دو سرور جوانان بهشتند»(۳).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین دو امام هستند، خواه قیام کنند و خواه در خانه بنشینند»(۴). ابن تیمیه، فقیه حنبلیان روایت کرده است: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - در حالی که به حسین اشاره کرد - فرمود: این امام است، فرزند امام و پدر نُه امام»(۵).

در گذشته بیان کردیم که بر اساس آنچه امام علی بن موسی الرّضا علیه السلام فرموده،

برخی از ویژگیهای امام از این قرار است: «امین خدا در میان آفریدگانش، حجت

۱- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۶.

۲- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۸.

۳- صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۶؛ مسند ابن حنبل، ج ۳، ص ۶۲؛ حلیه الأولیاء، ج ۵، ص ۷۱؛ خطیب بغدادی، ص ۳۳۱.

۴- الاتحاف بحبّ الأشراف، ص ۱۲۹.

۵- منهاج السنّه، ج ۴، ص ۲۱۰.

او بر بندگانش، جانشین او در شهرهایش، دعوت کننده به خدا و مدافع حریمهای خدا...»(۱).

با این سخنان مشخص می شود که امام حسین علیه السلام آنچه را شایسته است

می دانـد و آنچـه را به زبـان می رانـد و انجـام می دهـد از روی هـدف است و هـدف او خواسـته خداونـد است که به برپـایی عدالت، از میان بردن ستم، احقاق حق و برانداختن باطل فرمان داده است.

امام حسـین علیه السـلام در شـرایطی زندگی کرد که مسـلمانان در این شـرایط تحقیر شدند و آیین سـرور فرستادگان الهی در معرض خطر قرار گرفت. چه، بنی امیه زمام حکومت را در دست گرفت.

شیـخ حافظ جلال الـدّین عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی در تفسیرش الدر المنثور روایت کرده و گفته است: ابن ابی حاتم از یعلی بن مرّه روایت کرده و گفته است که رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «به من نشان داده شد که بنی امیه بر منبرهای روی زمین بالا رفته اند و به زودی بر شـما فرمانروایی کنند. پس آنان را فرمانروایان بدی خواهید یافت. پیامبر صـلی الله علیه و آله بدین سبب اندوهگین شد. بنابراین، خداوند این آیه را فرستاد: «و آنچه در خواب به تو نشان دادیم و داستان درخت ملعون که در قرآن آمده است، چیزی جز آزمایش مردم نبود»(۲).

ابـن مردویـه از حسـین بـن علی روایـت کرده اسـت: «رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله انـدوهگین به نظر می رسـید. پس از او پرسـیدند: شـما را چه شده است، ای رسول خدا؟ فرمود: در خواب به من نشان داده شد که گویی بنی امیه به نوبت بر این منبر من بالا و پایین می رونـد؛ گفتنـد: ای رسول خـدا، غمگین مباش، زیرا این دنیاست که از آن برخوردار می شوند. پس خداوند این آیه را نازل کرد: «و آنچه در خواب به تو نشان دادیم...».

۱- الکافی، ج ۱، ص ۱۵۶، ح ۱، باب نادر جامع فی فضل الإمام و صفاته.

۲- اسراء / ۶۰.

بیهقی در دلائل النبوه و ابن عساکر در تاریخ خود از سعید بن مسیّب نقل کرده است: پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب دید که بنی امیه بر منبرها قرار گرفتند و از این امر ناراحت شد. پس خداوند به وی وحی کرد: این دنیاست که به آنان داده شده و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله شادمان گردید. سخنی که خداوند به پیامبر وحی کرد، این بود: «و آنچه در خواب به تو نشان دادیم چیزی جز آزمایش مردم نبود»(۱).

در تفسیر القرآن العظیم(۲) به قلم ابن کثیر، آمده است: مراد از درخت ملعون بنی امیه است. در التفسیر الکبیر(۳) اثر فخر رازی آمده است: ابن عباس گفت: مقصود از درخت ملعون بنی امیه است. همین مضمون در تفسیر النیسابوری به نام «غرائب القرآن و رغائب الفرقان» آمده است(۴).

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از مدائنی روایت کرده است:

حکومت بنی امیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان داده شد. پس به آنان نگاه کرد که یکی یکی به منبر او بالا می روند و این امر بر او دشوار آمد. از این رو، خداوند در این باره آیه ای را نازل کرد و فرمود: «و آنچه در خواب به تو نشان دادیم و داستان درخت ملعون که در قرآن آمده است، چیزی جز آزمایش مردم نبود».

آلوسی گوید: «والشجره الملعونه» در بیان برخی از مفسران، بنی امیه است. وی می افزاید: در این سخن در نکوهش آنان زیاده روی شده است. بنابراین، ضمیر «نُخَوِّفُهُمْ» یا به آنچه در اول بود [یعنی آیات و نشانه های آسمانی] یا به شجره باز می گردد، به این دلیل که مراد از شجره بنی امیه است. «خداوند آنان را لعنت کرده است» زیرا آنان بودند که خون بی گناهان و نوامیس پاک را مباح اعلام کردند و اموال مردم را به یغما بردند و حقوق دیگران را غصب نمودند و احکام

۱- تفسیر الدّرالمنثور، در ذیل آیه ۶۰ از سوره اسراء.

۲- القرآن العظیم، ج ۳، ص ۴۹.

۳- التفسیر الکبیر، در ذیل آیه ۶۰ از سوره اسراء.

۴- حاشیه تفسیر طبری، ج ۱۵، ص ۵۵.

و داوری را به غیر آنچه خدا بر پیامبرش نازل کرده بود، بدل کردند و دیگر جنایتهای بزرگ و فجیعی که مرتکب شدند و هرگز فراموش نخواهد شد. لعن بنی امیه هم به طور خاص و هم به طور عام در قرآن آمده است(۱).

مورّخ و محدّث «متّقی هندی» در کتاب مشهورش به نام کنزالعمال(۲) از عمر بن خطاب درباره این سخن خداوند: «اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللّه ِ کُفْرًا وَ اَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ * جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَها وَبِئْسَ الْقَرارُ» نقل کرده که گفت: اینان دو قبیله قریش هستند که از همه فاسدترند: بنی مغیره و بنی امیّه.

لیک شگفت آورتر این است که عمر بن خطاب همان کسی بود که بنی امیه را به حکومت شام گماشت تا این که عثمان آمد و آنان را بر حکومت تثبیت کرد و دستشان را در اموال مسلمانان باز گذاشت و حکومت آنان را به جز شام در دیگر نقاط نیز توسعه داد و به مقامات و شایستگیهای ایشان افزود.

مورّخ بلندآوازه «خطیب بغدادی» در تاریخش(۳) از علقمه و اسود روایت کرده که آن دو گفتند: «ما به هنگام بازگشت ابوایوب انصاری از صفین، به نزد او آمدیم و گفتیم: ای ابوایّوب، خداوند تو را گرامی داشت که محمّد صلی الله علیه و آله را [به پیامبری]

فرستاد و شتر او از روی بخشش و احترام خداوند به تو، به در خانه ات خوابید و به در خانه دیگران نرفت. آنگاه شمشیرت را بر گردنت آویختی و آمدی که با آن به گویندگان لا اله الاّ اللّه ضربه وارد کنی؟ ابوایوب گفت: ای فلان، «راهنما هرگز

به کاروانش دروغ نمی گوید» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور داد که در کنار علی علیه السلام با

سه گروه بجنگیم: ناکثین، قاسطین و مارقین. ابوایوب به سخنانش ادامه داد تا این که گفت: امّا قاسطین همین کسانی هستند که ما هم اینک از جنگ با آنان

۱- آلوسی، روح المعانی، ج ۱۵، ص ۱۰۰، ذیل آیه: «و نخوفهم فما یزیدهم الاّ طغیانا کبیرا»، اسراء/۶۰. وی از مفسران و عالمان اهل سنت است.

۲- کنز العمّال، ج ۱، ص ۲۵۲.

۳- تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۱۸۶.

بازگشتیم، یعنی معاویه و عمرو بن عاص».

هیچ روایتی نیامده است که این صحابی بزرگ و فقیه یعنی ابوایوب انصاری را سرزنش کند، زیرا او با بنی امیه به این دلیل جنگید که آنها قاسطین و گمراهانند. امّا متأسفانه قلمهای کینه توز [و مزدور] به سرزنش امام حسین علیه السلام پرداختند که

چرا شمشیرش را برداشت و به کربلا آمد. این دشمنان آیه تهلکه را بر واقعه کربلا تطبیق می کنند، با این که شهادت طلبی غیر از خودکشی است. به ویژه که جهاد بر طبق احکام الهی، به رهایی دین از نابودی، گسترش روح عزت در میان مسلمانان - در صورتی که در برابر سلاطین جور و فساد سر فرود آورند - و نبرد با کسانی که با دین می جنگند فرا می خواند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «برترین

شهیدان، حمزه بن عبدالمطلب و مردی است که سخن حقی را نزد فرمانروایی ستمگر بر زبان راند و این فرمانروا او را بکشد»(۱).

حاکم(۲) در المستدرک علی الصحیحین(۳) از ابو برزه اسلمی روایت کرده است: «منفورترین موجودات زنده نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بنی امیه بود.» نیز همو از ابوسعید خدری روایت کرده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خاندانم پس از من، توسط امتم کشته و تبعید می شوند و دشمنی بنی امیه از همه اقوام به ما بیشتر است(۴)»(۵).

در صحیح ترمذی(۶)، و مستدرک صحیحین(۷)، و تفسیر ابن جریر(۸)، و تفسیر فخر

۱- جصّاص، احکام القرآن، ج ۱، ص ۳۰۹، در ذیل آیه تهلکه.
۲- حاکم یکی از عالمان اهل سنّت است.
۳- منظور صحیح مسلم و صحیح بخاری است، المستدرک علی الصّحیحین، ج ۴، ص ۴۸۰.
۴- المستدرک علی الصّحیحین، ج ۴، ص ۴۸۷.
۵- ابو نعیم اصفهانی در حلیه الاولیاء، ج ۶، ص ۲۹۳، از عِمران بن حُصَین نقل کرده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی فوت کرد که سه قبیله را دشمن می دانست: بنی حنیفه، بنی مخزوم و بنی امیه.
۶- صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۱۱۵، ح ۳۴۰۸.
۷- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۰.
۸- تفسیر ابن جریر طبری، ج ۳۰، ص ۱۶۷.

رازی و الـدرّالمنثور، اثر سـیوطی و جامع البیان(۱)، و دیگر تفاسـیر، در تفسـیر آیه شـریفه «لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ اَلْفِ شَـهْرٍ» آمده است که این آیه به فرمانروایی بنی امیه تأویل شده است که هزار ماه طول کشید.

برجسته ترین فرمانروایان بنی امیه، معاویه بن ابی سفیان است که مردم با تطمیع و تهدید به سوی او رفتند، دین خود را فراموش کردند و از امامان حق و هدایت کناره گیری نمودند. معاویه همان کسـی است که تاریخ، تبهکاری و گنهکاری و کشـته شدن صحابه، به دست او را برای ما نقل کرده است.

ابن حجر عسـقلانی گویـد: «احـادیث از پیامبر صـلی الله علیه و آله به طور متواتر رسـیده است که عمّار را گروهی سـتمگر می کشد و همگی اجماع دارند که او در کنار علی علیه السلام در صفین کشته شد»(۲).

پیشوای حنابله احمـد بن حنبل در مسـند خویش از عبـد اللّه بن بریده نقل کرده است: «من و پدرم بر معاویه وارد شدیم و او را روی فرش برنشانیـد. سـپس برای ما غذا آورد و ما خوردیم. آنگاه برای ما شـراب آورد. معاویه آن را نوشـید و سـپس به پدرم داد. پدرم گفت: از زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را حرام کرد، من ننوشیدم».

پیامبر صلی الله علیه و آله بارها نسبت به معاویه هشدار داد و راویان در این باره روایات بسیار را نقل کرده اند. از باب نمونه:

ابن حجر هیثمی در کتابش به نام مجمع الزوائد(۳) از عمرو بن حمق خزاعی روایت کرده است:

«روزی رسول خـدا صـلی الله علیه و آله به من فرمود: آیا می خواهی نشانه دوزخ را به تو نشان دهم که غذا می خورد، شـراب می نوشد و در بازارها راه می رود؟ گفتم: آری، پدر

۱- طبری، جامع البیان، ج ۳۰، ص ۱۶۷.
۲- الإصابه فی معرفه الصحابه، ج ۴، ص ۲۷۴.
۳- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۴۰۵.

و مادرم به فدایت. فرمود: این شخص و گروه او نشانه دوزخ است و به معاویه اشاره کرد».

بلاذری در انساب الاشراف جزء اول روایت کرده است: عبداللّه بن عمرو بن عاص گفت: من نزد پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودم. پس آن حضرت فرمود: «از این درّه مردی بر شما برآید که بر آیین من نمی میرد».

عبد اللّه گوید: من در حالی از نزد پدرم بیرون آمده بودم که جامه اش را می پوشید و بیم آن داشتم که [در آن لحظه] او برآید و ناگهان معاویه برآمد(۱).

در کتاب وقعه الصفین اثر ابن مزاحم، آمده است. «براء بن عازب گوید: ابوسفیان پیشاپیش معاویه می رفت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: خداوندا، پیشوا و پیرو را لعنت کن. خداوندا، بر توست اقیعس. ابن براء از پدرش پرسید: اقیعس کیست؟ او گفت: معاویه»(۲).

اُقیعس در لغت، به مردی گفته می شود که سینه خود را بیرون دهد و این کنایه از خودخواهی است. یا به آن سبب که معاویه شکم گنده ای داشت به وی اُقیعس می گفتند تا آن جا که ضرب المثل شده بود. مورخان گفته اند: هرگاه معاویه می نشست، شکم او بر رانهایش می افتاد و آنها را می پوشانید و جز دو سر زانویش چیزی دیده نمی شد.

اگر این روایتها برای معرّفی معاویه به مسلمانان و این که چه وظیفه ای در برابر وی دارند کفایت نمی کند، بیایید این روایت را مورد بررسی قرار دهیم:

در کتاب میزان الاعتدال اثر ذهبی، آمده است: عبّاد بن یعقوب، از شریک، از عاصم، از زرّ، از عبد اللّه روایت کرده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چنانچه معاویه را بر منبرم دیدید، او را بکشید»(۳). ذهبی این حدیث را تصحیح کرده و

۱- نظیر این سخن در تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۳۵۷ آمده است.

۲- وقعه الصفین، ص ۲۴۴.

۳- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۷.

آنگاه آن را در همین کتاب خود، از ابو سعید خدری و نظیر این روایت را از ابی جذعان نقل کرده است(۱). نیز این روایت را ابن حجر در تهذیب التهذیب(۲)، نزدیک به همین عبارت نقل کرده است: «هرگاه معاویه را بر این چوبها دیدید، او را بکشید» و نیز آورده است: عمر از حسن روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه معاویه را بر منبرم دیدید، او را بکشید»(۳).

مناوی از علمای اهل سنت در کتاب معروف خویش کنوز الحقایق(۴)، گفته است: احتمال قوی وجود دارد که مراد از «منبر» در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله: «هرگاه معاویه را بر منبرم دیدید...» مطلق منبر باشد، زیرا هر منبری که در اسلام بر آن بالا روند و ایراد سخن کنند، منبر پیامبر صلی الله علیه و آله است، نیز احتمال دارد که مراد از آن منبر، تنها منبر پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه باشد.

این احتمال دوم را آنچه پیشتر در حدیث ابو سعید بیان شد تأیید می کند و حتی بر آن دلالت دارد: «وقتی معاویه را دیدید که بر این چوبها بالاـ می رود...». در هر حال، بر حسب احادیثی که بیان شد، معاویه از کسانی است که کشتن او به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله واجب است، لیک مسلمانان در اجرای این فرمان کوتاهی کردند. واجب بودن کشتن معاویه بنابر احتمال اول، روشن است. امّا بنا بر احتمال دوم، به دلیل چیزی است که ابن سعد آن را در الطبقات(۵)، روایت کرده و آن این است که معاویه به مدینه آمد و بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آلهبالا رفت. ابن سعد گوید: اسماعیل بن ابراهیم اسدی، از ایوب، از نافع به ما خبر داد: زمانی که معاویه به مدینه آمد، بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرد که ابن عمر را به قتل برساند.

آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله این فرمان را صادر کرد تا بیانی باشد از سوی او برای

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۲۹.
۲- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۱۰ و ج ۷، ص ۳۲۴.
۳- تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۷۴.
۴- کنوز الحقایق، ص ۹.
۵- الطبقات، ج ۴، ص ۱۳۶.

گمراه بودن معاویه. لیک معاویه در دوران عمر بن خطاب پس از مرگ برادرش یزید بن ابی سفیان، حکومت شام را در دست گرفت. عمر وی را به استانداری شام برگمارید و این در حالی بود که عمر به سختگیری در حسابرسی استانداران زبانزد همگان بود و سختگیری او با ابو هریره، پس از آن که وی را از استانداری بحرین برکنار و به دزدی از بیت المال مسلمانان متهم کرد، دهان به دهان گشت. لیک [شگفت آور است که] عمر هیچگاه از معاویه حساب نکشید. وانگهی نمی دانیم که چگونه خلیفه مسلمانان از این موضوع غفلت کرد که «طُلَقاء» [=

آزادشدگان] حق حکومت بر مسلمانان را ندانند(۱)؟

ابن اثیر در شرح حال معاویه بن ابی سفیان آورده است: «عبدالرحمن بن ابزی از عمر نقل کرده که گفت: این خلافت در میان اهل بدر است که کسی از آنان بر جای نمانده است و سپس در میان اهل اُحُد است که از آنان هم کسی باقی نمانده است و آنگاه در میان فلان و فلان. امّا در آن هیچ حقی نیست، نه برای آزاده شده، نه برای فرزند آزاد شده [یعنی ابوسفیان و معاویه] و نه برای آنان که در فتح مکّه مسلمان شدند(۲).

ابن عبدالبرّ در شرح حال «عبدالرّحمن بن غُنْم اشعری» می گوید:

«او به صاحب معاذ معروف است، زیرا همیشه به همراه او بود و از عمر بن خطاب روایت نقل کرده است و از فقیه ترین شامیان بود و همو کسی است که به عموم تابعان در شام دانش فقه آموخت و دارای شکوه و منزلت بود. او کسی است که ابو هریره و ابودرداء را در «حمص» مورد سرزنش قرار داد و این زمانی بود که آن دو به عنوان فرستادگان معاویه از نزد علی علیه السلام باز می گشتند. از جمله

۱- عبدالرحمن بن الجوزی، المنتظم فی تاریخ الملوك والأمم، ج ۴، ص ۷؛ شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۳۴۶-۳۴۷، ح ۱؛ بحارالأنوار، ج ۳۰، ص ۲۸۷، ح ۱۵۱ و ج ۹۲، ص ۳۶، ح ۲؛ شیخ طوسی، الاحتجاج، ص ۲۷۵.
۲- أسدالغابه، ج ۴، ص ۳۸۷؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۲۴۸، بخش اول.

چیزهـایی که عبـدالرحمن بن غنم اشـعری به آنهـا گفت این سـخنان بـود: از شـما شـگفت آور است! چگـونه آنچه را آوردید برایتان روا شد و از علی علیه السـلام بخواهید که خلافت را شورایی کند، در حالی که به خوبی می دانید که مهاجران، انصار، مردم حجاز و مردم عراق با او بیعت کرده اند و کسی که از او خشنود است بهتر از کسی است از او ناخشنود می باشد و کسی که بـا او بیعت کرده، بهـتر از کسـی است که بـا او بیعت نکرده است. معـاویه را چه حقی است که در شـورا دخـالت کنـد، در حالی که وی از آزادشدگان است که خلافت بر ایشان روا نیست. معاویه و پدرش از سرکردگان احزابند [که با پیامبر صلی الله علیه و آله جنگیدند]. راوی گوید: ابو هریره و ابودرداء از آمدن خود پشیمان شدند...»(۱).

معـاویه در دوران خلافـت عثمـان، آمـادگی یورش به خلافت را برای خویش به وجود آورد و هنگامی که عثمان کشـته شـد، آتش فتنه ها را روشن کرد و در جنگ صـفین خون هشـتاد هزار مسلمان را بر زمین ریخت و پس از جنگ صفین نیز گشتها و گروههای کوچک نظامی را به اطراف شـهرها اعزام کرد تا در میان مسـلمانان ایجاد هرج و مرج و آشوب کند. نیز برای تثبیت حکومت خود و سـرکوب مردم، احادیثی را جعل کرد و همچنین گروههایی سیاسـی - دینی را به نام اسلام به وجود آورد که یک بار به نام مرجئه و بار دیگر به نام جبریه یاد می شد تا از این طریق قیام بر ضد خود را تحریم کند(۲).

امام حسن علیه السلام خواست بر طبق فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله معاویه را بکشد، لیکن

مردم او را تنها گذاردنـد و پیمانی را که با او بسـته بودنـد شکسـتند و لذا ناگزیر شد با معاویه صـلح کند. پس از پیمان صـلح، معاویه به کوفه آمد و به رغم این که در پیمان نامه صـلح امضا کرده بود که به آیین اسـلام پای بند بماند، سـپاهش را به کوفه سرازیر کرد و خطاب به کوفیان چنین گفت:

ص:۱۵۰

۱- الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۰۲؛ أسدالغابه، ج ۳، ص ۳۱۸، با اندکی اختلاف.

۲- اشعری، مقالات الاسلامیین، ص ۱۴۱

ای مردم کوفه، آیا تصوّر می کنید که من برای نماز، زکات و حج با شما می جنگم، می دانم شما نماز می گزارید، زکات می دهید و حج به جای می آورید؟ لیک من به این سبب با شما جنگیدم که بر شما حکومت کنم و خداوند این مقام را به من داد و شما نمی خواستید. هان بدانید، هر مالی که در این آشوب به غارت رود و هر خونی که ریخته شود، به هدر رفته است و هر شرطی را که شرط کردم، زیر این دو قدم من باشد(۱).

این سخنان معاویه باطل کردن آشکار و شکستن رسواکننده بندهای پیمان نامه صلح بود و این شکستن پیمان با توطئه کشتن امام حسن علیه السلام همراه شد. از این رو، همسر آن بزرگوار، جعده بنت اشعث را فریب داد و او آن حضرت را با زهر به شهادت رسانید. معاویه جعده را تطمیع کرد که وی را به همسری فرزندش یزید درآورد. امّا پس از آن که وی به این جنایت دست زد، به وعده اش وفا نکرد.

امام حسن علیه السلام با پیمان صلح توانست معاویه را رسوا کند، زیرا می دانست که معاویه به هیچ شرطی پای بند نخواهد بود. معاویه با ادّعاهای خویش مردم را گول زد و پیمان صلح نیرنگ او را آشکار ساخت. چه، معاویه تاج خلافت را بر سر فرزندش یزید نهاد و او را پس از خود، فرمانروای امت قرار داد. با این که بر اساس پیمان نامه صلحی که معاویه امضا کرده بود باید امام حسن علیه السلام پس از مرگ معاویه خلیفه مسلمانان می شد و چنانچه امام حسن پیش از معاویه رحلت می کرد، باید امام حسین علیه السلام مقام خلافت را بر عهده می گرفت.

هنگامی که حکومت معاویه پابرجا شد، وی کینه هایی را که در دل داشت برملا کرد و به گسترش وحشت و برانگیختن آشوبهای نژادی، تعصبهای جاهلی و آداب و سنن قبیله ای پرداخت و به کشتار دوستان علی علیه السلام دست یازید و به یکی از فرماندهانش چنین نوشت: «به هر کسی که مخالف تو باشد برخوردی، او را بکش و گردن اهالی هر دهکده ای را که از آن گذر می کنی بزن و اموالشان را

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۵.

چپاول کن که چپاول اموال همچون کشتن است، امّا دل را بیشتر به درد می آورد»(۱).

معاویه به فرمانداران‌ش در تمامی شهرها نوشت: «بنگرید، هر کس که علیه او گواه اقامه شود که دوستدار علی و خاندان اوست، نامش را از دفتر خط بزنید و عطا و روزی اش را قطع کنید»(۲).

آنگاه دستور داد که اولیای خدا را بر منبرها لعن کنند و بدین سبب، امام علی علیه السلام را هزار ماه بر منبرهای بنی امیه لعن می کردند، یعنی بیش از هشتاد سال(۳). از این روی، آیه «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ» را به گونه ای که یاد کردیم تأویل می کردند.

درباره دشمنی معاویه با پیامبر صلی الله علیه و آله و عربده های جاهلی او، روایت زیر بسنده می کند:

«مطرف بن مغیره بن شعبه گوید: من به همراه پدرم بر معاویه وارد شدیم و پدرم با او سخن می گفت و سپس روی به من می کرد و از معاویه و هوش او یاد می نمود و از آنچه از وی می دید ابراز شگفتی می کرد. شبی مغیره بسیار خشمگین از نزد معاویه آمد و از خوردن شام هم خودداری کرد و من ساعتی در انتظار او نشستم و گمان کردم به سبب اتفاقی که درباره ما یا عملکرد ما پیش آمده، غمگین است. به او گفتم: چه شده است که از آغاز شب، شما را غمگین می بینم؟ گفت: ای فرزندم، من از نزد پلیدترین مردم آمدم! گفتم: او کیست؟

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۸۶.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۵.

۳- ابن عبد ربه در العقد الفرید، ج ۲، ص ۳۰۱ روایت کرده است: معاویه، علی را بر منبر لعنت کرد و به کارگزارانش نوشت که او را بر منابر لعنت کنند و آنان هم این کار را کردند. پس امّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله به معاویه نوشت: شما بر منبرهایتان خدا و رسول او را لعنت می کنید، زیرا علی بن ابی طالب و دوستانش را لعنت می کنید و من گواهی می دهم که خدا و رسولش او را دوست داشت. امّا معاویه به سخن او توجه نکرد.

گفت: با معاویه خلوت کردم و به وی گفتم: ای سرور خداباوران، اکنون که به آرزوهایت رسیده ای، ای کاش عدالت را اجرا می کردی و به گسترش دادن نیکی می پرداختی، زیرا سنّ تو بالا رفته است و ای کاش به برادرانت از قبیله بنی هاشم نگاهی می افکندی و نسبت به آنان صله رحم انجام می دادی که به خدا سوگند، امروز نزد آنان چیزی نیست که تو از آن بیم داشته باشی. پس معاویه خشمگین شده، سخت برآشفت و گفت: هیهات، هیهات. مردی از قبیله تیم فرمانروا شد و به عدالت رفتار کرد و آنچه خواست انجام داد. امّا سوگند به خدا، به محض این که از دنیا رفت، یاد او هم از میان رفت و تنها گوینده ای می گوید: ابوبکر گفت. سپس مردی از قبیله عدی به فرمانروایی رسید. پس کوشید و ده سال دامن به کمر زد. لیکن سوگند به خدا، به محض این که مُرد، یادش هم مُرد، جز این که گوینده ای گوید: «عُمَر». آنگاه برادر ما عثمان زمام حکومت را در دست گرفت و مردی به فرمانروایی رسید که احدی در نسب همانند او نبود. پس با وی آن گونه رفتار شد که شد. به خدا سوگند، او نیز به محض این که مرد، یادش از خاطره ها محو شد. امّا مردی از بنی هاشم (یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله) روزی پنج بار نامش برده می شود و [مردم با صدای بلند] فریاد می زنند: «اشهد انّ محمّداً رسول اللّه». ای بی مادر! پس از این، چه کاری می تواند ماندگار باشد؟ به خدا سوگند که جز نابود شدن و زیر خاک رفتن سرنوشتی نخواهد داشت»(1).

وانگهی همین که اوضاع به نفع معاویه برقرار شد، وی به اجتهادها و ابراز نظرهایی درباره تغییر قوانین و احکام اسلامی دست یازید و آنچه از این احکام را که می خواست عوض کرد تا آن جا که برخی از آنها را به «اوّلیات معاویه»

۱- العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۹۷؛ الموفقیات، ص ۵۷۶، چاپ وزارت اوقاف، بغداد، سال ۱۳۹۲ه ؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۱. هر که در جستجوی اطلاعاتی بیشتر باشد به کتاب الغدیر، اثر علامه امینی، ج ۱۰، ص ۱۳۸-۳۸۴ رجوع کند.

نامیدند(۱). پس از وی یزید روی کار آمد و تو چه دانی که یزید چیست!

در کتاب صحیح بخاری، باب قول النّبی صلی الله علیه و آله آمده است که پیامبر فرمود: «نابودی امت من به دست نوجوانانی کم خرد خواهد بود»(۲).

موسی بن اسماعیل، از عمرو بن یحیی بن سعید بن عمر بن سعید برای ما حدیث کرد و گفت: جدّم به من خبر داد: من با ابوهریره در «مسجد النّبی» در مدینه بودم و مروان نیز به همراه ما بود. ابوهریره گفت: از راستگوی راستین شنیدم که می گفت: «نابودی امت من به دست نوجوانی از قریش است».

شارح صحیح بخاری، ابن حجر عسقلانی در فتح الباری(۳)، می گوید: ابو هریره در بازار راه می رفت و می گفت: بارخدایا، مرا به سال شصت و دوران حکومت کودکان نرسان. ابن حجر گوید: این سخن اشاره به این مطلب دارد که نخستین دوران حکومت نوجوانان در سال شصت بوده است و در واقع همین طور است، زیرا در این سال بود که یزید جانشین پدرش معاویه شد و تا سال ۶۴ه . باقی ماند و مرد. سپس فرزند یزید به نام معاویه زمام حکومت را در دست گرفت و پس از چند ماه درگذشت. نیز شارح می افزاید: نخستین فرد این نوجوانان یزید بود، همان گونه که سخن ابوهریره به «سال شصت و حکومت کودکان» این موضوع را نشان می دهد.

ابن حجر هیثمی در کتابش: مجمع الزوائد(۴)، از مسند ابی یعلی و بزّاز و ابن حجر هیثمی در الصواعق المحرقه(۵) از مُسند رویانی و از ابی درداء روایت کرده

است: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «نخستین کسی که سنّت مرا تغییر دهد،

۱- برخی از این اجتهادها را یعقوبی در تاریخش و سیوطی در تاریخ الخلفاء در هنگام بیان سیره معاویه آورده است.

۲- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۸۸ .

۳- فتح الباری، ج ۱۳، ص ۷-۸.

۴- مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۳۲.

۵- الصواعق المحرقه، ص ۱۳۲.

مردی است از بنی امیه که به وی یزید گویند».

ابو یعلی و بزّاز روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وضعیت امت من همچنان بر عدالت استوار است و نخستین کسی که این وضعیت را بر هم می زند مردی است از بنی امیه به نام یزید».

قاضی نعمان مصری در کتابش: المناقب و المثالب(۱)، از پیامبر صلی الله علیه و آلهروایت کرده است: او روزی به معاویه که به جامه اش می نازید و از آن در شگفت بود، نگاه کرد و به او فرمود: «چه روزی خواهد داشت امتم از دست تو و چه روزی می خواهد داشت فرزندانم از دست تو! زیرا توله ای از پشت تو بیرون آید که آیات خدا را به باد تمسخر گیرد و آنچه را خداوند حرام کرده، حلال بشمارد».

در کنزالعمال(۲) اثر متقی هندی، ج ۶، ص ۳۹، این حدیث آمده است: «یزید... خدای یزید را برایت مبارک نگرداند. خبر شهادت حسین را به من دادند و تربتش را برایم آوردند و قاتل او را به من معرّفی کردند. دریغا برای فرزندان خاندان محمّد، از خلیفه ای به خلافت رسیده و عیاش که فرزندم و فرزند فرزندم را می کشد!»

طبرانی آن را از معاذ روایت کرده و ابن حجر هیثمی در مجمع الزوائد(۳)، آن را از معاذ بن جبل نقل کرده است. امّا او گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «و یزید...

خدای درباره یزید برکت ندهد. سپس گریست و آنگاه فرمود: خبر شهادت حسین را به من دادند». مناوی این حدیث را در فیض القدیر آورده و گفته است: ابن عساکر آن را از سلمه بن اکوع روایت کرده است و ابن نعیم و دیلمی آن را از وی نقل کرده اند.

۱- المناقب والمثالب، ص ۷۱.

۲- کنزالعمال، ج ۶، ص ۳۹.

۳- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۹.

نیز در کنزالعمال(۱)، آمـده است: رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند به تو درباره یزید بدزبان و ناسـزاگو برکت ندهد. هان! خبر شـهادت حبیبم حسین را به من دادند، تربتش را برایم آوردند و من قاتل او را دیدم. هان! او پیش روی مردمی به شـهادت می رسـد که او را یاری نمی کنند. پس همگی دچار کیفر کردار خود می شوند». ابن عساکر این حدیث را از عبد اللّه بن عمر بن خطاب نقل کرده است.

اگر کسی این احادیث نبوی را نشنیده باشد، باید شیوه رفتار یزید را شنیده باشد که کاروانها آن را با خود بردند و میان شهرها پراکنده ساختند.

یزیـد در فضایی پرورش یافت که از فضای اسـلام بسـیار دور بود، زیرا منطقه «حواریین» که مادر یزید و خویشاوندانش در آن زنـدگی می کردنـد، دارای فضای مسـیحی بود. یزیـد پس از آن که در آن پرورش یافت، به حواریین علاقه پیـدا کرد و هر از چنـدگاهی از این منطقه بازدیـد می کرد(۲). پس از مردن معـاویه، یزیـد در حـالی حکـومت را در دست گرفت که در همـان منطقه بود و زمـانی که یزیـد خود به هلاکت رسـید، نیز در همین منطقه و سـرگرم نوشـیدن شـراب و انجام دادن گناهان بود و پس از گذشت ده روز از مردن پدرش بازگشت و در حالی که او را زیر خاک کرده بودند بر گورش نماز گزارد(۳).

اسـتاد عبـد اللّه علایلی در کتابش پیرامون امام حسـین علیه السـلام به نام سـمو المعنی فی سـمو الـذات(۴)، می گویـد: چنانچه یقینی یا نزدیک به یقین باشد که تربیت یزید، اسـلامی محض نبوده، یا به بیان دیگر: مسـیحی محض بوده است، هیچ شـگفتی نخواهـد داشت که فردی متجـاوز و بی بـاک و توهین گر به عـادات و رسوم جـامعه اسـلامی باشـد و برای آداب و عقایـد این جامعه هیچ ارزشی قایل نباشد و بدان

۱- کنزالعمال، ج ۶، ص ۲۲۳.

۲- عمر ابو النصر، معاویه بن ابی سفیان، ص ۲۸۲.

۳- ابن عربی، الفتوحات المکیه، ج ۴، ص ۲۶۵.

۴- سمّو المعنی فی سمّو الذات، ص ۵۹.

اهمیت ندهد بلکه اگر جز این باشد جای شگفت است.

استاد عمر ابو نصر می گوید: استاد یزید یا اساتید او ناشناخته اند. «لامنس» خاورشناس یسوعی برای این کاستی تاریخی(۱) تأسف می خورد، زیرا وی بر این باور است که ممکن است استاد یزید یکی از مسیحیان شرقی باشد. به ویژه این که یزید به یک کاهن مسیحی دستور داد فرزندش خالد را تربیت کند.

یزید نزد داییهایش از قبیله بنی کلاب در صحرا پرورش یافت و آنان پیش از اسلام پیرو آیین مسیح بودند. یزید آزادانه با جوانان بی بند و بار این قبیله معاشرت داشت و لذا تا حدّ زیادی از رفتار آنان اثر پذیرفت و با آنان شراب می خورد و سگ بازی می کرد(۲).

سیّد میر علی هندی که به مقایسه یزید با پدرش پرداخته، وی را چنین توصیف می کند: یزید همانند پدرش سنگدل و نیرنگباز بود. امّا زرنگی او را نداشت. او از این توان برخوردار نبود که اقدامات بیرحمانه اش را با پوششی از نزاکت و نرمی دیپلوماسی پنهان کند. به سرشت از هم فرو پاشیده و اخلاق پست یزید، مهربانی و عدالت راه نداشت. او از کشتن و شکنجه احساس لذت می کرد و به تماشای رنجهای دیگران می نشست. او کانون زشت ترین رفتارها بود و بهترین گواه برای اثبات این موضوع، وجود همپیالگان اوست، چه مرد و چه زن که از ته ماندگان جامعه بودند(۳).

طبری در تاریخش(۴)، در ضمن نقل شعر ابن عراده روایت کرده است که یزید در تمام زندگی اش تا دم مرگ شراب می نوشید. او در میان پیاله شراب و مشک شراب و میان زنان آوازه خوان و آلات رقص و موسیقی به هلاکت رسید. ابن

۱- معاویه، ص ۳۵۹.

۲- ابراهیم اشکیانی، کربلا بین الحقائق و الأوهام، ص ۶۱-۶۲.

۳- روح الإسلام، ص ۲۹۶.

۴- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۳.

عراده چنین گوید:

أَبَنی أمیّه انّ آخِرَ ملککم

جسدٌ بحوّارینَ ثمّ مُقیمُ

ای فرزندان امیّه، آخرین فرمانروای شما لاشه ای است در حوّاریین که در آن جا اقامت گزیده است.

طرقَت منیّته و عند وسادِه

کوبٌ و زقٌّ راعفٌ مرثومُ

مرگ او در حالی فرا رسید که در کنار بالش وی فنجانی و مشکی از شراب و بینی شکسته و خون آلود بود.

و مرأةٌ تبکی علی نشوانه

بالصِّنجِ تقعدُ تارةً و تقومُ

زنی در کنارش بود که بر مستی او می گریست و با آوازِ سنج گاه می نشست و گاه می ایستاد.

مِی خوارگی یزید زبانزد همگان بود تا آن جا که برخی از منابع می گوید: عامل مرگ یزید این بود که وی مقدار زیادی شراب نوشید و منفجر گردید. او گروهی از عیاشان و بی بند و بارها را برای خود انتخاب کرده بود و شبهای خویش را با آنان در شرابخواری و آوازه خوانی می گذرانید. پیشاپیش همپیالگان او اخطل، شاعر عیّاش مسیحی قرار داشت. یزید و این شاعر شراب می نوشیدند و به موسیقی گوش فرا می دادند. وقتی به سفر می رفت، این شاعر را به همراه خود می برد. چون یزید به هلاکت رسید و قدرت به دست عبدالملک بن مروان افتاد، وی اخطل را از مقربانش قرار داد و اخطل در حالی که جامه ابریشمی بر تن داشت و زنجیری از طلا بر گردنش آویخته بود و شراب قطره قطره از ریش وی می چکید، بی اجازه بر او وارد می شد(۱).

در تاریخ ابن کثیر(۲)، آمده است: یزید همدم شراب بود و معاویه خواست به وی اندرز دهد که در این کار اندکی مدارا کند و گفت: ای فرزندم، چقدر خوب

۱- الأغانی، ص ۷، ص ۱۷۰.

۲- تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۲۸.

است، به هدفت برسی بی آن که به عیاشی و بی بند و باری دست یازی که آبرو و منزلت تو را ببرد، دشمنت به تو دشنام دهد و دوستت به تو بدبین شود. سپس گفت: ای فرزندم، من ابیاتی را برایت می خوانم و تو آن را یاد بگیر و حفظ کن و آنگاه چنین گفت:

انصبْ نهارکَ فی طِلابِ العُلی

واصبر علی هجر الحبیبِ القریب

تا می توانی روزت را در جستجوی کارهای والا بگذران و بر رنج دوری دوست نزدیک شکیبایی کن.

حتّی اذا اللّیل أتَی بالدُّجی

و اکْتحلَت بالغُمضِ عین الرّقیب

تا این که شب پرده تاریکش را بگستراند و چشمان رقیب را با خواب سرمه کشد.

فباشر اللّیل بما تشتهی

فانّما اللّیلُ نهارُ الاریب

پس در شب هر چه خواهی بکن که همانا شب، روز زیرکان است.

کم فاسقٍ تحسبه ناسکا

قد باشر اللّیل بامرٍ عجیب

چه بسیار گنهکاری که وی را زاهد می پنداری و حال آن که در شب کارهای شگفت آوری انجام داده است.

غَطّی علیه اللّیلُ اَستارهُ

فبات فی امنٍ و عیشٍ خصیب

شب پرده هایش را روی او برکشید و لذا در کمال امنیت و خوشی شب را سحر کرد.

و لذّهُ الاحمقِ مکشوفهٌ

یسعی بها کلُّ عدوٍّ مُریب

لذت جویی انسان نابخرد برملاست که هر دشمن مشکوکی آهنگ آن می کند.

ابن کثیر همچنین در تاریخش می افزاید: یزید سخت شهوتران بود و بعضی از اوقات نماز را ترک می کرد(۱).

ص:۱۵۹

۱- تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۳۰.

یعقوبی در تاریخ خود(۱)، آورده است: چون معاویه خواست از مردم برای یزید بیعت ستاند، از زیاد بن ابیه درخواست کرد که از مسلمانان بصره بیعت بگیرد. پاسخ زیاد به او چنین بود: چنانچه مردم را به بیعت با یزید فراخوانیم، آنان درباره ما چه خواهند گفت، در حالی که وی با سگها و میمونها بازی می کند، جامه های رنگارنگ می پوشد، معتاد به شراب است، با ساز و آواز زندگی می کند و در همین حال، حسین بن علی علیه السلام عبد اللّه بن عباس، عبد اللّه بن زبیر و عبد اللّه بن عمر هم حضور دارند؟ لیک [پیشنهاد می کنم که] به او دستور بده تا

یک یا دو سال همانند این شخصیتها رفتار کند تا شاید بتوانیم مردم را درباره او فریب دهیم.

معاویه یزید را به حجّ فرستاد و حتی برخی گفته اند: او را به همراه خود به حج برد امّا یزید در مدینه بر سر سفره شراب نشست. عبد اللّه بن عباس و حسین بن علی علیه السلام خواستند با وی دیدار کنند. پس یزید دستور داد، شراب را از سفره بردارند. به وی گفتند: اگر بوی شرابت به مشام ابن عباس برسد، آن را بشناسد. از این رو از آمدن وی جلوگیری کرد و به حسین علیه السلام اجازه داد. وقتی حسین وارد شد، بوی شراب و مشک را یافت. پس فرمود: ای پسر معاویه، این بوی چیست؟ یزید گفت: این بویی است که در شام برای ما درست می کنند.

آنگاه یزید کاسه شرابی خواست و آن را سر کشید و سپس کاسه دیگری خواست و گفت: ای غلام، آن را به ابا عبد اللّه بده. حسین فرمود: ای مردک، شرابت از آن خودت باشد. پس یزید چنین گفت:

الا یا صاح للعجب

دعوتُکَ ثمّ لم تُجبِ

هان، ای رفیق من، جای شگفت است که تو را [به خوردن شراب] دعوت کردم و تو پاسخ ندادی.

الی القینات و اللّذّا

ت والصّهباء و الطّرب

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰.

تو را به کنیزکان آوازخوان و لذتها و شراب و رامشگری فرا خواندم

و باطیهٍ مُکلّلهٍ

علیها سادهُ العرب

و قدحی بزرگ شراب که بزرگان عرب بدان آراسته شده اند.

و فیهنّ الّتی تبلت

فؤادَک ثمّ لم تتُب

در میان این زنان کسی هست که دل تو را از عشق خود بیمار سازد و آنگاه از او باز نگردی.

امام حسین علیه السلام به یزید حمله کرد و فرمود: «بلکه دل تو را بیمار کند ای پسر معاویه»(۱).

یعقوبی گوید: معاویه به حج رفت و خواست از مردم مکّه و مدینه [برای یزید] بیعت ستاند. عبد اللّه بن عمر از این کار خودداری کرد و گفت: آیا به کسی بیعت کنیم که با میمونها و سگها بازی می کند، شراب می خورد و آشکارا گناه می کند؟ در این صورت، در پیشگاه خدا چه توجیهی خواهیم داشت؟

عبداللّه بن زبیر گفت: در نافرمانی آفریدگار نباید از آفریده ای فرمان برد، در حالی که وی دین ما را از ما گرفته است(۲). در روایتی آمده است که حسین علیه السلام به معاویه گفت: «گویی پوشیده ای را توصیف می کنی، یا غایبی را می نمایانی و یا از چیزی خبر می دهی که تنها تو از آن آگاهی داری. در حالی که یزید خود [با کارهایی که انجام داده] دیدگاهش را نشان داده است. اگر می خواهی یزید را بشناسی، بنگر که چگونه سگهای جنگی را به جان هم می اندازد، با همتایانش کبوتر بازی می کند و با زنان آوازه خوان و نوازنده ارتباط دارد. یزید را با این رفتارهایش بشناس و از آنچه می خواهی [درباره او] انجام دهی دست بردار»(۳).

یزید شاعر بوده و درباره شراب و موسیقی فراوان شعر گفته است و از آن

۱- الأغانی، ج ۱۴، ص ۶۱؛ الکامل، ج ۴، ص ۵.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۸.

۳- ابن قتیبه، الإمامه والسیاسه، ج ۱، ص ۱۷۰.

جمله این شعر است:

معشر النّدمان قُوموا

واسمعوا صوت الأغانی

ای همپیالگان، برخیزید و به آواز ترانه ها گوش فرا دهید.

واشربوا کأس مدامٍ

واترکوا ذکر المثانی

جام شراب انگوری بنوشید و خواندن سوره حمد در نماز را رها کنید.

شغلتْنی نغمهُ العی-

-دانِ عن صوت الأذان

نای نی مرا از گوش دادن به صدای اذان باز داشت.

و تعوّضتُ من الحُو

رِ عجوزا فی الدّنانِ(۱)

و در خرامان رفتن، زن سپید تن زیبا چشم را به پیرزنی فرتوت عوض کردم.

صاحب الأغانی روایت کرده است: از میان خلیفگان، یزید بن معاویه نخستین کسی بود که نوازندگی را رواج داد و از آوازخوانان پذیرایی کرد و آدم کشی و نوشیدن شراب را علنی ساخت. غلام او سرجون نصرانی و اخطل شاعر نصرانی همپیاله او می شدند و از جمله آوازه خوانان سائب خاثر نزد وی می آمد و پیش او می ماند و به هرزگی می پرداخت(۲).

در انساب الاشراف اثر بلاذری آمده است: یزید بن معاویه نخستین کسی بود که آشکارا شراب نوشید، شیفته موسیقی و شکار بود، کنیزان و غلامان برای خویش برگرفت و همچون عیاشان از بازی با میمونها و به جان هم انداختن سگها و خروسها با یکدیگر شادمان می شد.

بلاذری از پیرمردی از مردم شام روایت کرده است: سبب مرگ یزید آن بود که وی در حالی که مست بود، میمونی بر ماده خری سوار بود و سپس خود به دنبال آن دوید و بر زمین افتاد. پس گردنش شکست و یا در اندرون او چیزی پاره شد. همچنین از ابن عیاش نقل شده که گفت: یزید که مست بود به همراه

۱- سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۱۶۴.

۲- الأغانی، ج ۱۶، ص ۶۸.

اطرافیانش برای شکار بیرون آمد و بر اسبی سوار شد، در حالی که پیش روی او ماده خری وحشی قرار داشت و بر این ماده خر میمونی را بار کرده بودند و ماده خر می دوید و یزید چنین می گفت:

ابا خلفٍ إحتَلْ لنفسک حیلهً

فلیس علیها ان هلکتَ ضمانُ(۱)

ای ابوخلف، برای خود چاره ای بیندیش که اگر به هلاکت برسی هیچ ضمانتی در آن نیست پس یزید بر زمین افتاد و گردنش شکست.

ابن کثیر در تاریخ خود(۲)، گفته است: یزید به نوازندگی، باده گساری، گوش دادن به آهنگهای مبتذل، شکار، کنیزبارگی و به جان هم انداختن سگها و قوچها و خرسها و بازی با میمونها، زبانزد همگان بود. روزی نبود که وی باده گساری نکند. میمون را با طنابی بر اسبی زین کرده می بست و آن را می دوانید. او بر میمونها و غلامان کلاه طلایی می پوشانید و میان اسبان مسابقه برگزار می کرد و با مرگ میمون غمین می شد. برخی گفته اند: سبب مرگ یزید آن بود که میمونی را برداشت و آن را بالا و پایین می انداخت و میمون او را گاز گرفت.

آری، این است یزید. او مردی مسیحی به نام «سرجون» را به عنوان مشاور خویش برگزیده بود که پیشتر رازدار معاویه بود. هرگاه یزید در امری به سردرگمی دچار می شد، با این مسیحی به مشورت می پرداخت و به نظر او عمل می کرد. یزید فرمان صادر می کرد که سرها را از بدنها جدا سازند و به نزد او بفرستند تا با دیده دل آسایی بدانها بنگرد و سرمست و شادمان شود و شکم خود را که با ریختن خونها سیر نمی شود سیر کند. او چقدر همانند مادر بزرگش «هند» جگرخوار است که جسم پاک حمزه سیدالشهداء، پسر عبدالمطلب را در احد

۱- انساب الاشراف، ج ۴، ص ۲. ابوخلف کنیه میمون یزید بود. او میمون دیگری داشت که کنیه اش ابوقیس بود و درباره آن هم شعری گفت:تمسّک أبا قیسٍ بفضل عِنانها فلیسَ علیها إن سقطْتَ ضمانُ ای ابوقیس به برکت زمام آن چنگ زن که اگر بیفتی هیچ ضمانتی در آن نباشد.

۲- تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۴۳۶.

مثله کرد و جگر او را جوید تا از اولیای خدا انتقام بگیرد.

چقدر تهدیدها، کشتارها، شکنجه ها، زندانها، تبهکاریها و ستمها در دوران یزید فراوان اتفاق افتاد که حتی نزدیکان دربار آن را تأیید کردند و پرهیزکاران از جان خویش ترسیدند.

معقل بن سنان نزد مسرف یعنی مسلم بن عقبه از یزید یاد کرد و گفت: من بر خلاف میل به این مرد بیعت کردم و رفتن من به سوی او بر حسب قضا و قدر بود. یزید فردی است که شراب می نوشد، با محارم خود زنا می کند. سپس به انتقاد از یزید پرداخت و از خصلتهای زشت او یاد کرد(۱).

طبری در تاریخ خود(۲)، از منذر بن زبیر روایت کرده است که یزید صد هزار [دینار]به او فرستاد تا دین وی را از او خریداری کند و او به سبب این پولها به وی بیعت نماید. منذر بن زبیر این پولها را گرفت و در میان مردم مدینه به ایراد سخن پرداخت و از جمله گفت: یزید به من صد هزار دینار فرستاده [تا من به وی بیعت کنم] و اینک هیچ مانعی برای خودم نمی بینم که آنچه را او با من رفتار کرده به شما گزارش دهم. به خدا سوگند، یزید باده می نوشد و به خدا سوگند، آنقدر به مستی دچار می شود که نماز را هم ترک می کند.

ابن حجر در الصواعق المحرقه(۳)، آورده است: واقدی از طریقهایی نقل کرده است که عبد اللّه بن حنظله غسیل الملائکه گفت: ما هیچگاه با یزید بیرون نیامدیم، مگر این که بیم داشتیم، هدف سنگهای آسمانی قرار گیریم، زیرا او مردی است که با زنان شوهردار، دختران و خواهران خود آمیزش می کند، باده می نوشد و نماز را به جای نمی آورد.

۱- حاکم، مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۵۲۲، به سند خود از عثمان بن زیاد اشجعی.

۲- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۶۸.

۳- صواعق المحرقه، ص ۱۳۲.

ابن سعد در طبقات خود(۱)، چیزی را نزدیک به همین روایت آورده است و آن این است که عبد اللّه بن حنظله گفت: ای قوم، از خدای پروا کنید که یگانه است و انبازی ندارد، سوگند به خدا، ما به همراه یزید بیرون نیامدیم، جز این که بیم داشتیم، هدف سنگهای آسمانی قرار گیریم، زیرا وی مردی است که با زنان شوهردار، دختران و خواهران خود آمیزش می کند، باده می نوشد و نماز را به جای نمی آورد. سوگند به خدا اگر کسی به همراه من نمی بود، از آزمایش خدا به خوبی بیرون می آمدم. امّا در آن روز مردمان هجوم آوردند و از هر سوی با او بیعت کردند.

با توجه به آنچه گفته آمد، چگونه برخی می گویند: لعن یزید روا نیست، زیرا او مسلمان است و ناسزاگویی به مسلمانان گناه محسوب می شود و نیز جنگ با یزید روا نیست، زیرا جنگ با مسلمان کفر است؟ اینک بیایید آنچه را که دانشمند مشهور اهل سنت «آلوسی» در تفسیرش آورده بخوانیم:

«کسی که می گوید: یزید با این جنایت گناهی مرتکب نشده است و لعن او روا نیست، سزاوار است این شخص در ردیف یاران یزید جای داده شود و امّا من می گویم: این خبیث [یعنی یزید] رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را باور نداشت و مجموع جنایتهایی که وی در حق اهل حرم خدا و اهل حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او در زندگی و پس از وفات انجام داد و توهینهایی که در حق ایشان روا داشت، در اثبات نامسلمانی او، از افکندن ورق قرآن در میان نجاست کمتر نیست. من گمان نمی کنم که این وضعیت او از دید رهبران مسلمانان آن روز پنهان بوده، لیکن کاری از دست آنها برنمی آمده است. اگر فرض کنیم که یزید پلید، مسلمان بوده است، او مسلمانی بوده که گناهان بزرگش از حدّ شمارش و بیان بیرون است. من به طور مشخص بر این باورم که لعن افرادی چون یزید جایز است، هر چند نمی توان گفت: در میان جنایتکاران، فردی همانند او وجود داشته باشد. پیداست

۱- طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۴۷.

که وی توبه هم نکرد و احتمال توبه او از ایمانش ضعیف تر است. از سخن شاعر بسیار فاضل، عبدالباقی افندی عُمَری موصلی، مرا خوش آمد که وقتی درباره لعن یزید از وی پرسیدند، چنین گفت:

یزید علی لعنی عریض جنابُهُ

فأغدُو به طول المَدی العَنُ اللَّعنا

یزید که جنابش در معرض لعن من قرار دارد، مدتهاست، در سپیده دم بدترین لعنها را بر او می فرستم.

چنانچه کسی از سخنان این یا آن بیم داشته باشد و نتواند آن گمراه [یعنی یزید]را آشکارا لعنت کند باید چنین گوید: خدای لعنت کند هر که را به کشتن حسین علیه السلام راضی شد و نیز هر کس را که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را بناحق آزار داد و

حق آنان را غصب کرد. چه، اگر کسی چنین گوید، به یقین یزید را لعنت کرده است، زیرا وی نخستین فردی است که در واقع از مصادیق این عموم به شمار می رود. سپس آلوسی گوید: برزنجی در الاشاعه و ابن حجر در الصواعق آورده است: چون فرزند امام احمد بن حنبل به نام عبد اللّه از وی درباره لعن یزید پرسید، او گفت: چگونه کسی که خدا وی را در کتابش لعنت کرده است، لعنت نشود! عبد اللّه پرسید: من کتاب خدا را خواندم، ولی لعن یزید را در آن نیافتم. امام حنبل گفت: خداوند می فرماید: «فَهَلْ عَسَیْتُمْ اِنْ تَوَلَّیْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوا فِی الاْرْضِ وَتُقَطِّعُوا اَرْحامَکُمْ * اُولئِکَ الَّذینَ لَعَنَهُمُ اللّه»(۱)؛ «آیا اگر به حکومت رسیدید، می خواهید در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندیتان را ببرید؟ اینانند که خدا لعنتشان کرده است...».

کدامین فساد و قطع صله رحم بدتر از آن چیزی است که یزید انجام داد؟ گروهی از عالمان به کافر بودن او یقین پیدا کرده، آشکارا وی را لعن نموده اند که قاضی ابویعلی و حافظ بن جوزی از آن جمله اند. تفتازانی گوید: ما درباره یزید و حتی درباره ایمان او درنگ نمی کنیم. خداوند او و یارانش را لعنت کند.

۱- محمّد / ۲۲-۲۳.

جلال الـدین سـیوطی آشـکارا یزیـد را لعنت کرده است. در تاریخ ابن وردی و کتاب الوافی بالوفیات آمده است: چون زنان و کودکان حسین علیه السلام و سرهای بریده را نزد

یزید آوردند، وی بر ایوان جیرون [= دروازه دمشق] نشسته بود. بناگاه کلاغ سیاه قارقار کرد و یزید چنین گفت:

لمّا بَدتْ تلک الحمولُ و اشرقَتْ

تلک الشّموسُ علی رُبی جِیرونِ

وقتی آن کجاوه ها نمایان شد و آن خورشیدها بر بلندای جیرون تابید.

نعبَ الغُرابُ فقلتُ قَلْ أوْ لا تَقُل

فلقد قضیتُ مِن النّبیِ دیونی

کلاغ سیاه قارقار کرد. پس گفتم: بگویی یا نگویی، من بدهکاریهای خود به پیامبر را ادا کردم.

معنای این سخن آن است که یزید در برابر کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را در

جنگ بدر کشت نظیر جدّش عتبه، دایی اش فرزند عتبه و دیگران، کسانی را از خاندان پیامبر به قتل رسانید و این کفر آشـکار است و چنانچه درست باشد که یزید این سـخن را گفته، به طور حتم به پیامبر صـلی الله علیه و آله کافر شده است. از این قبیل است مثل زدن یزید به سخن عبد اللّه بن زبعری پیش از اسلام آوردنش: لیتَ أشیاخی ببدرٍ(۱)... .

بنـابراین، یزیـد انسـان درستی نبوده است تا چه رسـد به این که شایسـته خلافت باشـد. فرزنـد وی «معاویه دوم» به این موضوع اعتراف کرد. در الصواعق المحرقه(۲) آمده است:

«از جمله نشانه های نیکی او [یعنی معاویه بن یزیـد بن معاویه] این بود که وقتی زمام حکومت را در دست گرفت، بر منبر رفت و چنین گفت: این خلافت ریسـمان الهی است و جدّم معاویه بر سـر مقام خلافت با صاحب آن و کسـی که بر این مقام از وی شایسته تر بود یعنی با علی بن ابی طالب علیه السلام جنگید و در حق شما

۱- تفسیر روح المعانی، ج ۲۶، ص ۲۷، در ذیل آیه: «فَهَلْ عَسَیْتُمْ اِن تَوَلَّیْتُمْ...».

۲- الصواعق المحرقه، ص ۱۳۴.

جنایتهایی را مرتکب شد که می دانید تا این که مرگش فرا رسید و در گورش گرفتار گناهانش گشت. سپس خلافت به پدرم سپرده شد، در حالی که شایسته آن نبود و با پسر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جنگید. پس عمرش کوتاه و نسلش بریده شد و در گورش گرفتار گناهانش گشت. سپس گریست و گفت: از بدترین کارها این است که ما از مرگ بد و فرجام سخت او آگاهی داریم. او خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشت، باده گساری را مباح اعلام کرد و کعبه را ویران نمود. من نه شیرینی خلافت را چشیدم و نه تلخی آن را به گردن می گیرم. پس شما می دانید و کارتان. سوگند به خدا، اگر دنیا خوب باشد، ما از آن بهره ای بردیم و اگر بد باشد، فرزندان ابوسفیان را همان مقدار که از این دنیا به آنان رسیده است، بسنده می کند.

ابن حجر گوید: آنگاه معاویه بن یزید در منزلش پنهان شد تا این که پس از چهل روز در سنّ بیست و یک یا بیست سالگی از این جهان رخت بر بست. پس خدا رحمتش کناد که درباره پدرش منصفانه سخنی گفت و کار را برای اهلش معرّفی کرد».

برخی گفته اند: معاویه بن یزید را کشتند. همچنان که آموزگار او را کشتند، به این سبب که وی زهد به دنیا را به معاویه بن یزید آموزش داده است. پس از این سفر دور و دراز تاریخی، می گوییم: اخلاق دینی، سیاسی - اجتماعی و انسانی همگی ایجاب می کند که حسین علیه السلام بپاخیزد تا فریاد تاریخی و طنین انداز خویش را در برابر ستم برکشد، ستمی که با تحریف، دین را و با مرگ روحی، مسلمانان را تهدید می کند و به همین سبب، آنان ستم را پذیرفته و با تسلیم شدن در برابر آن خانه نشین شده اند و غیرت، همّت، شهامت، جوانمردی و کرامت از میان آنان رخت بربسته است، تا آن جا که حکومت یزید را به رسمیت شناخته اند و یک کلمه حق در برابر فرمانروای ستمگر از دهانشان بیرون نیامد و شمشیری بر روی حاکم ستمگری کشیده نشد. پس دیدگان را بر جنایتهای بنی امیه فرو بستند و

ص:۱۶۸

شنیده ها درباره بی بند و باریها و هتک حرمتهای یزید را ناشنیده گرفتند.

بنابراین، امام حسین علیه السلام ناگزیر بود از روی عشق به خدا، اطاعت خدا و در راه خدا قیام کند، هر چند این قیام موجب شود که وی خونهای پاک و جانهای قدسی را از دست بدهد و خانواده اش دچار رنجها گردند. او به خوبی می دانست که یزید از هتک هیچ حرمتی و ارتکاب هیچ جنایتی پرهیز نخواهد کرد و با این جنایتها برای مردم ثابت خواهد شد که یزید کافر است و امت به تکالیف دینی خود عمل نکرده اند و این موضوع را امام حسین علیه السلام جز با خون پاک خود - که خون پاک پیامبر صلی الله علیه و آله است - نمی توانست ثابت کند.

بنابراین، امام حسین علیه السلام بدنش را در معرض شمشیرها، نیزه ها و تیرها و خانواده خود را در معرض کشته شدن و به اسارت رفتن قرار داد تا دین را پاس بدارد و مسلمانان را از بند بی خبری و عشق به دنیا و بیم برهاند. پس از واقعه کربلا و رفتارهای دلاورانه ای که امام حسین علیه السلام از خود نشان داد، یزید عملاً رسوا شد و کار او تا آن جا بالا گرفت که در واقعه حرّه به مدینه یورش برد و حرمت حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکست، زیرا که خون باشندگان این حرم و ناموس شان را به مدّت سه روز مباح اعلام کرد و سپاه او هزار و هفتصد تن از انصار، مهاجران، یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و بزرگان و ده هزار تن از مردم عادی را کشت و این همه به استثنای زنان و کودکانی بودند که به قتل رسیدند. این مطلب را ابن قتیبه در کتاب الامامه و السیاسه یاد کرده است. افزون بر این جنایتها، چقدر اموال مردم را به یغما بردند، فساد کردند و مسلمانان را به اسارت گرفتند و هزار دختر بی حرمت گردیدند و هفتصد زن از زنها باردار شدند. آنگاه یزید در سال ۶۴ه . کعبه را هدف قرار داد و آن را ویران ساخت. آن گونه که ابن اثیر در الکامل(۱)، بیان کرده است.

موقعیت آن روز، شناخت فرمان و حکم خداوند را ایجاب می کرد و

۱- الکامل، ج ۴، ص ۱۲۴.

حسین علیه السلام از خاندان وحی و منبع علم بود و نیز آن موقعیت به شجاعت والایی نیاز داشت که جز حسین علیه السلام کسی نمی توانست به سوی آن پرواز کند و جز سرور جوانان بهشت نمی توانست بدان دست یابد و از میان پیشینیان و پسینیان جز سرور شهیدان کسی نمی توانست از آن برخوردار گردد.

امام حسین علیه السلام در برابر مروان بن حکم که از او خواست با یزید بیعت کند، ایستاد و چنین فرمود:

«انّا للّه و انّا الیه راجعون. چنانچه امت به زمامداری چون یزید گرفتار شود، باید فاتحه اسلام را خواند. من از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

«خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است و هرگاه معاویه را بر منبر من دیدید، شکم وی را پاره کنید. امّا مردم او را [بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله] دیدند و شکم وی را نشکافتند، پس خداوند آنان را به یزید جنایتکار گرفتار کرد»(۱). ابن طاووس پس از نقل این سخن می گوید: آنچه برای ما ثابت شده، آن است که امام حسین علیه السلام از سرنوشت خود آگاهی داشته و تکلیف او همان بوده است که انجام داد.

از این رو، هر کس به حسین علیه السلام نپیوست، پشیمان شد. سلیمان بن صُرَد خزاعی در سال ۶۵ه . «قیام توّابین» را به وجود آورد. عبد اللّه بن حنظله غسیل الملائکه، قیام مدینه را برپا کرد. مختار ثقفی در سال ۶۶ه . در کوفه قیام کرد و در سال ۷۷ه . مطرف بن مغیره بن شعبه علیه حجاج بن یوسف دست به قیام زد و عبدالملک بن مروان را برکنار کرد. در سال ۸۱ه . عبدالرحمن بن محمّد بن اشعث نیز بر ضد حجاج قیام کرد. سپس زید بن علی بن الحسین علیه السلام در سال ۱۲۲ه . دست به قیام جانانه ای زد و آرامش را از بنی امیه گرفت تا جایی که حکومت آنان رو به نابودی نهاد. بنابراین، امام حسین علیه السلام به دو پیروزی و به هر دو نیکی دست یافت: پیروزی شمشیر بر ستم و پیروزی خون بر شمشیر ستمگر. او و یارانش به درجه والای شهادت رسیدند.

۱- اللّهوف، ص ۱۰؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۵.

تاریخ در برابر شجاعت حسینی سر تعظیم فرود می آورد، شجاعتی که جهان را دگرگون ساخت و با عالی ترین فداکاریها، آیین خدا را بر زمین پیاده کرد و سرکردگان کفر و گمراهی و تباهی را به چالش کشید.

ابن خلدون گوید: قاضی ابوبکر بن عربی اندلسی مالکی اشتباه کرده که در کتاب خود: العواصم و القواصم(۱) گفته است: «حسین با شمشیر دین خود کشته شد». چه، وی از این موضوع که در خلافت اسلامی عدالت امام شرط است غفلت کرده است و چه کسی از حسین علیه السلام در زمان و امامت خود و در نبرد صاحبان آرا و عقاید(۲) عادل تر بوده است؟ سپس یادآور شده که فاسق بودن یزید اجماعی است و با وجود این، وی برای امامت شایستگی ندارد و به همین دلیل، امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت که باید علیه او قیام کند. خودداری صحابه و تابعین از یاری حسین بدان سبب نبود که آنان عمل او را تأیید نمی کردند، زیرا که باور داشتند یاری کردن یزید در جنگ با حسین روا نیست بلکه کشتن او از جمله جنایتهای یزید است که فسق او را ثابت می کند و حسین در این جنگ شهید است.

ابن مفلح حنبلی گوید: ابن عقیل و ابن جوزی قیام بر ضد امام ناعادل را روا دانسته است، به این دلیل که حسین علیه یزید قیام کرد تا حق را برپا دارد. ابن جوزی این نظریه را در کتاب خود السرّ المصون از عقاید عامیه دانسته که بر گروهی از اهل سنت چیرگی یافته است. وانگهی بر فرض این که ما خلافت یزید را درست بدانیم، جنایتها و کارهایی از وی سرزد که هر کدام از آنها موجب به هم خوردن این عقد خلافت وی می شود(۳).

شیخ محمّد عبده می گوید: «چنانچه در دنیا حکومت دادگری که دین را به

۱- العواصم والقواصم، ص ۲۳۲.

۲- مقدمه ابن خلدون، ص ۲۵۴ - ۲۵۵.

۳- الفروع، ج ۳، ص ۵۴۸، باب قتال اهل البغی.

مورد اجرا گذارد یافت شود و در برابرش حکومت ستمگری باشد که دین را از بین ببرد، بر هر مسلمانی واجب است که حکومت نخست را یاری کند و از این باب است قیام امام حسین علیه السلام سبط پیامبر صلی الله علیه و آله علیه امام جور و ستم یزید بن معاویه که با زور و نیرنگ بر مسلمانان سلطه یافت. خداوند او را و هر که را که وی را یاری کرد همچون کرامیه و نواصب خوار و رسوا گرداند»(۱).

این چیزی است که اقدام با برکت حسینی و شجاعت آگاهانه او آن را به اثبات رسانید، شجاعتی که به جهاد در راه خدا، قیام برای خدا، زنده کردن دین، از بین بردن بدعتها، بریدن دستهای ستمگران، دور کردن ستمگر از حوزه دین و جامعه مسلمانان و رها ساختن بندگان خدا از گمراهی و سردرگمی فرا می خواند. امام حسین علیه السلام در این راه، بهترین یاران، اخلاصمندترین خویشاوندان، پاره های جگر و هر عزیزی را از دست داد و سپس جان پاکش را در طبق اخلاص نهاد و در راه خدا تقدیم کرد.

شجاعت حقیقی یعنی شجاعت ناب و بی مانندی که مورد خشنودی خداوند و پذیرش او واقع شود، زیرا این شجاعت است که با دانش، آگاهی، همّت، عمل، نیّت پاک، هدف مشخص و جهاد در راه خدا همراه می باشد.

۳- دعوت حق

نمی توان یورش ظالمانه بر مخالف و دشمن و رویارویی خشن و بی منطق با مردم را شجاعت نامید و همچنین نمی توان بسیج بدون توجیه یاران و دعوت بی دلیل مردم به جنگ را، شجاعت نام نهاد. شجاعت کامل، شجاعتی است که با آگاهی، گواهی به حق، گواهی مردم بر این حقانیت و آشنا کردن امت به واقعیت موجود و تکالیف خود همراه باشد. شجاعت حقیقی آن است که بیدارکننده، هشداردهنده، هدایتگر و بیانگر وظیفه شرعی باشد و همتها و تصمیمها را تا

۱- محمّد رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۱، ص ۳۶۷، مائده/۳۷.

سطح جهاد در راه خدا بالا برد.

شجاعت حق آن است که جهاد با زبان و قلم باشد و اگر اصلاح جامعه جز از طریق شمشیر امکانپذیر نباشد، باید بدان توسل جست. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «سنگ را به همان جایی که از آن آمده، برگردانید، زیرا بدی را جز بدی دفع نمی کند»(۱). بنابراین، امام علیه السلام سنگ را کنایه از بدی و برگرداندن آن به جای خود را کنایه از مقابله بدی با بدی آورده است و این ویژه بدی ای است که جز با بدی دفع نشود(۲).

سخن هدایتگر، وادارکننده به معروف و بازدارنده از منکر، بسیاری از بدیها را دفع می کند و حجت روشن و قاطع را بر مردم تمام می نماید و از نادان و ناآگاه و کسی که خود را به نادانی و ناآگاهی می زند و از هر ادّعاکننده ای عذر را برمی دارد. این گونه سخن گفتن شجاعت است، زیرا انسان مؤمن با روح انسانی آراسته شده که مردم را با زبان به کارهای نیک و اصلاح فرا می خواند و نیز با دلیل روشن و برهان قاطع آراسته گردیده که وی را وا می دارد، دست به اقدام زند و هر شک و شبهه ای را برطرف سازد.

هدف از سخن نه انتقامجویی است، نه کشتن، نه دامن زدن به رعب و وحشت و نه هجوم کینه توزانه به مخالفان و ناتوانان و بی گناهان، بلکه هدف اثبات حق و نابودی باطل است. بنابراین، سخن باید با دلیل قانع کننده همراه باشد. پیامبر هدایت و رحمت صلی الله علیه و آله نیز دعوت خود را به همین ترتیب آغاز کرد. پس حق را به مردم رسانید و به نیکی فرا خواند و حکمت را گسترش داد و با حکمت و اندرزهای نیکو با توده مردم سخن گفت و هنگامی که دید شمشیر شرک و کفر بر چهره اسلام آخته می شوند، شمشیر دفاع را برکشید و سرهای فتنه

۱- نهج البلاغه، حکمت ۳۱۴.

۲- کمال الدّین ابن میثم بحرانی، اختیار مصباح السالکین، ص ۶۵۱، تحقیق دکتر شیخ محمّد هادی امینی.

را برید و سرکردگان احزاب را تهدید کرد و آنان را از نیّت پلیدشان بازداشت.

پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اهل بیت علیهم السلام بر سر تأویل جنگیدند، همان گونه پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر تنزیل جنگید. از این رو، آنان تا آن جا که توان داشتند و راهی به سوی خدا پیدا کردند، مردم خود را به راه حق فرا خواندند و حتی امام علی علیه السلام ناگزیر شد که مارقین، قاسطین و ناکثین را با دلایل نیرومند باز دارد. امّا چون شمشیرهای آنان را دید که علیه اسلام از نیام بیرون آمده، ذوالفقارش را برکشید و آنان را در جمل و صفین و نهروان سرکوب کرد و چاره ای جز این نداشت، چرا که آیین خدا و حکومت اسلام در خطر بود و بیم آن می رفت که امت به انحراف دچار شود.

امام حسن علیه السلام آمد و به ایراد سخن پرداخت، مردم را به راه راست فرا خواند و فراوان اندرزشان داد. لیکن آن مردم نپذیرفتند و دلهایشان به سمت دنیا و چشمانشان به سوی دینارهای معاویه رفت و چون آنان را به پیکار با گمراهان فرا خواند، سستی و تعلل ورزیدند و از جای برنخاستند و سپس به او خیانت کردند و تنهایش گذاردند و نزدیک بود آن حضرت را به شهادت برسانند تا این که معاویه توسط «جعده» جنایتکار به وی زهر داد و او را به شهادت رسانید و امت به مصیبتی حقیقی گرفتار شد.

امام حسین علیه السلام آمد و کار خود را با شمشیر آغاز نکرد و مردم را در ابتدا به جنگ دعوت نفرمود بلکه سخنانی برای آنان ایراد کرد که هدایتگر و همراه با دلایل عقلی و نقلی بود. او اندیشه ها و وجدانها را مورد خطاب قرار داد و جانهای در خود فرورفته و دلهای سرگشته را درمان کرد و با شجاعتی خردمندانه و هدفدار، حق و حقیقت را فریاد زد، شجاعتی که تنها در دل آن رهبر بزرگ قرار داشت و با دوستی مردم و آگاهی همراه بود. چه کسی از حسین علیه السلامداناتر و در

هنگام سخن گفتن خوش بیان تر بود؟

سخنان امام علیه السلام عزم جهاد را گسترش می داد و روح شجاعت را در دلهای

زبون و شکست خورده برمی انگیخت، زیرا معاویه بیت المال مسلمانان را برای خریدن وجدانها و پیمانها هزینه کرد و مردم را با تشویق و تهدید به سوی خود کشانید و برای این کار، گویندگان درباری، محدّثان دروغگو و دینارهای سنگین وزن را مهیا کرد، دینارهایی که با دیدن آنها آب دهان هر آزمند شیفته دنیا، کم تقوا، سست ایمان و بی شخصیت همچون سیل روان می شد. برترین دلیل برای اثبات این سخن آن است که معاویه به مالک بن هبیره سکونی هزار درهم فرستاد و این هنگامی بود که به وی خبر رسید، سکونی از کشته شدن صحابی بزرگوار «حجر بن عدی» و یارانش به دست معاویه ناراضی است. سکونی با پذیرفتن این پول، بهای وجدانش را گرفت و از تصمیم خویش بر ایستادن در برابر ستم و فساد صرف نظر کرد.

معاویه اموالی را به برخی از فرماندهان سپاه امام حسن علیه السلام فرستاد و لذا آنان با بهره گرفتن از تاریکی شب با شتاب گریختند و هزاران سرباز هم از آنان پیروی کرده، پا به فرار گذاشتند. معاویه برای عمرو بن حریث، اشعث بن قیس، حجر بن حجر و شبث بن ربعی نقشه کشید و یکی از جاسوسان خود را به نزد هر کدام از آنان به تنهایی فرستاد که چنانچه حسن بن علی علیه السلام را بکشی، دویست هزار درهم، فرماندهی یکی از سپاهان شام و یکی از دخترانم را به تو خواهم داد. خبر این توطئه معاویه به حسن علیه السلام رسید. پس آن حضرت زره خود را پوشید و آن را زیر جامه اش پنهان کرد و از آنان پرهیز می کرد و برای ادای نماز برای آنان، تنها با

همین وضعیت حاضر می شد. یکی از آن سپاهیان در حال نماز تیر به سوی او پرتاب کرد و چون امام علیه السلام زره پوشیده بود بر او اثر نکرد و در تاریکی «ساباط»

یکی از آن نابکاران با خنجری زهرآلود بر او ضربه وارد کرد و این خنجر بر او کارگر افتاد. پس امام علیه السلام فرمان داد که او را به «جریحی» منتقل کنند(۱).

عشق به دنیا به شکل فزاینده و رسواکننده ای بر مردم چیره گشته بود و

۱- علل الشرائع، ص ۲۲۰ - ۲۲۱.

گروههای ذی نفع از یکدیگر پیشی می گرفتند تا فرمانداریها را قبضه کنند یا پس از ایستادن طولانی و ذلیلانه به دروازه فرمانروا چند درهمی به دست آورند و گروهی نبود که برای ردّ باطل و بیان آشکار حق آمادگی داشته باشد تا چه رسد به این که روبه روی ستمگران بایستد. زهیر بن مظاهر اسدی از امام حسین علیه السلام اجازه خواست تا از قبیله خود بنی اسد بخواهد که به او بپیوندد. امام به وی اجازه داد. امّا نتیجه این شد که قبیله او همگی منطقه را ترک کنند و به طور دستجمعی در همان شب از آن بیرون روند(۱). این در حالی بود که عبید اللّه بن زیاد هزاران نفر از کوفیان آماده کرد تا آنان را در خط دفاع از بنی امیه قرار دهد و توسط آنان حسین علیه السلام و یارانش را بکشد.

داستان مسلم بن عقیل علیه السلام معروف و زبانزد همگان است و این داستان از روحیه شکست خورده کوفیان حکایت دارد. به همراه مسلم چهار هزار نفر بودند که دارالاماره کوفه را در محاصره خود داشتند و پیرامون آن گشت می زدند و ابن زیاد در اندرون کاخ خود بود و تنها شمار اندکی از افراد نظامی که از سی نفر فراتر نمی رفت به همراه او بودند. لیک یاران مسلم با تبلیغ از صحنه گریختند و ابن زیاد به کشتن مسلم و هانی شتافت و این پس از زمانی بود که عشیره هانی وی را تنها گذاردند و از زندان رهایش نساختند و تنها به یک سخن دروغ و فریبنده بسنده کردند که هانی زنده است و کشته نشده.

از این جا می فهمیم که مردم پیش از گام نهادن به میدان نبرد، چقدر به آگاهی فکری و معنوی نیازمندند. امام حسین علیه السلام در هر موقعیتی، یادآوری و فراخوانی داشت و مردم را آگاه و بیدار می کرد و مسائل را برایشان بیان می نمود و شرح می داد. چنانچه وضعیت خلاف این را ایجاب می کرد، امام علیه السلام به سرزنش وجدانها می پرداخت، همتها را فریاد می زد، تصمیمها را برمی انگیخت، بزدلان را نکوهش، گمراهان را توبیخ و مقصران را سرزنش و متخلّفان را ملامت می کرد.

۱- شیخ مهدی سماوی، ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۶۷.

این چیزی است که تاریخ از طریق اسناد خود آن را برای ما می خواند، اسنادی که در اندرون کتابها و مؤلفات گرد آمده است. پس بیایید این اسناد را بخوانیم:

سخن امام حسین علیه السلام درباره امر به معروف و نهی از منکر

«ای مردم، از آنچه خداوند اولیای خود را با نکوهش دانشوران یهود اندرز داده است، پند گیرید. آن جا که می فرماید: «چرا خداپرستان و دانشمندان آنان را از گفتار بد و حرامخوارگی باز نمی دارند؟»(۱). نیز خداوند فرموده است: «از بنی اسرائیل آنان که کافر شدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم لعنت شدند و این لعنت پاداش عصیان و تجاوزشان بود. از کار زشتی که می کردند باز نمی ایستادند و چه بد کاری می کردند»(۲).

این که خداوند دانشمندان یهود را سرزنش کرده، برای آن است که آنان ستمگران را پیش روی خود می دیدند که کارهای زشت انجام می دهند و فساد می کنند، ولی آنها را از این اعمال باز نمی داشتند تا توسط آنان به نوایی برسند و از گزند آنان در امان بمانند، در حالی که خداوند می فرماید: «از مردم مترسید و از من بترسید»(۳). نیز فرمود: «مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یکدیگرند. به نیکی فرمان می دهند و از ناشایست باز می دارند»(۴).

خداوند از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان فریضه ای از سوی خود، آغاز کرد؛ زیرا که می دانست چنانچه این فریضه عملی شود، تمامی فرایض چه آسان و چه دشوار، به مورد اجرا گذاشته خواهند شد. بعلاوه، امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به اسلام، بازگرداندن ستمهای رفته و مخالفت با ستمگر

۱- مائده / ۶۳.

۲- مائده / ۷۸-۷۹.

۳- مائده / ۴۴.

۴- توبه / ۷۱.

است و نیز دعوت به توزیع عادلانه بیت المال و غنایم و گرفتن مالیات از جای خود و هزینه کردن در جای شایسته آن است.

وانگهی شما ای بزرگان، گروهی هستید که به دانش پر آوازه اید، در خیر و نیکی زبانزد دیگرانید و در اندرزگویی شهره این و آنید و به خاطر خدا در دلهای مردم شکوهی دارید. افراد نیرومند از شما حساب می برند و ناتوانان به شما احترام می گذارند. کسانی شما را گرامی می دارند که نه فضیلتی برآنان دارید و نه دست عنایتی به سوی ایشان دراز کردید و چون خواسته هایشان برآورده نگردد، از شما کمک بخواهند و شما با شکوه فرمانروایان و عظمت بزرگان در میان آنان راه می روید.

آیا این همه احترام و کرنش برای این نیست که مردم از شما امید دارند، برای گرفتن حق بپاخیزید؟ هر چند که شما در بیشترینه حقوق خدا کوتاهی کردید، حقوق پیشوایان را سبک شمردید و حقوق ناتوانان را پامال کردید. شما آنچه را حق خود می پنداشتید، به ناروا گرفتید. امّا نه مالی را در راه خدا بخشش کردید و نه جانتان را برای او به خطر افکندید و نه برای خدا از خویشاوندانتان بریدید. [با وجود این و با کمال پررویی] امید بهشت خدا و همجواری پیامبران او را دارید و می خواهید از عذاب او در امان بمانید. ای کسانی که از خدا چنین آرزو دارید، من واقعا بیم آن دارم که عذابی از عذابهای خداوند شما را دربر گیرد، زیرا شما با عنایت خدا به مقامی رسیدید که بر دیگران برتری یافتید. چه بسیارند کسانی که شما به خاطر خدا به آنان احترام نمی گذارید، در حالی که شما در میان مردم به خاطر خدا مورد احترام قرار می گیرید.

شما می بینید که پیمانهای الهی درهم شکسته می شود، ولی هیچ واهمه و دلنگرانی به خود راه نمی دهید. برای شکسته شدن برخی از پیمانهای پدران خود سخت به هراس می افتید، امّا شکسته شدن پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را سبک می شمارید. کوران، لالان، زمینگیرشدگان در شهرها رها شده اند و شما برای آنان

نه دل می سوزانید، نه کاری انجام می دهید که در شأنتان باشد و نه قصد انجام آن را دارید و تنها با چاپلوسی نزد ستمگران امنیت و آسایش خود را می جویید. خداوند به شما فرمان داده است که هم از این اعمال زشت جلوگیری کنید و هم خودتان از انجام آن خودداری ورزید، ولی شما از این فرمان غفلت کردید. شما از مصیبت بارترین مردم هستید، چرا که مسؤولیت و جایگاه عالمانه خود را فراموش کردید. زمام امور و اجرای احکام باید به دست عالمانی الهی باشد که بر حلال و حرام او امین هستند و شما این جایگاه را ندارید، زیرا که از محور حق پراکنده شدید و با وجود دلایل روشن درباره سنت پیامبر اختلاف کردید. اگر بر رنجها و آزارها شکیبایی می کردید و هزینه راه خدا رفتن را بر دوش می گرفتید، اجرای امور دین خدا به دست شما می افتاد. لیکن شما ستمگران را جایگزین خود ساختید و اجرای امور دین خدا را به دست آنها سپردید و آنان به شبهه ها عمل می کنند و در راه شهوتهای خود گام برمی دارند. ستمگران به این سبب بر امور مسلط شدند که شما از مرگ گریختید و عاشقانه به این زندگی گذرا دل بستید. پس ناتوانان را به دست ستمگران سپردید تا برخی را بردگان بی اختیار خود ساختند و برخی را برای لقمه نانی بیچاره و ناتوان کردند. ستمگران در ملک خدا به میل خود گام برمی دارند و با خواسته های خود راه پستی را هموار می سازند. از اشرار پیروی و در برابر خداوند گستاخی می کنند. در هر شهری بر فراز منبر گوینده ای دارند که فریاد می زند و با صدایی بلند سخن می گوید. زمین در اختیار آنان است و دستشان در آن باز. مردم بردگان آنان هستند، به گونه ای که هر دستی بر سر ایشان کوبیده شود، توان دفع آن را ندارند. گروهی از این ستمگران کینه توز و چیره شوندگان بر بینوایان، فرمانروایانی هستند که نه خدا را می شناسند و نه به روز رستاخیز ایمان دارند. شگفتا: و چرا در شگفت نباشم! در حالی که زمین را مردی حیله گر و نیرنگباز و فردی تیره روز تصرّف کرده است و بار مسؤولیت مؤمنان را کسی به دوش گرفته که هرگز به آنان رحم نمی کند. پس

خداوند در این نزاعی که میان من و او در گرفته حاکم است و در کشاکش میان ما او داوری خواهد کرد.

خداوندا، تو خوب می دانی، آنچه را تاکنون انجام دادیم، نه برای به دست آوردن قدرت بوده و نه از روی کینه توزی بلکه می خواستیم پرچم دین تو را برافراشته سازیم و شهرهای تو را آباد کنیم و به بندگان ستمدیده ات امنیت بخشیم و فرایض و سنتها و احکام تو را پیاده کنیم. و شما [ای سردمداران] اگر ما را یاری و پشتیبانی نکنید، ستمگران بر شما چیره خواهند شد و در خاموش کردن نور پیامبرتان خواهند کوشید. امّا خداوند ما را بسنده می کند و به سوی او باز می گردیم»(۱).

استاد احمد صابری همدانی در شرح این خطبه می گوید:

این خطبه باشکوه از سخنانی است که افراد بی تفاوت را به هیجان می آورد و انسانهای سهل انگار در امور جامعه و امت را نیرو می بخشد و وظیفه مهم و مسؤولیت بزرگ اجتماعی صاحبان دانش و فضیلت و دانشمندان و خداپرستان را بیان می کند و آنان را موظف می سازد که با کردار و گفتار خود اعمال زشت ستمگران را محکوم کنند و با ستمگران سازش نکنند تا حقوق افراد ضعیف و ناتوان پایمال نگردد و نیز بر این دانشمندان است که از پیرامون حق پراکنده نشوند و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف نکنند و لذا امام علیه السلام در این سخنان

می فرماید: «اگر آنان امر به معروف و نهی از منکر کنند، تمامی فرایض عملی می شود و به وسیله آن، ستمهای رفته باز می گردد و با ستمگر مخالفت می شود و زمام امور در دست عالمان می افتد».

همان گونه که در کتاب الهدایه الی من له الولایه توضیح دادیم، برای اثبات ولایت فقیهان به این خطبه استدلال شده است(۲).

۱- تحف العقول، ص ۱۷۱-۱۷۲.

۲- استاد احمد صابری همدانی، ادب الحسین علیه السلام، ص ۹۵.

محمّد بن حسن روایت کرده است: امام حسین علیه السلام پس از سپاس و ستایش

خداوند به یاران خود چنین فرمود:

«برای ما وضعیتی پیش آمده که می بینید. دنیا حقیقتا دگرگون گشته و چهره زشت آن نمایان شده است، خوبیهایش پشت کرده و شیرینیهایش تلخ شده است و چیزی از آن بر جای نمانده، جز اندکی همچون قطرات ته مانده ظرف آب و زندگی ذلت باری همچون چراگاه زیانبار. مگر نمی بینید که به حق عمل و از باطل دوری نمی شود. در چنین وضعیتی باید انسان مؤمن عاشق دیدار پروردگارش گردد [و جانش را در راه او ببازد] که من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز نکبت نمی بینم. به راستی مردم بردگان دنیا هستند و دین لقلقه زبانشان می باشد و از دین تا زمانی حمایت می کنند که زندگی شان در رفاه باشد و هرگاه در معرض آزمایش قرار گیرند، دینداران کم خواهند بود. امام علیه السلام به اشعار زیر مثل زد و چنین گفت:

سأمضی و ما بالموت عارٌ علی الفتی

اِذا ما نَوی خیرا و جاهد مسلما

من به راهم ادامه می دهم و به خوبی می دانم که مرگ برای مرد ننگ نیست، بویژه آن که نیت نیک داشته باشد و در حال مسلمانی مبارزه کند.

و واسی الرّجال الصالحین بنفسه

و فارق مذموما و خالف مجرما

و جانش را در راه مردان صالح ببازد و از تبهکار دوری جوید و با جنایتکار از درِ ناسازگاری درآید.

اُقدّم نفسی لا اُرید بقاءها

لنلقی خمیسا فی الهیاج عَرَمرَما

جانم را پیش کش می کنم و بقای آن را نمی خواهم تا با سپاهی بی شمار در میدان کارزار دیدار کنم.

فان عشتُ لم اُذمم و ان مِتُّ لم اُلم

کفی بِک ذُلاًّ ان تعیشَ فترغما(۱)

اگر زنده بمانم نکوهش نگردم و اگر بمیرم ملامتم نکنند مرد را همین

۱- المناقب، ج ۴، ص ۶۸؛ حلیه الأولیاء، ج ۲، ص ۵۳۹، با اندکی اختلاف.

خواری بس که زندگی کند و از روی اجبار زبونی را پذیرا گردد».

این دعوت راستین امام علیه السلام تکلیف مسلمان در آن مقطع زمانی حساس را بیان می کند و دلیل این تکلیف را روشن می سازد و جرأت جهاد در راه خدا را در انسان برمی انگیزد و روح شهامت و عزّت و بلندهمتی را در وی گسترش می دهد.

امام حسین علیه السلام امر به معروف کرد و پیشاپیش امرکنندگان به معروف قرار داشت و از منکر جلوگیری نمود و پیشاپیش ستیزکنندگان با منکر بود، زیرا مردم را به اثبات حق و نابودی باطل فرا خواند. امّا چون دید، فراخوانی سودی ندارد و گوشها سخنان او را نمی شنود، با شمشیر جلو آمد و جان عزیز و خون پاکش را اهدا کرد، تا در راه خدا جهاد، از دین خدا دفاع، ستم را از بندگان خدا دور کند و مسلمانان را نسبت به آنچه خدا آن را نمی پسندد بیدار سازد. از این رو، شمشیر عزّت از نیام برکشید تا به شهادت رسید. لیکن او سخنی را فراموش نکرد که مردم پس از او فریاد می زدند: «... تا هر که هلاک می شود به دلیلی هلاک شود و هر که زنده می ماند به دلیلی زنده ماند. هر آینه خدا دانا و شنواست»(۱).

امام حسین علیه السلام در «بیضه» برای حر و یارانش که او را به این مکان کشانده بودند، سخنرانی کرد و پس از سپاس و ستایش چنین فرمود:

«ای مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «و هر که فرمانروای ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می شمارد، پیمان او را در هم می شکند، با سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آلهمخالفت می ورزد و در حق بندگان خدا ستم و جنایت می کند، پس با کردار و گفتار علیه او نشورد، بر خداوند سزاوار است که وی را به سرنوشت همین ستمگر دچار سازد». آگاه باشید، این گروه پیروی از شیطان را کار همیشگی خود قرار داده، از فرمانبرداری خدای رحمان روی برتابیده، فساد را آشکار ساخته، حدود الهی را به تعطیلی کشانده، بیت المال را به انحصار خود

۱- انفال / ۴۲.

درآورده، حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده اند. در حالی که من به این حکومت سزاوارترم، زیرا خویشاوند نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. نامه های

شما به من رسید و فرستادگانتان به نزدم آمدند و پیمانتان را به من رساندند که نه مرا به دشمن تسلیم کنید و نه تنهایم بگذارید. بنابراین، اگر به پیمان خود وفا کنید، حقیقتا بهره تان را برده و هدایت یافته اید.

من حسین فرزند علی و فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. خودم در کنار خودتان و فرزندانم در کنار خانواده ها و فرزندان شماست. و بر شماست که از من پیروی کنید. امّا اگر چنین نکنید و پیمانتان را در هم بشکنید و از بیعتم سر باز زنید، پس به جانم سوگند که این پیمان شکنی از شما دور نیست. چرا که شما بودید که با پدرم، با برادرم و با پسرعمویم مسلم بن عقیل پیمان شکنی کردید. با توجه به این پیمان شکنیهای شما اگر کسی فریب شما را بخورد، انسان ساده لوحی خواهد بود. پس شما به بهره خود نرسیدید و نصیب خود را از دست دادید و هر کس پیمان شکنی کند، بر زیان خود شکسته است و به زودی خداوند مرا از شما بی نیاز خواهد کرد. سلام و رحمت و برکات خدا بر او باد»(۱).

از چیزهایی که شجاعت حسینی بدان آراسته شده، روح انسانی است که کارهای نیک را دوست دارد و شیفته رهایی بخشیدن مردم از گمراهی و نادانی است. از این رو، امام حسین علیه السلام پند و اندرز را بر شمشیر و جنگ مقدّم داشت و به نامه های مردم کوفه پاسخ مثبت داد که از وی خواسته بودند، به سوی آنان بیاید تا رهبر پیشوای ایشان باشد. این در حالی بود که آن حضرت از خیانت این مردم آگاهی داشت. لیک با وجود این، به سوی آنان آمد تا بهانه را از دست آنان بگیرد و پشیمانی و حسرت را در دل هر کس که به او نپیوندد بر جای گذارد و نیز برای این که کسی نگوید: پیشوای ما ناامیدمان کرد، چرا که ما از او دعوت کردیم و او دعوت ما را نپذیرفت، از او یاری خواستیم، یاری مان نکرد و دست کمک به

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۷۶.

سوی او دراز کردیم، به فریادمان نرسید و به ما توجه نکرد. در این صورت، اگر کوفیان از جهاد خودداری می کردند و یا زیر بار سلطه [یزید]خون خوار می رفتند، برای خود حجت آشکار داشتند.

امـام حسـین علیه السـلام به سوی کوفه آمـد، تا حجت ظاهری و باطنی باشـد که علیه آنان اقامه می شود، تا هر که هلاک می شود از روی دلیل هلاک شود و هر که زنده می ماند از روی دلیل زنده ماند و نیز برای این که کسـی نگوید: پروردگارا، چرا پرچمی هـدایتگر برای مـا نیفراشـتی تـا از اوامر تـو پیروی کنیم، پیش از آن که خوار و زبون گردیم. خداونـد پس از پیـامبران خود، اوصـیای آنان را برانگیخت که از دین خدا پاسداری کنند و حجت رسایی باشند بر بندگان او که «خدا را دلیل محکم و استوار باشد»(۱).

از امام هادی علیه السلام در دعای ندبه چنین آمده است:

«برای هر پیامبری آیین وضع کردی و برایش برنامه ای قرار دادی و برای او جانشـینانی برگزیـدی که یکی پس از دیگری و از مـدّتی تـا مـدّتی آیین او را پاس بـدارد... تا دین خود را برپا داری و حجت را بر بنـدگانت تمام کنی و نیز برای این که حق از جایگاه خود دور نشود و باطل بر طرفدارانش چیره نگردد و کسی نگوید: چرا پیامبری به سوی ما نفرستادی که بیم دهد و چرا پرچمی برای ما برنیفراشتی که رهنمونی کند تا ما پیش از آن که گرفتار خواری و زبونی شویم از آیات تو پیروی کنیم...»(۲).

وانگهی امام حسـین علیه السلام ناگزیر بود که دست به اقدام بزند و خون بدهد، چرا که دین در خطر بود و امت در خواب. از این رو، امام علیه السلام تصمیم گرفت که به کربلا برود، خواه مردم او را یاری کنند و خواه تنهایش گذارند، به دشمن تسلیم

۱- انعام / ۱۴۹.

۲- علاّمه مجلسی، تحفه الزائر، ص ۳۴۲؛ ابن طاووس، مصباح الزائر، ص ۴۴۶؛ ابن المشهدی، المزار الکبیر، ص ۵۷۴.

دهند یا وی را بکشند. امّا باز هم تصمیم گرفت که به آنان اندرز دهد و حجت بلکه حجتها را برایشان تمام کند و پند و هشدارشان دهد که بر اثر کشتن وی مصطفی صلی الله علیه و آله و ریحانه او و نیز کشتن گروه مؤمن از خویشاوندان و یاران او گرفتار خشم عظیم خداوند خواهند شد.

چون خبر آمدن حسین علیه السلام به عراق به عمر بن سعد رسید، به نزد او آمد و از او خواست که تسلیم شود، حسین علیه السلام به او فرمود: «ای بنده خدا! مگر نمی دانی که از پستیهای دنیا نزد خداوند آن است که سر یحیی بن زکریا را به یکی از زنان بدکاره بنی اسرائیل پیش کش کردند... امّا خداوند در عذاب آنان شتاب نکرد. امّا پس از آن، کیفرشان داد همچون کیفر دادن پیروزمندی مقتدر. سپس امام علیه السلام به عمر فرمود: ای ابو عبدالرحمن از خدا بترس و از یاری من دست برمدار»(۱).

روز هفتم محرم، سال ۶۱ه . در میدان کربلا، امام حسین علیه السلام عمرو بن قرظه

انصاری را به نزد عمر بن سعد فرستاد که از او بخواهد شبانه در میان دو سپاه دیداری با آن بزرگوار داشته باشد. پس هر کدام با بیست سوار بیرون آمدند و امام علیه السلام دستور داد که همراهان او عقب بمانند و تنها عباس و فرزندش علی اکبر به همراه او باشند. ابن سعد نیز چنین کرد و تنها فرزندش حفص و غلام وی به همراه او بودند.

امام حسین علیه السلام فرمود: «ای ابن سعد، آیا با من می جنگی؟ آیا از خدایی که به سوی او بازمی گردی، پروا نمی کنی؟ چرا که من پسر کسی هستم که تو خوب او را می شناسی. آیا مرا همراهی و این گروه را رها نمی کنی که در این صورت به خدا نزدیک تر خواهی بود؟».

۱- مثیرالأحزان، ص ۲۹؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۳؛ اللّهوف، ص ۱۳. برخی از محققان گفته اند: چنین برمی آید که عمر بن سعد در این باره با امام حسین علیه السلام دو بار گفتگو کرد. اول: هنگام رهسپار شدن امام علیه السلام به مکّه، دوم: پس از بیرون رفتن آن حضرت از مکّه و رهسپار شدن او به عراق.

عمر بن سعد گفت: می ترسم که خانه ام را خراب کنند. حسین علیه السلام فرمود: «من

آن را برایت می سازم». عمر گفت: می ترسم که ملک و دارایی ام را از من بگیرند. امام علیه السلام فرمود: «من بهتر از آن را از دارایی خود در حجاز به تو خواهم داد»(۱).

روایت شده که امام حسین علیه السلام به عمر بن سعد گفت: «من بغیبغه را به تو می دهم». بغیبغه کشتزار بزرگی بود که نخلها و کشتهای فراوانی در آن قرار داشت. معاویه حاضر بود این کشتزار را به هزار هزار درهم از آن حضرت خریداری کند. امّا او آن را به وی نفروخت(۲). ابن سعد گفت: خانواده ام در کوفه است و من می ترسم که ابن زیاد آنان را بکشد.

چون حسین علیه السلام از ابن سعد ناامید شد، برخاست و چنین می گفت: «تو را چه شده است! خداوند تو را به زودی در بسترت به هلاکت برساند و در روزی که محشورت کند، تو را نیامرزد. سوگند به خدا، من به طور حتم امیدوارم که از گندم عراق جز اندکی نخواهی خورد». ابن سعد از روی تمسخر گفت: جو هم کفایت می کند(۳).

نخستین چیز از خشم خداوند که عمر بن سعد آن را مشاهده کرد، از دست دادن فرمانداری سرزمین ری بود، زیرا که وقتی از کربلا بازگشت، ابن زیاد از وی خواست نامه ای را بیاورد که راجع به فرمانداری ری برایش نوشته بود. ابن سعد گفت: آن را گم کرده است. ابن زیاد و اطرافیانش بر او سخت گرفتند که آن نامه را بیاورد. ابن سعد گفت: من آن نامه را رها کردم که آن را بر پیرزنان قریش بخوانند تا بدین وسیله از آنان پوزشی خواسته باشم. سوگند به خدا، من درباره حسین به گونه ای برای تو خیرخواهی کردم که اگر برای پدرم می کردم، حق او را ادا کرده بودم. عثمان بن زیاد برادر عبیدالله گفت: او راست می گوید. من دوست داشتم که

۱- مقتل العوالم، ص ۷۸.

۲- سیّد رضی بن نبی قزوینی، تظلّم الزهراء، ص ۱۰۳.

۳- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۵.

در بینی هر مردی از فرزندان زیاد تا روز قیامت حلقه ای موبین قرار داشت و حسین کشته نمی شد(۱).

از رفتارهای مختار با عمر بن سعد این بود که چون به وی امان داد، زنانی را اجیر گرفت که بر در خانه عمر بن سعد بنشینند و بر حسین علیه السلام گریه کنند. این عمل، توجه عابران را به خود جلب می کرد، چرا که [آنان از خود می پرسیدند:] صاحب این خانه قاتل امام حسین علیه السلام است، پس چگونه بر در خانه او زنانی برای حسین علیه السلام می گریند؟ ابن سعد از این وضع ناراحت شد و با مختار درباره برداشتن این زنان از در خانه اش گفتگو کرد. مختار به او گفت: آیا حسین سزاوار آن نیست که برایش گریه کنند؟(۲)

چون کوفیان پس از مرگ یزید خواستند عمر بن سعد را فرمانروای خود قرار دهند تا بر امور آنان نظارت کند، زنان هَمْدان و ربیعه به مسجد بزرگ کوفه گرد آمدند و فریاد می زدند: آیا کشتن امام حسین برای ابن سعد کافی نیست که می خواهد فرمانروایی هم بکند. از این روی مردم گریستند و از ابن سعد روی برتافتند(۳).

امام حسین علیه السلام با نصیحت، اندرز و دعوت به حق جلو آمد و همه این کارها را پیش از آن که برای دفاع از حریم اسلام شمشیر به دست گیرد، انجام داد، اسلامی که در معرض هتک و تجاوز امویان قرار گرفته بود و به همین سبب، برجستگی شجاعت حسین علیه السلام این بود که به همه مردم توجه داشت، حقایق را آشکار و مردم را به ادای تکالیف شان رهنمونی می کرد و این اخلاق حسینی علیه السلام بود که سخن را بر شمشیر، آگاهی دادن را بر جنگ و بیان را بر قیام مقدّم می داشت. بسیاری دعوت آن حضرت را نپذیرفتند و لذا به پند و اندرز آنان پرداخت و

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۶۸.
۲- ابن قتیبه، الإمامه و السیاسه، ج ۲، ص ۳۰-۳۱.
۳- مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۵، فی أخبار یزید.

سخنان رسایی را برایشان بیان کرد.

۴- موضع آشکار

شجاعت امام حسین علیه السلام برخورد، رویارویی و مقاومت محض و نیز خصومتی که هدفش پیروزی دنیوی باشد نبود، بلکه جهادی با زبان و شمشیر و اقدامی بود با هدفی مکتبی و به همین سبب، شجاعت حسینی با موضع مکتبی و دلیل شرعی همراه بود. امام حسین علیه السلام از چهره حق و باطل پرده برداشت و به مردم نشان داد که عدالت و ستم کجاست، نیکی چیست و بدی کدام است و حتی با نادیده گرفتن نصوصی که از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، چه کسی به جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته تر است؟

از ابو سلمه نقل شده است: من با عمر بن خطاب به ابطح رفتم و چون به آن جا رسیدیم، مردی اعرابی پیش ما آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، من در حالی بیرون آمدم که حاجی و محرم بودم. پس به چند تخم شترمرغ برخوردم و آنها را برداشتم، پختم و خوردم. پس تکلیف من چیست؟ عمر گفت: در حال حاضر چیزی در این باره نمی دانم. بنشین، شاید خداوند به وسیله یکی از یاران محمّد صلی الله علیه و آله مشکل تو را برطرف سازد. ناگاه امیرمؤمنان علی علیه السلام به سوی ما آمد و حسین علیه السلام نیز پشت سر او حرکت می کرد. عمر گفت: ای اعرابی! این علی بن ابی طالب است و بر توست که مسأله ات را از او بپرسی. اعرابی از جا برخاست و از آن حضرت پرسید. علی علیه السلام فرمود: «ای اعرابی، از این نوجوانی که پیش روی

توست بپرس»، یعنی از حسین علیه السلام.

اعرابی گفت: هر کدام از شما مرا بر دیگری حواله می دهد. پس مردم به آن مرد گفتند: این نوجوان فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است و از او بپرس. اعرابی گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله من برای حج از خانه ام بیرون آمدم و ماجرای خود را برای آن بزرگوار شرح داد. پس حسین علیه السلام به او گفت: «آیا شتر داری؟» اعرابی

گفت: بله. فرمود: «به شـمار آن تخمها شتر مادینه برگیر و آنها را با شتران نرینه آمیزش ده. پس آنچه را این شتران زاییدنـد، به خانه خدا اهدا کن».

عمر گفت: ای حسـین، شتران سقط جنین می کنند. حسین گفت: «ای عمر، تخمها هم فاسد می شوند». پس عمر گفت: راست گفتی و کار نیکو انجام دادی. پس علی علیه السـلام برخاست و حسین را در بغل گرفت و این آیه را قرائت کرد: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّه ُ سَميعٌ عَليمٌ»(۱)؛ «فرزندانی بودند، برخی از نسل برخی دیگر پدید آمده و خدا شنوا و داناست»(۲).

بنابراین، امام علی علیه السـلام ثابت کرد که فرزندش حسـین علیه السـلام پیشوایی است دانا، که آنچه را خلیفه مسـلمانان نمی دانـد و نسـبت به آن درمانده و برای رهایی از آن دعا کرده است، او خوب می داند. همچنین، امام حسـین علیه السـلام به رغم نوجوان بودن در آن روزگار، با دلاوری خویش ثابت کرد که خلیفه، خلیفه واقعی نیست و مقامی را که او اشغال کرده، از آنِ کسی است که از او داناتر است و برای آن اعرابی ثابت کرد که خلیفه اعلم نیست.

روایت دیگری است که این موضوع را ثابت می کند و نشان می دهد که امام حسین در موضع حق شجاع است:

در کتاب الاحتجاج، اثر ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسـی، از عالمان قرن شـشم، در باب «احتجاج حسین بن علی علیه السلام بر عمر بن خطاب در امامت و خلافت» این روایت آمده است:

روایت شـده که عمر بن خطاب بر منبر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله برای مردم سـخنرانی می کرد و در سـخنانش یادآوری کرد که او به مؤمنان از خود آنان سزاوارتر است.

۱- آل عمران / ۳۴.

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۷، ح ۱۲. علامه مجلسـی در مقدمه حدیث گفته است: این حدیث در برخی از مؤلفات اصحاب ما از ابی سلمه نقل شده و سپس ماجرا را روایت کرده است.

حسین علیه السلام از گوشه مسجد برخاست و گفت: «ای دروغگو، بیا پایین. این منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، نه منبر پدرت!»

عمر گفت: به جانم سوگند، منبر پدر توست، نه منبر پدر من. چه کسی این سخن را به تو یاد داده است، آیا پدرت علی بن ابی طالب؟

حسین گفت: «اگر من فرمان پدرم را اطاعت کنم، به جانم سوگند که او به حق هدایتگر و من هدایت یافته ام. در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این حق به او داده شد که مردم با وی بیعت کنند و این فرمان بیعت را جبرئیل از سوی خدا آورد و کسی آن را انکار نمی کند، مگر این که منکر قرآن باشد. مردم در دل خود بدان اعتراف دارند، ولی در زبانشان آن را انکار کردند. وای بر منکران حق ما اهل بیت. و محمّد رسول خدا صلی الله علیه و آله با خشم دایمی و عذاب سخت با آنان دیدار خواهد کرد».

عمر گفت: ای حسین، کسی که حق پدرت را انکار کند، لعنت خدا بر او باد. مردم ما را به فرمانروایی برگزیدند، ما هم آن را پذیرفتیم و چنانچه پدرت را برمی گزیدند، ما هم فرمان می بردیم.

حسین گفت: «ای پسر خطاب، چه کسی تو را فرمانروای خود قرار داد، پیش از آن که تو ابابکر را فرمانروای خود قرار دهی و او نیز بی آن که دلیلی از پیامبر داشته باشد یا رضایت آل محمّد صلی الله علیه و آله را جلب کند، تو را به فرمانروایی مردم منصوب کند؟ پس آیا رضای شما رضای محمّد صلی الله علیه و آله است یا رضای خاندان او خشم اوست؟ سوگند به خدا، اگر زبان را گفتاری بود که مورد تأیید قرار می گرفت و اگر عملی انجام می شد که مؤمنان از آن پشتیبانی می کردند، به طور حتم بر حقوق آل محمّد تجاوز نمی کردی که بر منبر آنان بالا- روی و به وسیله کتابی برایشان فرمانروایی کنی که در شأن آنان نازل شده است و تو، نه به زبان آن آشنایی داری و نه تأویل آن را می دانی و تنها با گوشهایت آن را می شنوی. خطاکار و درست کار از نظر تو یکسان است. پس خداوند طبق رفتارت کیفرت دهد و از بدعتهایی که انجام دادی به طور شایسته بازخواست کند».

گویـد: عمر با خشم از منبر پایین آمـد و در حالی که گروهی از یارانش وی را همراهی می کردند، به در خانه امیرمؤمنان علیه السـلام آمـد و از آن حضـرت اجـازه ورود خواست. پس به وی اجازه داد و او وارد خانه شـد و گفت: ای ابوالحسن، امروز از فرزندت حسین چه دیدم؟ او با آوازی بلند در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله فریاد می زد و فرومایگان و ساکنان مدینه را علیه من تحریک می کرد.

حسن علیه السـلام فرمود: «آیا کسـی که هیـچ گونه حق حکومت نـدارد با شخصـیتی چون حسـین به تنـدی برخورد کنـد یا به همکیشان او فرومایگان بگوید. آیا به خدا سوگند، تو نبودی که به وسیله فرومایگان به حکومت رسیدی؟ پس خدای کسی را لعنت کند که آن فرومایگان را تحریک کرد».

امیرمؤمنان علیه السـلام به عمر گفت: «آهسته، ای ابو محمّد! که تو نه عصبی مزاج هستی، نه نژاد پستی داری و نه رگ و ریشه سیاه پوستان در تو باشد. به سخن من گوش فرا بده و در سخن گفتن شتاب مکن».

عمر گفت: نگرانی و دغدغه این دو تنها در مورد خلافت است.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «نگرانی آنها بدان سبب است که نزدیک ترین خویشاوند رسول خدایند. هان، ای فرزند خطاب، آنها را درباره حق شان خشـنود کن، تا کسـی که پس از آن دو می آید از تو خشـنود شود». عمر گفت: خشنودی آنها چیست ای ابوالحسن؟ فرمود: «خشـنودی آنهـا در آن است که تو از خطـای خود برگردی و از گنـاه خویش توبه کنی». عمر گفت: به فرزندت بیاموز، با سلاطین که حکیمان روی زمینند برخورد نکند.

امیرمؤمنـان علیه السـلام فرمود: «من گناهکاران را برای گناه شان و کسانی را که بیم لغزش و هلاکت آنها را دارم آموزش می دهم. امّا کسـی که پـدرش رسول خدا صـلی الله علیه و آله و آیین آن بزرگوار ادب اوست، ادب دیگری را که از ادب او بهتر باشد برایش برنمی گزینند. پس ای فرزند خطاب، آن دو را خشنود کن».

گوید: عمر بیرون آمد و با عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف روبه رو شد.

ص:۱۹۱

عبد الرحمن گفت: ای ابا حفص، چه کردی؟ گفتگو میان شما به درازا کشید. عمر گفت: مگر می شود با فرزند ابوطالب و دو فرزندش گفتگو و آنان را قانع کرد؟

عثمان گفت: ای پسر خطاب، آن فرزندان برخوردار عبد مناف اند و مردم محروم.

عمر گفت: آنچه را تو گفتی، من افتخار نمی دانم و تو بر اثر نادانی ات بدان افتخار کردی. پس عثمان گریبانش را گرفت و آنگاه رهایش کرد و به وی گفت: ای پسر خطاب، گویا آنچه را من می گویم قبول نداری! پس عبد الرحمن میانجیگری کرد و آن دو را از یکدیگر جدا نمود و مردم پراکنده شدند(۱).

ثقه الاسلام، شیخ محمّد بن یعقوب کلینی در اصول کافی(۲) نقل کرده است:

چون امام حسن علیه السلام رحلت کرد، او را بر تابوتش نهادند و به جایگاه نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند که در آن بر جنازه ها نماز می خواندند. پس امام حسین علیه السلام بر جنازه نماز خواند و سپس آن را برداشتند و به مسجد بردند، چون بر سر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نگهداشتند، به عایشه خبر دادند و گفتند: بنی هاشم جنازه حسن بن علی علیه السلام را آورده اند تا آن را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاک بسپارند. او بر استری زین کرده سوار شد و با شتاب بیرون آمد. وی در اسلام نخستین زنی بود که بر زین نشست و آمد و گفت: فرزند خود را از خانه من دور کنید، زیرا او نباید در خانه ام دفن و پرده رسول خدا صلی الله علیه و آله دریده شود. حسین بن علی علیه السلام فرمود: «تو و پدرت از مدتها پیش پرده رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره کردید و کسی را وارد خانه او کردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست نداشت نزدیک او باشد. ای عایشه، خداوند از این کارت از تو بازخواست خواهد کرد. برادرم به من دستور داد که او را نزد پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله ببرم، تا با او تجدید پیمان کند.

[ای عایشه] بدان که برادرم از همه مردم به خدا و پیامبرش و به تأویل کتاب او

۱- الاحتجاج، ص ۲۹۲-۲۹۳.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۳۰۲.

داناتر است و آگاه تر از آن است که پرده حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرد، زیرا که خداوند می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، به خانه های پیامبر وارد مشوید، مگر این که به شما اجازه داده شود...»(۱) این در حالی است که تو بدون اجازه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن اشخاص را وارد خانه او کردی. خداوند فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده اید، صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر مکنید»(۲). سوگند به جانم، تو برای پدرت و فاروق او با گلنگها در کنار گوشهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آلهضربه زدی [یعنی در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله دو گور برای ابوبکر و عمر کندی]

نیز خداوند فرموده است: «کسانی که صدایشان را در نزد رسول خدا پایین می آورند همانهایند که خدا دلهایشان را با تقوا آزموده است»(۳).

سوگند به جانم، آوردن پدرت و فاروق او به نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله موجب آزار اوست، چرا که آن دو حق او را رعایت نکردند و فرمان خداوند را که با زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها داده شده بود زیر پا نهادند، زیرا آن بزرگوار فرمود: «آنچه را خداوند از مؤمنان در زندگی حرام قرار داده، پس از مرگ نیز حرام گردانیده است». سوگند به خدا، ای عایشه، اگر آنچه را که تو نمی خواهی یعنی دفن حسن در کنار پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله در واقع روا بود [= و برادرم اجازه این کار را می داد] به طور حتم می دیدی که او در این جا دفن می گردید و بینی تو به خاک مالیده می شد».

آنگاه محمّد بن حنفیه به ایراد سخن پرداخت و چنین گفت: ای عایشه، یک روز بر استری سوار می شوی و روزی بر شتری؟ و به خاطر دشمنی که با بنی هاشم داری، نه می توانی خویشتنداری کنی و نه زمین تو را جای می دهد! پس عایشه به وی رو کرد و گفت: ای فرزند حنفیه، اینان فرزندان فاطمه هستند

۱- احزاب / ۵۳.

۲- حجرات / ۲.

۳- حجرات / ۳.

که سخن می گویند، امّا تو چرا؟ حسین فرمود: «چرا محمّد را از فاطمیها جدا می کنی؟ به خدا سوگند او زاده سه فاطمه است: فاطمه دختر عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم، فاطمه دختر اسد بن هاشم و فاطمه دختر زائده بن اصم بن رواحه بن حجر بن عبد معیص، بن عامر». عایشه به حسین گفت: جنازه فرزند خود را از این جا دور کنید و آن را ببرید که شما دشمنان ما هستید. پس حسین به سوی مرقد مادرش رفت و بدن پاک برادرش را از تابوت بیرون آورد و در بقیع به خاک سپرد.

امام حسین علیه السلام با سردمدار نیرنگ و نفاق، مروان بن حکم برخوردهایی داشت که وی را رسوا و ذلیل ساخت و نیز کسی را رسوا کرد که مروان را بر مسلمانان مسلّط نمود و او را بر انجام کارهای بنا حق و ایجاد شرّ و فساد نیرو بخشید.

پیش از بیان این مطلب، در طی چند سطر به شناسایی مروان می پردازیم. مروان و عبد الرحمن بن ابی بکر با یکدیگر به دشمنی پرداختند و عایشه شنید که مروان وی را سرزنش می کند و می گوید: آیا تو همان کسی نیستی که به پدر و مادرش گفت: وای بر شما؟ در روایتی آمده است که مروان گفت: این [یعنی عبدالرحمن] همان کسی است که خداوند درباره اش گفته است: «آن که به پدر و مادرش گفت: وای بر شما»(۱).

عایشه در پاسخ مروان گفت: مروان دروغ گفته است، مروان دروغ گفته است. لیکن رسول خدا پدر مروان را لعنت کرد، در حالی که مروان در پشت او بود. پس مروان پاره ای از لعنت خداوند است. به بیانی دیگر: لیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرت را در حالی لعنت کرد که تو در صلب او بودی. پس تو پاره ای از لعنت خدایی(۲).

۱- احقاف / ۱۷.

۲- مستدرک الصحیحین، ج ۴، ص ۴۸۱؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱۹۷؛ تفسیر زمخشری، ج ۳، ص ۹۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۵۹؛ تفسیر رازی، ج ۷، ص ۴۹۱؛ أُسد الغابه، ج ۲، ص ۳۴.

حاکم در المستدرک(۱)، از طریق عبدالرحمن بن عوف، روایت کرده و آن را صحیح دانسته است که او گفت: در مدینه برای هر کسی که فرزندی متولد می شد، او را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می آورد. پس مروان بن حکم را نزد او بردند. پیامبر فرمود: «او مارمولک، زاده مارمولک و ملعون، زاده ملعون است»(۲).

ابن نجیب از طریق جبیر بن مطعم روایت کرده است: «ما به همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودیم. حکم از آن جا گذر کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «وای بر امت من از آنچه در صلب این شخص است»(۳).

بلاذری گوید: مروان به نام «نخ باطل» یاد می شد، زیرا باریک و بلند قامت بود همچون نخ سفیدی که در برابر تابش خورشید دیده می شود(۴).

مروان در دوران خلافت عثمان و سپس در دوران معاویه بن ابی سفیان از نفوذ سیاسی و اقتصادی برخوردار بود. لیکن امام حسین علیه السلام بینی او را به خاک مالید و در وقایع و موردهای فراوان وی را تحقیر کرد:

از محمّد بن سائب روایت شده که گفت: یک روز مروان بن حکم به حسین بن علی علیه السلام گفت: اگر فاطمه نبود، به چه چیزی بر ما افتخار می کردید؟ پس حسین علیه السلام به وی یورش برد و آن حضرت بسیار قوی پنجه بود و گلوی او را گرفت و فشار داد و عمامه مروان را بر گردن وی پیچاند تا این که از هوش رفت و آنگاه رهایش کرد. حسین علیه السلام به گروهی از قریش رو کرد و گفت: «شما را به خدا سوگند می دهم که اگر من راست گفتم، مرا تصدیق کنید. آیا دو حبیب را در زمین می شناسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو را از من و برادرم بیشتر دوست داشته

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۷۹.
۲- دمیری، حیوه الحیوان، ج ۲، ص ۳۹۹؛ ابن حجر، الصواعق المحرقه، ص ۱۰۸؛ حلبی، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۳۳۷.
۳- أُسد الغابه، ج ۲، ص ۳۴؛ الإصابه، ج ۱، ص ۳۴۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۴۰؛ سیره الحلبیه، ج ۱، ص ۳۳۷.
۴- الانساب، ج ۵، ص ۱۲۶.

باشد؟» گفتند: نمی شناسیم. گفت: «من در زمین، ملعون بن ملعون را نمی شناسم جز این [یعنی مروان] و پدر او کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را تبعید کرد»(۱).

از داود بن فرق، از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «مروان بن حکم وارد مدینه شد و بر روی تخت دراز کشید و در آن جا یکی از غلامان امام حسین علیه السلام حضور داشت. مروان این آیه را خواند: «رُدُّوا اِلَی اللّه ِ مَوْلیهُمُ الْحَقِّ اَلاَ لَهُ الْحُکْمُ وَهُوَ اَسْرَعُ الْحَاسِبینَ»(۲)؛ «به نزد خدا مولای حقیقی خویش بازگردانده شوند. بدان که حکم، حکم اوست و او سریعترین حسابگران است». حسین به غلامش گفت: این مرد وقتی وارد شد، چه گفت؟ غلام او گفت: روی تخت دراز کشید و آیه «رُدُّوا الی اللّه مولیهم الحق...» را خواند. پس حسین علیه السلام فرمود: آری، سوگند به خدا، من و یارانم به بهشت بازگردانیده خواهیم شد و مروان و یارانش به دوزخ»(۳).

موارد شجاعت امام حسین علیه السلام که در آن سرکردگان جاهلیت و منافقان و آزمندان و نیشداران زهرآلود فتنه را رسوا کرد، فراوان است و از جمله این سردمداران، عمرو بن عاص بود که شما نمی دانید او چه انسان نیرنگبازی است!

پدر او به نصّ صریح قرآن «ابتر» است یعنی نسلش ادامه نمی یابد: «اِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الاْبْتَرُ»(۴)؛ «همانا دشمن تو ابتر است». بیشتر مفسران و عالمان بر همین دیدگاه می باشند که برخی از آنان عبارتند از: ابن سعد در طبقات(۵) خود، ابن قتیبه در المعارف(۶)، و ابن عساکر در تاریخ(۷) خود. مادر عمرو بن عاص زنی به نام لیلی

۱- الاحتجاج، ص ۱۵۳؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۶۲.

۲- انعام / ۶۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۶۲.

۴- کوثر / ۳.

۵- طبقات، ج ۱، ص ۱۱۵.

۶- المعارف، ص ۱۲۴.

۷- تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۳۳.

و از پر آوازه ترین زنـان بـدکاره مکّه بود که خود را به پـایین ترین قیمت می فروخت و چون عمرو را زاییـد، پنـج نفر مـدّعی شدنـد و هر کـدام می گفت: او فرزند من است. امّا مادرش او را به عاص بن وائل نسـبت داد، زیرا وی بیشتر از دیگران به وی خرجی می داد.

ابن ابی الحدیـد گویـد: زمخشـری در ربیـع الاـبرار گفته است: نـابغه مـادر عمرو بن عـاص کنیز مردی از قـبیله عنزه بـود. او به اسارت درآمـد و عبـد اللّه بن جـذعان تیمی در مکّه وی را خرید و چون زناکار بود، این مرد وی را آزاد کرد. پس ابولهب بن عبـدالمطلب، امیه بن خلف جحمی، هشـام بن مغیره مخزومی، ابوسـفیان بن حرب و عـاص بن وائـل بـدون رعـایت عـدّه با وی آمیزش کردنـد و عمرو از این زن زاده شد و لذا همه این افراد ادّعای فرزندی او را کردند و مادرش داوری کرد و گفت: او از عـاص بن وائل است و این، بـدان سـبب بود که عاص به وی خرجی بیشتری می داد. گوینـد: عمرو به ابوسـفیان بیشتر شـباهت داشته است(۱).

از غانمه دختر غانم نقل شده است که وی از مکّه به شام آمد. معاویه به نزد او رسـید و بر وی سلام کرد. غانمه گفت: سلام بر مؤمنان و خواری بر کافران. سپس گفت: آیا عمرو بن عاص در میان شماست؟ عمرو گفت: بله من هستم. غانمه گفت: آیا تو به قریش دشـنام می دهی، در حـالی که تو سـزاوار دشـنامی و همه دشـنامها در وجود توست و به تو بـاز می گردد؟ ای عمرو، سوگند به خدا، من، تو و عیبهایت و عیبهای مادرت را خوب می شناسم و آنها را یکی یکی برایت بیان می کنم:

تو از کنیزکی سـیاه پوست، دیوانه و احمق زاده شـدی که برپا می شاشـید، مردان پست با وی آمیزش می کردند و چون مرد با او نزدیکی می کرد، آتش شهوت او نیرومندتر از آتش شهوت آن مرد بود و در یک روز چهل مرد با وی آمیزش

۱- بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۲۲۹؛ بیهقی، المحاسن و المساوئ، ص ۹۳؛ جاحظ، المحاسن والأضداد، ص ۱۰۳.

می کردنـد. امّا تو را گمراه و هدایت نایافته و تبهکار و ناشایسـته یافتم. تو معشوق همسـرت را بر بسترت دیدی، ولی نه بر وی رشک بردی و نه او را سرزنش کردی! امّا تو، ای معاویه، نه در راه نیکی بودی و نه در خانواده درستی تربیت شدی(۱).

امـام علی علیه السـلام فرمـود: شـگفتا از سـتمگران شـام که سـخن عمرو را می پذیرنـد و آن را تصـدیق می کننـد! دروغ و بی پروایی به آن جا رسـیده است که بر رسول خدا صـلی الله علیه و آله هم دروغ می بندد، در حالی که آن حضـرت وی را هفتاد بار لعنت کرد و نیز یار او را [= معاویه] که به سویش دعوت می کرد بارها لعن فرمود. عمرو در قصیده ای که هفتاد بیت دارد، به رسول خدا صـلی الله علیه و آله ناسـزا گفت. پس رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: خداوندا من نه شعر می سرایم و نه آن را روا می دانم. بنابراین، تو و فرشتگانت در برابر هر بیتی او را لعنت کن، لعنتی پی در پی تا فرا رسیدن روز رستاخیز(۲).

چون محمّد بن ابی بکر به شهادت رسید، عایشه خواهر وی بر او زار زد و در تعقیب نماز بر معاویه و عمرو بن عاص نفرین می کرد(۳). چرا که آن دو دارای نیرنگی بزرگ بودند. ابن مزاحم در کتاب وقعه الصـفین(۴)، و ابن عبد ربّه در العقد الفرید(۵)، روایت کرده است: زیـد بن ارقم بر معاویه وارد شد و عمرو بن عاص با وی روی تخت نشسـته بود و چون زید این وضـعیت را دیـد، خواست خود را میـان آن دو جـا بینـدازد. عمرو بن عـاص به وی گفت: آیا برای خود جای نشسـتن پیـدا نکردی که می خواهی میان من و امیرمؤمنان فاصـله بیندازی؟ زید گفت: رسول خدا صـلی الله علیه و آله آهنگ غزوه ای کرد و شما به همراه او بودید. او شما را دید که با هم هستید و نگاه تندی به شما کرد. آنگاه شما را روز دوم و روز سوم نیز به

۱- بیهقی، المحاسن و المساوئ، ص ۹۳؛ جاحظ، المحاسن و الاضداد، ص ۱۰۳.

۲- کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۷۲.

۳- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۰؛ الکامل، ج ۳، ص ۱۵۵؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۱۴.

۴- وقعه صفّین، ص ۱۱۲.

۵- العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۹.

همین حالت دید و هر بار نگاه خویش از شما برنمی داشت و در روز سوم فرمود: «هرگاه معاویه و عمرو بن عاص را با هم دیدید، آنها را از هم جدا کنید، زیرا که آن دو هرگز در کاری نیک گرد هم نمی آیند»(۱).

واقدی روایت کرده است: عمرو بن عاص یکی از کسانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را در مکّه آزار و دشنام می داد و در طواف شبانه کعبه، سنگ بر سر راهش می نهاد.

روایت شده که عمرو بن عاص از کنار کعب الاحبار عبور کرد و مرکبش او را بر زمین زد. پس گفت: ای کعب، آیا در تورات می یابی که مرکبم مرا بر زمین می زند؟ کعب گفت: خیر. لیکن در تورات مردی را می یابم که در میان فتنه جست و خیز می کند، همان گونه که الاغ در زنجیر جست و خیز می کند(۲).

تاریخ درباره عمرو بن عاص، نکوهشها و رسواییهای فراوانی را یاد کرده است(۳). امّا عمرو بن عاص در زمان عثمان و دوران معاویه بن ابی سفیان، نقش سیاسی مهمّی را بازی می کرد و می توانیم بگوییم: عمرو بن عاص و مروان بن حکم به منزله وزیران سلطنت امویان به شمار می رفتند. لیکن شجاعت حسینی توانست چهره عمرو را به مردم معرّفی کند که چه کسی است؟ و چگونه برخی [از خلیفگان] او را به خود نزدیک نمودند و بر جان و اموال مردم مسلطش کردند و این در حالی است که امام حسن علیه السلام بیشتر رسوایش کرده بود.

واقدی برخی از رسواییهای عمرو بن عاص را یاد نموده و آنگاه از زبیر بن بکار در کتاب المفاخرات چنین نقل کرده است:

حسن مجتبی علیه السلام به عمرو فرمود:

«اما تو ای پسر عاص، وضعیت تو نامشخص است. مادرت در حالی تو را

۱- عباده بن صامت این روایت را در غزوه تبوک نقل کرده است.

۲- فضل بن شاذان، الإیضاح، ص ۴۳.

۳- الغدیر، جزء دوم، ص ۱۲۰-۱۷۶.

زایید که مشخص نبود آیا از زنا به وجود آمدی یا خیر؟ از این رو، چهار تن از مردان قریش درباره تو به خصومت پرداختند و از میان آنان آن که خون خوارتر، نژادش از همه پست تر و رستنگاه وی از همه پلیدتر بود، پیروز شد. آنگاه پدرت برخاست و گفت: من بدخواه محمّد ابترم [= یعنی محمدی که فرزند ندارد] پس خداوند درباره او فرو فرستاد، آنچه را که فرو فرستاد و در تمامی صحنه ها با رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگیدی و در مکّه ناسزایش گفتی و آزارش دادی و تمامی نیرنگهایت را درباره او به کار بستی و از هر کسی بیشتر او را تکذیب و با وی دشمنی کردی و سپس به همراه اصحاب کشتی به نزد نجاشی رفتی تا جعفر و یارانش را به سوی مردم مکّه بیاوری و چون به خواسته خود نرسیدی و خداوند ناامیدت بازگردانید و دروغهایت را آشکار کرد، تندی زبانت را به سمت دوست خود عماره بن ولید گرفتی و بر اثر رشک بردن به آنچه در حق همسر وی انجام شده بود، او را نزد نجاشی متهم ساختی. پس خداوند تو و دوستت را رسوا کرد. بنابراین، تو هم در دوران جاهلیت و هم در دوران اسلام دشمن بنی هاشم هستی. وانگهی تو خوب می دانی و همه این گروه می دانند که تو با هفتاد بیت شعر به رسول خدا صلی الله علیه و آله ناسزا گفتی و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بار خدایا، من شعر نمی گویم و در شأن من هم نیست. خداوندا، او را در برابر هر حرفی هزار بار لعنت کن». پس لعنت بی شمار خداوند بر تو باد!»(۱)

در روایتی آمده که امام حسن علیه السلام به عمرو بن عاص گفت:

«تویی آن که خودت می دانی و مردم هم می دانند... چهار تن از مردان قریش درباره تو به جدال پرداختند و آن که خون خوار و نژادش از همه پست تر و فرومایگی اش از همه بیشتر بود، پیروز شد. از من دور شو که تو پلیدی و ما خاندان پاک هستیم که خداوند پلیدی را از ما زدوده و پاک و پاکیزه مان ساخته

۱- حاشیه محقق فاضل، سیّد جلال الدّین حسینی ارموی بر کتاب الایضاح، اثر ابن شاذان، ص ۴۱-۴۲.

است. از این روی، عمرو خاموش شد و غمین بازگشت»(۱).

امام حسین علیه السلام جایگاه فاسد عمرو را برای مردم برملا می سازد. ابن شهر آشوب در کتاب مناقب آل ابی طالب(۲)، می گوید: عمرو بن عاص به حسین علیه السلام گفت: چرا فرزندان ما از فرزندان شما بیشترند؟ حسین علیه السلام فرمود: «پرنده

آزاررسان جوجه هایش بیشتر است، در حالی که باز شکاری تنها یک جوجه می زاید». عمرو گفت: چرا سبیل های ما زودتر از سبیل های شما سفید می شود؟ آن حضرت فرمود: «زنان شما زنانی هستند که بوی دهانشان زننده و بد است و چون یکی از شما به زنش نزدیک شود، وی بوی بد دهانش را در چهره او تخلیه می کند و بر اثر آن سبیل او سفید می شود». عمرو گفت: چرا ریش شما بیشتر از ریش ماست؟ حسین علیه السلام فرمود: «سرزمین خوب گیاه آن به فرمان پروردگارش می روید و زمین بد جز اندک گیاهی از آن پدید نمی آید»(۳).

معاویه به عمرو گفت: سوگند به حقی که بر تو دارم، ساکت باش، زیرا که او پسر علی بن ابی طالب است. پس حسین علیه السلام فرمود: «اگر عقرب بازگردد ما هم برای او باز می گردیم و کفش برای [کوبیدن] او آماده است. عقرب به یقین می داند که نه دنیا دارد و نه آخرت.

هرگاه به معاویه بنگریم، می بینیم که او نیز ستمگر زورگویی است که دهها هزار کودک، زن، پیرمرد و پیرزن بی گناه و انسانهای شایسته و بی سلاح را در شام و حجاز و یمن توسط جلادان خود کشت و همو بود که به فرمانداراانش دستور داد: هر کس را که به دوستی با اهل بیت علیهم السلام متهم کردید، به سختی مجازات کنید و خانه اش را ویران سازید»(۴).

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۸.

۲- مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۶۷.

۳- اعراف / ۵۸.

۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۸۶.

امام باقر علیه السلام مصیبتهایی را که مردم در زمان معاویه گرفتارش بودند، به تصویر کشیده و فرموده است: «... پس شیعیان ما را در هر شهری کشتند و با تهمت دستها و پاهایشان را بریدند. هر کس به نام دوست و پیرو ما یاد می شد، او را به زندان می بردند، یا اموالش را چپاول می کردند و یا خانه اش را ویران می ساختند و این گرفتاریها تا زمان عبیدالله بن زیاد قاتل حسین علیه السلام همچنان افزایش پیدا

می کرد»(۱).

در آن کشتارگاههای وحشتناک، گروهی از صحابه پاک: حجر بن عدی و یاران او، رشید هجری، عمرو بن حمق خزاعی، اوفی بن حصین و دیگران به شهادت رسیدند. امّا مصیبت بزرگتر، شهادت امام حسن مجتبی، نوه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. پیش از او مالک اشتر نخعی، فرماندار امیرمؤمنان علی علیه السلام در مصر به شهادت

رسید، زیرا که معاویه مخفیانه عسلی را که با زهر آلوده کرده بود به او خورانید. او بالای منبر ایستاد و از مردم خواست که بر مالک نفرین کنند و چون خبر شهادت او رسید، به مردم گفت: خداوند دعای شما را اجابت کرد. سپس برای دلداری خود، این جمله را تکرار کرد: خدا را سپاهی است از عسل.

امّا این ستمگر خودخواه که نه تقوا داشت و نه ایمان، تا چه رسد به اخلاق نیکو، تلخیهایی از امام حسین علیه السلام چشید، چرا که شجاعت او در برابر معاویه سبب شد که نابخردی، پلیدی و گمراهی معاویه و لایق نبودن او برای حکومت بر مردم آشکار شود و اینک بیایید سفری به جهان روایات کنیم تا این موضوع برای ما روشن شود.

معاویه به کارگزاران خود در همه شهرها نوشت: به هیچ یک از پیروان علی علیه السلام و اهل بیت او اجازه ندهید که گواهی دهد [= یعنی شهادت آنان را نپذیرید]. امّا در برابرتان به شیعیان و دوستان عثمان و دوستانِ خاندان و طرفداران او؛ و به کسانی که فضایل و مناقب وی را روایت می کنند بنگرید و

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۳.

خود را به آنان نزدیک و آنان را با خود همراه سازید و گرامی شان بدارید و نام کسی را که مناقب عثمان را روایت می کند و نیز نام پدر و قبیله او را بنویسید. پس کارگزاران معاویه، دستور وی را اجرا کردند تا آن جا که روایت درباره عثمان افزایش یافت و آنان چه از عرب و چه از موالیان به خاطر صله ها، خلعتها و جیره هایی که برایشان فرستاده می شد این روایات را جعل می کردند و جعل روایت در فضیلت عثمان در هر شهری فزونی یافت و آنان بر سر اموال دنیا به رقابت پرداختند. از این رو، هر کس از هر شهری که می آمد و روایتی درباره ستایش و فضیلت عثمان نقل می کرد، نام او ثبت می شد و پاداش دریافت می کرد. بنابراین، آنان مدتها به این روش ادامه دادند.

سپس معاویه به کارگزاران خود نوشت: حدیث درباره عثمان فراوان شده و در همه شهرها گسترش یافته است. بنابراین، مردم را فرا بخوانید که درباره فضیلت و پیشینه معاویه روایت نقل کنند که این کار برای ما دوست داشتنی تر، برای دیدگان ما روشنی بخش تر و برای حجت اهل بیت تکذیب کننده تر و برخود آنان سخت تر است. پس تمامی فرمانداران و قاضیان نامه او را بر مردم خواندند. از این رو، راویان در هر روستا و مسجدی بر منبر رفتند و به جعل روایت در فضیلت و پیشینه معاویه پرداختند و این روایات جعلی را به آموزگاران مکتب خانه ها القا کردند و آنان آن را به کودکان خود می آموختند، همان گونه که قرآن را به آنان یاد می دادند و حتی به دختران و زنان و مستخدمان خود آموختند و مدّتها این روش را ادامه دادند.

زیاد بن ابیه درباره حضرمیین نوشت: اینان بر آیین علی و مذهب او هستند. پس معاویه در پاسخ او نوشت: هر کس که بر آیین و مذهب او باشد بکش و پاره پاره اش کن.

معاویه نامه دیگری نوشت: به شیعیان علی علیه السلام که پیش شما هستند نگاه کنید و هر که را که به دوستی او متهم کردید بکشید و اگر گواهی علیه او نداشتید، با

تهمت و گمان و شبهه، زیر هر سنگی او را پیدا کردید بکشید و حتی اگر کلمه ای از دهان وی بیرون آید، او را بکشید. حتی اگر کسی کفرگویی کند باید مورد احترام قرار گیرد و نباید هیچ گونه سختی به او برسد، امّا شیعه علی علیه السلام نباید در هیچ نقطه ای امنیت داشته باشد، به ویژه در کوفه و بصره، تا آن جا که اگر یکی از آنان بخواهد رازی را به فردی مورد اعتماد خود بگوید، به خانه او بیاید و از مستخدم و برده اش بترسد و سخن خود را با او نگوید، مگر پس از آن که از وی پیمانهای سخت بگیرد که آن را پنهان نگهدارد. آنگاه این سختگیریها را همچنان ادامه دادند تا احادیث ساختگی شان فزونی یافت و بر سر زبانها افتاد و کودکان بر طبق آن پرورش یافتند و آن را می آموختند.

قاریان ریاکار و چاپلوس از همه مردم بیشتر به جعل حدیث [در فضیلت معاویه] می پرداختند، آنان که به تواضع و پرهیزکاری تظاهر می کردند، ولی دروغ می گفتند و احادیث دروغین جعل می کردند و بدین سبب، نزد فرمانداران و قاضیان بهره مند می شدند و به مجالس ایشان نزدیک می شدند و به پولها، زمینها و خانه ها دست می یافتند و کار آنان به جایی رسید که احادیث و روایاتشان از دیدگاه کارگزاران معاویه به صورت احادیث حق و راست در آمد و آنان این احادیث را روایت کردند، پذیرفتند، آموختند و به دیگران هم آموزش دادند و کسانی را که این احادیث را می پذیرفتند دوست داشتند و کسانی را که آنها را نمی پذیرفتند و یا درباره آنها تردید می کردند دشمن دانستند. از این رو، جمعیت آنان پیرامون همین احادیث ساختگی گرد آمدند و احادیث مزبور در اختیار پارسایان و دینداران آنان قرار گرفتند که این گونه روایات ساختگی را دوست نمی داشتند. پس آنها را پذیرفتند و با دیده حقانیت بدان می نگریستند و اگر اینان باطل و ساختگی بودن این روایات را می دانستند، از نقل آن روی برمی تابیدند و بدان نزدیک نمی شدند و با کسی که با آن مخالفت می کرد، دشمنی نمی ورزیدند. از این رو، حق از دیدگاه آنان به باطل و باطل به حق، دروغ به راست و راست به

دروغ بدل شد.

چون حسن بن علی علیهماالسلام رحلت کرد، گرفتاری و دشواری بیشتر شد به گونه ای که هر ولیّ خدا بر جانش بیمناک بود، یا کشته می شد و یا تبعید می گردید. دو سال پیش از مرگ معاویه، حسین بن علی علیه السلام به حج رفت و

عبد اللّه بن جعفر و عبد اللّه بن عباس نیز به همراه او بودند. حسین بن علی علیه السلام بنی هاشم را گرد آورد: مردان، زنان، وابستگان و شیعیان آنان را، چه آنان که به حج رفته بودند و چه آنان که به حج نرفته بودند. همچنین، از میان انصار کسانی را فرا خواند که او و خاندانش را می شناختند. آنگاه تمامی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرزندان و تابعان آنان را و نیز آن دسته از انصار را که به نیکی و انجام کارهای نیک معروف بودند، گرد آورد. بنابراین، در مِنی بیش از هزار نفر پیرامون او گرد آمدند که بیشتر آنان از تابعین و فرزندان صحابه بودند و حسین علیه السلام که در میان خیمه اش قرار داشت، از جا برخاست و به ایراد سخن پرداخت. پس خدای را سپاس و ستایش کرد و چنین فرمود:

«اما بعد، این ستمگر با ما و شیعیان ما آن گونه رفتار کرد که شما آگاه شدید، دیدید و مشاهده کردید و خبرش به شما رسید. من می خواهم درباره چیزهایی از شما بپرسم. پس اگر راست گفتم، تأییدم کنید و اگر دروغ گفتم، تکذیبم کنید. به گفتارم گوش فرا دهید و سخنانم را پنهان نگهدارید و پس از آن که به شهرها و میان قبایل خود بازگشتید، کسانی را که امین و مورد اعتماد شما هستند فرا خوانید و آنچه را می دانید به آنان بازگویید که من حقیقتا بیم آن دارم که این دین فرسوده شود و از میان برود. خداوند نور خود را به کمال می رساند، هر چند کافران خوش نداشته باشند».

حسین علیه السلام چیزی از آنچه را خداوند در قرآن درباره آنان فرو فرستاده بود باقی نگذاشت، جز این که آن را بیان کرد و تفسیر نمود و نیز آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره پدر، مادر و خاندان او گفته بود، روایت کرد و هر کدام از این سخنان را که

حسین علیه السلام می گفت، صحابه می گفتند: «خداوندا، آری، ما آن را شنیدیم و دیدیم» و تابعین می گفتند: «خداوندا، این سخن را کسی برای ما حدیث کرد که ما او را راستگو و امین می دانیم». حسین علیه السلام هیچ چیزی را باقی نگذاشت، جز این که آن را بیان کرد و سپس فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم که وقتی بازگشتید، این سخنان را با کسانی که مورد اعتمادتان هستند نقل کنید». آن گاه از جایگاه سخن فرود آمد و مردم پراکنده شدند(۱).

اعتراض امام حسین علیه السلام بر معاویه و سرزنش او به سبب کشتن حجر بن عدی و یاران او از شیعیان امیرمؤمنان علیه السلام و دلسوزی آن بزرگوار بر آنان.

از صالح بن کیسان نقل شده است: چون معاویه حجر بن عدی و یاران وی را به شهادت رسانید، در همان سال به حج رفت و با حسین علیه السلام دیدار کرد و چنین گفت:

ای ابا عبد اللّه، آیا خبر رفتار ما با حجر و یاران و پیروان او و شیعیان پدرت به تو رسیده است؟

امام حسین علیه السلام پرسید: «با آنان چه کردی؟»

معاویه گفت: آنان را کشتیم، کفنشان کردیم و بر آنان نماز گزاردیم.

پس حسین علیه السلام خندید و فرمود: «آن گروه بر تو چیره شد، ای معاویه! لیکن ما اگر شیعیان تو را بکشیم، نه کفنشان می کنیم، نه بر ایشان نماز می گزاریم و نه دفنشان می کنیم. خبر بدگوییهایت درباره علی علیه السلام و شورشت به خاطر دشمنی با ما و خرده گیریهایت درباره بنی هاشم به من رسیده است. بنابراین، به نفس خویش رجوع کن و آنگاه از او حق را بپرس خواه بر زیانش باشد و خواه به سودش. در این صورت، چنانچه عیب خود را از همه بزرگتر نیافتی، پس چقدر عیب تو نزدت کوچک است و در این حالت، ما بر تو ستم کردیم! ای معاویه! پس، تنها کمان خود را زه کن و به هدف خود تیراندازی کن و از نزدیک، ما را با

۱- الاحتجاج، ص ۲۹۶-۲۹۷.

تیرهای دشـمنی هـدف قرار مده، زیرا که به خدا سوگند، درباره ما از مردی فرمان بردی که نه اسـلام او دیرین است و نه نفاق او نوین و تو هیچ رأیی نداری. پس اندکی به خودت نگاه کن و یا او را رها کن»(۱)، یعنی «عمرو بن عاص» را.

روایت شـده است: مروان بن حکم، کـارگزار معـاویه در مـدینه، به او نوشت: امّـا بعـد، عمرو بن عثمـان گفت: افرادی از مردم عراق و بزرگانی از مردم حجاز به نزد حسـین بن علی علیه السـلام رفت و آمد دارند و نیز وی یادآور شد که احتمال یورش از سوی او وجود دارد و من در این بـاره تحقیق کردم و خبردار شـدم که وی این روزهـا قصـد نـدارد ایجـاد اختلاف کنـد، ولی اطمینان ندارم که در آینده نیز قصد اختلاف نداشته باشد. پس نظر خود را در این باره برایم بنویس. بدرود.

معاویه در پاسخ به مروان نوشت: امّا بعد، آنچه را درباره حسـین گفتی، به من رسـید و فهمیدم. از دخالت در امور حسـین علیه السـلام بپرهیز و مادام که حسـین با تو کاری ندارد، تو هم با وی کاری نداشته باش، چه، ما نمی خواهیم در هیچ چیزی و حتی در مورد بیعت مـان متعرض او شویم، در حـالی که او هنوز به سـتیز بـا قـدرت مـا برنخاسـته است. پس دربـاره او شـتر دیـدی، ندیدی. بدرود.

معاویه به حسین بن علی علیه السلام نوشت: امّا بعد، از تو گزارشهایی به من رسیده است که اگر واقعیت داشته باشد، باورم آن است که تو از روی مصلحت آنها را ترک کردی. پس همچنان آنها را ترک کن که سوگنـد به خـدا، هر کس با خـدا عهد و پیمان ببنـدد، بایـد بـدان وفا کنـد. امّا اگر آنچه به من رسـیده است، برخلاف واقع باشـد، تو از همه مردم به این امور دورتری. خود را انـدرز ده و به خاطر بسپار و به پیمان خدای وفادار باش، چه، اگر تو مرا نادیده بگیری، من هم تو را نادیده می گیرم و اگر بـا من نیرنـگ بورزی، من هم بـا تو نیرنـگ می ورزم. بنابراین، از این که وحـدت امت را بر هم زنی و خداونـد توسط تو آنان را به آشوب بازگرداند از خدا پروا کن که مردم را خوب شناختی و آنها را آزمودی. پس به خودت،

۱- الاحتجاج، ص ۲۹۶-۲۹۷.

دینت و امت محمّد صلی الله علیه و آله نگاه کن. مبادا نابخردان و نادانان تو را به سبک سری بکشانند.

هنگامی که نامه معاویه به حسین علیه السلام رسید، در پاسخ او چنین نوشت: «اما بعد، نامه تو به من رسید که در آن نوشته بودی: خبرهایی از من به تو رسیده که [به گمان تو] سزاوار من نیست و من به غیر آن سزاوارم. بدان که تنها خداوند [انسان را] به کارهای نیک، هدایت و راهنمایی می کند.

امّا این که نوشته بودی: از جانب من خبرهایی به تو رسیده است، این سخنی که چاپلوسان و خبرچینان آن را به سوی تو آورده اند، در حالی که من نه تصمیم دارم جنگی علیه تو به راه بیندازم و نه پرچمی به مخالفت با تو برافرازم. سوگند به خدا که من از ترک این جنگ سخت از خداوند بیم دارم و باور ندارم که خداوند به ترک آن راضی باشد و در ترک این نبرد و مخالفت با تو و گروه ستمگر و بی دین تو که حزب ستمگران و دوستان شیاطینند، هیچ عذری ندارم.

آیا تو قاتل حجر برادر کندی و یاران نمازگزار و عبادتگر او نیستی؟ همان مردانی که با ستم ستیز می کردند، بدعتها را ناروا می شمردند و در راه خدا از ملامت کننده ای بیم نداشتند. تو در حالی آنان را ظالمانه کشتی که به آنان امان داده و سوگندهای اکید یاد کرده بودی و این که آنان را به سبب آنچه میان تو و آنان اتفاق افتاده و نیز به خاطر کینه و خشمی که در خودت احساس می کنی، آنان را مجازات نکنی.

آیا تو کشنده عمرو بن حمق، صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیستی؟ همان عبد صالح خدا که عبادت نیرویش را به تحلیل برده و جسمش لاغر و نحیف و رنگش زرد شده بود، در حالی که به وی امان داده و آن چنان تعهد و پیمانهای استوار سپرده بودی که اگر به پرنده ای می دادی، از فراز کوه فرود می آمد. و سپس با کمال گستاخی در برابر خداوند و نادیده گرفتن آن پیمان او را به شهادت رساندی!

آیا تو نبودی که زیاد پسر سمیه را که در بستر بردگان ثقیف زاده شد، برادر

خود خوانـدی؟ در حـالی که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «نوزاد از آنِ بستر [یعنی شوهر زن] و برای زناکار سـنگ است». لیکن تو سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از روی عمد

ترک کردی و از هـدایت خـدا چشم پوشـیدی و از هوا و هوس خود پیروی نمودی و پسـر زیاد را بر عراقیان مسـلط کردی که دست و پای مسـلمانان را قطع می کند، چشمانشان را از کاسه در می آورد و بر دارشان می آویزد. گویی تو از این امت نیستی و آنان از تو نیستند!

آیا تو همان کشـنده مردم «حضرمی» نیستی که فرزند سمیه درباره آنان نوشت: آنان پیرو آیین علی علیه السلام هستند؟ و تو به وی دسـتور دادی: هر کـه را کـه بر آیین علی است بکش و او نیز به فرمـان تـو آنهـا را کشت و مثله شـان کرد. آیین علی علیه السـلام به خـدا سوگنـد، همان آیینی است که بر طبق آن علیه تو و پـدرت بجنگیـد و هم اینک تو به برکت همان آیین بر این جایگاه تکیه زده ای و اگر آن آیین نبود، شرف تو همان شرف کوچ کنندگان در تابستان و زمستان بود.

ای معـاویه، تو به من گفتی: به مصـلحت خود و دین خود و امت محمّـد صـلی الله علیه و آله نگـاه کنم و از ایجـاد اختلاف در میان این امت و کشاندن آنان به آشوب و فتنه بپرهیزم. امّا من برای این امت فتنه ای بالاتر از فرمانروایی تو بر آنان، سراغ ندارم

و برای خودم و دینم و امت محمّـد صـلی الله علیه و آله مصـلحتی برتر از مبـارزه بـا تو نمی دانم. پس اگر بـا تو مبارزه و پیکار کنم، برای نزدیک شـدن به خـداست و اگر آن را ترک کنم، برای این گناه خود از خـدا آمرزش می طلبم و از او درخواسـت می کنم که توفیق این کار را برایم عنایت کند.

ای معـاویه، به من گفتی: اگر مرا محکوم کنی، محکومت می کنم و اگر بـا من نیرنـگ بورزی، بـا تو نیرنگ می ورزم. پس تا می توانی با من نیرنگ بورز که امیـد دارم نیرنگ تو به من زیانی نرسانـد و بیش از هر کسـی متوجه خودت گردد، زیرا که تو بر مرکب نابخردی ات سوار شـده و شـیفته پیمان شـکنی ات گشـته ای و به جانم سوگند که تو به هیچ شـرطی وفا نکردی و با کشتن گروهی که با آنان صلح

کردی و سوگند یاد نمودی و پیمانهای استوار بستی، پیمانت را شکستی. پس آنان را کشتی بی آن که با تو پیکار کنند و کشته شوند و تنها به این دلیل آنان را کشتی که فضایل ما را بر زبان می آوردند و حق ما را بزرگ می شمردند. ای معاویه، تو آنان را از بیم یک ماجرا کشتی و آن این است که احتمال می دادی، اگر آنان را نکشی، پس از مرگت با جانشین تو مبارزه کنند و یا آنان بمیرند و تو نتوانی از ایشان انتقام بگیری!

ای معاویه، قصاص را باور کن و به روز حساب یقین داشته باش و بدان که خدا را کتابی است که کوچک و بزرگ در آن از قلم نمی افتد. خداوند هرگز فراموش نخواهد کرد که چگونه با چنگ زدن به بدگمانی و افترا و با تهمت زدنها، دوستان خدا را کشتی و اولیای او را از خانه هایشان به دار غربت تبعید کردی و مردم را به بیعت با پسر کم سنّ و سال خود که باده می نوشد و با سگانت بازی می کند ناگزیر ساختی.

ای معاویه، تو را می بینم که تنها به خودت زیان رساندی و دینت را پاره پاره کردی و به ملت خود خیانت نمودی و امانت خویش را خوار شمردی و به سخن نابخردان و نادانان گوش فرا دادی و به خاطر آنان افراد پرهیزکار و با تقوا را به هراس افکندی».

چون معاویه نامه امام حسین علیه السلام را خواند، گفت: در دل او کینه ای بوده که من

از آن آگاهی نداشتم. پس یزید گفت: ای امیرمؤمنان، به وی پاسخی تحقیرآمیز بده و در آن از کارهای زشت پدرش نام ببر.

گوید: عبد اللّه بن عمرو بن عاص وارد شد و معاویه به وی گفت: آیا آنچه را حسین نوشته است، دیدی؟ گفت: چه نوشته است؟ پس معاویه نامه را برای او خواند. عبد اللّه گفت: چه مانع شده است تو را از این که به وی پاسخی دهی که تحقیرش کند. وی این سخن را تنها به خاطر میل معاویه بر زبان آورد. پس عبد اللّه پرسید: ای امیرمؤمنان، نظر من را چگونه دیدی؟

معاویه خندید و گفت: یزید هم همین نظر تو را به من گوشزد کرد. عبد اللّه گفت: یزید درست گفته است، پس معاویه گفت: شما هر دو خطا کردید. آیا تصور می کنید که من به حق عیبهای علی را بگویم؟ که در این صورت نمی توانم چیزی درباره او بگویم و همانند من نباید بناحق عیب جویی کند و چیزی را بر زبان آورد که نمی داند و هرگاه عیبی را برای کسی بگویی که مردم از این عیب آگاهی ندارند، بدان توجه نمی کنند و بدان اهمیتی نمی دهند و آن را تکذیب می کنند. نیز نمی توانم از حسین عیب جویی کنم، زیرا که سوگند به خدا، عیبی در او نمی بینم. در آغاز نظرم بر آن شد که نامه ای به او بنویسم و وی را تهدید کنم و هشدارش دهم، ولی سپس نظرم بر این قرار گرفت که هیچ کاری نکنم و او را محک نزنم.

جدال امام حسین علیه السلام با معاویه درباره امامت خود و بیان گوشه ای از افتخارات و همستیزیهای او با معاویه و یارانش:

از موسی بن عقبه نقل شده است: به معاویه گفتند: مردم به حسین چشم دوخته اند. پس اگر ممکن است به او بگو به منبر رود و به ایراد سخن بپردازد، چرا که یا سخن گفتن برایش دشوار است و یا در زبانش لکنتی دارد.

معاویه به آنان گفت: ما همین گمان را درباره حسن علیه السلام هم داشتیم. لیکن او

پیوسته در دید مردم بزرگ شد و ما را رسوا کرد. مردم همچنان از معاویه درخواست کردند، تا وی به حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبد اللّه، شما می توانید بر منبر روید و سخنرانی کنید.

بنابراین، امام حسین علیه السلام به منبر بالا رفت و خداوند را سپاس و ستایش کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد. او صدای مردی را شنید که می گفت: این سخنران کیست؟

پس حسین علیه السلام چنین فرمود:

«ما حزب پیروز خداوند، عترت و خویشاوندان نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله، اهل

بیت پاک او؛ و یکی از دو امانت سنگینی هستیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را در رتبه

دوم کتاب خدا قرار داد، کتابی که شرح و بیان هر چیزی در آن است، باطل نه از پیش رویش راه می یابد و نه از پشت سر او؛ و در تفسیر خود بر ما تکیه دارد. تأویل آن موجب کندی ما نمی شود بلکه ما در پی یافتن حقایق آن هستیم. پس ما را اطاعت کنید که اطاعت ما واجب و با اطاعت خدا و پیامبرش توأم است. خداوند فرموده است: «... از خدا اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امرتان فرمان برید و اگر در امری اختلاف کردید، به خدا و پیامبر رجوع کنید...»(۱) نیز خداوند

فرموده است: «... و حال آن که اگر در آن به صاحبان امرشان رجوع می کردند، حقیقت امر را از آنان درمی یافتند و اگر فضل و رحمت خدا نبود، جز اندکی، همگان از شیطان پیروی می کردید»(۲).

شما را از گوش دادن به صداهای شیطان برحذر می دارم، زیرا او دشمن آشکار شماست و در این صورت، شما به سان دوستان او خواهید بود که به آنان چنین گفت: «امروز از مردم کسی بر شما پیروز نمی شود و من پناه شمایم. ولی چون دو فوج روبه رو شدند، او بازگشت و گفت: من از شما بیزارم»(۳).

[اگر به صداهای شیطان گوش فرا دهید] شمشیرها بر پیکرتان فرود خواهد آمد، نیزه ها از خونتان سیراب خواهد شد، ستونها ریزریزتان خواهد کرد و تیرها هدفتان قرار خواهد داد. آنگاه ایمان کسی که پیش از آن ایمان نیاورده، یا به هنگام ایمان، کار نیکی انجام نداده است، از او پذیرفته نخواهد شد».

معاویه گفت: ای ابا عبد اللّه! حق مطلب را ادا کردی(۴).

احتجاجهای حسین بن علی علیه السلام تنها بیانگر شجاعت حسینی نبود بلکه

۱- نساء / ۵۹.

۲- نساء / ۸۳.

۳- انفال / ۴۸.

۴- الاحتجاج، ص ۲۹۸-۲۹۹؛ المناقب، ج ۴، ص ۶۷.

نشان دهنـده موضع او که حق را از باطل جـدا می کرد، نیز بود و همچنین، دانش گسترده غیرت دینی، اخلاق ستیز با دشـمنان خدا و سـخنان شجاعانه او را نشان می داد که با هدایت و بینش، مردم را به راه خدا فرا می خواند. نیز احتجاجهای او، افزون بر آنچه گفته آمد، مردم را آگاه و از خواب غفلت بیدار کرد و آنان را به آنچه وظیفه او می باشد و آنچه بر آنان سزاوار است و این که چه کسی بر آنان فرمان می راند و چه کسی شایسته است که پیشوای ایشان باشد، آشنا ساخت.

درست است که امـام حسـین علیه السـلام سـخنان، عبارتهـا و جمله هـایی را در برابر معـاویه و یـاران او ایراد کرد، امّا او با این سخنان، موضع شـرعی خود را تثبیت و بدنامها را رسوا کرد و سخن حق را در برابر فرمانروای شرور و سخن عدالت را در برابر فرمانروای سـتمگر بر زبان آورد و این چیزی است که به دلاوری ای نیاز دارد که مردم آن را ندارند و لذا از رسول خدا صـلی الله علیه و آله نقل شـده است که فرمود: «هان، مبادا ترس از مردم مانع از این شود که مردی از سـخن حق آگاهی یابد و آن را بر زبان آورد. آگاه باشید، بهترین جهاد، گفتن سخن حق در برابر فرمانروایی ستمگر است»(۱).

در فضـیلت بیان سـخن حق در برابر فرمانروای سـتمگر، روایات فراوانی به ما رسـیده که از آن جمله این سـخن پیامبر صـلی الله علیه و آله است: «محبوب ترین جهاد نزد خدا، سخن حقی است که در برابر پیشوایی ستمگر گفته شود»(۲).

نیز این سـخن پیـامبر صـلی الله علیه و آله: «بهترین جهـاد، سـخنی عادلانه نزد پیشوایی سـتمگر است و نیز بهترین جهاد، سـخنی داورانه در برابر پیشوایی ستمگر است»(۳).

از ابو امامه نقل شـده است: مردی به هنگام «جمره نخست» به رسول خدا صـلی الله علیه و آله رو کرد و گفت: ای رسول خدا، کدام جهاد بهتر است؟ پیامبر پاسخ او را نداد.

۱- کنز العمال، حدیث ۴۳۵۸۸.

۲- کنز العمال، حدیث ۵۵۱۰.

۳- کنز العمال، حدیث ۵۵۷۶.

چون «جمره دوم» را پرتاب کرد، سائل از او پرسید باز هم پاسخ او را نداد. چون «جمره عقبه» را پرتاب کرد، و پایش را در رکاب نهاد تا سوار شود، فرمود: «سائل کجاست؟» آن مرد گفت: ای رسول خدا، منم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سخن حقی که در برابر فرمانروایی ستمگر گفته شود»(۱).

پس از این سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله نمی دانیم، چرا کسی را که سخن حق، سخن عدل و سخن پندآمیز را در برابر زمامداران ستمگر اموی بر زبان می راند، سرزنش می کنند؟ آیا بدان سبب است که او برای دین خدا و دفاع از حرمت خدا، خود را در معرض کشتن قرار داده است؟ در حالی که همین سرزنشگران روایت می کنند که اگر کسی در این راه کشته شود، نه تنها شهید محسوب می شود که سرور شهیدان است. چنان که روایت کرده اند: پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «سرور

شهیدان، حمزه بن عبدالمطلب است و مردی که در برابر زمامداری ستمگر بپاخیزد و او را امر و نهی کند. پس آن ستمگر، وی را بکشد»(۲).

بنابراین، گاهی خون، مطلوب و شهادت ضروری است و از جمله این موارد ضروری، هنگامی است که حفظ دین و رسوا کردن کسانی که دین را زشت جلوه می دهند و نیز بیدار ساختن امت از خواب غفلت و فراموشی وظایف، نیازمند آن باشد.

شیخ جعفر شوشتری می گوید: تکلیف واقعی که امام حسین علیه السلام را وا داشت تا به استقبال مرگ و شهادت برود و خانواده خود را در معرض اسارت و کودکانش را در معرض کشتن قرار دهد و به خوبی آن را می دانست، این بود که سرکردگان ستمگر اموی، به ویژه معاویه، دوستی خود را به خورد مردم داده بودند، به گونه ای که آنان به حقانیت امویان و باطل بودن علی علیه السلام و فرزندان و شیعیان او

۱- منذری، الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۲۵۵. ابن ماجه نیز آن را با اسناد صحیح روایت کرده است.
۲- منذری، الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۲۵۵. ترمذی و حاکم نیز آن را روایت کرده است و آن را صحیح الاسناد دانسته اند.

اعتقاد پیدا کرده بودند و حتی ناسزا گفتن به علی علیه السلام را جزء نماز جمعه قرار

دادند و کار به جایی رسید که یکی از پیروان امویان ناسزاگویی به علی علیه السلام را در نماز جمعه و هنگام ایراد خطبه نماز فراموش کرد و به سفر رفت و در بیابان به یادش آمد که ناسزاگویی را فراموش کرده است و لذا در همان جا قضای آن را به جای آورد و در آن محل مسجدی بنا کردند و نام آن را «مسجد الذکر» نهادند تا بر این امر تأکید ورزند. بنابراین، اگر حسین علیه السلام از روی تقیه با آنان بیعت می کرد و تسلیم آنان می شد، اثری از حق بر جای نمی ماند، زیرا که بسیاری از مردم بر این باور بودند که در میان تمامی امّت، برای امویان مخالفی وجود ندارد و آنان جانشینان بر حق پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. امّا پس از آن که امام حسین علیه السلام با آنان جنگید

و آن همه ستم بر او و خاندان و کودکانش و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد، مردم

به گمراهی فرمانروایان اموی پی بردند و متوجه شدند که آنان فرمانروایانی ستمگرند، نه حجتهای خدا و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله(۱).

حسین علیه السلام با سخنان خود، اندیشه ها و با خون خود، دلها را بیدار کرد و با موضعگیریهایش، حقایق را برملا ساخت و باری امت اسلامی، راه جهاد، عزت و بزرگواری را ترسیم نمود. از مواضع امام حسین علیه السلام در برابر امویان - چنان که پیشتر گفتیم - این بود که هدایای معاویه را نپذیرفت(۲) و با این کار، چندین نشانه را به ثبت رسانید که برخی از آنها عبارتند از:

بلندهمتی و بی میلی او به دنیا. رسوا کردن معاویه که می خواست با هدایای خود - که آن را از بیت المال مسلمانان دزدیده بود - خشنودی آن حضرت را جلب کند تا وی را به حال خود گذارد که بندگان خدا را برده خویش و اموال آنان را ثروتی برای خود قرار دهد و نیز به مشروع بودن حکومت او اعتراف کند و یا دست کم، مردم خیال کنند که حسین علیه السلام با معاویه مخالفتی ندارد و با وی بهترین

۱- الخصائص الحسینیه، ص ۴۳-۴۴.

۲- مطالب السؤول، ص ۷۳.

رابطه را دارد، زیرا که هدایای او را پذیرفته است. لیک امام حسین علیه السلام تمامت آرزوهای شیطانی و نیتهای پلیدی را که مدّتهای طولانی در قلب معاویه بود بر باد داد و برای مردم ثابت کرد که وی مقام خلافت را دزدیده و غصب کرده است و فرمانروایان اموی دزد و گمراهند و دین ندارند. امام علیه السلام این کار را از طریق مواضع خردمندانه و سخنانی قناعت بخش انجام داد.

ابن شهر آشوب در کتاب ارزشمند خود به نام مناقب آل ابی طالب از مواضع دلاورانه امام حسین علیه السلام نام می برد و چنین می گوید:

از جمله شجاعتهای حسین علیه السلام این بود که میان وی و ولید بن عتبه درباره ملکی درگیری شد. پس حسین علیه السلام عمامه ولید را از سر او برداشت و آن را در گردن او بست و این زمانی بود که ولید فرماندار مدینه بود. مروان گفت: به خدا سوگند، همانند امروز مردی را ندیدم که این گونه بر فرمانروای خود گستاخی کند. ولید گفت: به خدا سوگند، این سخن را به خاطر من نگفتی. ملک مال او بود. حسین علیه السلام فرمود: «ای ولید، ملک از آن تو باشد». آنگاه از جا برخاست.

درباره بیعت یزید، امام حسین علیه السلام مواضع شجاعانه ای داشت که با این مواضع، حقیقت تلخ را برملا ساخت و آن این است، مردی چون یزید بر امتی مسلط شده است که قادر نیست به وی بگوید: نه. امّا امام حسین علیه السلام وقتی که با

فرماندار مدینه روبه رو شد، با کمال دوراندیشی و قاطعیت، در برابر فرمانروایی فاسد، موضع مخالفت فراپیش گرفت.

طبری در این باره روایت کرده است(۱): در ماه رجب، سال شصت هجری، پس از مرگ معاویه، با یزید به سان جانشین پدرش بیعت کردند. ولید بن عتبه بن ابی سفیان فرماندار مدینه بود. یزید پس از رسیدن به قدرت، تنها هدفش این بود که از افرادی بیعت ستاند که وقتی معاویه از مردم خواست با یزید بیعت کنند، که وی جانشین اوست، آنان با وی مخالفت کردند. او می خواست، کار این افراد را

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۸۸، باب خلافه یزید بن معاویه.

یکسره کند و بدین سبب، به ولید نامه نوشت و خبر مرگ معاویه را به آگاهی او رسانید و نیز در برگه کوچکی چون گوش موش به وی نوشت: امّا بعد، بر حسین، عبد اللّه بن عمر و عبد اللّه بن زبیر، راجع به موضوع بیعت، سخت بگیر و به آنان مهلت مده تا این که بیعت کنند، بدرود.

مروان به ولید گفت: در همان ساعت کسی را از پی آنان بفرستد و از آنان بخواهد که بیعت کنند و [از یزید] فرمان برند. پس چنانچه نامبردگان پذیرفتند، او هم از آنان بپذیرد و از ایشان دست بردارد و اگر از بیعت خودداری کردند، آنان را گردن زند، چه، اگر آنان از مرگ معاویه آگاه شوند، هر کدام به سویی خواهد رفت و با ابراز مخالفت [با یزید] مردم را به سوی خود دعوت خواهد کرد.

بنابراین، عبد اللّه بن عمرو بن عثمان را به نزد حسین و ابن زبیر فرستاد تا آن دو را فرا خواند. وی آنها را در مسجد یافت و از ایشان دعوت کرد، در ساعتی حضور به هم رسانند که ولید هیچگاه در این ساعت با مردم دیدار نمی کرد. آنان [به فرستاده ولید] گفتند: برگرد، ما خواهیم آمد. پس حسین علیه السلام به ابن زبیر گفت: «می دانم که سرکرده ستمگرشان به هلاکت رسیده است و پیک خود را به سوی ما فرستاده تا پیش از آن که این خبر در میان مردم فاش شود، از ما بیعت ستانند». ابن زبیر گفت: نظر من هم همین است. پس حسین علیه السلام از جا برخاست و یاران و خویشاوندان خود را گرد آورد و بر درِ خانه ولید آمد و به آنان گفت: «من وارد خانه ولید می شوم و چنانچه شما را فرا خواندم و یا شنیدید که صدای او بلند شده است، به سوی من یورش برید و در غیر این صورت، همچنان سر جای خود بمانید تا من نزد شما آیم». امام علیه السلام بر ولید وارد شد، در حالی که مروان نزد او نشسته بود. ولید نامه [یزید] را برای او خواند و از او خواست که بیعت کند. حسین علیه السلام فرمود: «شخصیتی همانند من مخفیانه بیعت نمی کند و باور نمی کنم که تو به بیعت مخفیانه من بسنده کنی و آن را در میان مردم آشکار نسازی». ولید گفت: بله، همین طور است. حسین فرمود: «اگر به نزد مردم رفتی و آنان را به

بیعت فرا خواندی، ما را هم با مردم فرا می خوانی تا یک جا بیعت کنیم». ولید که خواستار برخورد با حسین نبود گفت: برگرد به نام خدا. مروان گفت: ای ولید، سوگند به خدا، اگر حسین در این ساعت از تو جدا شود و بیعت نکند، تو هرگز بر وی دست نخواهی یافت تا این که میان شما و او افراد بسیاری به خاک و خون کشیده شوند. این مرد را نگهدار و مگذار که از نزد تو بیرون رود تا این که بیعت کند، یا گردنش را بزن. در این هنگام حسین علیه السلام بر مروان حمله برد و فرمود: «ای پسر زن کبودچشم، آیا تو مرا می کشی یا او؟ سوگند به خدا که دروغ گفتی و گناه کردی».

در تاریخ اعثم، مقتل خوارزمی، مثیرالأحزان(۱)، و اللّهوف، اثر ابن طاووس آمده است:

یزید به ولید نامه نوشت و به او دستور داد که از عموم مردم مدینه و بویژه از حسین بیعت ستاند و نیز به ولید فرمان داد که اگر او از بیعت خودداری کرد، گردنش را بزن.

آنگاه این منابع خبر یاد شده را همانند آنچه طبری نقل کرده، تا سخنان حسین علیه السلام و مروان آورده و سپس افزوده است: حسین به خشم آمد و گفت: «وای بر تو، ای پسر زن کبودچشم، آیا تو به زدن گردن من فرمان می دهی؟ دروغ گفتی و فرومایگی کردی. ما خاندان نبوت و کانون رسالت هستیم و یزید، انسانی گناهکار، میگسار و کشنده بی گناهان است و شخصیتی همانند من با فردی همچون او بیعت نخواهد کرد.

در کتاب الکامل فی التاریخ اثر ابن اثیر(۲)، آمده است: امام حسین علیه السلام به ولید بن عتبه گفت: «ما خاندان نبوت، کانون رسالت، جایگاه رفت و آمد فرشتگانیم. خداوند به وسیله ما جهان را آغاز کرد و به وسیله ما پایان خواهد داد. یزید مردی

۱- مثیرالأحزان، ص ۱۴-۱۵.

۲- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۶۲.

است میگسار، کشنده بی گناهان و آشکارا گناه می کند و شخصیتی همانند من با فردی همچون او بیعت نمی کند. لیکن ما و شما باید در این زمینه آینده را در نظر بگیریم و خواهید دید که کدام یک از ما، در رهبری و بیعت مردم سزاوارتریم».

در ارشاد اثر شیخ مفید(۱)، آمده است: امام حسین علیه السلام سخنان تندی به مروان گفت و به وی هشدار داد و میان طرفین برخورد لفظی رخ داد که سبب شد یاران حسین علیه السلام به اندرون خانه یورش برند و آن حضرت را همراهی کنند و به خانه اش بازگردانند.

ابن نما در مثیرالأحزان(۲)، خوارزمی در المقتل و اعثم در فتوح گفته اند: در

فردای آن شب، مروان، حسین علیه السلام را دیدار کرد و گفت: سخنم را بپذیر که به راه درست می رسی. حضرت فرمود: «بگو». مروان گفت: با امیرمؤمنان یزید بیعت کن که در دو جهان به نفع تو خواهد بود. حسین علیه السلام فرمود: «انّا للّه و انّا الیه راجعون. اینک باید فاتحه اسلام را خواند، چون امّت به فرمانروایی چون یزید گرفتار شده است». ابن طاووس در اللّهوف افزوده است که آن امام به مروان فرمود: «من از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است. پس هرگاه معاویه را بر منبر من دیدید، شکم او را پاره کنید». امّا مردم مدینه او را بر منبر جدم دیدند و شکم وی را پاره نکردند. پس خداوند آنها را به یزید بزهکار مبتلا کرد»(۳).

در امالی(۴)، آمده است که حسین علیه السلام فرمود: «تو می دانی که ما خاندان کرامت، کانون رسالت و نشانه های حق هستیم که خداوند آن را در دلهای ما به امانت نهاد و زبان ما را بدان گویا ساخت، پس با فرمان خداوند به سخن آمد. من به یقین از

۱- الارشاد، ص ۱۸۳.

۲- مثیرالأحزان، ص ۱۴.

۳- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۵.

۴- امالی صدوق، ص ۲۱۶، ح ۱، مجلس ۳۰.

جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «خلافت بر فرزندان ابوسفیان حرام است» و من چگونه با خاندانی بیعت کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنان چنین گفته است؟».

تلاشهای فراوانی صورت گرفت که امام حسین علیه السلام را از موضع دوراندیشانه اش برگرداند. امّا او نپذیرفت و با دلاوری تمام در برابر این تلاشها ایستاد که موضع روشن او را نشان می داد. قیس بن اشعث، یکی از دشمنان آن حضرت از او خواست که با یزید بیعت کند. امام حسین علیه السلام فرمود: «نه، به خدا سوگند که هرگز همچون زبونان، به وی دست بیعت نمی دهم و همانند بردگان پا به فرار نمی گذارم»(۱).

امام حسین علیه السلام با شجاعت خود، موضعی را تثبیت کرد که حتی بسیاری از کسانی که بیعت با یزید را نپذیرفته بودند از آن ناتوان ماندند ولذا خیلی زود منزوی شدند یا این ادّعا که ما با نیرومندتر هستیم، با یزید بیعت کردند. برخی از مخالفان هم به پُستها و برخی دیگر به هدایا و پول راضی شدند و کسانی هم که چنین نکردند به حاشیه رانده شدند [و به عنوان تماشاگر صحنه باقی ماندند] به گونه ای که بنی امیّه چشم امید به همکاری آنان دوخته بودند و تنها امام حسین علیه السلام بود که بذر ناامیدی را در دلهای دشمنان کاشت و خود این دشمنان هم به این واقعیت زبان به اعتراف گشودند.

حدیث عقبه بن عثمان وضعیت امام حسین علیه السلام را بیان می کند که گفت: «من از مدینه تا مکّه و از آن جا تا عراق به همراه حسین علیه السلام بودم و از او جدا نشدم تا این که به شهادت رسید و من تمامت سخنان او را شنیدم. امّا از وی سخنی نشنیدم که مردم آن را به یکدیگر بگویند و آن سخن این باشد که دست بیعت در دست یزید می نهد، یا او را به یکی از مرزها ببرد. نه در مدینه چنین سخنی را شنیدم، نه در مکّه، نه در بین راه، نه در عراق و نه در میان سپاهیانش تا هنگامی که

۱- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۸.

به شهادت رسید»(۱).

عبیـد اللّه بن زیاد با سـفارش شـمر نامه ای به ابن سـعد نوشت: امّا بعـد، من تو را به سوی حسـین نفرسـتادم که از جنگ با وی خودداری و امروز و فردا کنی و برایش سـلامتی آرزو نمـایی و شـفاعت خواه او نزد من باشـی. خوب نگـاه کن، اگر حسـین و یارانش به فرمان من گردن نهادند، آنان را سالم به سوی من بفرست و اگر سر باز زدند، به سوی آنان هجوم ببر تا این که آنها را بکشـی و بدنهایشان را پاره پاره کنی، چرا که آنان شایسـته این رفتارند. اگر حسـین کشته شد، اسبها را روی سینه و پشت او بدوان. البته، هر چند که این کار پس از مرگ بر وی زیانی نمی رساند، لیک به خاطر اجرای سخنی انجام می شود که من آن را گفتم و اگر او را بکشم، به طور حتم این کـار را در حق او انجـام خواهم داد. اگر فرمـان ما را درباره او اجرا کردی، پاداش مأمور مطیع و گوش به فرمان را به تو خواهیم داد و اگر سـر باز زدی، از فرماندهی سپاه ما کناره گیری کن و آن را به شمر بن ذی الجوشن واگذار کن که این مأموریت را به او سپرده ایم(۲).

چون شـمر نامه را آورد، ابن سعد به او گفت: خدا خانه ات را خراب کند و آنچه را آوردی زشت گرداند. باورم این است که تو او را [از صـلح] باز داشتی و کاری را به فساد کشاندی که ما امید اصـلاح آن را داشتیم. سوگند به خدا، حسـین علیه السلام هرگز تسلیم نمی شود، زیرا که روح پدرش در میان دو پهلوی اوست(۳).

طبع بلنـد: شـجاعت - چنـان که پیشـتر گفتیم - تنهـا به معنـای اقـدام علیه دشـمن و فرود آوردن شمشـیر بر فرق او نیست، بلکه شجاعت بر حق، جهاد در راه خدا، اجرای فرمان خدا، اقدام بر طبق رهنمود خدا، دفع دشمنان خدا، نگهداری از

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۵.
۲- تاریخ ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳.
۳- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۶.

دین خدا و حمایت از بندگان خداست. شجاعت آن است که افزون بر این ویژگیها، بیانگر عزّت، کرامت، طبع بلند، شهامت، مروّت، بی میلی به دنیا و آزهای آن باشد، چه، شجاعت بدون ویژگیهای یاد شده، نوعی بی باکی، عشق به انتقامجویی، شهرت طلبی، معصیت خدا و افتادن در دام شیطان خواهد بود، چرا که گاهی قاتل گمان می کند که شجاع است، امّا وقتی می اندیشد، می بیند که انسان بی گناهی را کشته است و از سویی دیگر، وی برده احساسات خود می باشد و از جهت سوم، فرمانبردار زبون شیطان و هوای نفس است و اقدام او بر کشتن، از روی آزمندی او به دنیا و عشق به شهرت بوده است. پس شجاعت وی برای خدا و در راه خدا نبوده است.

شجاعت در راه دین عزت است. امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «شجاعت عزتی

نقد است. شجاعت یکی از دو عزّت است»(۱).

شجاعتی که مخالفت با ستم، دست برداشتن از آزمندی، بلند طبعی و غیرت اسلامی نباشد، عزّت نیست. امام علی علیه السلام می فرماید:

«شجاعت بر سه خصلت سرشته شده است. برای هر کدام از آنها فضیلت و ارزشی است که دیگری آن را ندارد. اگر این سه خصلت در انسان شجاع کامل باشد، وی قهرمانی خواهد بود که حریف ندارد و به دلاوری در دوران خویش نامور شود و اگر یکی از این خصلتها بر دیگری فزونی یابد، شجاعت او در همان خصلت فزونتر و اقدامش سخت تر خواهد بود»(۲).

گاهی [ستمگران] از انسان مؤمن می خواهند که به ستم رضایت دهد، بر فرش زبونی بنشیند، در برابر توهینها و تحقیرها لب فرو بندد، از دین و آبروی خود دفاع نکند، با ناسزاگوییها بسازد، به مخالفت برنخیزد و در این باره هیچگونه واکنشی از خود نشان ندهد.

۱- غرر الحکم، ص ۱۷، ۳۹.

۲- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۳۶؛ تحف العقول، ص ۲۳۷-۲۳۸.

آری ممکن است از انسان با ایمان این چنین خواسته شود، لیک همّت والا به وی اجازه نمی دهد که به این خواسته ستمگران تن در دهد و اگر سکوت اختیار کند، عزّت نفس، محکومش می کند. بنابراین، او دلاورانه بپا می خیزد و جز عزّت خویش، چیزی را نمی پذیرد و در این جا شجاعت او به اندازه همّت بلندی است که خداوند به وی ارزانی داشته است.

در غرر الحکم از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است: «شجاعتِ مرد به اندازه همت او؛ و غیرت او به اندازه عزّت نفس اوست». در حدیث دیگر فرمود: «شجاعت، به اندازه عزّت نفس است».

شجاعت حسینی ثابت کرد که پرافتخارترین مرحله بلندهمتی، عزیزترین حالت عزّت نفس و بالاترین درجه بزرگواری را در خود دارد، زیرا، حسین علیه السلام هرگز سازش نکرد، از موضع خویش واپس ننشست و به دام وسوسه های شیطانی نیفتاد.

امام حسین علیه السلام مواضع و سخنانی داشت که بلندهمتی او را آشکار ساخت و در نتیجه، دلهای آزمندان از او ناامید و قلبهای دشمنان نسبت به او پر از کینه شد. او بیان داشت و نشان داد که مرگ را بر بیعت با ستمگران ترجیح می دهد و در جستجوی شهادت است، نه در پی دنیا. سخنان او همانند مواضعش هیچ گونه گزافه ای دربر نداشت و این موضوع را در تمامت رخدادها به اثبات رسانید.

به عنوان نمونه، حسین علیه السلام کسی بود که هدایای معاویه را نپذیرفت و آن را برگردانید و نیز او بود که چنین فرمود: «مردمان بردگان دنیایند و دین لقلقه زبان آنهاست و از دین تا آن جا پشتیبانی می کنند که زندگی شان در رفاه باشد و چون در بوته آزمایش قرار گیرند، شمار دین داران اندک خواهد شد»(۱).

حسین علیه السلام کسی است که بیعت با یزید را نپذیرفت و به «عمر اطراف» که به او پیشنهاد کرد، با یزید ستمگر سازش کند چنین پاسخ داد: «پدرم برایم حدیث کرد

۱- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۵.

که رسول خدا صلی الله علیه و آله به پدرم فرموده است: او و من هر دو کشته می شویم و قبر من نزدیک قبر او خواهد بود. آیا تو گمان می بری که آنچه را تو می دانی من نمی دانم؟ سوگند به خدا که هرگز تن به پستی ندهم»(۱).

امام حسین علیه السلام این سخن را گفت و بدان پایدار ماند و چون شرایط برایش دشوار شد، تنها این سخن را بیان کرد: «اگر هیچ پناهگاهی برایم نباشد، باز هم با یزید بیعت نخواهم کرد».

شوشتری - رضوان خدا بر او باد - گفته است: از جمله ویژگیهای امام حسین علیه السلام آن بود که ستم را نپذیرفت و با شیوه خاصّی با آن مبارزه کرد. هنگامی که آن مردم نابکار از وی خواستند، با یزید بیعت کند، چنین فرمود: «نه، سوگند به خدا که هرگز چون زبونان دست بیعت ندهم و چون بردگان زبان به اعتراف نگشایم». حتی می توان گفت: او ستیز با ستم را باب کرد و ستیزندگان با ستم به وی اقتدا می کنند(۲).

امام حسین علیه السلام کسی است که قاطعانه، سرسختانه و از روی راستی چنین فرمود: «مرگ با عزّت به از زندگی ننگین است»(۳). هنگامی که زندگی آسوده توأم با ذلّت به او پیشنهاد شد، آن را نپذیرفت و مرگ با عزّت را برگزید. آری او مرگی را برگزید که بسیار دشوار و چندباره بود. چرا که با چشمان مبارک خود، دید که فرزندانش را می کشند و با شمشیر و نیزه پاره پاره شان می کنند. به برادران و عموزادگانش و به یاران باوفایش نگاه کرد که همگی بر زمین افتاده اند و در میان خون خود بر روی ریگهای گرم کربلا دست و پا می زنند و از سوی دیگر به خیمه ها نگریست که زنان و کودکان بی سرپرست و یتیم می شوند و چه مصیبتهایی در انتظار آنان است و لذا دل مهربان او به درد آمد. امّا همه این

۱- اللّهوف، ص ۲۳.
۲- الخصائص الحسینیه، ص ۲۱.
۳- المناقب، ج ۴، ص ۶۸.

مصیبتها و رنجها را بدان سبب تحمل کرد که دین در خطر بود و زندگی ذلّتبار.

او در هنگام سفرش به سوی شهادت، به یارانش رو کرد و وجدانها و دلها را به خود جلب نمود و آنها را مورد خطاب قرار داد و چنین گفت:

«چهره دنیا دگرگون گشته و بسیار زشت شده است. خوبیهایش پشت کرده و همچنان رو به زوال است و چیزی از آن برجای نمانده، مگر اندکی همانند قطرات ته مانده ظرف آب و مردم زندگی ذلّتباری دارند همچون [چارپایانی که] در چراگاه سنگلاخ و بیمارکننده می چرند. مگر نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل جلوگیری. در چنین شرایطی، انسان مؤمن حق دارد که از خدایش آرزوی مرگ کند، زیرا من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز نکبت نمی بینم»(1).

این است منطق دلاور بلندهمّت که از مرگ نمی هراسد و حتی شیفته آن است، زیرا که سعادت اوست و در برابر آن، زندگی با ستمگران قرار دارد که برای انسان ظلم ستیز و بلندهمت، نکبت و رنج است. مرگ در این شرایط، سعادتی است که شرافتمندِ دلیر عاشق آن می شود، تا چه رسد به این که از آن بهراسد.

در راه کربلا، حرّ بن یزید به امام حسین علیه السلام گفت: من گواهی می دهم که اگر کارزار کنی، به طور قطع کشته خواهی شد. حسین علیه السلام فرمود: «آیا با مرگ مرا می ترسانی؟ آیا از شما کاری به جز کشتن من ساخته است؟ من آنچه را که برادر اوسی به پسرعمویش گفت می گویم، آنگاه که می خواست به یاری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بشتابد و در جنگ شرکت کند. به پسرعمویش که مخالف رفتن او بود و به وی هشدار داد که اگر در جنگ شرکت کند، کشته می شود، چنین گفت:

سأمضی و ما بالموت عارٌ علی الفتی

اذا ما نوی حقّا و جاهد مسلما

من به راهم ادامه خواهم داد و مرگ برای انسان جوانمرد ننگ نیست هرگاه

۱- ابو نعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۲۳۹؛ تحف العقول، ص ۱۷۶.

حق را در نظر گیرد و به خاطر اسلام جهاد کند.

و واسی الرّجال الصالحین بنفسه

و فارق ثبورا و خالف مُجرما

با ایثار جانش از مردان صالح حمایت کند و از دشمنان خدا دوری و با جنایت کاران مخالفت کند.

اُقدِّمُ نفسی و لا اُریدُ بقاءها

لتلقی خمیسا فی الهیاج عَرمرما

جانم را در راه خدا می دهم و دست از آن می شویم تا با سپاه نیرومند دشمن در جنگ سخت روبه رو شوم.

فان عشتُ لم اَندم و ان متُّ لم اُلم

کفی بکَ ذُلاًّ ان تعیش و تُرغما(۱)

اگر زنده بمانم پشیمان نگردم و اگر بمیرم مورد سرزنش قرار نگیرم و برای توهین بس که در ذلّت و ننگ زندگی می کنی».

روایت کرده اند که امام حسین علیه السلام این گونه اشعار را فراوان می خواند تا آن جا که راویان گمان می کردند این اشعار از چیزهایی است که نفس پاکش بر او دیکته می کند و از آن جمله این شعر است:

لئن کانت الافعال یوما لاهلها

کمالاً، فحسنُ الخلقِ اَبهی و اَکملُ

اگر روزی کارها برای صاحبانش کمال محسوب شود، اخلاق نیکو افتخارآمیزتر و کامل تر است.

و ان تکن الدّنیا تعدُّ نفیسهً

فدارُ ثوابِ اللّه اعلی و أنبلُ

اگر دنیا از چیزهای با ارزش شمرده شود، پاداش خداوند بالاتر و برتر است.

و ان تکن الاموالُ للتَّرک جمعُها

فما بالُ متروکٍ به الحرّ یبخلُ

اگر گردآوردن مال برای ترک گفتن است، پس چرا انسان آزاد نسبت به چنین مالی بخل ورزد؟

و ان تکن الابدانُ للموت اُنشئَت

فقتلُ امرئٍ بالسّیفِ فی اللّه ِافضلُ

ص:۲۲۶

۱- المناقب، ج ۲، ص ۱۹۳؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۰.

اگر بدنها برای مرگ آفریده شده است، پس چه بهتر که انسان در راه خدا با شمشیر کشته شود.

و ان تکن الارزاقُ قسما مُقدّرا

فقلّهُ حرصِ المرء فی الکسب اَجملُ

اگر روزیها سهمی است که تقدیر شده، پس چه زیباست که انسان از حرص خود در به دست آوردن آن بکاهد.

سأمضی و ما بالقتلِ عارٌ علی الفتی

اذا فی سبیل اللّه ِیمضی و یُقتَلُ(۱)

من به راهم ادامه خواهم داد، چرا که مرگ بر جوانمردان ننگ نیست. البته، در صورتی که در راه خدا بجنگد و کشته شود».

بنابراین، انسان بلندهمّت، میان ذلّت و مرگ مقایسه می کند و مرگ را برمی گزیند و هنگامی که از ننگ و کشته شدن باید یکی را برگزیند، کشته شدن را انتخاب می کند و زمانی که امر دایر شود میان دنیای ناپاک و رفتن به میدان نبرد، او با شوق و شادی به سوی میدان کارزار و مرگ حتمی گام برمی دارد، زیرا که حیات خود را در این مرگ و مرگ حقیقی را در زندگی ذلّتبار می بیند. آری، این گونه بود مرد بلندهمّت، سرور شهیدان حسین بن علی علیه السلام. ابن نباته در این باره گفته است: «حسین همان کسی است که مرگ در عزّت را زندگی و زندگی در ذلّت را مرگ می داند»(۲).

همت والای حسینی علیه السلام سبب شد که سخنانی راستین از زبان او بیرون آید و در کربلا موضعگیریهای والایی را عینیت بخشد. او بر زمین کربلا ایستاد و با شجاعتی تمام این سخنان را ایراد کرد:

«هان، این فرومایه فرزند فرومایه [= ابن زیاد] مرا میان دوراهی شمشیر و ذلت قرار داده و هیهات که ما ذلت را بپذیریم. خدا، پیامبر او و مؤمنان آن را برای

۱- المناقب، ج ۴، ص ۱۹۳؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۴۰؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۳.
۲- المناقب، ج ۴، ص ۶۸.

ما نمی پذیرنـد و دامنهای مادران پاک و پاکیزه و انـدیشه های با غیرت و روح بلنـد پـدران به ما اجازه نمی دهد که اطاعت از فرومایگان را بر قتلگاههای بزرگان مقدم بداریم»(۱).

امـام حسـین علیه السـلام تـک تـک این واژه را به تمـامت واژه هـای: عزّت، کرامت، بلنـدهمتی، شـهامت، سـربلندی و افتخـار همیشگی ترجمه کرد. او پس از کشته شدن برادرش عباس، در حالی که سی هزار جنگجوی دشمن در برابرش قرار داشتند، بر زمین کربلا، تک و تنها ایسـتاد و به مقاومت پرداخت و آنان کوچک ترین هراس یا تمایلی به تسـلیم شـدن در او نیافتنـد بلکه درباره او می اندیشـیدند که با خود چه خواهد کرد. ناگاه حسین علیه السلام جامه ای خواست که کسی بدان تمایل پیدا نکند و آن را زیر لباسـهایش قرار داد. تا کسـی آن را از تن او بیرون نیاورد، چرا که او شهیدی است که جامه هایش به غارت رفت. برای آن حضـرت شـلوارکی را آوردنـد، پس آن را نپـذیرفت و فرمود: «این از جـامه هـای فرومایه گان است»(۲). جـامه ای را گرفت و پاره کرد و آن را زیر لباسهایش قرار داد(۳). فرمود: «شلوار بلند برایم بیاورید». پس آن را پاره کرد و پوشید تا کسی آن را به غارت نبرد(۴). آنگـاه به سوی آن مردمـان نابکار پیش رفت، در حالی که شمشـیرش را آخته بود و آنان را به مبارزه فرا خواند و هر کس را که به مبارزه اش می آمد به هلاکت می رسانید تا این که گروه بسیار را کُشت.

اربلی گوید: شجاعت حسین علیه السلام ضرب المثل است، شکیبایی او در تنگناهای نبرد، سپاهیان دشمن را ناتوان می ساخت و چون به جنگ فرا خوانده می شد، به سان کوه پایداری می کرد و چون عرصه تنگ می شد، اقدامش مرگ آسا بود و

۱- ابن عساکر، تاریخ دمشق، ص ۲۱۶.

۲- المناقب، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳- هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۳.

۴- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۹.

جایگاه او در رویارویی با آن جنایتکاران با جایگاه جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ بدر برابر بود و شکیبایی او به رغم بسیاری دشمنان و اندک بودن یارانش همچون شکیبایی پدر او در صفین و جمل بود و سرچشمه دشمنی با او و پدرش یکی بود و آخرین دشمنی با پیروی از نخستین دشمن، آنچه را می خواست در حق آنان انجام داد. چه بسیار جنگجویی که با شجاعت خویش با او پیکار کرد و کشته شد و چه بسیار قهرمانی که خونش ریخت و به هدر رفت و چه بسیار کسی که شمشیرش را [میان خود و حسین] داور قرار داد، پس شمشیرش بر سنگها و قلّه ها خورد و آن بزرگوار با هیچ دلاوری برخورد نکرد، جز این که مادرش را بر عزای او نشانید.

چون تشنگی بر حسین علیه السلام سخت شد و جنگ و گریز با جنگجویان دشمن خسته اش کرد، آنان با سنگ بر او یورش بردند و از دور با تیرش زدند، زیرا از نبرد تن به تن با او ناتوان بودند.

آنگاه آن چنان آسیبهایی به او رسید که توان نشستن را از دست داد و لذا گاه بلند می شد و گاه بر زمین می افتاد و این کار را به آن دلیل انجام می داد که دشمنان

او را افتاده بر زمین نبینند تا شاد گردند(۱).

بنابراین، حسین علیه السلام شجاعت را با بلندهمتی، عزّت، مخالفت و نبرد باطل و جلوگیری از کارهای زشت همراه کرد و او شخصیت بزرگوار بود و به همین شیوه ادامه داد تا زندگی او با افتخار پایان یافت و هرگز دشمن از وی حالت ناتوانی و زبونی ندید و در نتیجه، به مشعل فروزان آسمان فداکاری، دلاوری، از خودگذشتگی و بلندهمتی بدل گردید.

استاد عبدالحفیظ ابو سعود درباره امام حسین علیه السلام گوید: او سرفصل مبارزه آزادی خواهانه، جهاد جانانه، شهادت در راه اصول و عقیده و تسلیم شدن در

۱- الخصائص الحسینیه، ص ۳۸.

برابر ستم ستمگران و فرمانروایان بود(۱).

استاد محمّد باقر گوید: سزاوار است که همه عربیان، به رغم اختلاف گرایشها و مذاهب، سیره حسین بن علی علیهماالسلام را در زوایای قلب خود، حک کنند، زیرا که این سیره، سیره فداکاری، عقیده، عزّت و کرامت است(۲).

رامَت امَیّهُ أن یبایِعَ خاضعا

ابی الکریم بان یذِلّ و یخضعا

امیه خواست که او با فروتنی بیعت کند، امّا آن بزرگوار از پذیرفتن ذلّت و تسلیم خودداری کرد.

۱- سبطا رسول اللّه الحسن و الحسین، ص ۸۸.

۲- الشهید الخالد الحسین بن علیّ، ص ۶.

غیرت حسینی

غیرت یا مردانگی: کوشش در نگهداری چیزی که باید نگهداری شود و این خصلت از دستاوردهای شجاعت و بزرگی و نیرومندی روح است(۱). امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «اندازه شجاعت به اندازه مردانگی است»(۲). نیز آن حضرت

فرمود: «میوه شجاعت، غیرتمندی است»(۳).

غیرت از بهترین خصلتهاست و به وسیله غیرت است که مردانگی تحقق می یابد و کسی که غیرت ندارد، مردانگی ندارد(۴). غیرت بیانگر عزّت، شرافت، کرامت، بیداری، جوانمردی و بلندپروازی است و این ویژگیها از عواملی به شمار می رود که شجاعت را برمی انگیزد و شخص را علیه تجاوزگری تحریک می کند.

غیرت و تعصّب دینی ایجاب می کند که انسان دین را از بدعت بدعتگزاران، جعل و تقلب باطلگرایان و توهین مخالفان حفظ کند و شبهات منکران را برطرف سازد و در رواج آن بکوشد و در امر به معروف و نهی از منکر سهل انگاری نکند.

غیرت نسبت به خانواده ایجاب می کند که از نگهداری آنان از گزند بیگانگان و اموری که ممکن است به بدی آنان تمام شود، غفلت نورزد و ایشان را از

۱- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۶۵، باب الغیره و الحمیه.

۲- غرر الحکم، ص ۲۱۵.

۳- غرر الحکم، ص ۱۵۸.

۴- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۶۵.

تمامت آنچه ممکن است به تباهیشان بکشاند، باز دارد.

اقتضای غیرت به فرزندان آن است که از همان آغاز کودکی شان، آنان را تحت مراقبت قرار دهی و چون به مرحله ای برسند که اشیاء را از یکدیگر تشخیص دهند، سزاوار است که با آداب نیکان تربیت شان کنی و اخلاق و کارهای نیک و عقیده حق را به آنان بیاموزی(۱).

در زمینه ارزش غیرت در پاسداری از مقدّسات و سلامتی امت و کرامت او، آیات و روایات بسیاری آمده است که بر آن تأکید و فضایل آن را بیان می کند و مردم را بدان فرا می خواند، زیرا غیرت از اخلاق پیامبران و امامان هدایتگر و هدایت یافته است که درود خداوند بر همه آنان باد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند حرام را ممنوع و حدود را تعیین کرد و کسی غیرتمندتر از خدا نیست و به سبب غیرت اوست که کارهای زشت را حرام کرد»(۲). نیز فرمود: «من غیرتمندم و خداوند غیرتمندتر از من است و خداوند بندگان با غیرتش را دوست می دارد»(۳).

غیرت نشان دهنده ایمان است، زیرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: «غیرت از ایمان است»(۴). غیرت از پیامدهای نیروی خشم در انسان است. این نیرو، گاه پیامدهای اخلاقی بدی دارد نظیر بی باکی، بدگمانی و خشم نکوهیده و بی جا و گاه، پیامد خوب اخلاقی دارد همانند خشمی که برای خدا باشد، شجاعت، عزّت و همّت والا.

امام حسین علیه السلام در برخورداری از غیرت نسبت به دین، خانواده و فرزندان زبانزد همگان بود. او کسی است که در سایه غیرتمندترین مردم، جدّ خود محمّد

۱- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۶۵.

۲- امالی صدوق، ص ۲۵۷.

۳- کنزالعمال، خبر ۷۰۷۶.

۴- من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۱.

مصطفی صلی الله علیه و آله پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا - درود خدا بر همه آنان باد - تربیت شد و در خانه عصمت، پاک، نژادگی و بزرگواری و کرامت همیشگی زندگی کرد و در خانواده ای پرورش یافت که دوران جاهلیت با پلیدیهایش آنان را آلوده نساخت و از جامه های سیاه خود بر اندام آنان نپوشانید.

پیامبر صلی الله علیه و آله - چنان که امام علی علیه السلام می گوید: - با زنان دست نمی داد و هرگاه می خواست زنان با او بیعت کنند، دستور می داد تا ظرفی را بیاورند که در آن آب باشد. پس دست خویش را در آن فرو می برد و بیرون می آورد. سپس به زنان می فرمود: دستان خود را در آن ظرف فرو برید که در این صورت با من بیعت کردید(1).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دخترش فاطمه علیهاالسلام پرسید: چه چیزی برای زن بهتر است؟ فاطمه گفت: این که مرد بیگانه ای او را نبیند و او هم مردی را نبیند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله او را در آغوش گرفت و گفت: «فرزندانی بودند، برخی از نسل برخی دیگر پدید آمده»(2).

امّا درباره غیرت امیرمؤمنان علیه السلام آنچه را که یحیی مازنی بیان کرده بسنده است، زیرا وی گوید: «من مدّت بسیاری در همسایگی امیرمؤمنان علیه السلام و نزدیک خانه ای بودم که زینب علیهاالسلام دختر او در آن سکونت داشت. سوگند به خدا، من هرگز او را شخصا ندیدم و صدایش را نشنیدم و هرگاه آن بزرگوار آهنگ دیدار جدّ خویش رسول خدا صلی الله علیه و آله را می کرد، شبانه بیرون می آمد، در حالی که حسن در سمت راست و حسین در سمت چپ او و امیرمؤمنان علیه السلام پیش روی او قرار داشت و چنانچه نزدیک مرقد شریف می رسید، امیرمؤمنان علیه السلام از او پیشی می گرفت و قندیلها را خاموش می کرد. یکبار حسن علیه السلام از او علّت این کار را جویا شد. پس

۱- تحف العقول، ص ۴۵۷.

۲- المناقب، ج ۳، ص ۱۱۹. آل عمران / ۳۴.

آن حضرت فرمود: «بیم از آن دارم که کسی به خواهرت زینب نگاه کند»(۱).

زینب علیهاالسلام با آن حیا، برای نجات دین و رسوا کردن نابخردان، به کربلا می رود تا ثابت کند که امویان سوگند و پیمان و خویشاوندی هیچ مؤمنی را رعایت نمی کنند و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را نگه نمی دارند، چرا که دختران او را در کربلاـ به اسارت گرفتند و دشمنان خدا آنان را گرسنه و خسته به کوفه و از آن جا به شام بردند و با بازوان بسته در ویرانه ها جای دادند.

هر غیرتمندی - حتی اگر دین هم نداشته باشد - این گونه رفتار با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را روا نمی داند، چرا که شرایطی پیش می آید که رهایی دین از خطر سقوط، تنها با کشته شدن حزب اللّه به دست حزب شیطان و طُلقا امکان پذیر می شود و در این شرایط، دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسارت می روند و کودکان بر اثر گرسنگی و تشنگی و ترس و سُمهای اسبان جان می سپارند یا در بیابانها گم می شوند.

تمامی این فداکاریها و سختیها برای دین بود، چرا که جان و هر عزیزی در برابر دین کم ارزش است. امام حسین علیه السلام نسبت به دین خدا از هر کسی غیرتمندتر بود و به همین سبب، به اقدامی دست زد که دیگران از آن خودداری می کردند و چیزی را در راه خدا داد که دیگران نمی دهند. صحنه های کربلا گواهی می دهد که حسین علیه السلام غیرتمندی است که مصیبتها و دشواریها نمی تواند

او را از دفاع حماسه ساز از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله باز دارد.

روز دهم محرّم، پس از آن که تمامی یاران و خویشاوندان او کشته شدند و پیش از آن که آن حضرت با هزاران تن از سپاهیان دشمن درگیر شود، عمر بن سعد به همه سپاهیان خود بانگ زد: این فرزند قتّال عرب است، از هر سو بر وی یورش برید. بناگاه چهار هزار تیر به سوی آن بزرگوار شلیک شد(۲). سربازان

۱- زینب الکبری علیهاالسلام، ص ۲۲.

۲- المناقب، ج ۲، ص ۲۲۳.

دشمن میان او و خیمگاهش فاصله انداختند. پس به آنان فریاد زد: «ای پیروان آل ابی سفیان، اگر دین ندارید و از روز رستاخیز نمی هراسید، دست کم در دنیای خود آزاده باشید و چنانچه می پندارید که عرب هستید، به شؤون نژادی خود بازگردید».

شمر صدا زد: ای فرزند فاطمه، چه می گویی؟ امام فرمود: «من با شما می جنگم، امّا زنان که گناهی ندارند، بنابراین، مادام که زنده هستم، این ستمگران سبک مغزتان را از تعرّض به حرم من باز دارید». شمر گفت: این خواسته ات پذیرفته خواهد شد. آن مردمان به سوی امام علیه السلام هجوم آوردند و جنگ شدّت

گرفت و تشنگی آن حضرت به نهایت رسید(۱). برخی راویان گفته اند: آن مردمان از هر سو آهنگ جنگ با او را کردند و به چهار گروه تقسیم شدند و از چهارسو بر آن حضرت یورش بردند: گروهی با شمشیر و اینان نزدیک آن حضرت قرار داشتند، گروهی با نیزه که پیرامون او را محاصره کردند، گروهی با تیر که در بالای تپه ها و بلندیها قرار گرفتند و گروهی با سنگ که پیادگان نظام بودند. سپاه [ابن زیاد] بر آن حضرت یورش بردند و کارزار سخت گردید و آن بزرگوار با دلاوری سخت و شجاعتی بی نظیر با آنان پیکار می کرد(۲).

امام حسین علیه السلام از سمت فرات به عمرو بن حجاج که با چهار هزار سرباز همراه بود، حمله کرد و آنان را از کنار آب دور ساخت و اسب خود را آب داد و چون حسین علیه السلام دست خویش را دراز کرد تا آب بنوشد، مردی صدایش زد: آیا تو آب می نوشی و به حرمت بی حرمتی می کنند؟ پس آن حضرت آب را فرو ریخت و ننوشید و آهنگ خیمگاه کرد(۳).

۱- اللّهوف، ص ۶۷.

۲- نگاه کنید: شیخ محمّد مهدی حائری، شجره طوبی، ج ۲، ص ۲۱۳؛ سیّد شرف الدین موسوی، مجالس فاخره، تحقیق: محمود بدری، ص ۳۰۸.

۳- شیخ عبد اللّه بحرانی، مقتل العوالم، ص ۹۸؛ نفس المهموم، ص ۱۸۸.

در روایت شیخ دربندی آمده است: آن حضرت آب را از دست خود دور ریخت و بر آن گروه نابکار یورش برد و آنان را کنار زد. امّا دید، خیمه اش هنوز مورد تعرّض قرار نگرفته است. آری، امام علیه السلام سرور مردان غیرتمند و همتهای بلند بود و چون شنید که منافقان نام حرم و خانواده پاک او را می برند، از نوشیدن آب خودداری کرد و در عرصه حمایت از ناموس و غیرتمندی، برای انسانهایی که از خصلت نیکو و غیرت برخوردارند، شیوه ای نیکو و راهی روشن از خود برجای نهاد(۱).

این یکی دیگر از خصلتهای افتخارآمیز امام حسین علیه السلام است که شیخ شوشتری آن را بر رسیده و چنین گفته است:

از جمله خصلتهای او «غیرت» است: غیرت نسبت به جان، خویشان و خانواده. امّا در مورد جان، گفتارهای آن حضرت، چه شعر و چه نثر در هنگامه یورش و نیز کردار او نشانگر غیرت اوست. لیکن یکی از سخنان او، دل را می سوزاند و آن سخن این است که وقتی آن حضرت بر اثر ضربه ای که صالح بن وهب بر وی زد، توان سواری بر اسب را از دست داد، یا از اسب خود برگونه راستش بر زمین افتاد. امّا غیرت او نسبت به ناسزاگویی دشمن و غیرت او نسبت به خانواده، به وی اجازه نداد که همچنان افتاده بر زمین باقی بماند و لذا از روی زمین برخاست، ولی باز هم صدمه هایی بر او رسید که توان نشستن را هم از دست داد. پس گاهی بلند می شد و گاهی بر زمین می افتاد. تمامی این تلاشهای آن حضرت بدین سبب بود که نمی خواست دشمنان او را افتاده ببینند و دشنامش دهند.

غیرتمندی امام حسین علیه السلام نسبت به خانواده اش به اندازه ای بود که کوشش او برای پاسداری از آنان به نهایت رسید و به همین منظور، خندق کند و در آن آتش برافروخت [تا دشمن نتواند نفوذ کند]. نیز آن امام فرمود: «به جنگ من بیایید و به

۱- شیخ دربندی، اسرار الشهاده، ص ۴۱۱.

خانواده ام کاری نداشته باشید» و غیرت او به جایی رسید که آب را از دستش ریخت، در حالی که آن را نزدیک دهانش برده بود و سخت تشنه بود و این کار را زمانی انجام داد که شنید: ای حسین، حَرَمت مورد اهانت قرار گرفته است(۱).

هنگامی که حسین علیه السلام به خیمگاه بازگشت و خواست برای دومین بار با خانواده خود وداع کند تا وحشت آنان را فرو نشاند و از بی قراری آنان بکاهد و ایشان را بر جدایی خود، دلداری دهد، عمر بن سعد به سربازانش گفت: وای بر شما، مادام که او با جان و خاندان خویش سرگرم است، بر وی یورش برید. به خدا سوگند، اگر او فراغت یابد و با شما کارزار کند، آن چنان سراسیمه خواهید شد که سمت راست خود را از سمت چپ نتوانید تشخیص دهید. از این رو، آن نابکاران از هر سو بر آن حضرت هجوم آوردند و هدف تیرهایش قرار دارند تا آن جا که تیرها میان طنابهای خیمه از یکدیگر می گذشت و تیری چادر یکی از زنان را سوراخ کرد و آنان به وحشت افتادند، ترسیدند و فریاد زدند و به اندرون خیمه رفتند و به سوی حسین علیه السلام نگاه می کردند که چه می کند. ناگاه آن حضرت همچون شیر خشمگین بر دشمنان یورش برد و به هر که می رسید، وی را با شمشیرش دو نیم می کرد و به هلاکت می رسانید. تیرها از هر سو به سان باران بر او می بارید و او با سینه و گلویش جلو آن تیرها را می گرفت(۲). امام علیه السلام به جایگاه خود بازگشت و فراوان این سخن را تکرار می کرد: «لا حول و لا قوّه الاّ باللّه العلیّ

العظیم»(۳).

چون علی اکبر بر زمین افتاد، امام حسین علیه السلام شتابان به سوی او آمد و خود را بر روی بدن او انداخت و چهره بر چهره او نهاد و گفت: «پس از تو خاک بر سر دنیا و زندگی دنیا. چقدر سخت است بر جدّ و پدرت که آنان را بخوانی و آنان

۱- الخصائص الحسینیه، ص ۳۷-۳۸.

۲- سیّد عبدالرزّاق مقرّم، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۷۷-۲۷۸.

۳- اللّهوف، ص ۶۷.

پاسخت را ندهند و تو یاری بجویی و آنان یاری ات نرسانند»(۱).

چون عمرو بن سعد بن نفیل ازدی سر قاسم پسر امام حسن علیه السلام را با شمشیر

زد، آن نوجوان با روی بر زمین افتاد و بانگ زد: ای عمو! [مرا دریاب]. حسین علیه السلام همچون شیر خشمگین، خود را به او رسانید و شمشیرش را بر عمرو فرود آورد، او دستش را سپر قرار داد. پس دست او را از آرنج قطع کرد و چون گرد و غبار کنار رفت، دیدند که حسین بر بالین قاسم نشسته و او پاهایش را بر زمین می کوبد و آن حضرت چنین می گوید:

«هلاک باد، قومی که تو را کشتند و در روز رستاخیز جدت خصم آنان خواهد بود». سپس فرمود: «سوگند به خدا، چقدر بر عمویت گران است که تو وی را بخوانی و او پاسخت ندهد، یا پاسخت بدهد و برایت سودی دربر نداشته باشد»(۲).

روایت شده که چون حسین علیه السلام مورد اصابت تیرها و سنگها قرار گرفت و خونریزی وی را خسته و ناتوان گردانید، بر روی زمین افتاد و دیگر توان برخاستن و حرکت نداشت. لشکر لختی از جنگ دست کشیدند و سپس به سوی آن حضرت بازگشتند و پیرامون او را گرفتند. عبد اللّه بن حسن سبط علیه السلام که یازده سال داشت به عموی خود نگاه کرد، در حالی که آن مردمان او را به محاصره درآورده بودند. پس با شتاب به سوی عمویش دوید و زینب علیهاالسلام خواست او را از رفتن باز دارد، امّا او از نظر عمه اش ناپدید شد و به سوی عموی خود رفت. بحر بن کعب خم شد که با شمشیر حسین علیه السلام را بزند. آن نوجوان فریاد زد: ای پسر ناپاک، آیا عمویم را می زنی؟ پس آن نابکار شمشیر بر آن نوجوان فرود آورد و او دست خویش را سپر قرار داد و دست او قطع شد و به پوست آویزان گردید. پسر بچّه فریاد زد: عمو جان! سپس خود را به دامن حسین انداخت و آن

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۶۵؛ مقتل العوالم، ص ۹۵.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۷؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۶.

حضرت وی را در آغوش کشید و گفت: «ای پسر برادرم، بر آنچه به تو رسید، شکیبا باش و در این سختی از خدا طلب خیر بکن که خداوند تو را به نزد پدران شایسته ات خواهد برد»(۱).

امام حسین علیه السلام خسته و ناتوان شد و بر اثر خونریزی بسیار، توان نشستن نداشت. برخی روایت کرده اند که دشمنان خدا خواستند اطمینان پیدا کنند که حسین علیه السلام توان رویارویی با آنها را ندارد و لذا بانگ زدند که به حرم او بی حرمتی شده است. پس امام برخاست و بر زمین افتاد و از روی غیرتی که نسبت به نگهداری از خانواده اش داشت از جا بلند می شد و می افتاد و برای سومین بار کوشید که برخیزد، امّا بر زمین افتاد. در این هنگام بود که آن دشمنان خدا اطمینان یافتند، او توان برخاستن ندارد. شیخ شوشتری گوید: امام حسین علیه السلام هنگامی که به خاک و خون غلتید، می کوشید تا خانواده و کسی را که به نزد او می آمد، رهایی بخشد. بنابراین، او به خاک و خون غلتیده پر تلاش بود(۲).

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۹۵؛ اللّهوف، ص ۶۸.

۲- الخصائص الحسینیه، ص ۴۲.

صلابت امام حسین علیه السلام

صبر و پایداری، خصلتی است که انسانها آن را خوش می دارند و بزرگ می شمارند و به فردی که از این خصلت برخوردار باشد، احترام می گذارند و آرزو می کنند که این فرد در میان آنان باشد. لیک افراد برخوردار از این خصلت بسیار اندک اند. صبر، اخلاقی است که مفاهیم بلند و والایی را در خود دارد: ایمان به خدا، تسلیم در برابر تقدیر خدا، خشنودی به فرمان خدا و سپاسگزاری از آنچه او می خواهد و دوست می دارد. همچنین، صبر بیانگر نیروی قلب، فزونی خرد، پایداری دل و آرامش روان است و نیز نشان دهنده زهد، توکل بر خدا، اعتماد به خدا و تأیید وعده اوست که می فرماید: «... مزد صابران بی حساب و کامل ادا می شود»(۱).

دانشمندان اخلاق در تعریف صبر گفته اند: صبر، متضادّ بی تابی و به معنای خویشتن داری است، یا به معنای تحمل سختیها بدون بی تابی کردن، یا ناگزیر ساختن نفس بر آنچه شریعت و خرد ایجاب می کند یعنی بر اوامر و نواهی خداوند. در روایت آمده است که جبرئیل در تفسیر صبر گفت:

«در سختی همچون راحتی، در تنگدستی همچون برخورداری، در گرفتاری همچون بهروزی صبر کند و از وضعیت خویش نزد آفریده شکایت نکند». در روایتی آمده است: «به خاطر گرفتاری ای که به او رسیده است، از آفریدگار

۱- زمر / ۱۰.

خویش به نزد آفریده شکایت نبرد»(۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره انواع صبر فرمود:

«صبر بر سه گونه است: صبری بر مصیبت، صبری بر طاعت و صبری بر خود داری از معصیت»(۲). امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «صبر دوگونه است: صبری در هنگام مصیبت که نیکو و زیباست و نیکوتر از آن، صبر در برابر چیزی است که خداوند آن را بر تو حرام کرده باشد»(۳). نیز از آن حضرت روایت شده است: «صبر بر دو گونه است: صبر در برابر آنچه آن را دوست نداری و صبر در برابر آنچه آن را دوست داری»(۴).

صبر به انسان الهام می کند که کشاکشی و مقاومتی، نبردی و پیروزی ای وجود دارد، یا دو طرف مناقشه و سپس نتیجه ای به چشم می خورد و صبر است که این نتیجه را تعیین می کند. امام علی علیه السلام فرمود: «ایمان بر چهار رکن استوار است: صبر، یقین، عدالت و جهاد. صبر، چهار شاخه دارد: شوق، ترس، زهد و انتظار. چرا که هر کس شوق بهشت داشته باشد، از شهوتها فراموش می کند، هر کس از آتش بترسد، از کارهای حرام دوری گزینند، هر که به دنیا تمایل نداشته باشد، مصیبتها را ناچیز برمی شمارد و هر که در انتظار مرگ باشد، به سوی کارهای نیک می شتابد»(۵).

صبر، خویشتنداری محض نیست، بلکه سپاسگزاری و تسلیم بودن در برابر خدا نیز هست. صبر، مقاومت محض نیست، بلکه جنگیدن بر ضد سپاهیان گمراه نیز می باشد. صبر، تنها خودداری از گناه نیست، بلکه تصمیم و قیام بر

انجام کار نیک و تکمیل آن با نیتی پاک و مخلصانه نیز هست، چرا که خداوند

۱- معانی الاخبار، ص ۲۶۱.
۲- الکافی، ج ۲، ص ۹۱، باب صبر، ح ۱۵.
۳- الکافی، ج ۲، ص ۹۱، باب صبر، ح ۱۱.
۴- نهج البلاغه؛ حکمت ۵۵.
۵- نهج البلاغه؛ حکمت ۳۱.

فرموده است: «آنـان که به طلب ثواب پروردگـار خویش صـبر پیشه کردنـد...»(۱). و از این جـا، صابران از یکـدیگر جـدا می شوند، چرا که برخی از آنان برای مردم صبر پیشه می کنند، نه از روی ایمان و خشنودی و تسلیم بودن به فرمان خداوند. برخی برای رسـیدن به پاداش خداوند، یا پرهیز از مجازات او صبر می کنند. امّا گروهی هسـتند، تنها برای اطاعت خدا و تسـلیم بودن در برابر فرمان خـدا و با کمال عشق و خشـنودی صبر می کننـد و لـذا نه شـکوه دارنـد، نه می رنجنـد و نه زبان به اعتراض می گشایند.

صبر، درجات و انواعی دارد که برخی از آنها عبارتند از: صبر عوام در برابر سـختیها که پاداشی ندارد، زیرا این صبر برای خدا نیست. صبر زاهـدان و عابدان به منظور پاداش آن جهان و ترس از مجازات آن. صبر عارفان که از سـختیها لذّت می برند، زیرا آن را از سوی محبوب یعنی خداونـد می دانند، چرا که خداوند، این سـختیها را ویژه آنان گردانیده است و لذا مورد عنایت او قرار گرفته اند و نیز خداوند بهترین مژده خویش را به آنان داده است:

«... و صـابران را بشـارت ده. کسانی که چون مصـیبتی به آنها رسـید گفتنـد: ما از آنِ خـدا هستیم و به سوی او باز می گردیم. صلوات و رحمت پروردگارشان بر آنان باد که هدایت یافتگانند»(۲).

امام حسین علیه السلام نیت خود را برای خداوند خالص گردانید و تسلیم فرمان او شد و در این راه چه صبری پیشه کرد! تا آن جا که فرزند او امام مهدی(عج) در زیارتش چنین گفت:

«تو در راه خدا آن گونه که شایسـته است جهاد کردی، فرمانبردار خدا، پیرو جدّت، محمّد صـلی الله علیه و آله، شـنونده سخن پدرت، اجراکننده وصیت برادرت، برافرازنده پرچم دین، برکننده ریشه ستمگری، درهم کوبنده ستمگران، اندرزدهنده امت،

۱- رعد / ۲۲.

۲- بقره / ۱۵۵-۱۵۷.

شناور سختیهای مرگ، ستیزگر ستمگران، بیان کننده حجتهای خدا، دلسوز اسلام و مسلمانان، یاور حق و شکیبا در گرفتاریها بودی»(۱).

صبر حسین علیه السلام، کوشش، جهاد و مبارزه، بیانگر اطاعت بی چون و چرا و خالصانه از خدا و نشانگر شجاعت حیرت آور بود، چرا که صبر، افزون بر خود داری از بی تابی کردن، پایداری بر گام شجاعت است. امام علی علیه السلام فرمود: «شجاعت، ساعتی صبر کردن است»(۲). نیز فرمود: «صبر، شجاعت است»(۳).

از حسن بن علی علیهماالسلام پرسیدند: شجاعت چیست؟ فرمود: «همسانی با حریفان و شکیبایی در هنگام نیزه زدن»(۴).

امام حسین علیه السلام بر طاعتهای طولانی و در برابر گناهان سنگین و مصیبتهای بزرگ شکیبایی کرد، جز در برابر بی احترامی به دین و اهانت به مسلمانان که شکیبایی خود را از دست داد و در این باره به جد بزرگوارش اقتدا کرد که روزی ایستاد و گفت: «من درباره خودم، خانواده ام و آبرویم صبر کردم، امّا درباره یاد خدا صبر نمی کنم»(۵) پس خداوند این آیه را فرو فرستاد: «در برابر آنچه می گویند، صبر کن...»(۶).

امام حسین علیه السلام حکیمانه و خردمندانه صبر کرد و به همین سبب، قیام او، چه از لحاظ مکانی و چه از لحاظ زمانی در یک موقعیت مناسب انجام شد. بنابراین، او برای خدا صبر کرد و برای خدا بپا خاست. او به برادرش محمّد بن حنفیه نوشت: «هر کس با پذیرش حق، مرا بپذیرد، خداوند به حق سزاوارتر است و هر کس دعوتم را نپذیرد، شکیبایی می کنم تا خداوند میان من و این گروه داوری

۱- زیارت ناحیه مقدسه. شیخ محمّد بن المشهدی، المزار، ص ۵۰۱.

۲- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۱، به نقل از مطالب السؤول.

۳- تحف العقول، ص ۱۴۳.

۴- تحف العقول، ص ۱۶۳.

۵- الکافی، ج ۲، ص ۸۸، ح ۳.

۶- ق / ۳۹.

کنـدکه او بهترین داوران است»(۱). وضـعیت ایجـاب می کرد که امام علیه السـلام در راهی که فراپیش گرفته است شـکیبایی کنـد و با شـکیبایی بپا خاست، چنان که با شـکیبایی در انتظار این قیام بود. پس به مکّه رفت و در آن جا خطاب به مردم چنین گفت: «هان، هر که می خواهـد خونش را در راه ما ببخشـد و آماده دیـدار با خدا شود، باید با ما کوچ کند که ما، به خواسـت خداوند، بامدادان کوچ خواهیم کرد»(۲).

در میان راه [مکّه به کوفه] مردی به نام ابوهرم به خدمت امام علیه السـلام رسید و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله چه انگیزه ای تو را وا داشت که از حرم جدّت بیرون بیایی؟ امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: «ای ابا هرم، بنی امیه به من ناسـزا گفتند، شـکیبایی کردم، دارایی ام را گرفتند، شکیبایی کردم و چون خواستند خونم را بریزند، از حرم جدم بیرون آمدم»(۳).

امّا آنچه حسـین علیه السـلام نتوانست بر آن صبر کند، این بود که دید، بنی امیه بر منبر رسول خدا صـلی الله علیه و آله بالا می رونـد، سـخنان خـدا را از جایگاههای خود تحریف می کننـد، برخلاف قرآن فرمان صادر می کننـد، بندگان خدا را خوار می گرداننـد، دوسـتان خـدا را تحقیر می کننـد، مردم را به دوران جـاهلیت نخست بـاز می گرداننـد، جـان و مال مردم را نابود می سازنـد، تبهکـاری و فساد را رواج می دهنـد، اموال را به یغما می برنـد، مردان را از دم تیغ می گذراننـد و به نوامیس مردم بی احترامی می کننـد. از این رو، آن حضـرت بپا خاست و انقلابی را اعلان کرد که در راه آن جانها و خونها قربانی خواهد شد و این سخنان را ایراد کرد:

«مگر نمی بینیـد که به حق عمل نمی شود و از باطل خودداری نمی گردد. [در چنین شـرایطی] باید انسان مؤمن آرزوی مرگ کند، زیرا که من مرگ را جز

۱- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲- اللّهوف، ص ۵۳.

۳- اللّهوف، ص ۶۲؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۶.

سعادت و زندگی با ستمگران را جز نکبت نمی بینم»(۱).

این چه صبری است که انسان با پای خود به سوی مرگ برود، مشتاق آن باشد و آن را عین سعادت بداند: این بدان سبب است که او نمی تواند در برابر ستم ستمکاران شکیبایی کند و نمی تواند نظاره گر شکسته شدن حرمت مقدسات دین باشد.

بنابراین، حسین علیه السلام هنگامی صبر کرد که خدا به او دستور داد، خاموش بماند و نیز هنگامی صبر کرد که خدا به او مأموریت داد، به کربلا سفر کند و در هر جا بر طبق آنچه تکلیف الهی اش ایجاب می کرد، صبر در پیش می گرفت و دیده نشد که او در جایی یا وضعیتی از خود ناتوانی نشان دهد بلکه وقتی با دشمنان سخن می گفت، برای خدا آنان را اندرز می داد، نه برای این که از شمشیرهایشان رهایی یابد [چرا که هرگز از مرگ نمی هراسید] او بود که در حضور همگان در مکّه چنین گفت:

«گویی می بینم پیوندهای بدن مرا گرگان بیابانها از هم جدا می کنند در سرزمینی میان نواویس و کربلا تا روده های خالی و انبانهای گرسنه را از پاره های تن من پر کنند. آدمی از سرنوشت ناگزیر است»(۲).

حسین علیه السلام درنگ نکرد که ادامه زندگی خود را از خیانتکاران درخواست کند و از آنان بخواهد که اجل او را به واپس افکنند، در حالی که وی زمان مرگ خویشتن را به خوبی می دانست و لذا به امّ سلمه گفت:

«من روزی را که در آن کشته خواهم شد و ساعتی را که در آن کشته خواهم شد، می دانم و نیز می دانم چه کسانی از خویشاوندان و یارانم کشته می شوند. آیا گمان می کنی آنچه را تو می دانی، من نمی دانم؟ آیا مرگ را چاره ای هست؟ اگر

من امروز نروم، فردا خواهم رفت».

۱- تاریخ طبری، ج ۷، ص ۳۰۰.
۲- اللّهوف، ص ۵۳.

امام علیه السلام به ابن زبیر گفت: «اگر من در لانه یکی از حشرات پناه گیرم، به طور حتم آنان بیرونم می آورند تا نیاز خود را درباره من برآورده سازند».

به عبد اللّه بن جعفر فرمود: «من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و به من دستور داد که به راهم ادامه دهم». در «بطن العقبه» به کسانی که همراه او بودند، فرمود: «من جز کشته شدن، سرنوشتی برای خود نمی بینم، زیرا در خواب دیدم که سگهایی مرا گاز می گیرند و بدترین آنها بر من سگی است پیس»(۱).

این سخن را آنچه متقی هندی در کنزالعمال(۲) از محمّد بن عمرو بن حسین آورده، تفسیر می کند: او می گوید: ما در کنار نهر کربلاـ به همراه حسین علیه السلام بودیم. پس آن حضرت به شمر بن ذی الجوشن نگاه کرد و گفت: «خدا و پیامبر او راست گفتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «گویی سگ پیسی را می بینم که خونهای خاندانم را لیس می زند» و شمر پیس بود»(۳).

شاعر مسیحی به نام «پولس سلامه» در دیوان خود «عیدالغدیر» قصیده ای را در توصیف شمر آورده است:

اَبرَصا کان ثعلبیّ السّماتِ

اصغر الوجه احمر الشّعراتِ

او پیس، روباه صفت، کوچک رو و سرخ مو بود...

امام حسین علیه السلام هرگز از این مردمان امید نیکی نداشت. لیکن وظیفه او ایجاب می کرد که سخن حق را به آنان برساند تا جلو هر عذر و بهانه ای را بگیرد. نادان را آگاه سازد، غایب را خبردار کند، بی خبر را آگاهی بخشد و حجت رسا و دلیل کوبنده و قناعت بخش در برابر دیدگان مردم نهد. وگرنه او می دانست که کشته خواهد شد و چون عمرو بن لوذان به آن حضرت پیشنهاد کرد که از رفتن به کوفه خودداری کند و ببیند که وضع مردم چگونه می شود، فرمود: «آنچه تو می گویی

۱- سیّد عبدالرزاق مقرّم موسوی، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۶۵.

۲- کنزالعمال، ج ۷، ص ۱۱۰.

۳- ابن عساکر آن را روایت کرده است. تاریخ دمشق، ج ۲۳، ص ۱۹۰.

بر من پوشیده نیست، لیکن فرمان خدا تغییرپذیر نیست و آنان دست از من برنمی دارند تا خونم را بریزند»(۱).

این است صبر امام حسین علیه السلام. امّا این صبر، با این حالت ناسازگاری ندارد که در موارد بسیاری از چشمان مبارک او اشک سرازیر شود، زیرا گریه بیانگر سوز دل و رقت قلب و عاطفه است که پیامبران و فرستادگان الهی بدان معروفند.

در این جا یکی از شاعران شعری دارد که در آن از پیامبرانی یاد می کند که گریسته اند و می گوید: نگاه کنید به گریه آدم، گریه یوسف در زندان، گریه یعقوب در فراق یوسف، گریه پیامبر صلی الله علیه و آله بر مرگ فرزندش ابراهیم و...

بنابراین اندوه و گریه از سرشت آدمی است و انبیا و اولیا از همه مردم دل نازک تر و مهربانترند و لذا آدم علیه السلام بر فرزندش هابیل اندوهگین شد و گریست. یعقوب بر فرزند خود یوسف آنقدر اشک ریخت که چشمانش نابینا گردید. پیامبر اسلام، محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله که در سختیها و مصیبتها از همه شکیباتر و در گرفتاریها از همه پایدارتر بود نیز اندوهگین شد و گریست. البته، گریه و اندوه آنان بر اثر بی تابی از رویدادی ناگوار و یا اعتراض بر قضا و قدر الهی و یا خشمگین شدن از فرمان او نبود.

در صحیح بخاری(۲)، از انس بن مالک نقل شده است: من به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ابوسیف قین وارد شدیم و پس از این مرحله، ابویوسف به نزد آن حضرت رسید، در حالی که ابراهیم علیه السلام در حال جان دادن بود. پس دیدگان رسول خدا صلی الله علیه و آله اشک می ریخت. عبدالرحمن بن عوف گفت: ای رسول خدا، تو هم گریه می کنی؟ آن حضرت فرمود: «ای پسر عوف، گریه رحمت است». ابن عوف بار دیگر سخن خود را تکرار کرد. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دیده اشک می ریزد و دل اندوهگین می شود و ما سخن نمی گوییم، جز آنچه را پروردگار ما

۱- مقرّم، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۶۵.

۲- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۰۵.

می پسندد و به طور حتم بر اثر جدایی تو، ای ابراهیم، غمین هستیم».

شهید ثانی، زین الدّین علی بن احمد جبعی عاملی گوید: محض گریستن، با شکیبایی و خشنودی به فرمان الهی، ناسازگاری ندارد، زیرا گریستن، خوی بشری و سرشت انسانی و نوعی مهربانی است که از روی دلسوزی یا دوستی صورت می گیرد. پس هیچ گونه ایرادی در ابراز و هیچ زیانی در بیرون دادن آن وجود ندارد. البته، مادام که این حالت نشانگر خشم و بی تابی نباشد(۱).

امام حسین علیه السلام بر کشتگان و تشنگان خانواده خود گریست. شیخ شوشتری می گوید: اهل بیت علیهم السلام از سرشت و خصلتهای بشری برخوردارند و لذا در صورتی که عوامل گرسنگی و تشنگی وجود داشته باشد، گرسنه و تشنه می شوند و دلهایشان برای مصیبتهایی که بر آنان وارد می شود، می سوزد(۲). هنگامی که

برادرزاده او قاسم بن حسن علیهماالسلام رهسپار میدان نبرد شد، آن حضرت اشک ریخت و او را در آغوش گرفت تا این که مدهوش گردید و نیز بر فرزندش علی اکبر گریه کرد، هنگامی که وی به میدان جنگ رفت و به شهادت رسید. امام، بر برادر خویش عباس اشک ریخت، آنگاه که دید دستانش قطع شده، چشمانش نابینا گشته، در یکی تیر اصابت کرده و در دیگری خون بسته شده، فرقش با عمود آهنین شکافته، مغزش بر روی شانه هایش پاشیده و انبوه تیرها بر بدنش اصابت کرده است.

در این جا ویژگیهای صبر امام حسین علیه السلام را بررسی می کنیم، چرا که صبر حسینی بر صبر دیگران برتری دارد و در موارد بسیاری از آن جدا می شود. پس باید در این باره غور کنیم.

ویژگی نخست

درجه صبر به طور معمول، از طریق بزرگی مصیبت و دشواری موقعیت

۱- مسکّن الفؤاد، ص ۹۲.

۲- الخصائص الحسینیه، ص ۴۰.

تشخیص داده می شود. به عنوان نمونه، کسی که بر مصیبت از دست دادن مال صبر می کند با کسی که در مصیبت از دست دادن فرزند صبر می کند تفاوت دارد و کسی که بر حادثه ناگوار مرگ صبر می کند، در حالی که در بستر خویش قرار دارد و فرزندان و خویشاوندانش پیرامون او حلقه زده اند یا کسی که بر کشته شدن در میدان نبرد شکیب می ورزد و به افراد خانواده خود می نگرد که بدنهایشان قطعه قطعه شده، به روی خاک افتاده اند و به قتلگاه شهیدان از بستگان و فرزندان و برادران و یاران و عموزادگان خود نگاه می کند و صبر می کند، تفاوت دارد. کسی که بر رساندن حق [به مردم] شکیبایی می کند، غیر از کسی است که بر پیکار و جنگیدن در راه حق شکیبایی می کند. ویژگی صبر حسین علیه السلام آن است که در برابر مصیبتی بزرگ، وظیفه ای سنگین، ماجرایی هول انگیز و مسؤولیتی تاریخی بوده است، مسؤولیتی که کوهها را فرو می ریزد و وضعیت دین و امت توسط آن مشخص می شود.

شیخ جعفر شوشتری می گوید:

امام حسین علیه السلام در جهاد، از یک ویژگی برخوردار است و به همین دلیل، او به جهادی مأمور شد که احکام ویژه ای داشت و پیش از او کسی به جهادی با این احکام مأمور نشده بود. این احکام از این قبیل است:

اوّلاً: در آغاز اسلام، از جمله شرایط جهاد این بود که یک نفر در برابر ده نفر قرار گیرد و پایداری هر مسلمان در برابر ده تن از کافران واجب بود سپس خداوند از سنگینی این حکم درباره مسلمانان کاست و چون آنان احساس ناتوانی می کردند، قرار گرفتن یک نفر در برابر دو نفر را شرط واجب شدن جهاد مقرر کرد. از این رو، چنانچه شمار مسلمانان به ده تن می رسید و شمار دشمنان از صد تن فراتر می رفت، جهاد واجب نبود. امّا درباره امام حسین علیه السلامپیکار او به

تنهایی در برابر سی هزار نفر [سپاه دشمن] یا بیشتر واجب شد.

ثانیا: درگذشته، جهاد نه بر کودکان واجب بود و نه بر سالخوردگان. در حالی

که جهاد بر حسین علیه السلام واجب شد که سالخورده بود و در واقعه او جهاد بر کودکان نظیر قاسم و عبد اللّه بن حسن و بر سالخوردگان همانند حبیب بن مظاهر نیز واجب شد.

ثالثا: جهاد در صورتی واجب است که شخص به نابودی خویش یقین نداشته باشد، امّا امام حسین علیه السلام به کشته شدن خود یقین داشت و لذا به یاران خود چنین فرمود: «گواهی می دهم که همه شما کشته خواهید شد و هیچ کدام از شما رهایی نخواهد یافت، جز فرزندم علی» یعنی امام زین العابدین علیه السلام.

وانگهی دشمنان امام علیه السلام در رفتار با او، احکامی را زیر پا نهادند که خداوند در هنگام جنگ برای آنان مقرر کرده است. این احکام فراوان است و از آن جمله، حرمت جنگ در ماه حرام است. لیک چون آنان در این ماه با آن حضرت جنگیدند، او نیز با آنها جنگید. از جمله این احکام آن است که کودک و زن در جنگ کشته نشود. در حالی که دشمنان امام حسین علیه السلام، حتی کودک شیرخوار او را کشتند؛ همان کودکی که می خواست او را بوسه زند و همانی که برای او درخواست آب کرد. یکی دیگر از احکام جنگ آن است که به مزارع آتش نزنند. امّا آن کافران برخی از خیمه های امام علیه السلام را در زندگی او به آتش کشیدند و می خواستند آنها را با ساکنانش بسوزانند و پس از کشته شدن او تمامی خیمه هایش را آتش زدند. از جمله این احکام آن است که یک مرتبه یورش نبرند...(۱).

آنگاه شیخ شوشتری می افزاید: امر به معروف و نهی از منکر امام حسین علیه السلام استثنایی بود و کسی بدان موظف نشده بود، زیرا به رغم این که می دانست، امر به معروف و نهی از منکر به زیان وی تمام خواهد شد، به این وظیفه عمل کرد...(۲).

امام حسین علیه السلام در برابر تمامی این وظایف سنگین، دشواریها، رنجها، غمها و

۱- الخصائص الحسینیّه، ص ۳۰-۳۱.

۲- الخصائص الحسینیّه، ص ۳۳.

مصیبتها صبر کرد و ناتوانی و سستی از خود نشان نداد، تردیدی به خود راه نداد و برای خدا جانش را فدا کرد. پس کدام صبری بالاتر از صبر اوست؟

ویژگی دوم

گاهی انسان صبر پیشه می کند، لیک با ذلّت و خواری و یا صبر را در خاموشی و گوشه نشینی و دوری کردن از صحنه تلخ کشمکشها می بیند. ما برخی از صحابه و تابعین را دیدیم که وقتی موظف شدند در برابر کفر و ستم بایستند، مسجدها و محرابها و یا صومعه هایی را برای خویش برگزیدند که در آنها به عبادت می پرداختند و خبر خیرخواهی آنان در سراسر شهرها پیچید. امّا بعدها در برابر قدرت ستمگران سرفرود آوردند.

بنابراین، آنان تنها به زهد و رنج عبادت و ترک دنیا شناخته می شوند، در حالی که نسبت به اموال دنیا زهد نداشتند و به پاداش بزرگ الهی تمایل نشان ندادند و عبادت شان معصیت خدا بود. چرا که خداوند آنان را به این عبادتها دستور نداده بود، بلکه ایشان را مکلّف ساخته بود که در برابر فرمانروای ستمگر و خودکامه، سخن حق را بر زبان برانند. امّا آنان چنین نکردند و از فرمان خدا سر باز زدند، در حالی که عبادت، همان فرمانبرداری است.

همچنین، درنگ این عدّه از صحابه و تابعان در مسجدها و محرابها بیانگر رها کردن دوستی دنیا نبود بلکه نشانگر دوستی دنیا بود، زیرا که وقتی این زاهدنماها به کنج [خانه ها یا مساجد] خزیدند، هدفشان این بود که جان خود را حفظ کنند و زندگی و دنیای شان باقی بماند، هر چند که دین بمیرد و کرامت مسلمانان لگدمال شود. لیکن امام حسین علیه السلام هم در شکیبایی بر طاعت خدا و هم در شکیبایی بر خود داری از نافرمانی خدا زبانزد همگان بود و گوشه نشینی در آن مرحله از تاریخ از بزرگترین نافرمانیهای خداوند به شمار می رفت، زیرا موجب می شد که کفر بر دین و ستمگران بر مردم مسلّط شوند.

از نمودهای صبر امام حسین علیه السلام این بود که بر ضد سرکردگان گمراهی، تباهی و ستمگری جنگید و با تمامی چهره ها و نیروهای طاغوتها رودررو گردید و برای رهایی دین اسلام و امّت اسلامی، جان خود را در معرض خطر قرار داد. او با یورش خود هر انحرافی را مورد هجوم قرار داد و با برق شمشیرش هر حقیقتی را آشکار ساخت و با قیامش هر ناآگاه و خواب آلودی را بیدار کرد. بنابراین، صبر حسین علیه السلام با بلند همتی آراسته بود، نه با فرومایگی، با آگاهی و عزّت آراسته بود، نه با گوشه نشینی و تسلیم پذیری.

صحنه کربلاـ گواهی داد که حسین علیه السلام به حق شکیبا و صبور است، زیرا به رغم اندک بودن شمار یاران، بسیاری دشمنان، دشواری موقعیت، تشنگی کشنده، وخامت اوضاع و سختی وضعیت خانواده از زنان و یتیمان و کودکان بی سرپرست، بر هزاران سرباز دشمن یورش برد و پراکنده شان ساخت و با یورش بر آنان، بارها از صحنه دورشان کرد و شمشیر آخته او بر گوش فرومایگان خطبه عزّت، کرامت، بلندهمتی، دلاوری، شکیبایی و از خودگذشتگی می خواند.

ویژگی سوم

دلاورترین فرد به میدانی که می داند کشته می شود، قدم نمی گذارد و تنها به میدان نبردی گام می نهد که احتمال پیروزی، هر چند اندک را بدهد. امّا اگر جنگجویی در میدانی گام نهد که می داند به شهادت می رسد و خود و خویشاوندانش کشته می شوند و سپس با قاطعیت گام برمی دارد و مصمّم پا پیش می گذارد، این همان عالی ترین درجه صبر است.

چون حسین علیه السلام تصمیم گرفت از مدینه بیرون رود، امّ سلمه نزد او آمد و گفت: ای پسرم، با رفتنت به عراق اندوهگینم مکن، زیرا من از جدت شنیدم که می گفت: فرزندم حسین در سرزمین عراق، در سرزمینی که کربلا نام دارد کشته

می شود. امام حسین علیه السلام در پاسخ او گفت: «ای مادر، سوگند به خدا که من این خبر را می دانم و من ناگزیر کشته خواهم شد و مرا چاره ای از این نباشد. سوگند به خدا، من روزی را که در آن کشته خواهم شد، ساعتی را که در آن به شهادت خواهم رسید، کسی را که مرا می کشد و بقعه ای را که در آن دفن خواهم شد می دانم و کسانی را که از خانواده ام، خویشاوندانم و شیعیانم کشته خواهند شد می شناسم. ای مادر من، اگر بخواهی مرقدم و آرامگاه خودم را به تو نشان می دهم».

سپس امام علیه السلام به سمت کربلا اشاره کرد. پس زمین پست و هموار شد تا این که آرامگاه، جای دفن، موضع سپاهیان و جایگاه خود را به ام سلمه نشان داد. در این هنگام بود که ام سلمه سخت گریست و کار او را به خدا واگذار نمود. پس امام علیه السلام گفت: «ای مادر، خدا خواسته است که مرا کشته و سر بریده ستم و دشمنی ببیند و نیز خواسته است که حرم، یاران و زنانم را در تبعید، کودکانم را سر بریده، ستمدیده، اسیر و در بند ببیند و در حالی که آنان درخواست یاری کنند و یاور و کمک دهنده ای را نیابند»(۱).

کتابهای حدیث، دهها روایت، از دهها منبع، از طریق تمامی مذاهب اسلامی برای ما نقل کرده اند که خداوند به شهادت رسیدن امام حسین علیه السلام را به پیامبران

خود و پیامبر ما صلی الله علیه و آله خبر داد. روایات رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله، امیرمؤمنان و امام

حسن علیهم السلام درباره شهادت آن بزرگوار آنقدر فراوان است که نیاز به تألیف کتابی قطور دارد(۲).

۱- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۱-۳۳۲.
۲- چنانچه کسی طالب شرح و آگاهی بیشتر در این زمینه باشد به این کتابها رجوع کند: شیخ عبد اللّه بحرانی، عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۹۵-۱۵۷؛ سیّد مرتضی عسکری، معالم المدرستین، ج ۳، ص ۲۶-۴۴؛ شیخ محمّد علی دانشیار، حول البکاء علی الامام الحسین علیه السلام، ص ۱۴-۶۳؛ بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۷-۲۶۸؛ مرعشی النجفی، احقاق الحق - ملحقاته، ص ۱۱.

اگر انسان به سوی مرگ حتمی و شهادت قطعی برود و به لرزش و تردید دچار نشود، این همان استوارترین و بالاترین درجه صبر است. اگر انسان به میدان وحشتناکی گام نهد که به یقین می داند در آن کشته می شود، این همان شجاعت است در زیباترین تصویر و در بهترین توصیف خود و این همان صلابت، دلاوری و عزم راسخ حسینی است. امّا کسی که به میدان نبردی پا می گذارد که احتمال پیروزی و چیرگی را می دهد و انتظار دارد که با سلامت و غنیمت از آن بیرون رود، از شجاعت حقیقی برخوردار نیست.

امام حسین علیه السلام در حالی پا پیش می گذارد که از مرگ باکی ندارد، زیرا که در سختی طاعت خدا و در راه او بیشتر می توانست شکیب ورزد تا در ذلّت زندگی با ستمگران و حتی آن حضرت که می گفت: «سوگند به خدا، آنان مرا می کشند»(۱) دریافته بود که هرگاه زندگی، با ذلّت و مرگ، با عزّت و افتخار توأم باشد، در این زندگی، مرگ و در آن مرگ، زندگی است و امام حسین علیه السلام این موضوع را با صبر خویش به اثبات رسانید. آن شاعر چه نیکو گفته است:

وجد الرّدی فی العزّ عینَ حیاته

و رأی مع الذُّلّ الحیاه مماتا

مرگ با عزّت را عین زندگی اش یافت و زندگی با ذلّت را مرگ خود دید

ما مات بل غنم الحیاه مُشیّعٌ

تحت الصّوارم والأُسِنّه ماتا(۲)

او نمرد بلکه زندگی را به دست آورد و زیر چکاچک شمشیرها و نیزه ها مرگ را تشییع کرد.

چه زیبا گفته است استاد احمد حسن لطفی: «مرگی که حسین علیه السلام در پی آن بود، از نگاه او زیباترین آرمان زندگی بود، زیرا این مرگ راهی بود به سوی خداوندی که آغاز و انجام هستی است و نیز راهی بود به سوی پیروزی و

۱- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۶؛ اللّهوف، ص ۶۲.
۲- سیّد محسن امین عاملی، الدرّالنضید، ص ۶۰.

جاودانگی. پس بزرگترین قهرمان، کسی است که با مرگ بر مرگ چیره می شود»(۱).

ویژگی چهارم

از درجات والای صبر، خشنودی به قضا و قدر الهی است و این، درجه زاهدان است. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: «هرگاه خداوند بنده ای را دوست بدارد، گرفتارش می سازد. پس اگر وی شکیبایی کرد، انتخابش می کند و اگر خشنود شد، او را برمی گزیند»(۲).

از درجات صبر، صبر صدّیقان است که آنچه را مولایشان انجام دهد، دوست دارند، بدان خشنودند و از گرفتاریهایی که خداوند برای آنان پیش می آورد شادمانند و از آن لذت می برند و این گرفتاری را التفاتی از سوی محبوب می دانند و هر آنچه محبوب انجام دهد، محبوب است.

امام حسین علیه السلام در مسیر خود به سوی کربلا در منزل «شقوق» فرود آمد. پس مردی از عراقیان نزد او بیامد. آن حضرت درباره عراق از او پرسید. آن مرد وضعیت آن را برای او باز گفت. آنگاه امام علیه السلام چنین فرمود: «فرمان از آن خداست. او هر چه بخواهد انجام می دهد. پروردگار ما که پاک و منزه است، هر روز در کاری است. بنابراین، اگر قضای خداوند فرود آید، او را برای نعمتهایش سپاس می گوییم و در ادای سپاس باید از او یاری جست». سپس این شعر را قرائت فرمود:

فإن تکن الدنیا تعدُّ نفیسةً

فدارُ ثواب اللّه أعلی و انبلُ(۳)

گیریم که دنیا ارزشمند باشد، امّا پاداش خداوند برتر و افتخارآمیزتر است.

۱- الشهید الخالد الحسین بن علی، ص ۴۷.

۲- مسکّن الفؤاد، ص ۸۰.

۳- المناقب، ج ۴، ص ۹۱؛ تاریخ ابن عساکر، ص ۶۴؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳.

بنابراین، هر چیزی را خدا بخواهد، برکت و رحمت است، حتی اگر آن چیز مرگ و کشته شدن به سبب فرمانبرداری از او باشد. مردم در شگفتند که چگونه امام حسین علیه السلام از آن کشتار وحشتناک استقبال کرد، آن هم با سینه ای سرشار از خشنودی به قضای خداوند و تسلیم شدن در برابر فرمان او! و این ویژگی ای است که در وجود او شناخته و اخلاقی است که بر او چیره گشته بود. از اسماعیل بن یحیی مزنی روایت شده است: از شافعی شنیدم که می گفت: فرزندی از حسین علیه السلام درگذشت، امّا آثار اندوه در چهره او دیده نشد. او را بدان سبب سرزنش کردند. پس چنین فرمود: «ما خاندان، از خدا می خواهیم و به ما عطا می کند و چون آنچه را ما دوست نداریم بخواهد و دوست بدارد، ما بدان خشنود هستیم»(۱).

چون حسین علیه السلام بر زمین افتاد و تیرها و شمشیرها و نیزه ها بر پیکرش اصابت کرد، هلال بن نافع گوید: «من در کنار حسین علیه السلام ایستاده بودم، در حالی که او جان می داد. پس سوگند به خدا، هرگز کشته غرقه به خونی را زیباتر و نورانی تر از حسین علیه السلام ندیدم و نورانی بودن چهره او آن چنان مات و مبهوتم کرد که متوجه نشدم چگونه او را می کشند»(۲).

چون اوضاع بر حسین علیه السلام سخت شد، به آسمان نگاه کرد و چنین گفت:

«ای خدایی که مقامت بس بلند، نیرویت سترگ و خشمت سخت است. از

آفریدگانت بی نیازی، بزرگواری ات فراگیر و بر آنچه بخواهی توانایی. رحمت تو نزدیک، وعده ات راست، نعمتت گسترده و آزمایشت زیباست. به آنان که تو را خوانند نزدیکی، و به آنچه آفریدی، احاطه داری. هر کس به سوی تو باز گردد، توبه اش را می پذیری، بر آنچه خواهی توانایی و به آنچه بجویی می رسی و هرگاه کسی سپاست گوید، سپاس او را می پذیری و هرگاه کسی یادت کند، او را به یاد می آوری.

۱- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۷.
۲- ابن نما، مثیرالأحزان، ص ۳۹.

اینک با نیازمندی تو را می خوانم، با تهیدستی هوای تو می کنم، با هراس به تو پناه می برم، با اندوه در برابرت می گریم، با ناتوانی از تو یاری می جویم و [خود

را] بر تو وا می گذارم و بدان بسنده می کنم. خداوندا، در میان ما و قوم ما داوری کن که آنان با ما حیله کردند، از یاری ما دست برداشتند، به ما خیانت کردند و ما را که فرزندان پیامبر و حبیب تو محمّد صلی الله علیه و آله هستیم، کشتند، پیامبری که او را به رسالت خویش برگزیدی و امین وحی خود قرار دادی. ای مهربانترین مهربانان، در حوادث برای ما گشایش و خلاصی عنایت فرما»(۱).

«پروردگارا، بر قضای تو شکیب می ورزم و جز تو خدایی نیست. ای دادرس دادخواهان»(۲).

«پروردگاری جز تو و معبودی غیر از تو ندارم. بر فرمان تو شکیب می ورزم. ای دادرس کسی که دادرسی ندارد. ای همیشه ای که تمامی ندارد، ای زنده کننده مردگان، ای که بار مسؤولیت اعمال هر کسی را بر دوش او می افکنی. در میان من و آنان داوری کن که تو بهترین داورانی»(۳).

این گونه مناجات، همان تسلیم بودن در برابر خدا و عین خرسندی به قضای اوست، هر چند که سرنوشت او کشته شدن دردناک باشد. این همان صبری است که هیچ صبری به پایه آن نمی رسد و کیست که بر چنین موضوعی پایدار و نیرومند باقی بماند؟

ویژگی پنجم

انسان شکیبا گاهی موفق نمی شود که تا پایان عمر در صحنه شکیبایی و صبر استوار بماند، زیرا ناگزیر سستی، ناتوانی، بی تابی، خستگی، افسردگی و

۱- شیخ طوسی، مصباح المتهجّد، ص ۵۷۴؛ سیّد ابن طاووس، الاقبال، ص ۱۸۵؛ بحارالأنوار، ج ۱۰۱، ص ۳۴۸.
۲- اسرار الشهاده، ص ۴۲۳.
۳- ریاض المصائب، ص ۳۳.

بی حوصلگی در یکی از موقعیتها و یا در حالت ناراحتی طاقت فرسا به سراغ او می آید. امّا این که انسانی زندگی خویش را با صبر آغاز کند و با صبر - به رغم سختیهایی که دارد - ادامه دهد و در سخت ترین شرایط با صبر به پایان ببرد، این انسان همان حسین علیه السلام است، چه، صبر حسینی همه آن مصیبتهای هول انگیز را کنار زد و صحنه کربلا در برابر صبر سرور شهیدان و دلاوری او سراسیمه شد. امام صادق علیه السلام فرمود:

«سه چیز است که تنها در سه مورد شناخته می شود: بردباری در هنگام خشم، دلاوری در هنگام نبرد و برادری در هنگام نیاز»(۱).

گاهی انسان در آغاز کردن کار دشوار موفق است، لیکن توان ادامه آن را ندارد. گاه آن را ادامه هم می دهد، امّا نمی تواند پایداری کند و او را می بینی که می لرزد و می افتد. گاه مدّت کوتاهی را پایداری می کند، لیکن نمی تواند با آن کار دشوار زندگی خود را به پایان برد، در حالی که پایان [هر کاری] مهمّ است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین کارها، کاری است که پایان آن از همه بهتر باشد»(۲).

«معیار کار، پایان آن است»(۳). «امور به تکمیل آن و کارها به پایان آن بستگی دارد»(۴).

برای شناخت شکیبایی شگفت آور امام حسین علیه السلام در این واقعه درنگ کنیم: تاریخ نگاران می گویند: «پس از شهادت یاران و خویشاوندان امام حسین علیه السلام و تنها ماندن او در صحنه نبرد، آن حضرت به سوی آن گروه پیش رفت، در حالی که شمشیر خود را آخته بود. پس آن مردمان را به مبارزه فرا خواند. هر که را که به جنگ او می آمد، می کشت تا این که گروه بسیاری را از پای درآورد»(۵).

۱- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۲۹؛ تحف العقول، ص ۲۳۳.

۲- امالی الصدوق، ص ۲۹۲.

۳- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۳۳.

۴- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۳۳.

۵- ابن نما، مثیرالأحزان، ص ۳۷؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۳.

پس از آن که آن امام، کشتار عظیمی از آن نابکاران انجام داد، عمر بن سعد فریاد زد: این فرزند علی بن ابی طالب، کشنده عرب است. از هر سو بر او یورش برید. بناگاه چهار هزار تیر به سوی آن حضرت شلیک شد. او به سان شیری خشم آلود به سمت راست سپاه دشمن حمله کرد، در حالی که خون از زخمهایش جاری بود. آنگاه به سمت چپ یورش برد(۱) و سربازان دشمن از برابرش می گریختند. آنان به سوی خیمه های آن حضرت روی آوردند و سپس بر وی حمله ور شدند و نبرد سخت درگرفت و آن حضرت با دلاوری تمام و شجاعتی بی نظیر با آنان پیکار می کردند.

عبد اللّه بن عمّار بن یغوث گوید: «سوگند به خدا، هرگز شکسته دلی را ندیده بودم که فرزندان، خویشاوندان و یاران او کشته شده باشند و چون او استوار و آرام باشد و دلیرانه بر پیشروی خود ادامه دهد. آنگاه که حمله می برد، پیادگان از پیش رویش می گریخت و کسی نمی توانست پایداری کند»(۲).

در روایت دیگری چنین آمده است: «سوگند به خدا، من هرگز شکسته دلی را ندیده بودم که فرزندان، کسان و یارانش کشته شده باشند چون او استوار و آرام باشد و شجاعانه [به سوی دشمنی] پیش رود. سوگند به خدا، پیش و پس از او، همانندش را ندیدم. وقتی یورش می برد، پیادگان از راست و چپ او چون بزغالگان از حمله گرگ، می گریختند»(۳).

ابن اثیر گوید: واژه «مکثور» که در روایت آمده، به معنای مغلوب است و او کسی است که مردم فراوان بر وی یورش می برند(۴).

راوی دیگر گوید: حسین علیه السلام به آنان [= سپاهیان ابن سعد] حمله می کرد، در

۱- المناقب، ج ۲، ص ۲۲۳.
۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۹. خوارزمی این سخن را در مقتل خود، ج ۲، ص ۳۸، به یکی از شاهدان واقعه نسبت داده است.
۳- طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۳۴۵، چاپ الاستقامه، مصر.
۴- البدایه والنهایه، ج ۴، ص ۱۰.

حالی که شمار آنان به سی هزار نفر رسیده بود. پس به سان مور و ملخ از برابر او می گریختند. سپس آن حضرت به جایگاه خویش باز می گشت و این سخن را بر زبان می راند: «و لا حول و لا قوّه الاّ باللّه العلیّ العظیم»(۱).

امام حسین علیه السلام این چنین به نبرد جانانه خویش ادامه می داد، تا این که آن نابکاران از دور با سنگ و تیر به او یورش بردند، باز هم مقاومت می کرد. تا این که تیر یکی از آن کافران به او اصابت کرد که ای کاش تیرانداز آن ناامید و هدف گیرنده آن به خطا می رفت. پس آن بزرگوار با چهره بر روی خاک افتاد، چنان که صخره بزرگی از فراز کوهها بر زمین می افتد.

خونریزی شدید امام علیه السلام را ناتوان کرد. پس بر زمین نشست، ولی توان نشستن نداشت(۲). با وجود این، جز صبر و پایداری و خرسندی از قضای الهی از او دیده نمی شد.

شیخ شوشتری درباره صبر امام حسین علیه السلام می گوید: «فرشتگان آسمان از صبر او به شگفت آمدند. پس در احوال او بیندیش و تصور کن هنگامی را که آن حضرت با بدن پاره پاره که تیرهای بی شمار بر آن اصابت کرده بود بر روی ریگهای داغ و تفتیده افتاد. با فرق شکافته، پیشانی شکسته، سینه خرد شده از تیرها، سینه سوراخ شده با تیر سه شعبه، تیری در پیش سینه، تیری در دهان و تیری در گلو. زبان بر اثر جویدن زخمی شده، جگر از بی آبی سوخته، دهان از تشنگی خشکیده، دل بر اثر نگاه به شهیدان در پیرامونش سوزان، بر اثر نگاه به خانواده در سویی دیگر شکسته، دستش بر اثر ضربه زرعه بن شریک قطع شده، نیزه در پهلویش اصابت کرده، محاسن او غرقه به خون گشته، صدای دادخواهی زنان و کودکان و دشنام دشمنان و حتی ناسزاگویی آنان را می شنید و با دیدگان خویش کشتگان را می دید که بر روی هم افتاده اند. با وجود این، در آن هنگامه

۱- اللّهوف، ص ۶۷.

۲- ابن اثیر، الکامل، ج ۴، ص ۳۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۵.

سخت، خم به ابرو نمی آورد و قطره ای اشک از دیـدگانش فرو نمی ریخت و تنها این سـخنان را بر زبان می رانـد: «بر قضای تو شکیب می ورزم که معبودی جز تو نیست. ای دادرس دادخواهان». در زیارتنامه آن حضرت آمده است: «فرشتگان آسمانها از صبر تو شـگفت زده شدند». از امام سـجاد علیه السـلام روایت شده است: «هر اندازه که وضـعیت دشوارتر می شد، رنگ او روشن تر می گردیـد و اعضـایش آرام می گرفت و لـذا یکی از آن نابکاران گفت: نگاه کنیـد که چگونه حسـین علیه السـلام هیچ باکی از مرگ ندارد»(۱).

۱- الخصائص الحسینیه، ص ۳۹-۴۰.

مهربانی حسینی

مهربـانی واژه ای است که در قلب می نشـیند و موجب آرامش، شادمـانی و محبت آن می شود. مهربـانی اخلاقی است انسانی که خداوند - که خود مهربانترین مهربانان است - واجب کرده، هر که می خواهد اخلاق او را داشـته باشد، باید مهربانی کند، زیرا که مهربانی از اخلاق خدای سـبحان است. از این روی، پیامبر رحمت صـلی الله علیه و آله می فرماید: «خداوند مهربان در روز رسـتاخیز به مهربانـان مهربـانی می کنـد. به آن که در زمین است مهربـانی کن، تـا آن که در آسـمان است به تو مهربـانی کند»(۱).

مردی نزد رسول خدا صـلی الله علیه و آله آمد و گفت: دوست دارم پروردگارم به من مهربانی کند. پس پیامبر برگزیده صـلی الله علیه و آله فرمود: «به خودت و به آفریدگان خدا مهربانی کن، خداوند هم به تو مهربانی خواهد کرد»(۲).

امیرمؤمنان علیه السـلام سـخنان دیگری دارد که در آن، مردم را به مهربانی فرا می خوانـد و تشویق می کند و فواید روحبخش آن را بیان می فرمایـد و از آن جمله این سـخنان است: «نیکی کن که به تو نیکی خواهـد شـد و مهربانی کن که به تو مهربانی خواهد شد»(۳). «به پایین تر از خود رحم کن، تا آن که بالاتر از توست به تو رحم کنـد. غفلت او را به غفلت خود، گناه او را به گناه خود در برابر پرورگارت و نیاز

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۶۷.

۲- کنزالعمال، خبر ۴۴۱۵۴.

۳- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۳۸۳.

او را به مهربانی ات، به نیاز خود به مهربانی پروردگارت مقایسه کن»(۱). «در شگفتم از کسی که به مهربانی بالا دست خود امیدوار است، چگونه به زیر دست خود مهربانی نمی کند»(۲).

امام علی علیه السلام درباره عواملی که مهربانی الهی را در پی دارد می گوید: «مهربانی، مهربانی را فرود می آورد»(۳). «مهربانی به ناتوانان، مهربانی را فرود می آورد»(۴).

«بهترین چیزی که می توان به وسیله آن رحمت [الهی] را به دست آورد، آن است که مهربانی برای همه مردم را در دل بگیری»(۵).

مهربانی، اخلاق پیامبران و جانشینان آنان است. رسول خدا صلی الله علیه و آله مهربانترین

مردم به مردم بود و به همین سبب، به آنان اندرز داد، به راه نیکی و صلاح رهنمودشان کرد و آنان را به صلح و اخلاق نیکو فرا خواند و دست ایشان را گرفت و به سوی خوشبختی دنیا و آخرت برد، مگر کسانی را که از پذیرش دعوت او خودداری کردند. خداوند درباره پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرموده است:

«هر آینه پیامبری از خود شما بر شما برانگیخته شد. هر آنچه شما را رنج می دهد بر او گران می آید. سخت به شما دل بسته است و با مؤمنان رئوف و مهربان است»(۶). «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم»(۷).

از ویژگیهای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این بود که از زیان دیدن و نابودی مردم رنج می برد و بسیار شیفته آنان بود، چه مؤمن و چه غیر مؤمن. او به ویژه نسبت به مؤمنان بسیار مهربان بود و آن حضرت رحمتی بود برای همه مردم جهان، زیرا

۱- غرر الحکم، ص ۶۶.
۲- غرر الحکم، ص ۲۱۸.
۳- غرر الحکم، ص ۱۴۸.
۴- غرر الحکم، ص ۱۸۷.
۵- غرر الحکم، ص ۹۹.
۶- توبه / ۱۲۸.
۷- انبیاء / ۱۰۷.

دینی را آورد که سعادت آنان در این دین بود و لذا فرمود: «من رحمتی هستم که [از سوی خداوند] هدیه شدم»(۱).

سیره پر افتخار و عطراگین پیامبر صلی الله علیه و آله به مهربانی او گواهی می دهد که جهان را پر کرد و همه مردم را فرا گرفت. او بر کودکان، یتیمان، بیوه زنان، تهی دستان و بیچارگان دل می سوزاند، به کودکان پسر و دختر و ستمدیدگان و محرومان ترحم می کرد و با یاران و مخالفان خود مهربان بود و با اخلاق سترگ خویش آنان را از گمراهی به هدایت و از تاریکی به روشنایی فرا می خواند تا آن جا که در عفو و گذشت، خوشرویی، برابری، شاد کردن دلها و خاطرها، کشیدن دست رحمت بر سر یتیمان و سینه غمدیدگان و زخم مجروحان زبانزد همگان بود.

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله فرزندش حسین علیه السلام وارث او بود و از آثار و اخلاق نیکو و افتخارآمیز او پیروی می کرد. او همانند جدش مصطفی صلی الله علیه و آله به اندرز دادن مردم پرداخت، تا آنان را از تاریکی برهاند و به روشنایی راهنمایی کند و از دام شیاطین و ستم ستمکاران رهایشان سازد، ستمکارانی که آنان را به سوی گودالهای جهنم می برند.

سرور جوانان بهشتی، دست مهربانی به سوی مردم دراز کرد و مهربانی او خویشاوند و بیگانه، دوست و دشمن و موافق و مخالف را دربرگرفت. چرا که خداوند نیکوکار و مهربان است و او را به این مهربانی فرا خواند. از این رو، امام حسین علیه السلام به داد غمزدگان می رسید، دلهای مصیبت زدگان را شاد می کرد، از محرومان و تهی دستان دلجویی می نمود، از بیماران عیادت می فرمود و بر رنجهای محرومان و ستمدیدگان دست می کشید و آن را بهبود می بخشید و بر چشمان گمراهان دست می کشید و آن را بینا می ساخت و بر گوشهای بی خبران دست می کشید و سخنان هدایت و آگاهی را به آنان می رسانید و بر سینه های دردمندان دست می کشید و بدان آرامش می بخشید.

۱- تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۴۶۶.

از جمله مهربانیهـای امـام علیه السـلام نسبت به مؤمنـان این بود که بـا کمال انـدوه بر آنان اشک می ریخت و سـپس آن را با سخنانی همراه می کرد که مرهم بیمار، هدیه دوست و آب سردی بود بر روی آتش سوزان فرد تشنه. هنگامی که علی اکبر به تشنگی سخت دچار شد، به نزد پدرش حسین علیه السلام بازگشت تا اندکی بیاساید.

چون از رنـج تشـنگی خویش نزد پدر یاد کرد(۱)، حسـین علیه السـلام گریست و چنین گفت: «فریاد! بزودی جـدت را دیدار خواهی کرد. پس تو را بـا قـدح خویش به گونه ای سـیراب کنـد که دیگر هرگز تشـنه نخواهی شـد». آنگـاه زبان فرزنـدش را برگرفت و آن را مکید و انگشتر خویش به وی داد، تا در دهانش گذارد(۲).

علی اکبر با شادی و شادمانی به میدان بازگشت و شـمار بسـیاری از دشمنان را به هلاکت رسانید. پس از آن عبد اللّه بن مسلم بن عقیل به شـهادت رسـید، خاندان ابوطالب، دست به یورش یکپارچه ای زدند. پس حسین علیه السلام به آنان بانگ زد: «ای عموزادگان من، بر سـختی مرگ شـکیبا باشـید که سوگنـد به خـدا، پس از امروز، هرگز روی خواری نخواهیـد دیـد»(۳). این فریـاد مهربانانه حسـین علیه السـلام دلهای آنان را آرامش می بخشـید و موجب شـکیب آنان می شـد و عزم شان را بر آن کار دشوار استوار می کرد.

هنگـامی که برادرزاده امـام علیه السـلام، قـاسم فرزنـد امـام حسن علیه السـلام که هنوز کودک بود [برای رفتن به میـدان نبرد] بیرون آمد، حسـین علیه السـلام به او نگاه کرد و او را در آغوش گرفت و گریست(۴). آن حضـرت به قاسم نگاه کرد، زیرا او یادگـار برادر شـهیدش، ابو محمّـد حسن بن علی علیه السـلام بود. اگر قـاسم بر پیکـار با دشـمنان پافشاری نمی کرد، امام علیه السلام به او اجازه نمی داد. امّا این نوجوان غیرتمند نتوانست ببیند که دشمنان

۱- مقاتل الطالبیین، ص ۴۷.

۲- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۱؛ مقتل العوالم، ص ۹۵.

۳- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۷۸؛ اللّهوف، ص ۶۴؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۶.

۴- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷.

خدا، دوستان خدا را می کشند. وقتی که به شهادت رسید، عمویش بر بالین او ایستاد و چنین گفت: «هلاک باد مردمانی که تو را کشتند. خصم آنان در روز رستاخیز جدّ توست». سپس فرمود: «به خدا سوگند، چقدر گران است بر عمویت که تو وی را به یاری خود فرا خوانی و او پاسخت را ندهد و یا پاسخت را بدهد و برای تو سودی دربر نداشته باشد». سپس بدن او را برداشت [به خیمگاه برد] و در کنار بدن فرزندش علی اکبر گذاشت(۱). آنگاه رو به آسمان کرد و چنین گفت: «خداوندا، آنان را [دقیقا] بشمار و احدی از آنان را باقی مگذار و هیچگاه آنان را نیامرز. شکیبایی کنید ای عموزادگان من! شکیبایی کنید ای خاندان من! که پس از امروز، هرگز خواری نخواهید دید»(۲).

چون برادرش ابوالفضل العباس علیه السلام به شهادت رسید، بر بالین او حضور یافت و بر او گریست.

حسین علیه السلام با این کاروان قدسی از خانواده خویش [به کربلا] آمد، تا آنان را برای دینش، برای دلسوزی بر امت، که از این خونها سود ببرند و برای فرمانبرداری از آنچه خدا فرمان می دهد و می پسندد، قربانی کند. آن حضرت گفت: «خداوند خواسته است که مرا کشته ببیند و زنان را اسیر». این سخنان را به برادرش محمّد بن حنفیه گفت(۳). امّا به امّ المؤمنین، امّ سلمه، چنین گفت: «ای مادر، من به خوبی می دانم که مرا از روی ستم و دشمنی می کشند و سرم را از تن جدا می کنند. خداوند عزّوجلّ خواسته است که خانواده و یارانم را آواره و کودکانم را سر بریده، اسیر و در بند ببیند، در حالی که آنان درخواست یاری می کنند و یاری دهنده ای را نمی یابند»(۴).

۱- البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۸۶؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۷.

۲- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۸.

۳- سیّد مقرّم، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۶۵.

۴- بحرانی، مدینه المعاجز، ص ۲۴۴.

حسین علیه السلام آنچه داشت در راه خدا داد، تا فریادش به گوش خواب آلودگان و بی خبرانی برسد که دنیا آنان را بی حسّ کرده است. او با این فداکاریهای خود توانست برای امت ثابت کند که خلافت در دست دشمنان اسلام است و دین در معرض خطر قرار دارد و بنی امیّه می خواهند رسالت محمّدی را تحریف، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت وحی و رسالت را نابود کنند و حرم مصطفی صلی الله علیه و آله و دختران او را مورد شکنجه و آزار قرار دهند. امام حسین علیه السلام با این رفتار خود، تکلیف امّت را مشخص کرد تا آنان با ادای این تکلیف از خشم خدا رهایی یابند.

امام حسین علیه السلام برای بیدار ساختن امت، خاندان و یاران و حتی کودک شیرخوار خود را پیش کش کرد. او در حالی که از ناله زنان بی سرپرست و فریاد کودکان رنج می برد، پا پیش نهاد و خانواده خود را به سکوت فرمان داد و با ایشان خداحافظی کرد و به میدان نبرد آمد. با شمشیر خویش با دشمنان خدا می جنگید تا این که شمار بسیاری از آنان را به هلاکت رسانید. سپس به نزد خانواده خود بازگشت و بار دوم با آنان خداحافظی کرد و ایشان را به شکیبایی فرمان داد و به آنان گفت: «برای گرفتاریها آماده باشید و بدانید که خداوند پشتیبان و نگهدار شماست و شما را از گزند دشمنان رهایی خواهد بخشید و پایان کارتان را نیکو قرار خواهد داد و دشمنانتان را عذاب خواهد کرد و در عوض این گرفتاری، انواع نعمتها و بخششها به شما خواهد داد. بنابراین، زبان شکوه مگشایید و چیزی بر زبان مرانید که از منزلت شما بکاهد»(۱).

سخنان امام حسین علیه السلام رحمتی بود که بر دلهای غمین و آرامشی بود که بر دلهای هراسان فرود آمد و هراس آنان را آرامش بخشید و تشنگی ایشان را فرو نشانید.

سپس امام علیه السلام به دختر خود سکینه توجه کرد، دید که دور از زنان در گوشه ای نشسته، گریه می کند. پس با کمال شکیبایی در کنار او ایستاد و دلداری اش داد.

۱- سیّد عبدالرزّاق مقرّم، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۷۶.

شیخ شوشتری می گوید: رفتار محبت آمیز پدران با فرزندان مستحب است و این رفتار با دختران فضیلت ویژه ای دارد و امام حسین علیه السلام این رفتار را با بهترین شکل از خود نشان داد. او با این رفتار می خواست دختر کوچک خویش سکینه را دلداری دهد و با بوسیدن گونه اش و کشیدن دست بر سر او شادمانش کند، امّا این رفتار دلسوزانه، غم و اندوه او را افزایش داد(۱).

گویند: حسین علیه السلام آن دختر کوچک را در بغل گرفت و بوسید و با آستین خود، اشکهای او را پاک کرد و چنین گفت:

سیطولُ بعدی یا سکینه فاعلمی

منک البکاءُ اذا الحمامُ دهانی

ای سکینه، بدان که پس از من گریه های طولانی خواهی داشت، آنگاه که مرگ من فرا رسد.

لا تحرقی قلبی بدمعِکِ حسرةً

مادام منّی الرّوح فی جثمانی

با اشک دیدگانت دلم را از اندوه مسوزان، مادام که روح در بدنم باشد.

فاذا قتِلتُ فانت اولی بالّذی

تأتینهُ یا خیرةَ النّسوان(۲)

هرگاه که من کشته شوم، تو از هر کسی به گریه بر من سزاوارتری، ای بهترین زنان.

حسین علیه السلام آثار پدرانه خود را بر سکینه بر جای نهاد و او پس از پدرش بیش از شصت سال زندگی کرد که هرگز او را فراموش نمی کرد و درسهای صبر و وفا را که از پدر آموخته بود از یاد نمی برد.

همچنین، آثار صبر و نیکو را بر خواهرش زینب علیهاالسلام بر جای نهاد، آنگاه که وی را در کربلا دلداری داد و به شکیبایی سفارش کرد و چنین گفت:

«ای خواهر، با دلداری خداوند شکیبایی کن، چرا که باشندگان آسمانها و

۱- الخصائص الحسینیه، ص ۳۴.

۲- مقتل ابی مخنف، ص ۱۳۲.

زمین از میان می روند و اهل زمین همگی می میرند و تمامی آفریدگان نابود می گردند»(۱).

حسین علیه السلام بذر صبر، پایداری و دلاوری را در قلب زینب علیهاالسلام کاشت و لذا آن بانوی بزرگ مسؤولیتهای سنگینی را بر دوش گرفت که کوهها از برداشتن آن ناتوانند و مصیبتها و رنجهایی را تحمّل کرد که اراده های پولادین مردان دلاور از وحشت آن به آه سرد تبدیل می شود. چرا که زینب علیهاالسلام واقعه کربلا را با تمامی ناگواریها، فاجعه ها، مصیبتها و دشواریهایش با چشم خود دید، مسؤولیت گردآوری بیوه زنان و یتیمان، بیرون آوردن کودکان از زیر سم اسبان و نگهداری زنان و کودکان در خیمه را برعهده داشت. او شاهد به اسارت رفتن زنان و کودکان از کوفه تا شام بود، در حالی که همگی را با ریسمان بسته بودند تا به عنوان هدیه به عبید اللّه بن زیاد ستمگر و یزید بن معاویه ببرند. همچنین، مسؤولیت کاروان اسیران را برای سفر به مدینه به عهده داشت و این، پس از زمانی بود که در روز اربعین توقف غمباری در کربلا داشت و بر حسین علیه السلام، برادران، فرزندان، خواهرزادگان و عموزادگان و یاران پاک او می گریست.

زینب علیهاالسلام در مدینه امتحان خوبی داد، چرا که وقایع فاجعه بزرگ کربلا را به خوبی برای مردم عرضه کرد، به گونه ای که احساسات را برانگیخت، دلها را متوجه ساخت و انقلابی را در مدینه به وجود آورد که بعدها آثار آن پدیدار شد و به انقلابهایی مبدّل شد که علیه حکومت اموی منفجر شد و آن را به لرزه درآورد و سرانجام نابودش کرد.

بدین ترتیب، زینب علیهاالسلام سزاوار توصیفی شد که در زیارت زینبیّه آمده است:

«سلام بر آن بانویی که حسین علیه السلام را در جهادش یاری کرد و هرگز پس از شهادت او اراده اش سست نشد. سلام بر قلب زینب شکیبا و زبان سپاسگزار او. سلام بر آن بانویی که مصیبتها و سختیها یکباره بر او وارد شد و به اندازه ای

۱- زینب الکبری علیهاالسلام، ص ۱۱۹.

ناگواریها را چشید که دلها را آب می کند. سلام بر آن که غمها، رنجها و مصیبتها را جرعه جرعه نوشید، مصیبتهایی که کوهها توان برداشتن آن را ندارد. بنابراین، او قبله گرفتاریها و کعبه مصیبتها شد. سلام بر آن که در انواع غمها و مصیبتها با مادرش زهرا شرکت کرد و آسیاب مصیبتها و گرفتاریها در نبرد کربلا بر وی چرخید. سلام بر آن که صبر او فرشتگان آسمان را به شگفت آورد. سلام بر کسی که مصیبت از دست دادن جد، پدر، مادر، فرزندان و بهترین افراد خانواده و بستگان خود را دید».

ما نمی توانیم زینب علیهاالسلام را چنین توصیف کنیم، جز این که بگوییم: مهربانی مراقبت و رهنمودهای امام حسین علیه السلام و سفارشهای او به آن بانوی بزرگ که باید صبر پیشه کند و تسلیم خداوند و فرمان او باشد، به کمک وی آمد. تا آن جا که وقتی عبید اللّه بن زیاد به زینب علیهاالسلام گفت: رفتار خداوند با خویشاوندانت را چگونه دیدی؟ در پاسخ او فرمود: «جز نیکی ندیدم. اینان گروهی بودند که خداوند سرنوشتشان را شهادت تعیین کرده بود و آنان هم به خوابگاههای ابدی خود رفتند و بزودی خداوند میان تو و آنان گرد آورد تا تو را به محاکمه کشد. پس بنگر که در آن روز پیروزی از آن چه کسی خواهد بود. مادرت به عزایت بنشیند، ای پسر مرجانه»(۱).

اینک به نزد شیخ جعفر شوشتری باز می گردیم تا سخن او درباره مهربانی امام حسین علیه السلام را بشنویم. او می گوید:

«باب دفع ستمگران و دادرسی غمدیدگان». امام حسین علیه السلام این دو عمل مستحب را به گونه ای انجام داد که از آغاز مستحبات تاکنون کسی همانند او انجام نداده است. چون سپاهیان متجاوز دشمن زنان را به محاصره درآوردند و فریاد آنان بلند شد، آن حضرت به خوبی این ستمگران را دفع کرد و به آنان فرمود: «آهنگ من کنید» یعنی با شمشیرها و تیرهای خود، مرا هدف بگیرید و

۱- اللّهوف، ص ۹۰.

خانواده ام را رها کنید. او به فریاد هفتاد و دو تن ستمدیده از یارانش رسید. آنگاه که به خاک و خون می غلتیدند وآن حضرت را صدا می زدند که بر بالین آنان حضور یابد. پس به فریاد همه آنان رسید و نیز به فریاد بیست و هفت تن از خویشاوندانش رسید.

«باب شاد کردن مؤمن و دیدار مؤمن» بر حسب آنچه در روایات آمده است، این دو از بهترین کارها به شمار می روند. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا با دلداری و مهربانی و سفارش به صبر و اندرز دادنها، زمینه شادمانی مردان و زنان با ایمان را فراهم کرد.

«باب عیادت بیمار». در این باره آمده است که عیادت بیمار به منزله عیادت خداوند است. هنگامی که بیماران و مجروحان، او را برای عیادت فرا خواندند، به عیادت آنان شتافت و تنها به آمدن و نشستن در کنار آنان بسنده نکرد بلکه برخی از آنان به ویژه کسانی را که غریب بودند، مورد لطف و محبت ویژه قرار داد همانند آن برده سیاه پوست و غلام ترک که وقتی امام علیه السلام، بر بالین او حضور یافت، دید به شهادت رسیده است(۱).

از مهربانیهای امام حسین علیه السلام این بود که رنجهای مؤمنان را کاهش می داد و از

طریق سفارش به شکیبایی و توکّل، دلهای گرفتاران را استوار می ساخت.

چون ابوذر، آن صحابی بزرگوار را به فرمان عثمان به «ربذه» تبعید کردند - عثمان به مردم اجازه نداد که با وی خداحافظی و بدرقه اش کنند - امام علی علیه السلام و دو فرزندش حسن و حسین علیهماالسلام به نزد ابوذر آمدند و با وی خداحافظی و بدرقه اش کردند و با وی سخنانی گفتند و از آن جمله سخن امام حسین علیه السلام بود که گفت:

«ای عمو! خدا قادر است که آنچه را می بینی تغییر دهد و خداوند هر روز در کاری است. این گروه تو را از دنیای خود محروم کردند و تو آنان را از دین

۱- الخصائص الحسینیه، ص ۳۴-۳۵.

خویش محروم ساختی. پس تو چقدر بی نیازی از آنچه آنان محرومت ساختند و آنان چقدر نیازمندند به آنچه تو به آنان ندادی. بنابراین، از خداوند شکیبایی و پیروزی بخواه و از آزمندی و بی تابی به او پناه ببر که شکیبایی جزء دین و بزرگواری است و آزمندی نه روزیانه ای را پیش می اندازد و نه اجلی را به واپس می افکند»(۱).

در روایت برقی – در کتاب المحاسن(۲)، – از امام صادق علیه السلامنقل شده است:

«چون امیرمؤمنان علیه السلام، حسن و حسین علیهماالسلام، عقیل بن ابی طالب، عبد اللّه بن جعفر و عمار بن یاسر، اباذر را بدرقه کردند، امیرمؤمنان علیه السلام به آنان فرمود: «برادرتان را وداع گویید که ناگزیر مسافر باید برود و بدرقه کننده بازگردد». گوید: پس هر کدام از آنان در برابر او سخنی گفت و امّا حسین بن علی علیه السلام چنین گفت: «ای اباذر، خدای رحمتت کناد! آنان با ایجاد گرفتاری خوارت شمردند، زیرا تو دین خود را به آنان ندادی و آنان هم دنیای خود را به تو ندادند. پس چقدر آنان به آنچه تو به آنان ندادی نیازمند و چقدر تو از آنچه آنان به تو ندادند بی نیازی!».

ابوذر گفت: «خدای شما اهل بیت را رحمت کناد! من جز شما، اندوهی در دنیا ندارم. به راستی هر وقت شما را یاد کنم، به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله می افتم».

سخنان حسین علیه السلام مرهم شفابخشی بود برای زخمهای ابوذر که پایدارش کرد، دلگرمی و دلداری اش داد و عزم او بر ستیز با ستم را سختر ساخت و لذا به جهاد خود، یعنی جهاد گفتن سخن حق و عدالت ادامه داد و در راه خدا هرگز سرزنشِ سرزنش کننده ای بر وی اثر نداشت، تا این که از این جهان در حالی رخت بر بست که به اسلام وفادار و برای مسلمانان اندرزدهنده ای اخلاصمند بود.

هنگامی که عبد اللّه بن زبیر، عبد اللّه بن عباس را به یمن اعزام کرد، امام

۱- الکافی، ج ۸، ص ۲۰۷.

۲- المحاسن، ص ۳۵۳، ح ۴۵.

حسین علیه السلام به ابن عباس چنین نوشت:

«اما بعد، به من خبر رسیده که ابن زبیر تو را به طائف اعزام کرده است. خداوند بدین وسیله، بلند آوازه ات گرداند و از گناهت بکاهد. همانا نیکوکاران مورد آزمایش قرار می گیرند و اگر تنها در آنچه دوست می داری پاداش داده می شدی، به طور حتم پاداشت اندك بود. خداوند به ما و تو در هنگام گرفتاری، شکیبایی و در هنگام نعمت، سپاسگزاری عطا کند و هیچ دشمن حسودی را به وسیله ما و تو شاد نگرداند، بدرود»(۱).

این است مهربانی حسینی. لیك بیایید به کربلا- رویم تا تصویرهایی از این مهربانی را ببینیم که آه سوزان و اشکها آن را همراهی می کند.

چون امام حسین علیه السلام به درستی نیت و اخلاص یاران خود در جانفشانی پی برد، آنان را از سرنوشت خود آگاه کرد و آن این است که هم او، و هم همه آنان فردا کشته خواهند شد(۲). پس یاران امام علیه السلام همگی گفتند: ستایش از آنِ خداوندی است که ما را با یاری تو گرامی داشت و با شهادت در کنار تو، افتخار بخشید. ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، آیا ما از این که در جایگاهت به همراه تو باشیم، خرسند نباشیم؟ بنابراین، آن حضرت برای آنان به نیکی دعا کرد(۳) و پرده از جلودیدگان آنان برداشت و آنان نعمتهای بهشتی را که خداوند به ایشان عنایت کرده است، دیدند. امام علیه السلام جایگاههای آنان در بهشت را به ایشان نشان داد(۴).

چون امام حسین علیه السلام در روز عاشورا از نماز فارغ شد، به یاران خود چنین فرمود:

ص:۲۷۳

۱- تحف العقول، ص ۱۷۷

۲- نفس المهموم، ص ۱۲۲.

۳- نفس المهموم، ص ۱۲۲.

۴- راوندی، الخرایج و الجرایح، ج ۲، ص ۸۴۷-۸۴۸، ح ۶۲، باب نوادر المعجزات.

«ای بزرگان، این است بهشت که درهایش به روی شما گشوده شده، جویهایش به هم پیوسته و میوه هایش رسیده است. این است رسول خدا صلی الله علیه و آله و شهیدانی که در راه خدا کشته شدند که آمدن شما را انتظار می کشند و به شما مژده می دهند. بنابراین، از آیین خدا و آیین پیامبر او پشتیبانی کنید و از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع نمایید». آنان گفتند: جانهای ما فدای جان تو و خونهای ما نگهبان خون تو. سوگند به خدا، تا خون در رگ ماست، به تو و حرمت آسیبی نخواهد رسید(۱).

مهربانی حسین علیه السلام تلخی را به شیرینی بدل می کند. جون غلام ابوذر غفاری پیش روی امام ایستاد و اجازه خواست که به میدان برود. آن حضرت فرمود: «ای جون، انگیزه تو از دنباله روی ما سلامتی بود. پس به تو اجازه می دهم که هر جا می خواهی برو». بنابراین، او خود را به قدمهای آن حضرت انداخت و آنها را می بوسید و می گفت: من در روز خوشی کاسه لیس شما بودم و در روز سختی شما را تنها بگذارم؟ می دانم که بدبو هستم و مقامم پست و رنگم سیاه است و از تو می خواهم که بوی بهشت را بر من بدمی، تا بویم خوش، مقامم ارجمند و رنگم سفید شود. نه، به خدا سوگند از شما جدا نمی شوم تا این خون سیاه با خونهای شما درهم آمیزد. پس حسین علیه السلام به وی اجازه داد(۲). او پس از آن که بیست و پنج تن از دشمنان را به هلاکت رسانید، خود به شهادت رسید. حسین علیه السلام بر بالین او ایستاد و چنین گفت: «خداوندا، روی او را سپید و بویش را خوش گردان و با محمّد صلی الله علیه و آله محشورش فرما و میان او و خاندان محمّد صلی الله علیه و آله آشنایی برقرار کن». از این رو، هر کس از میدان نبرد می گذشت، از آن غلام بویی خوشتر از مشک به مشامش می رسید(۳).

۱- اسرار الشهاده، ص ۱۷۵.

۲- ابن نما، مثیرالأحزان، ص ۳۳؛ اللّهوف، ص ۶۱.

۳- مقتل العوالم، ص ۸۸.

انس بن حارث بن نبیه کاهلی، پیرمرد و صحابی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده و سخن او را شنیده بود و در جنگهای بدر و حنین در کنار او حضور داشت. از حسین علیه السلام اجازه خواست که به میدان برود. او در حالی بیرون آمد که کمرش را با عمامه بسته و ابروانش را با پیشانی بند بالا برده بود و چون حسین علیه السلام او را با این

هیئت دید، گریست و گفت: «ای شیخ، خداوند قدردان تو باشد». او به رغم کهنسالی هیجده تن را کشت و به شهادت رسید(۱).

هنگامی که جُناده انصاری به شهادت رسید، پسر او، عمرو که یازده سال داشت از امام حسین علیه السلام اجازه رفتن به میدان نبرد را خواست. امام علیه السلام به وی اجازه نداد و فرمود: «این کودکی است که پدرش در حمله نخست کشته شد و شاید مادرش با رفتن او موافق نیست». آن نوجوان گفت: مادرم به من دستور داده است. پس آن حضرت به او اجازه داد و شهید شد. پس مادر وی عمودی را برداشت، برخی گویند: شمشیری برداشت. امام حسین علیه السلام این خانم را، پس از آن که به دو مرد ضربه وارد کرد، به خیمه باز گردانید. او این اشعار را می خواند:

اِنّی عجوزٌ فی النّسا ضعیفهٌ

حاویهٌ بالیهٌ نحیفه

من در میان زنان پیرزنی هستم ناتوان، افتاده، فرسوده و لاغر.

اضرِبُکمْ بضربهٍ عنیفهٍ

دونَ بنی فاطمه الشّریفه(۲)

امّا ضربه سختی بر شما خواهم زد. در پیشگاه فرزندان فاطمه بزرگوار.

امام حسین علیه السلام به بشر بن عمرو بن احدوث حضرمی گفت: «فرزندت در مرز ری اسیر شد». بشر گفت: من پاداش او و خودم را از خدا می خواهم. چون حسین علیه السلام این سخن را شنید، فرمود: «خدای رحمتت کناد! من بیعتم را از تو برداشتم. پس برو و برای آزادی فرزندت کاری کن». بشر در پاسخ گفت: درنده های بیابان زنده زنده ام بخورند، اگر از تو جدا شوم. پس آن حضرت

۱- ذخیره الدارین، ص ۲۰۸.

۲- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۲۲.

فرمود: «این جامه های برد را – همراهش بود – به پسر خود محمّد بده تا در راه آزادی برادرش از آنها کمک بگیرد». امام علیه السلام پنج جامه به وی داد که هزار دینار ارزش داشت. بشر در نخستین حمله به شهادت رسید(۱).

رحمت و مهربانی حسینی حدّ و مرزی ندارد. به عنوان نمونه، پس از شهادت قاسم علیه السلام برادرش احمد بن حسن علیه السلام به میدان آمد و پیکار کرد تا این که تشنگی به او دست داد. پس بانگ زد: عموجان! آیا جرعه آبی هست؟ حسین علیه السلام گفت: «ای پسر برادرم، اندکی صبر کن تا جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدار کنی. او تو را با جرعه آبی سیراب خواهد کرد که پس از آن هرگز تشنه نگردی»(۲). بنابراین، آن نوجوان بازگشت و با تکیه به سخنان عمویش حسین علیه السلام با کمال شکیبایی پیکار کرد.

چون حسین علیه السلام پس از زخمهای فراوان که دیگر تاب ایستادن نداشت بر زمین افتاد، برادرزاده او عبد اللّه بن حسن علیه السلام که یازده سال داشت به عمویش نگاه کرد و دید که آن مردمان پیرامون او را محاصره کرده اند. پس به سوی او دوید و زینب علیهاالسلام خواست از رفتن او جلوگیری کند، امّا وی از نظر آن بانو ناپدید

شد و خود را به بالین عمویش رسانید. بحر بن کعب خم شد که حسین علیه السلام را با

شمشیر زند. آن کودک فریاد زد: ای پسر زن ناپاک، آیا می خواهی عمویم را بکشی؟ لیکن آن ناپاک شمشیرش را بر آن کودک فرود آورد. پسرک دست خود را جلو شمشیر داد. دست او را تا پوست برید و از پوست آویزان شد. پسرک فریاد زد: وای عموجان! به دامن عمویش افتاد. حسین علیه السلام وی را به آغوش کشید و گفت: «ای برادرزاده من! بر آنچه به تو رسید صبر کن و در این سختی از خداوند طلب خیر بکن که خداوند تو را به نزد پدران شایسته ات خواهد برد». راوی گوید: حرمله تیری پرتاب کرد و گلوی آن پسر را در حالی که در آغوش

۱- ابراهیم میانجی، العیون العبری، ص ۱۱۱.

۲- مقتل أبی مخنف، ص ۱۲۶.

عمویش بود، گوش تا گوش درید.

در وقتی که حسین علیه السلام خود در حال جان دادن بود، آن پسر را در آغوش گرفت و با سخنانی که رنج و سختی موقعیت را از یاد می برد، دلداری اش داد.

این است مهربانی امام حسین علیه السلام که نیکی، انسانیت و بزرگواری از آن سرازیر بود. آن هم نه تنها بر انسان که بر حیوانات نیز فرو می ریخت.

هنگامی که امام علیه السلام با دشمنان می جنگید، سخت تشنه شد. پس او به فرات آمد و به عمرو بن حجّاج یورش برد و سربازان او را که چهار هزار تن بودند از آب دور کرد و اسب خود را جلو برد که آب بنوشد(۱).

بالاتر از این، روایت طبری است که در تاریخ خود آورده است(۲). پس از آن که حرّ ریاحی با هزار سوار سر رسید - ابن زیاد وی را گسیل داشته بود تا حسین را هر جا بیابد به مدینه بازگرداند یا به کوفه بیاورد - حر و یارانش در گرمای ظهر در برابر حسین علیه السلام ایستاد(۳). طبری گوید:

چون حسین علیه السلام تشنگی حر و سربازانش را دید، به یاران خود دستور داد که آنان و اسبانشان را سیراب کنند. پس آنان و اسبهایشان را آب دادند. آنگاه کاسه های بزرگ چوبین و طشتها را پر از آب می کردند و نزدیک اسب می بردند و چون سه یا چهار و یا پنج بار سر می کشید، کنارش می زدند و اسب دیگر را آب می دادند، تا این که تمامی اسبها را سیراب کردند.

علی بن طعان محاربی از سپاهیان حر، آخرین فردی بود که وارد شد و تشنگی به وی لطمه زده بود. حسین علیه السلام فرمود: «اَنِخ الرّاویه». راویه در زبان حجاز، شتر را گویند. او مقصود امام علیه السلام را نفهمید. پس آن حضرت فرمود: «اَنِخِ الجَمَل»؛ شتر را بخوابان. چون او خواست آب بنوشد، آب از دهان مشک بیرون

۱- مقتل العوالم، ص ۹۸؛ نفس المهموم، ص ۱۸۸.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۲۶.

۳- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۰.

می ریخت. امام حسین علیه السلام فرمود: «اَخنِثِ السّقاء»؛ لبه مشک را برگردان. علی بن طعان از شدّت تشنگی نمی دانست چه کند. پس خود آن حضرت برخاست و لبه مشک را برگردانید تا این که وی سیراب شد و اسب خود را هم سیراب کرد(۱).

این است مهربانی شگفت انگیز امام حسین علیه السلام. او با دست مبارک خود چارپایان تشنه را سیراب می کند و با دست بخشنده اش به دشمنان تشنه خود، در بیابان خشک آب می دهد، دشمنانی که به زودی شمشیرهای خود را علیه او از نیام بیرون خواهند آورد و حتی او را قطعه قطعه خواهند کرد.

او به خوبی این را می دانست، لیک احساس مهربانی، مانع شد که وی دست به انتقام بزند و پیش از جنایت، قصاص آنان را به مورد اجرا گذارد. این رفتار حسین علیه السلام حرّ بن یزید ریاحی را وا داشت که پشیمان شود و توبه کند و تحت تأثیر رفتار محبت آمیز حسین علیه السلام قرار گیرد. این رفتار او موجب شد که نسلها او را دوست بدارند و از وی تجلیل و تقدیس کنند، زیرا که او مرد اخلاق نیکو بود که تنها دست مهربانی به سوی مردم دراز می کرد و حتی این مهربانی، اسبان دشمن را دربر می گرفت.

شیخ شوشتری در «باب آب دادن» می گوید: آب دادن مستحب است حتی به کافران و چارپایان در حالی که تشنه باشند و در پاره ای اوقات واجب است. پاداش آب دادن، نخستین پاداشی است که در روز رستاخیز پرداخت می شود. امام حسین علیه السلام همه انواع آب دادن را به مورد اجرا گذارد و حتی به دشمنان خود و اسبان آنان آب داد و ذوالجناح خویش را سیراب کرد و به او فرمود: «تو هم بنوش و من هم می نوشم».

نیز شیخ در «باب غذا دادن» گوید: در فضیلت غذا خوردن همین بس که رهایی از «گذرگاه سخت» در آیه شریفه بدان حمل شده است: «او در آن گذرگاه سخت گام ننهاد. و تو چه دانی که گذرگاه سخت چیست؟ آزاد کردن بنده است.

۱- سیّد مقرّم، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۱۸۲.

یا طعام دادن در روز قحطی. خاصه به یتیمی که خویشاوند باشد. یا به مسکینی خاک نشین»(۱). امام سجاد علیه السلام فرمود: «پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله گرسنه شهید شد. پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله تشنه به شهادت رسید»(۲).

آری، این شخصیت مهربان و دلسوز پس از آن که دشمنان خود و چارپایان

آنان را سیراب کرد، خود با لب تشنه به شهادت می رسد. پیشوایی که گرسنگان را بارها سیر کرد، خود گرسنه کشته شد. دست سخاوتمند او، هر شب آب و غذا برمی داشت و به در خانه فقیران، مسکینان، یتیمان و اسیران می برد تا آن جا که اثر آن بر پشت مبارک آن حضرت بر جای مانده بود. لذا وقتی که از فرزند او امام زین العابدین علیه السلام در این باره پرسیدند، در پاسخ فرمود:

«این اثر انبان [نان و خرما] است که بر پشت خود به منازل بیوه زنان و یتیمان و مسکینان می برد»(۳).

امّا همین پشت مهربان و دلسوز، آماج شمشیرها، نیزه ها و تیرهای دشمنان خداوند قرار گرفت و سپس اسبهایشان آن را لگدمال کرد.

آن سینه مهربانی که اندوه محرومان را در خود داشت و برای یتیمان و بیچارگان می سوخت و به مردم و حتی به دشمنان خود اندرز می داد، شمشیرها و سمهای اسبان ریزریزش کرد.

آن چهره نورانی و پاکی که مدّتها برای خداوند پیشانی بر خاک نهاد و مدتها برای رنجها و دردهای مردم گریست، از بدن جدا شد و بالای نیزه رفت و دشمن این جنایت را بدان سبب انجام داد که خواست از آن حضرت انتقام گیرد و مایه عبرت دیگران باشد. حتی وقتی دشمن دید، حسین علیه السلام که در صحنه نبرد کربلا بود می گرید، با کمال بی شرمی از سبب گریه او پرسید. آن امام فرمود: «من برای

۱- بلد / ۱۱-۱۶.

۲- الخصائص الحسینیه، ص ۳۳.

۳- المناقب، ج ۴، ص ۶۶.

دشمنانم گریه می کنم، زیرا آنان گرد آمده اند که مرا بکشند و با این جنایت و هتک حرمت، وارد دوزخ خواهند شد. آنان جنایتی را مرتکب شدند که آسمانها را می شکافد و کوهها را درهم می شکند».

فری الغیُّ نحرا یغبطُ البدرُ نورهُ

و فی کلّ عِرقٍ منه للحقّ فرقدُ

تیغ ستم گلویی را برید که ماه شب چهارده به روشنایی او غبطه می خورد و در هر رگ او ستاره درخشنده ای است که [مردم را] به سوی حق ره می نماید.

و هشّم اضلاعا بها العطفُ مودَعٌ

و قطّع انفاسا بها اللّطفُ موجدُ

استخوانهای سینه ای را ریز ریز کرد که جایگاه مهربانی بود و نفسهایی را برید که کانون دوستی(۱) محسوب می شد.

ص:۲۸۰

۱- از قصیده سیّد صالح فرزند علامه سیّد مهدی بحرالعلوم. سیّد عبدالرزّاق مقرّم، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۳۰۳.

خصلتهای امام حسین علیه السلام

آنچه گفته آمد، گردش لـذّت بخشـی بود؛ در گلسـتان اخلاـق نیکوی حسـینی، چرا که با برخی از فضایل سـرور خود، سالار شهیدان، ابا عبد اللّه، سرور جوانان بهشتیان، امام حسین بن علی علیه السلام و فرزند دخت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آشنا شدیم.

لیـک هنوز آنچه از فضایـل و مناقب و ویژگیهای آن حضـرت که در دسترس ما قرار دارد و در کتابها موجود است و راویان و مورخان و نویسـندگان سـیره با هر مذهب و مسلکی که دارند برای ما نقل کرده اند، به پایان نرسیده است و لذا بر آن شدیم تا به طور کوتاه و گذرا خصلتهای دیگر از امام حسین علیه السلام را عرضه بداریم:

۱- گذشت حسینی

گـذشت ناسـاز انتقـامجویی است و معنایش آن است که شـخص از حقی که دارد نظیر قصاص یا غرامت دست بردارد(۱). در قرآن کریم، آیات فراوانی آمده است که به گذشت فرا می خواند و تشویق می کند که برخی از آنها از این قرارند:

«خُذِ الْعَفْوَ وَاْمُرْ بِاص لْعُرْفِ»(۲)؛ «عفو را پیشه کن و به نیکی فرمان ده».

«وَاَنْ تَعْفُوا اَقْرَبُ لِلتَّقْوی»(۳)؛ «و بخشیدن شما به پرهیزگاری نزدیک تر است».

۱- جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۰۱، باب العفو.

۲- اعراف / ۱۹۹.

۳- بقره / ۲۳۷.

«وَ لْیَعْفُوا وَلْیَصْفَحُوا اَلاَ تُحِبُّونَ اَنْ یَغْفِرَ اللّه ُلَکَمْ وَ اللّه ُغَفُورٌ رَحیمٌ»(۱)؛ «... باید

ببخشند و ببخشایند. آیا نمی خواهید که خدا شما را بیامرزد؟ و خداست آمرزنده مهربان».

روایاتی نیز درباره گذشت رسیده است. از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«هر کس از ستمی که بر او رفته درگذرد، خداوند این گذشت را به عزت دنیا و آخرت بدل می کند»(۲).

فرمود: «گذشت، تنها به عزت انسان می افزاید. پس گذشت کنید که خداوند شما را عزیز گرداند»(۳).

آن حضرت فرمود: «بر شما باد به اخلاق نیکو که خداوند عزّوجلّ مرا بدان برانگیخت. از جمله اخلاق نیکو آن است که انسان از کسی که بر او ستم کرده درگذرد، با کسی که از او بریده، ارتباط برقرار کند و از کسی که از او عیادت نمی کند، عیادت کند»(۴).

از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است: «گذشت تاج خوی های نیکوست»(۵). «دو چیز است که پاداش آنها را نمی توان سنجید: گذشت و عدالت»(۶).

آن حضرت فرمود: «از لغزش جوانمردان درگذرید، زیرا جوانمردی نمی لغزد، جز این که خداوند دستش را می گیرد و او را بالا می برد»(۷).

فرمود: «برای کسانی که گناه ندارند و از سلامت دین برخوردارند، سزاوار

۱- نور / ۲۲.

۲- امالی الطوسی، ج ۱، ص ۱۸۵.

۳- جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۰۱.

۴- امالی الطوسی، ج ۲، ص ۹۲.

۵- غرر الحکم، ص ۳۲.

۶- غرر الحکم، ص ۱۹۹.

۷- نهج البلاغه، حکمت ۲۰.

است که بر گناهکاران ترحم کنند و سپاسگزار این نعمت باشند...»(۱).

نیز فرمود: «هرگاه بر دشمنت دست یافتی، بخشیدن او را شکرانه پیروزی ات قرار ده»(۲). همچنین فرمود: «با گذشت، رحمت فرود می آید»(۳).

امام حسین علیه السلام همان کسی است که به هر دعوتی از سوی خداوند به اخلاق نیکو و پسندیده پاسخ می دهد. از همه مردم پرهیزگارتر و به فضایل اخلاقی از هر کسی شایسته تر است که از جمله این فضایل، گذشت است. او بلند همت و بخشنده گناهکاران است و حتی از کسی که بر او ستم کرد درگذشت، به کسی که محرومش کرد، بخشید، با کسی که از او برید، پیوند برقرار کرد و از کسی که از وی عیادت نمی کرد، عیادت کرد. نیز لغزشهای افراد را نادیده می گرفت تا پاداشی باشد بر جوانمردی آنان و دلسوزی ای باشد به حال ایشان و با عصمت خویش از گناهان و نافرمانیهای آنان چشم پوشی می کرد. امام علیه السلام در حالی که

توان کیفر دادن را داشت، گذشت می کرد همانند جد بزرگوارش پیامبر صلی الله علیه و آله که به مردمان مکّه فرمود: «بروید، شما آزادید». در حالی که آنان آن حضرت را سخت آزار داده بودند. اعلان عفو پیامبر صلی الله علیه و آله از روی قدرت بود و به همین سبب، وی از برترین گذشت کنندگان بود، چرا که می فرمود: «درگذرنده ترین مردم، کسی است که از روی قدرت درگذرد»(۴).

ابن صباغ مالکی روایت کرده است: یکی از نزدیکان امام حسین علیه السلام کار

ناشایستی انجام داد که سزاوار تنبیه بود. پس آن حضرت دستور داد که وی تنبیه شود. او گفت: مولای من، خداوند فرموده است: «وَالْکَاظِمینَ الْغَیْظَ»؛ «آنان که خشم خود را فرو می برند». امام علیه السلام فرمود: «او را رها کنید که من خشم خود را

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۴۰.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۱۱.

۳- غرر الحکم، ص ۱۴۸.

۴- الدرّه الباهره، ص ۲۴.

فرو بردم». او گفت: «وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»؛ «کسانی که از مردم در می گذرند». آن حضرت فرمود: «من هم از تو درگذشتم». او گفت: «وَ اللّه ُ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ»(۱)؛ «خداوند نیکوکاران را دوست می دارد». آن امام فرمود: «تو در راه خدا آزادی». به این ترتیب، امام علیه السلام به وی جایزه ارزشمندی داد(۲).

در روایت اربلی در کشف الغمّه(۳) آمده است: امام حسین علیه السلام فرمود: «تو در راه خدا آزادی و دو برابر آنچه تاکنون به تو بخشیدم، برایت پرداخت خواهد شد».

بنابراین، گذشت امام حسین علیه السلام دارای ویژگیهای زیر بود:

۱- پاداشی گوارا برای آن غلام. چرا که وی از قرآن کمک گرفت و با قرآن سرور اخلاق را مورد خطاب قرار داد و بر بزرگواری و گذشت او تکیه کرد. امام حسین علیه السلام او را ناامید نکرد بلکه او را بخشید و سپس دو هدیه به وی داد: یکی آزادی که چه هدیه ای است! دیگری بخشش دو چندان با جایزه ارزشمندی که با آن به زندگی آزاد و شرافتمندانه اش ادامه دهد.

امام حسین علیه السلام در این ماجرا بیش از سه خصلت نیکو را گرد آورده است: گذشت، آموزش و بخشش. بدین ترتیب، شاهد چند خصلت نیکوی آن بزرگوار در یک مورد هستیم که درهم آمیخته اند و شما نمی دانید که به کدام یک از آنها اشاره کنید.

۲- گذشت امام حسین علیه السلام ادب کردن و اصلاح آن غلام بود. و نیز دادن فرصت به او که خطایش را جبران کند و از مهربانی، گذشت و بردباری امام علیه السلام بهره گیرد.

۳- گذشت آن حضرت از سر قدرت بود که با گذشت از خطای یکی از بندگان خداوند، از ذات پاک او سپاسگزاری کرد، در حالی که می توانست وی را

۱- آل عمران / ۳۴.

۲- الفصول المهمّه، ص ۱۵۹؛ باکثیر حضرمی، وسیله المآل، ص ۱۸۳.

۳- کشف الغمه، ص ۱۸۴.

مجازات کند، ولی با حکمت، لطف و مهربانی خویش، گذشت را برگزید.

۴- گـذشت امام حسـین علیه السـلام گـذشت محض، یعنی صـرف نظر کردن از حقّ قصاص نبود، بلکه افزون بر آن، گـذشتی نیکو بود، چنان که در سـخن خداوند آمده است: «فَاص صْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمیلَ»(۱)؛ «پس گذشت کن، گذشتی نیکو». گذشت نیکو، یعنی «گـذشت بی سـرزنش» همـان گونه که امام رضا علیه السـلام فرموده اسـت(۲). یـا همـان گونه که امام صادق علیه السلام فرموده است: «گذشتی بی مجازات، خشونت و سرزنش»(۳).

امام حسین علیه السلام نه تنها این خصلتهای نیکو را در این ماجرا گرد آورد، بلکه جایزه ارزشمند و آزادی را نیز بدان افزود.

در تمامی موقعیتهای آن امام، گذشت او بر خشم وی پیشی می گرفت و با کینه توزان و دشمنان خود با گذشت رفتار می کرد تا شاید آنان به راه راست آیند و به حق برگردند و از باطل و گمراهی دست بردارند و از فرصت صلح بهره جویند. گذشت از مهربانیهای حسین علیه السلام بود که حرّ بن یزید ریاحی از آن بهره جست.

چرا که وقتی حُرّ بن یزید ریاحی سـخن حسـین علیه السـلام و فراخوانی به حق او را شنیده به عمر بن سعد رو کرد و گفت: آیا واقعـا با این مرد می جنگی؟ عمر گفت: آری به خـدا سوگنـد. جنگی که کمترین آن، فرو افتادن سـرها و بریـده شـدن دسـتها باشد. حر گفت: با پیشنهادهایی که به شما داد، چه می کنید؟ عمر گفت: اگر کار در دست من بود، می پذیرفتم، لیکن امیر تو آن را نپذیرفت. حُرّ، عمر بن سـعد را رها کرد و با کسان ایستاد. حُرّ به قُرّه بن قیس که در کنارش ایستاده بود گفت: آیا امروز اسب خود را آب داده ای؟ او گفت: نه. حر گفت: آیا می خواهی آبش دهی؟

۱- حجر / ۸۵.

۲- امالی الصدوق، ص ۴۵.

۳- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۵۷.

قرّه گمان کرد که وی می خواهد [از جنگ] کناره گیری کند و دوست ندارد در آن حضور داشته باشد و لذا وی را رها کرد. حرّ اندک اندک به حسین علیه السلامنزدیک می شد. مهاجر بن اوس به وی گفت: آیا می خواهی حمله کنی؟ حُرّ خاموش ماند و سراپایش را لرزه گرفت. مهاجر از این حالت شگفت زده شد و به وی گفت: اگر از من می پرسیدند: دلاورترین مردم کوفه کیست؟ از تو نمی گذشتم. این چیست که از تو می بینم؟ حُرّ گفت: من خودم را میان بهشت و جهنم می بینم. سوگند به خدا اگر مرا بسوزانند، چیزی را بر بهشت نمی گزینم. سپس اسب خویش را بزد و به حسین علیه السلام پیوست(۱)، در حالی که نیزه خویش را سر به پایین گرفته و سپرش را واژگون کرده بود و چون از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله شرم داشت، سر

خویش به پایین افکنده بود، چرا که پیشتر در همین مکان بی آب و علف، بر آنان سخت گرفته بود. او با آوازی بلند چنین عرضه داشت:

«خداوندا، به سوی تو بازگشتم. پس توبه ام را بپذیر که من دلهای دوستانت و فرزندان پیامبرت را ترساندم. ای ابا عبد اللّه، من حقیقتا توبه کردم. آیا توبه ام پذیرفته می شود؟».

امام حسین علیه السلام فرمود: «بله، خداوند توبه ات را می پذیرد»(۲). حرّ از سخن آن حضرت شادمان شد و یقین پیدا کرد که زندگی همیشگی و بهشت جاوید نصیب او خواهد شد و سخن آن آوازدهنده در هنگام بیرون آمدن وی از کوفه برایش روشن شد و لذا آن را با حسین علیه السلام چنین باز گفت: چون از کوفه بیرون آمدم، آوازدهنده ای آواز داد: «ای حر، مژده باد تو را به بهشت». با خود گفتم:وای بر حرّ که او را به بهشت مژده می دهند، در حالی که به جنگ پسر دختر رسول خدا می رود!(۳) امام حسین علیه السلام فرمود: «تو به نیکی و پاداش رسیدی». حُرّ یک غلام

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۴.

۲- اللّهوف، ص ۵۸؛ امالی الصدوق، ص ۹۷؛ روضه الواعظین، ص ۱۵۹.

۳- امالی الصدوق، ص ۹۳، مجلس ۳۰.

ترک داشت(۱). حُر از حسین علیه السلام اجازه خواست که با آن مردمان گفتگو کند. امام علیه السلام به وی اجازه داد. بنابراین، با آوازی بلند چنین بانگ زد:

«ای مردم کوفه، مادرتان به عزایتان بنشیند. شما حسین علیه السلام را به سوی خود

خواندید و آنگاه او را رنجاندید و از هر سو به محاصره اش درآوردید و از رفتنش به سرزمینهای پهناور خداوند - تا خود و خاندانش در امان بمانند - جلوگیری کردید و او همچون اسیر در دستان شما مانده که توان دفاع از خود را ندارد. او، زنان، کودکان و یارانش را از آب جاری فرات منع کردید، در حالی که یهود و نصارا و مجوس از آن می نوشند و خوکان و سگان بیابان در آن می غلتند. هم اینک آنان از تشنگی از پا درآمده اند. پس از محمّد صلی الله علیه و آله با فرزندان او چه بد رفتار کردید! خدای در روز تشنگی [= رستاخیز] سیرابتان نگرداند».

گروهی از آن نامردان به حُر یورش بردند و او را هدف تیر قرار دادند. حُرّ اندک اندک بازگشت تا این که پیش روی حسین علیه السلام ایستاد(۲).

بدین ترتیب، حُرّ به برکت گذشت امام حسین علیه السلام به صف ایمان، حق، جهاد و شهادت پیوست و با آواز بلند، کوفیان را به معروف فرا می خواند و از منکر و گمراهی شان در کشتن سرور جوانان بهشتیان، آنان را باز می داشت.

پس از شهادت حبیب بن مظاهر، حرّ بن یزید ریاحی بیرون آمد و زهیر بن قین او را پشتیبانی می کرد و چون یکی از آنها حمله می برد و فرو می ماند، دیگری یورش می برد و او را نجات می داد و مدّتی چنین بودند(۳). بر دو گوش و پشت چشمان اسب حُر با شمشیر زدند و خون از آن جاری بود. حرّ به این شعر عنتره تمثل جست:

ما زلتُ ارمیهم بثغره نحره

و لباته حتّی تسرْبلَ بالدّمِ

ص:۲۸۷

۱- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۹، ص ۲؛ مثیرالأحزان، ص ۳۱.

۲- الکامل، ج ۴، ص ۲۷.

۳- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۵۲؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۳.

همچنان مغاکچه گلو و میانه سینه او را هدف تیر قرار دادم تا جامه ای از خون پوشید.

حصین به یزید بن سفیان گفت: این همان حُرّ است که تو آرزوی کشتن او را داشتی. او گفت: بله و به سوی حُر رهسپار شد و درصـدد نبرد با او برآمـد. ولی حرّ خیلی زود وی را به هلاکت رسانید. سـپس ایوب بن مشـرح خیوانی اسب حُرّ را هدف قرار داد و آن را پی کرد. اسب برجست و حُر به سـان شـیری(۱) از روی آن پایین پرید و در حالی که شمشـیر به دسـتش بود پیاده می جنگید تا این که چهل و اندی از سپاه دشمن را به هلاکت رسانید(۲).

سپس آن نامردان بر او حمله ور شدند و او را از پای درآوردند. یاران حسـین علیه السلام بدن حُر را برداشتند و پیش خیمه ای نهادند که سـرگرم نبرد بودند و این چنین، هر شـهیدی را به سوی این خیمه می آوردند و حسین علیه السلام می گفت: «کشته ای همچون کشـته پیامبران و خاندان پیامبران»(۳). سـپس به حرّ – که هنوز رمقی داشت و آن حضـرت خون از چهره او پـاک می نمـود – رو کرد و فرمـود: «تـو حُرّی، همـان گـونه که مـادرت تو را حُرّ نامیـده است و تو در دنیـا و آخرت حُرّی». یکی از یاران حسین علیه السلام، برخی گفته اند: علی بن الحسین علیه السلام(۴) و برخی گویند:

خود امام حسین علیه السلام(۵) در نوحه سرایی او این شعر را سرود:

لنعم الحرُّ حُرُّ بنی ریاحٍ

صبورٌ عند مشتبک الرّماحِ

چقدر نیکوست حرّ، حُرّ قبیله ریاح که در هنگامه برخورد نیزه ها بسیار شکیباست.

و نعم الحرُّ اذ فادی حُسَینا

و جادَ بنفسه عند الصّباحِ

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۸ و ۲۵۰.

۲- المناقب، ج ۲، ص ۲۱۷.

۳- نعمانی، الغیبه، ص ۱۱۳، چاپ سنگی؛ تظلّم الزهراء علیهاالسلام، ص ۱۱۸.

۴- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۱۱.

۵- روضه الواعظین، ص ۱۶۰؛ امالی الصدوق، ص ۹۷، مجلس ۳۰.

حُرّ نیکوست، زیرا که خود را فدای حسین کرد و در بامدادان جانش را بخشید.

۲- بردباری امام حسین علیه السلام

بردباری همان آرامش روان است، به گونه ای که خشم به آسانی تحریکش نکند و ناخوش آیندی با شتاب آن را رنج ندهد. بردباری متضادّ حقیقی خشم است، زیرا که بردباری پس از هیجان خشم مانع از بروز آن می شود. بردباری پس از دانش برترین کمالات روحی است و حتی دانش بی بردباری سودمند نخواهد بود و به همین سبب، هرگاه از دانش ستایش یا پرسیده شود، با بردباری مقایسه می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «خداوندا، با دانش بی نیازم کن و با بردباری آراسته ام ساز». فرمود: «خداوند زنده بردبار را دوست می دارد». نیز فرمود: «خداوند نادانی را مایه عزت و بردباری را مایه ذلّت قرار نداد».

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «نیکی آن نیست که ثروت و فرزندانت بسیار گردد، نیکی آن است که دانش تو بسیار و بردباری تو فراوان شود».

امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «به راستی مرا خوش آید از مردی که بردباری اش در هنگام خشم وی او را دریابد».

امام رضا علیه السلام فرمود: «شخص عابد نیست، مگر این که بردبار باشد»(۱).

بردباری - چنان که دانشمندان اخلاق گویند - از آثار قدرت و دلیری روان است و تنها در شرایط دشوار یا حالت هیجان می توان بدان پی برد. امام صادق علیه السلام فرمود: «سه تن هستند که تنها در سه مورد شناخته می شوند: بردبار در هنگام خشم، دلاور در هنگام جنگ و برادر در هنگام نیازمندی»(۲).

نیازمندیها گوناگونند، برخی از آنها معنوی و اخلاقی است، زیرا که گاه برادر

۱- جامع السعادات، ج ۱، ص ۲۹۵-۲۹۷.

۲- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۲۹، به نقل از تحف العقول، ص ۲۳۳.

به برادرش نیاز پیدا می کند که از [کارهای ناشایست وی] درگذرد و با وی از سر

بردباری برخورد کند، نه از روی خشم و پرخاشگری. دلاوری، به نیروی بدنی و بی پروایی آن در عرصه نبرد منحصر نمی شود، زیرا یکی از مصادیق دلاوری آن است که شخص خشم خود را فرو برد، چنان که بیم نداشتن، نهراسیدن و سستی نکردن از مصادیق آن به شمار می رود.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله روزی از یاران خود پرسید: «پهلوانی در میان شما چیست؟» آنان گفتند: فرد نیرومند و پرتوانی که پهلویش [بر زمین] نهاده نشود. آن حضرت

فرمود: «پهلوانی حقیقی از آن کسی است که در قلب خویش با مشت بر شیطان بکوبد و چون خشم او فزونی یابد و خونش به جوش آید، آنگاه خدای را یاد کند، و با بردباری اش خشم خود را فرو نشاند»(۱).

در روایتی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد و در همین حال، گروهی سنگی را می غلتانیدند. پس فرمود: «نیرومندترین شما کسی است که در هنگام خشم، خویشتندار باشد و بردبارترین شما کسی است که پس از قدرت، گذشت کند»(۲).

فرمود: «نیرومندی با پهلوانی نیست، نیرومند کسی است که در هنگام خشم خویشتندار باشد»(۳).

امام علی علیه السلام فرمود: «نیرومندترین مردم کسی است که با بردباری خود بر خشم خویش چیره شود»(۴).

از امام باقر علیه السلام روایت شده است: «هیچ توانمندی همچون فرو نشاندن خشم نیست»(۵).

یکی از تصویرهای بردباری امام حسین علیه السلام آن چیزی است که تاریخ از زبان

۱- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۵۰، به نقل از تحف العقول، ص ۳۹.
۲- تحف العقول، ص ۳۷.
۳- تحف العقول، ص ۳۹.
۴- غرر الحکم، ص ۹۳.
۵- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۵، به نقل از تحف العقول، ص ۲۰۸.

عصام بن مصطلق روایت کرده است. او گوید:

به مـدینه آمدم و حسـین بن علی علیه السـلام را دیدم. پس رفتار نیکو و چهره زیبای او مرا به شـگفت آورد و احساس رشک، کینه ای را که از پـدر او در سـینه خویش پنهان داشـتم برانگیخت و به او گفتم: آیا تو پسـر ابو ترابی؟ گفت: بله. عصام گفت: پس در دشـنام او و پـدرش زیـاده روی کردم. ولی او از روی عطـوفت و مهربـانی بـه من نگـاه کرد و فرمـود: «أعـوذ بـاللّه من الشیطان الرجیم. بسم اللّه الرحمن الرّحیم.

«خُـذِ الْعَفْوَ وَاْمُرْ بِـاص لْعُرْفِ وَاَعْرِضْ عَنِ الْجـ'اهِلینَ * وَاِمَّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطـ'انِ نَزْغٌ فَاص سْـتَعِذْ بِاص للّه ِ اِنَّهُ سَـمیعٌ عَلیمٌ * اِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّیْطَانِ تَذَکَّرُوا فَاِذَا

هُمْ مُبْصِرُونَ * وَاِخْوَانُهُمْ یَمُدُّونَهُمْ فِی الْغَیِّ ثُمَّ لاَ یُقْصِرُونَ »(۱)؛ عفو را پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از جاهلان اعراض کن. و اگر از جـانب شـیطان در تو وسوسه ای پدیـد آمـد به خـدا پنـاه ببر، زیرا او شـنوا و داناست. کسانی که پرهیزگاری می کنند چون از شیطان به آنها وسوسه ای برسد، خدا را یاری می کنند، زیرا مردمی صاحب بصیرتند. و برادرانشان ایشان را به ضلالت می کشند و از عمل خویش باز نمی ایستند».

عصـام گفت: سـپس آن حضـرت به من فرمـود: «آرام بـاش! از خداونـد برای من و خـودت آمرزش بخواه. اگر تو از مـا یـاری بخواهی، یـاری ات خواهیم داد، اگر از مـا حمـایت بخواهی، حمایتت خواهیم کرد و اگر از ما رهنمونی بخواهی رهنمونی ات خواهیم نمود».

عصام گفت: من برای افراطی که انجام دادم، سـخت پشـیمان شدم. پس آن حضرت به من فرمود: «امروز شما را نباید سرزنش کرد. خدا شما را می بخشاید که او مهربانترین مهربانان است»(۲). آیا تو از اهل شام هستی؟» گفتم: بله. پس

۱- اعراف / ۱۹۹-۲۰۲.

۲- یوسف / ۹۲.

فرمود: «خویی است که آن را از اخزم می شناسم(۱). خداوند ما و تو را زنده بدارد. نیازهایت و آنچه برایت پیش آمده است با کمال آسودگی با ما مطرح کن که با خواست خداوند، برترین امیدی که به من داری برآورده خواهد شد». عصام گفت: زمین با همه فراخی اش بر من تنگ شد و دوست داشتم که ای کاش مرا در خود فرو می برد. سپس آهسته آهسته از نزد او بیرون آمدم، در حالی که کسی بر زمین از او و پدرش نزد من محبوبتر نبود(۲).

امام حسین علیه السلام با بردباری، خویشتن را عزیز و گرامی داشت و آن مرد بیچاره ای را که تبلیغات و تهمتهای بنی امیه بر ضد اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام بر وی اثر گذارده بود، نجات بخشید. تا آن جا که وقتی آن مرد شامی با امام حسین علیه السلام دیدار می کند، اخلاقی والا، بردباری سترگ و سینه ای گشاده در او می بیند که بی ادبی و حتی دشنام دیگران را تحمل می کند. زرندی حنفی در کتاب خود به نام: نظم درر السمطین(۳) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «اگر مردی در این گوش - به گوش راست اشاره کرد - دشنامم دهد و در گوش دیگر از من پوزش بخواهد، به طور حتم از او می پذیرم. چرا که امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام برایم حدیث کرد و او از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود که می فرمود: کسی که عذر را نپذیرد، خواه حق باشد و خواه باطل، وارد حوض [کوثر] نخواهد شد».

سینه امام حسین علیه السلام به حق بردبار بود، چرا که در برابر دشنام ناسزاگویان تاب آورد و شکیب ورزید. لیک چگونه برای یک مسلمان سزاوار است، به کسی ناسزا گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: «حسین از من است و من از

۱- امام علیه السلام با این ضرب المثل به ریشه فتنه که معاویه است اشاره می کند، زیرا او مردم شام را گمراه کرد و آنان را به دشمنی با اهل بیت علیهم السلام وا داشت.

۲- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۱۶ به نقل از نفثه المصدور، ص ۶۱۴.

۳- زرندی، نظم دررالسمطین، ص ۲۰۹، چاپ القضاء.

حسینم». این روایت را ترمذی در صحیح خود(۱)، ابن ماجه در الفضائل(۲)، هندی در کنزالعمال(۳)، احمد بن حنبل در مسند(۴) و افراد بسیاری نقل کرده اند(۵). پس از این سخن، آیا دشنام حسین علیه السلام - که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و رسول خدا صلی الله علیه و آله از اوست - همان دشنام رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست؟

امّا سپاه یزید بن معاویه به فرماندهی عبید اللّه بن زیاد و عمر بن سعد و مزدوران آنان با دشنام دادن حسین علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله دشنام دادند، زیرا تنها به این بسنده نکردند که ابو حتوف جعفی با تیر به پیشانی حسین علیه السلام زد و نیز مردی

با سنگ پیشانی آن حضرت را هدف قرار داد و فردی دیگر، تیری سه شعبه به سوی او پرتاب کرد که در قلب مقدس او نشست و خون از او سرازیر شد. پس روی زمین نشست و به سختی سر مبارك را حرکت می داد. آری آنان به این جنایت بسنده نکردند، تا این که در همین حال مالك بن نسر به سوی آن حضرت آمد و دشنامش داد و با شمشیر بر فرق او زد. امام علیه السلام کلاهی بر سر داشت که پر از خون شد(۶).

شگفتا از بردباری حسین علیه السلام! شگفتا از بردباری خداوند! آفرین بر حسین علیه السلام که در همان حالت، تیر را از پشت سر بیرون می آورد و خون همچون ناودان جاری می شود(۷). دست خویش را زیر زخم می گذارد و چون پر از خون می شود،آن را به سمت آسمان می پاشد و می گوید: «آنچه بر من فرود آمد برایم

۱- سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۷.

۲- فضائل اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه و آله از: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱، ح ۱۴۴.

۳- کنز العمّال، ج ۶، ص ۲۲۱ و ج ۷، ص ۱۰۷.

۴- مسند أحمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۷۲.

۵- نظیر بخاری در الادب المفرد، باب معانقه الصبیّ؛ حاکم در المستدرک، ج ۳، ص ۱۷۷؛ ابن اثیر در اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۹ و ج ۵، ص ۱۳۰. این حدیث را پیشوایان حدیث و صاحبان سنن از شیعه و سنی نقل کرده اند.

۶- الکامل، ج ۴، ص ۳۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۵.

۷- نفس المهموم، ص ۱۸۹؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۴؛ اللّهوف، ص ۶۸.

آسان است، زیرا خدا آن را می بیند. پس قطره ای از آن خون بر زمین فرو نریخت»(۱).

۳- جوانمردی امام حسین علیه السلام

جوانمردی اخلاقی است که چندین معنای انسانی و رفتاری دارد و می توانیم آنها را از لابه لای احادیث شریف به دست آوریم:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مردی از قبیله ثقیف گفت: «ای برادر ثقیف، جوانمردی در میان شما چیست؟»

گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، حق دادن و بسامان کردن. حضرت فرمود: «در میان ما نیز چنین است»(۲).

از امام علی علیه السلام روایت شده است: «سه چیز، آمدنگاه جوانمردی است: دهش بدون درخواست، وفا بدون پیمان و بخشش با وجود تنگدستی»(۳). نیز فرمود:

«جوانمردی [هر کسی] به اندازه بزرگی روح [او]ست»(۴).

امام علی علیه السلام به همراه یاران بیرون آمد و آنان درباره جوانمردی با یکدیگر گفتگو می کردند. آن حضرت فرمود: «چرا کتاب خدای عزّوجلّ را نمی خوانید؟» آنان گفتند: ای امیرمؤمنان، در کدام جای قرآن؟ فرمود: «آن جا که خداوند می فرماید: «اِنَّ اللّه َ یَأْمُرُ بِاص لْعَدْلِ وَ الْاِحْسَانِ»(۵) عدالت یعنی حق دادن و نیکی کردن»(۶). نیز آن امام فرمود: «جوانمردی نامی است که سایر فضیلتها و خوبیها را دربر دارد»(۷).

۱- تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۳۸؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۴.
۲- کنزالعمال، ج ۳، ص ۷۸۸، خبر ۸۷۶۳.
۳- غرر الحکم، ص ۱۶۰.
۴- غرر الحکم، ص ۲۱۵.
۵- نحل / ۹۰.
۶- معانی الاخبار، ص ۲۵۷.
۷- غرر الحکم، ص ۵۸.

معاویه از امام حسن بن علی علیهماالسلام درباره بزرگواری و جوانمردی پرسید. آن

حضرت فرمود: «بزرگواری، یعنی دستگیری در کار نیک، دهش پیش از درخواست و اطعام کردن در جای مناسب خود. امّا جوانمردی عبارت است از: نگهداری انسان از آیین خود، نگهداری خویشتن خویش از آلودگی، برخاستن به احترام مهمان خویش، ادای حقوق و فاش کردن سلام»(۱).

عبد الرحمن بن عباس در حدیث مرفوع گوید: معاویه از حسن بن علی علیهماالسلام درباره جوانمردی پرسید، آن حضرت فرمود: «این که شخص دین خود را از دست ندهد، دارایی خود را سامان دهد و حقوق را ادا کند». معاویه گفت: ای ابو محمّد، آفرین بر تو، ای ابو محمّد. معاویه پس از این ماجرا می گفت: دوست داشتم که یزید این سخنان را می گفت، ولی او بی خاصیت بود(۲).

از امام حسن علیه السلام پرسیدند: جوانمردی چیست؟ فرمود: «نگهداری دین، عزّت نفس، نرم خویی، نیکوکاری، ادای حقوق و دوستی با مردم»(۳).

از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«فتوت و جوانمردی یعنی غذایی آماده، عطایی در دسترس [همگان]، انجام کار نیک و آزار نرسانیدن به دیگران»(۴).

معانی دیگری از این قبیل برای «جوانمردی» آمده است که عبارتند از: پاکدامنی، شهامت، بخشندگی، مهربانی، نیکوکاری، درستکاری، عزّت نفس و خودداری از پستی و فرومایگی. اینک به بیان جوانمردی امام حسین علیه السلام می پردازیم تا ببینیم چه جایگاهی از خود در میان مردم بر جای نهاده است؟ حافظ محمّد بن جریر طبری(۵) گوید: «آن مردمان که شمارشان به هزار سوارکار

۱- کنز العمال، ج ۳، ص ۷۸۸، خبر ۸۷۶۴.

۲- معانی الاخبار، ص ۲۵۷.

۳- تحف العقول، ص ۱۶۲.

۴- امالی الصدوق، ص ۳۲۹.

۵- تاریخ الأمم والملوک، ج ۴، ص ۳۰۱.

می رسید به همراه حرّ بن یزید تمیمی یربوعی آمدند تا این که در «حرّ الظهیره» در برابر حسین علیه السلامایستادند. حسین علیه السلام و یاران او دستار بر سر نهاده و شمشیرهای خود بر گردن آویخته بودند. حسین علیه السلام به یاران خویش فرمود: «این مردمان را آب دهید و سیرابشان کنید و به اسبان نیز خوب آب دهید». پس سربازان امام حسین علیه السلام اسبها را سیراب کردند و گروهی به آب دادن سپاهیان حر پرداختند و آنان را سیراب کردند و آنگاه کاسه های بزرگ و ظرفها و طشتها را پر از آب می کردند و به اسبها نزدیک می نمودند و چون هر اسبی سه، یا چهار و یا پنج بار از آن سر می کشید، ظرف را از آن دور و اسبی دیگر را سیراب می کردند تا این که همه اسبان را آب دادند».

در روایت دیگر آمده است: هشام گفت: لقیط از علی بن طعان محاربی برایم حدیث کرد: من به همراه حرّ بن یزید بودم و آخرین فرد از سربازان او بودم که رسیدم. چون حسین علیه السلام تشنگی من و اسبم را دید، فرمود: «أنخِ الراویه. راویه در زبان من [= عراقی] مشک را گویند. سپس فرمود: «ای پسر برادرم، «أنخِ الجمل» یعنی شتر را بخوابان. پس من شتر را خواباندم». فرمود: «بنوش». پس هر زمان که می نوشیدم، آب از مشک فرو می ریخت. پس حسین علیه السلام فرمود: «لب مشک را برگردان» و من نمی دانستم چه کنم؟ گوید: پس حسین علیه السلام برخاست و لب مشک را برگردانید و من نوشیدم و اسبم را هم سیراب کردم(۱).

ابن اثیر در الکامل(۲) این حدیث را عین آنچه پیشتر بیان شد از تاریخ الاسلام روایت کرده، لیکن عبارت: «حسین و یاران او دستار بر سر نهاده و شمشیرهای خود به گردن آویخته بودند» را انداخته است(۳).

۱- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۲.

۲- الکامل، ج ۳، ص ۲۷۹.

۳- خوارزمی، نیز این حدیث را در مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۹ از احمد بن اعثم نقل کرده است.

از جمله مورخان اهل سنت که این روایت را نقل کرده، ابوالمؤید موفق بن احمد در «مقتل الحسین» است(۱):

امام مجد الدّین، پایه سنت، ابوالفتوح محمّد بن ابی جعفر طائی در نامه ای که از همدان به من نوشته بود، خبر داد که شیخ قضاه ابو علی اسماعیل بن احمد بیهقی در سال پانصد و دوم هجری، در دروازه شهر مرو در مسجد به ما خبر داد، امام حقیقی و شیخ الاسلام راستین ابو عثمان اسماعیل بن عبد الرحمن صابونی به ما خبر داد، ابو بکر احمد بن ابراهیم بن محمّد بهراه به ما خبر داد، احمد بن محمّد بن علی به ما خبر داد که علی بن خشرم برای ما حدیث کرد: از یحیی بن عبد اللّه بن بشیر باهلی شنیدم که ابن مبارک یا دیگری - تردید از باهلی است - برای ما حدیث کرد و گفت: به من خبر رسید که معاویه به یزید گفت: آیا لذّتی در دنیا مانده است که بدان نرسیده باشی؟ یزید گفت: بله. اُمُّ ابیها هند دختر سهیل بن عمرو، هم من از او خواستگاری کردم و هم عبد اللّه بن عامر بن کریز از وی خواستگاری کرد، ولی او با عبد اللّه ازدواج کرد و مرا نپذیرفت.

بنابراین، معاویه کسی را از پی عبد اللّه بن عامر که کارگزار وی در بصره بود فرستاد. چون عبد اللّه به نزد معاویه آمد، وی گفت: اُمّ ابیها را به خاطر ولی امر مسلمین یزید رها کن. عبد اللّه گفت: من این کار را نخواهم کرد. معاویه گفت: بصره را به تو می بخشم و اگر این کار را نکنی، تو را از فرمانداری بصره برکنار خواهم کرد. عبد اللّه گفت: هر چند برکنارم کنی. و چون از نزد معاویه بیرون آمد، غلامش به او گفت: زنی به جای زنی. آیا از بصره به خاطر طلاق یک زن دست برمی داری؟ پس عبد اللّه به نزد معاویه بازگشت و گفت: همسرم را طلاق دادم. معاویه وی را به بصره باز گردانید. چون وارد بصره شد، اُمّ ابیها به پیشواز او رفت. او گفت: خود را بپوشان. وی گفت: آن ملعون کارش را کرد و سپس خود را پوشانید.

۱- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۹.

گویـد: معـاویه روزشـماری می کرد، تـا این که عـدّه آن زن به پایـان رسـید. پس ابـوهریره را فرسـتاد تـا امّ ابیهـا را برای یزید خواسـتگاری کنـد و به او گفت: مهر وی را هزار هزار درهم قرار دهد. ابوهریره روانه شد و به مدینه آمد و به امام حسـین علیه السـلام برخورد. آن حضـرت پرسـید: «چه چیز باعث شد که به مدینه بیایی، ای ابوهریره؟» او گفت: می خواهم به بصره روم و اُمّ ابیها را برای ولی عهد مسلمانان یزید خواستگاری کنم. آن حضرت فرمود: «از من هم نزد او یادی کن». ابوهریره گفت: اگر بخواهی. فرمود: «من خواسته ام».

ابوهریره به بصره آمد و به آن زن گفت: ای اُمّ ابیها، امیرمؤمنان [= معاویه] تو

را برای ولی عهـد مسـلمانان یزید خواسـتگاری می کند و مهریه تو را هزار هزار [درهم] قرار داده است. البته، گذرم به حسـین علیه السـلام افتـاد. او هم از تو یـاد کرد [= از تو خواسـتگاری می کنـد]. آن زن گفت: ای ابوهریره، نظرگاه تو چیست؟ گفت: اختیار این کار با توست. اُمّ ابیها گفت: لبهایی که رسول خدا صـلی الله علیه و آله آن را بوسیده، برایم دوست داشتنی تر است. گوید: او با حسـین بن علی علیه السـلام ازدواج کرد. ابوهریره [به شام] بازگشت و ماجرا را به معاویه خبر داد. گوید: معاویه به او گفت: ای الاغ، ما تو را به این منظور روانه نکرده بودیم. گوید: پس از این ماجرا، عبد اللّه بن عامر به

حـج رفت و در مدینه با حسـین بن علی علیه السـلام دیدار کرد و گفت: ای پسـر رسول خدا صـلی الله علیه و آله آیا اجازه می دهی که سـخنی بـا اُمّ ابیهـا داشـته باشم؟ آن حضـرت فرمود: «مانعی نـدارد». پس به همراه او وارد خانه شـد و از اُمّ ابیها اجازه خواست. او اجازه داد و حسـین علیه السـلام به همراه او وارد شـد. عبد اللّه بن عامر گفت: ای اُمّ ابیها، امانتی را که به تو سپرده بودم، چه کردی؟ گفت: نزد من است و آنگـاه کنیزش را صـدا زد: فلاـن زنبیـل را بیـاور. پس آن را بیـاورد و بـازش کرد. آن زنبیـل مالامـال از لؤلـؤ و گـوهر درخشـان بود. ابن عـامر گریست. حسـین علیه السـلام فرمود: «چه چیزی تو را به گریه آورد؟» گفت: ای پسـر رسول خـدا صـلی الله علیه و آله آیـا سـرزنشم می کنی که چرا به خـاطر این زن بـا این پرهیزکـاری و کمـال و وفاداری گریه می کنم؟ آن حضرت

فرمود: «ای ابن عـامر، من مُحلّل خوبی برای شـما بودم و اینک او را طلاق دادم». بنابراین، ابن عامر حـج به جای آورد و چون بازگشت با آن زن ازدواج کرد.

از جمله مورخـان اهل سـنّت، علامه شـیخ تقی الـدّین ابوبکر بن علی حنفی در ثمرات الاوراق(۱) است که این رخـداد را نقل کرده است. البته بـا این تفـاوت که وی از آن زن به نـام اُرینب دخت اسـحاق و از شوهرش به نـام عبـد اللّه بن سـلام یاد کرده است.

این است شـهامت، جوانمردی، نجابت و انسـانیت امـام حسـین علیه السـلام و آن بود رفتـار آن حضـرت با زنان مسـلمان. پس چگونه بود دفاع او از زنان خود؟

مورخـان گوینـد: چون حسـین علیه السـلام کشـته شـد، آن مردمـان به سوی بـار و بُنه او رفتنـد و آنچه در خیمه هـا بود غارت کردند(۲) و آنها را به آتش کشـیدند و برای به یغما بردن جامه های زنان و دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله بر یکدیگر پیشی می گرفتند. دختران زهرا علیهاالسلام در حالی که جامه هایشان به غارت رفته بود و می گریستند، فرار کردند(۳).

ابو مخنف می گویـد: چون فریاد زنان بلنـد شـد، ابن سـعد بانگ زد: وای بر شـما، آنان را به زور به انـدرون خیمه ها ببریـد و سپس آن را آتش بزنید و خیمه ها و کسانی را که در آنها هستند بسوزانید.

یکی از سـربازان ابن سـعد گفت: وای بر تو ای پسـر سـعد! آیا کشـتن حسین علیه السلام و خویشاوندان و یاران او تو را بسنده نیست که می خواهی کودکـان و زنـان او را بسوزانی؟ تو می خواهی زمین، مـا را در خود فرو برد. پس آن نابکـاران به غارت [جامه ها و زیورهای] آن بانوان پاک شتافتند(۴).

۱- ثمرات الاوراق، ج ۷، ص ۱۷۴.

۲- الکامل، ج ۴، ص ۲۲.

۳- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۶۰.

۴- مقتل ابی مخنف، ص ۱۵۴.

دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و زنان بی سرپرست و یتیمان در شب یازدهم محرم و پس از شهادت ابا عبد اللّه الحسین علیه السلام بر اثر از دست دادن آن نورهای درخشنده در تاریکی باقی ماندند، در حالی که بار و بنه آنان به تاراج رفته، خیمه ها به آتش کشیده شده، ترس و وحشت همه جا را گرفته و یارانشان به خاک و خون غلتیده اند. دیگر نه یاوری دارند و نه سرپرستی... آری، فریاد دختران خردسال، ناله زنان جوان و آواز هق هق گریه مصیبت زدگان در میان آنان بلند بود(۱).

چون ابن سعد سرهای شهیدان کربلا را [به کوفه] روانه کرد به همراه سپاهیانش تا ظهر روز یازدهم در آن جا باقی ماند و لذا کشتگان خود را گرد آورد، بر آنها نماز گزارد و زیر خاکشان کرد. امّا سرور جوانان بهشتیان، ریحانه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و نزدیکان و یاران او را دفن نکرد(۲) و باد گرد و غبار را بر بدنهای آنان می پاشید. ابن سعد پس از وقت زوال، رهسپار کوفه شد، در حالی که بانوان و دختران و کنیزان حسین علیه السلام و همسران یاران او که شمارشان به بیست زن می رسید(۳) به همراه او بودند. آنان را بر شتران بی جهاز سوار کردند و به سان اسیران ترک و روم به اسارت بردند، در حالی که آنان امانتهای بهترین پیامبران بودند و حضرت سجاد علیه السلام نیز به همراه آنان بود که بیماری وی را نحیف کرده بود(۴) و فرزند او امام باقر علیه السلام که دو سال و چند ماه از عمرش می گذشت، با وی حضور داشت(۵).

زنان گفتند: شما را به خدا، ما را از کنار کشتگان عبور دهید [و چنین کردند] و

چون به آنان نگاه کردند؛ دیدند، رگهایشان را بریده، سر نیزه ها گوشتهایشان را

۱- مقرم، مقتل الحسین علیه السلام، ص ۲۸۹.

۲- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۹.

۳- نفس المهموم، ص ۲۰۴.

۴- سیّد ابن طاووس، الاقبال، ص ۵۴.

۵- مسعودی، إثبات الوصیّه، ص ۱۴۳. در تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۲۰۳ آمده است: امام باقر علیه السلام سه ساله بوده است.

طعمه خود ساخته، شمشیرها خونهایشان را نوشیده و اسبها لگدمالشان کرده است، فریادشان بلند شد(۱).

زینب علیهاالسلام فریاد زد: «ای محمّد صلی الله علیه و آله این حسین است که بر زمین افتاده، آغشته به خون و اعضایش قطع شده و این دختران تو هستند که اسیر شده و فرزندان تو که کشته شده اند». پس با این سخنان، دوست و دشمن را به گریه آورد(۲). سپس دستهایش را زیر بدن مقدس او برد و آن را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: خدایا، این قربانی را از ما بپذیر(۳). سکینه بدن پدرش حسین علیه السلام را در آغوش گرفت و کسی نتوانست او را از بدن پدر جدا کند، تا این که گروهی [از آن نابکاران] جمع شدند و به زور او را کشیدند [و از پدر جدا نمودند(۴)].

چون دختران امیرمؤمنان علیه السلام وارد کوفه شدند، کوفیان گرد آمدند و آنان را تماشا می کردند. پس ام کلثوم فریاد زد: «ای مردمان کوفه، آیا از خدا و رسول او شرم نمی کنید که به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه می کنید؟»(۵).

یکی از زنان کوفه از پشت بام به اسیران نگاه می کرد و آنان را در وضعیتی دید که حتی دشمن کینه توز را اندوهگین می کرد و لذا پرسید: شما از کدام اسیرانید؟ گفتند: ما از اسیران آل محمّدیم!(۶)

جوانمردی حسین علیه السلام او را واداشت که پیمانها را نگهدارد، به نامه های مردمان کوفه پاسخ دهد وامّت جدّ خود مصطفی صلی الله علیه و آله را به نیکی فرا خواند. امّا شیوه رفتار آن مردمان: نیرنگ، بی وفایی، انتقامی بی دلیل، آز داشتن به دنیای

۱- ابن نما، مثیرالأحزان، ص ۴۱؛ اللّهوف، ص ۷۴؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۳۹؛ طریحی، المقتل، ص ۳۳۲.

۲- الخطط المقریزیه، ج ۲، ص ۲۸۰.

۳- الکبریت الأحمر، ج ۳، ص ۱۳.

۴- تظلّم الزّهراء علیهاالسلام، ص ۱۳۵.

۵- الدّمعه الساکبه، ص ۳۶۴.

۶- ابن نما، مثیرالأحزان، ص ۸۴؛ اللّهوف، ص ۸۱.

زودگـذر و هتک حرمتهاست. آنها خاندان رسول خدا صـلی الله علیه و آله را اسـیر می کنند و در حالی که آنان را با ریسـمان بسته اند، با حالت گرسنگی و تشنگی به کوفه و سپس به شام می برند.

فحسبکم هذا التّفاوتُ بینَنا

و کلُّ اِناءٍ بالّذی ینضحُ

همین تفاوت میان ما، شما را بس است، زیرا از کوزه همان تراود که در اوست.

۴- فروتنی امام حسین علیه السلام

فروتنی، آن گونه که دانشـمندان اخلاق تعریف می کننـد، یعنی گرامی داشـتن مردم بر حسب منزلت آنان و برتری نجسـتن بر آنـان. فروتنی خـویی نیکـو، و محبّت گیرایی است که دلهـا را جـذب می کنـد و قـدردانی را برمی انگیزد. در فضـیلت فروتنی همین بس که خداوند حبیب و سـرور پیامبران خویش را بدان فرمان داد: «وَاخْفِضْ جَناحَکَ لِمَنْ اِتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤمِنینَ»(۱)؛ «در برابر هر یک از مؤمنان که از تو پیروی می کند بال فروتنی فرود آر».

اهـل بیت علیهم السـلام از فروتنی به عظمت یـاد کرده و با گفتار حکیمانه و کردار آرمانی خود بـدان تشویق نموده انـد. آنان پیشاهنگـان فضـیلتها و گلدسـته بلنـد اخلاـق والاـ بودند(۲). أمیرمـؤمنین علیـه السـلام فرمـود: «هیـچ افتخـاری همچـون فروتنی نیست»(۳).

نیز آن حضـرت فرمود: «فروتنی صاحب خود را بالا می برد. پس فروتنی کنیـد که خداونـد شـما را بالا خواهد برد»(۴). فرمود: «محبوبترین شما نزد من و نزدیک ترین شما در روز رستاخیز به جایگاه من، خوش اخلاق ترین و

۱- شعراء / ۲۱۵.

۲- سیّد مهدی صدر، اخلاق اهل البیت علیهم السلام، ص ۴۹.

۳- روضه الواعظین، ص ۳۸۲.

۴- أمالی الطوسی، ج ۱، ص ۱۳.

متواضع ترین شماست»(۱).

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «فروتنی زیور اصل و نسب است»(۲). «فروتنی زکات بزرگی است»(۳). «فروتنی فضیلت را می گستراند»(۴). «بر تو باد فروتنی که بزرگترین عبادت است»(۵).

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «در آسمان دو فرشته اند که مأمور بندگانند. پس هر که برای خدا فروتنی کند، خداوند او را بالا برد و هر که خودستایی کند، فرودش آورد»(۶).

ابو علاء معرّی درباره فروتنی گوید:

فیا والی المِصر لا تظلِمَن

فکم جاءَ مثْلُکَ ثمّ انصرفْ

ای فرماندار مصر، ستم مکن که چه بسیار فرماندارانی همانند تو آمدند و رفتند.

تواضع اذا ما رُزقت العُلی

فذلک ممّا یزید الشّرفْ

هرگاه به رتبه بالا رسیدی فروتنی کن که این کار به بلند مرتبگی می افزاید.

پیامبر صلی الله علیه و آله از هر کسی بیشتر فروتن بود و چون به جایی وارد می شد، در پایین ترین جاها می نشست، گوسفندش را می دوشید، جامه اش را وصله می کرد، کفش خود را پینه می زد، کارهای خویش را انجام می داد، کالایش را در بازار حمل می کرد با تهی دستان می نشست و با مستمندان غذا می خورد(۷).

از ابوذر غفاری نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خود

۱- حمیری، قرب الاسناد، ص ۴۶، ح ۱۴۸.
۲- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۸۰، به نقل از کشف الغمه.
۳- غرر الحکم، ص ۲۲.
۴- غرر الحکم، ص ۳۲.
۵- امالی الطوسی، ج ۱، ص ۶.
۶- الکافی، ج ۲، ص ۹۸، باب التواضع، ح ۲.

۷- طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۱۶.

می نشست و چون فرد ناشناسی می آمد، نمی دانست کدام یک از آنان پیامبر است و لذا می پرسید. از این رو، از آن بزرگوار خواستیم، در جایگاهی بنشیند که چون فردی ناشناس می آید، او را بشناسد.

روایت شده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله در سفری بود و فرمان داد گوسفندی را برای پختن آماده کنند. مردی گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله سر بریدن آن بر عهده من. دیگری گفت: پوست کندن آن برعهده من. دیگری گفت: پختن آن بر عهده من. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «گردآوری هیزم بر عهده من». آنان گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آلهما به جای شما این کار را انجام می دهیم. فرمود: «می دانم شما به جای من انجام می دهید، لیکن دوست ندارم بر شما برتری جویم، زیرا خداوند بنده اش را که بر همراهان خود برتری جوید، دوست نمی دارد» و لذا برخاست و به گردآوری هیزم پرداخت»(۱).

از ویژگیهای آشکار امام حسین علیه السلام در میان مردم، فروتنی بود و لذا با ستمگران و خودخواهان و افرادی که دلهای مرده و بیمار داشتند و فریفته دنیا بودند، نشست و برخاست نمی کرد. او به دیگران اندرز می داد و در همین حال، ناتوانان، مستمندان و تهی دستان را دوست می داشت، با آنان می نشست، غذا می خورد و سخن می گفت.

فروتنی امام حسین علیه السلام این ویژگیها را داشت:

اوّلاً: تنها برای خدا بود و جز خشنودی او چیزی در نظر نداشت. در حالی که برخی افراد برای مردم فروتنی می کنند و هدفشان به دست آوردن ستایش و خوشنامی در میان مردم است و ریاکارانه فروتنی می کنند و انتظار دارند که دیگران به ستایش آنان بپردازند و چنانچه بدان دست نیابند، دوباره به نخوت و خودخواهی خویش باز می گردند و هرگاه از آنان خواسته شود که در برابر حق تسلیم باشند، نشانه های تکبّر، خودخواهی و برتری جویی در چهره های آنان

۱- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۱۵.

پدیدار می شود. امّا امام حسین علیه السلام تنها برای فرمانبرداری خداوند در برابر کسانی

که از او فضیلت کمتری داشتند فروتنی می کرد.

صولی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است: میان امام حسین علیه السلام و برادرش محمّد بن حنفیه سخنی ردّ و بدل شد. پس ابن حنفیه به برادرش حسین علیه السلام نوشت:

«امّـا بعـد، ای برادر، پـدر من و تو «علی» است و در این جهت، نه تو را بر من فضـیلتی باشـد و نه مرا بر تو. مادر تو فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اگر زمین

پر از طلا، از آن مادرم باشد، با مادرت برابر نخواهد شد. چون نامه ام را خواندی، به سوی من بیا تا خشنودم نمایی، زیرا که تو از من برتری. والسـلام علیکم و رحمه اللّه و برکـاته». حسـین علیه السـلام چنین کرد و از آن پس میـان آنها سـخنی ردّ و بـدل نشد(۱).

بنـابراین، امـام حسـین علیـه السـلام به اعـتراف برادرش از او برتر است. لیکن امـام علیه السـلام در فروتنی از برادر خـود پیشـی گرفت، زیرا در فرمانبرداری از خداوند و بالا رفتن از پله های کمال از وی پیشی گرفته بود.

ثانیا: فروتنی امام حسـین علیه السـلام از روی عزّت، بزرگواری و کمال بود، نه از سر ذلّت، ناتوانی و آزمندی که مقام او بالاتر از این رذیلتهـای اخلاقی است. فروتنی پسـندیده آن است که آگاهانه و با اعتـدال باشـد و افراط و تفریطی در آن نباشـد، چه، زیاده روی در فروتنی موجب پستی و خواری شـخص می شود و کوتاهی در آن باعث خودخواهی و خودسـتایی می شود و بر انسان خردمنـد است که راه میانه را برگزینـد، بـدین ترتیب که در برابر هر کس به اندازه منزلت و شایسـتگی او فروتنی کند و احـترام بگـذارد. از این رو، فروتنی برای خودخواهـان و افرادی که خـود را از مردم برتر می داننـد پسـندیده نیست و فروتنی و تواضع در این حالت، موجب خواری و تحقیر شخص و سبب تشویق دیگران به لاف زنی و

۱- المناقب، ج ۴، ص ۶۶.

خودخواهی می شود(۱).

از این رو، امام حسین علیه السلام در برابر خودستایانی چون معاویه، یزید، مروان بن حکم، عمرو بن عاص و ولید بن عتبه فروتنی نمی کرد، بلکه از جایگاه بالا با آنان برخورد می کرد و نیز برای بالادستان خودخواه و برتری طلب تواضع نمی کرد، تا آن جا که یکی از آنان به او گفت: تو تکبّر داری. حسین علیه السلام در پاسخ فرمود:

«تمامی بزرگی، تنها از آن خداست و جز او در کسی دیگر نیست(۲). خداوند فرموده است: عزّت از آنِ خدا، پیامبر او و مؤمنان است»(۳).

خداوند در ادامه آیه می گوید: «لیکن منافقان نمی دانند». از مقام حسین علیه السلام سخت دور است که تکبّر داشته باشد، ولی او عزیزی است که هرگز خوار نمی شود و بهترین فروتنی آن است که از سر عزّتمندی و از مقام بالا باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بهترین مردم کسی است که از روی بلندمرتبگی فروتنی کند»(۴). امام علی علیه السلام فرمود: «فروتنی با بلندمرتبگی همچون گذشت با توانایی است»(۵).

پس باید در برابر کافران تکبّر و در برابر مؤمنان فروتنی کرد و خداوند کسی را که دوست می دارد، چنین توصیف می کند: «... بزودی خدا مردمی بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند. در برابر مؤمنان فروتنند و در برابر کافران سرکش»(۶). این دو خصلت نشانگر اعتدال است و پیامبر در این باره می گوید: «خوشا به حال کسی که در بلندمرتبگی در برابر خدا فروتنی کند و در بی نیازی خویشتن را فرمانبردار او سازد»(۷). امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: «خوشا به حال کسی

۱- اخلاق اهل البیت علیهم السلام، ص ۵۰.

۲- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۸.

۳- منافقون / ۸.

۴- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۸۱، به نقل از إعلام الدین، ص ۳۳۷، ح ۱۵.

۵- غرر الحکم.

۶- مائده / ۵۴.

۷- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۹۰.

که عیبش او را از عیبهای مردم باز دارد و در بلندمرتبگی فروتن باشد، با فقیهان و رحم دلان همنشینی کند، با بی نوایان نشست و برخاست نماید و مالی را که گرد آورده، در راهی که معصیت نباشد انفاق کند»(۱).

اینک بیایید درباره روایت زیر، اندکی بیندیشیم تا ببینیم که امام حسین علیه السلام بالاترین مصداق این احادیث است:

شیخ نصر بن محمّد سمرقندی حنفی(۲) از سفیان بن مسعر نقل کرده است: «از حسین بن علی علیه السلام به من خبر رسید که گذرش به بی نوایانی افتاد که خرده نانهای خود را روی جامه ای پهن کرده بودند و می خوردند. آنان گفتند: ای ابا عبد اللّه، بفرمایید نهار. آن حضرت [از اسب] پیاده شد و فرمود: «خداوند مستکبران را دوست نمی دارد». پس با آنان غذا خورد و سپس به آنان گفت: «من درخواست شما را پذیرفتم. پس شما هم درخواست مرا بپذیرید [= با من به منزل بیایید]». آنان با آن بزرگوار روانه شدند و چون به منزل رسیدند، آن حضرت به کنیز خود فرمود: «آنچه را اندوخته ای بیاور». این روایت را ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در مقتل الحسین(۳) به این ترتیب روایت کرده است:

«حسین بن علی علیه السلام با بی نوایان می نشست و این آیه را می خواند: «خداوند متکبران را دوست نمی دارد»(۴). گذرش به کودکانی افتاد که خرده نانهایی با خود داشتند و از او خواستند که به همراه آنان غذا تناول کند. پس آن حضرت به همراه آنان غذا تناول کرد. سپس آنان را به منزل خویش برد و به ایشان غذا و پوشاک داد».

بنابراین، امام علیه السلام از جایگاه بالا در برابر مستمندان فروتنی کرد و با آنان

۱- بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۹، به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم.

۲- تنبیه الغافلین، ج ۱، ص ۶۶، چاپ قاهره. منظور از حنفی آن است که وی مذهب حنفی داشته است. چنان که مالکی و شافعی به کسی گفته می شود که پیرو این دو مذهب باشد.

۳- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۵، چاپخانه الغری.

۴- نحل / ۲۳.

نشست که مهربان بودند و با آنان نشست و برخاست داشت که تهی دست و بی نوا بودند و از مالی که داشت در اطاعت از خدای سبحان انفاق کرد. به علاوه، آن حضرت فروتنی و بخشندگی را با هم داشت و اخلاق او چنین بود که در یک مورد چندین خصلت نیکو از وی نمودار می شد. در این جا یک چیز باقی مانده و آن این است که آن بزرگوار با فقیهان همنشینی نکرد و این بدان سبب بود که او خود از همه فقیه تر و داناتر بود و چون به میان مردم می آمد، آنان را از شریعت اسلام و اخلاق نیکوی خود بهره مند می ساخت.

آری، آن حضرت با برادرش امام حسن علیه السلام می نشست و در نزد او از هر کسی با ادب تر بود، زیرا که به امامت او احترام می گذاشت. امام باقر علیه السلام فرمود: «حسین

برای احترام به حسن، پیش روی او سخن نمی گفت»(۱). در برابر، امام حسن علیه السلام نیز با برادرش امام حسین علیه السلام مؤدبانه رفتار می کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله درباره این دو بزرگوار فرمود: «این دو فرزندم امام هستند، خواه قیام کنند و خواه [در خانه] بنشینند»(۲). در کتاب التعازی اثر سیّد شریف، ابو عبد اللّه محمّد بن علی بن حسن بن عبدالرحمن علوی، چنین می خوانیم:

امام حسن علیه السلام آن چنان به حسین علیه السلام احترام می گذاشت که گویی وی از او بزرگسال تر است. گوید: از ابن عباس در این باره پرسیدم، او گفت: از حسن علیه السلام شنیدم که می گفت: «من همان گونه که به امیرمؤمنان علیه السلام احترام می گذاشتم، به او احترام می گذارم»(۳).

خصلت فروتنی در امام حسین علیه السلام آنقدر آشکار و روشن بود که مردم به خوبی از آن آگاهی داشتند و بدان ارج می نهادند و مؤمنان اخلاصمند، به ویژه

۱- المناقب، ج ۳، ص ۴۰۰.

۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۸، به نقل از المناقب، ج ۳، ص ۱۴۱.

۳- القطره، ج ۱، ص ۱۸۱، ح ۱۶، به نقل از: سیّد شریف ابو عبداللّه محمّد بن علیّ بن الحسن بن عبد الرحمن علوی، التعازی.

شهیدان کربلا از آن بهره بردند.

زمانی که «اسلم» غلام امام حسین علیه السلام در کربلا بر زمین افتاد، آن حضرت خود به بالین وی حضور یافت و او را در بغل گرفت. اسلم که هنوز زنده بود، لبخندی زد و به حضور آن بزرگوار افتخار کرد و به دیدار خداوند شتافت. گوارایش باد که از عنایت سرور جوانان بهشتیان و مهربانی و فروتنی او بهره مند شد(۱).

امام حسین علیه السلام غلام دیگری داشت به نام «واضح ترکی» که پیش روی آن حضرت جهاد کرد و با دشمنن او جنگید و چون در میدان پر افتخار کربلا ـ به خاک و خون غلتید، آن حضرت به بالین او آمد و وی را در آغوش گرفت. از این رو، واضح گفت: چه کسی است همانند من که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله چهره اش را

بر چهره او نهد؟ سپس جان پاک او به سوی جان آفرین پرواز کرد(۲).

۵- وفای امام حسین علیه السلام

خداوند در کتاب بزرگ خود فرموده است:

«... و به عهد خویش وفا کنید که بازخواست خواهید شد»(۳).

«ای کسانی که ایمان آورده اید، به پیمانها وفا کنید»(۴).

مفسّر بلندآوازه، مرحوم علاّمه سیّد محمّد حسین طباطبایی در تفسیر این آیه می گوید:

«قرآن بر وفای به قراردادها فرمان می دهد و این فرمانی است فراگیر که هر آنچه را که در عُرف قرار دارد گویند و در خور وفا باشد دربر می گیرد و نیز

۱- ذخیره الدّارین، ص ۳۶۶.

۲- ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۸۵. در مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴، آمده است که آن غلام ترکی قاری قرآن و آشنا به زبان عربی بود و چون بر زمین افتاد، حسین علیه السلامچهره بر چهره او نهاد و آن غلام لبخند زد.

۳- اسراء / ۳۴.

۴- مائده / ۱.

همانند پیمانی که پیمان دهنده به پیمان گیرنده می سپارد و حق ندارد آن را بشکند. قرآن بر وفای به قرار دو پیمان با تمامی معناها و مصداقهایش سخت تأکید و پا فشاری کرده و پیمان شکنان را بسیار نکوهش نموده و به شدّت هشدارشان داده است. امّا کسانی را که وقتی پیمان می بندند وفا می کنند، ستایش کرده است. خداوند بر پاسداری از پیمان و وفای بدان تأکید کرده و فرموده است: «به پیمان وفا کنید که بازخواست خواهید شد». این آیه هم پیمان فردی را دربر می گیرد و هم پیمان اجتماعی را. از این رو، قرآن کریم با روشنترین گفتار و صریح ترین بیان، پیمان شکنی را ممنوع اعلام کرده است:

«خدا و رسولش بیزارند از مشرکانی که با آنها پیمان بسته اید. پس چهار ماه به شما مهلت داده شد که در این سرزمین سِیر کنید و بدانید که از خدا نتوانید گریخت و اوست که کافران را رسوا می سازد. در روز حج بزرگ از جانب خدا و رسولش به مردم اعلام می شود که خدا و رسولش از مشرکان بیزارند...»(۱).

«عهد و سوگند و خویشاوندی هیچ مؤمنی را رعایت نمی کنند و مردمی تجاوزکارند»(۲).

«اگر پس از بستن پیمان، سوگند خود شکستند و در دین شما طعن زدند، با پیشوایان کفر قتال کنید که ایشان را رسم سوگند نگهداشتن نیست. باشد که از کردار خود باز ایستند»(۳).

به طور کلی، اسلام شکستن پیمان را حرام و وفای بدان را واجب می داند،

خواه شخص پیمان دهنده سود برد یا زیان بیند - البته پس از آن که پیمان نامه را امضا کند - زیرا که نگهداری عدالت اجتماعی از نگهداری هر منفعت شخصی لازم تر و واجب تر است، مگر این که یکی از دو طرف، پیمان خود را بشکند که

۱- توبه / ۱-۳.

۲- توبه / ۱۰.

۳- توبه / ۱۲.

در این صورت، طرف دیگر هم می تواند مقابله به مثل کند و پیمانش را بشکند»(۱).

درباره وفا، مجموعه ای از احادیث آمده است که برخی از آنها از این قرارند:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، باید به وعده ای که می دهد وفا کند»(۲). نیز فرمود: «نزدیک ترین شما به جایگاه من در روز رستاخیز، کسی است که راستگوتر، امانتدارتر، باوفاتر به پیمان، خوش اخلاق تر و به مردم نزدیک تر باشد»(۳).

امام علی علیه السلام فرمود: «وفا زیور خرد و سرفصل نجابت است. وفا فراوانی دین و نیروی امانتداری است. آری، وفا همدم راستی و برترین آفریده است»(۴).

امام صادق علیه السلام فرمود: «سه چیز است که هیچ کس [برای زیر پا نهادن آنها]

عذری ندارد: ادای امانت به نیکوکار و بدکار، وفای به نیکوکار و بدکار و نیکی به پدر و مادر، خواه نیکوکار باشند و خواه بدکار»(۵).

امام حسین علیه السلام همچون جدش مصطفی صلی الله علیه و آله و پدرش مرتضی علیه السلام به پیمانها سخت وفادار بود. پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی با یهود پیمان بست، بدان وفادار بود تا این که آنان پیمان او را شکستند و لذا آن حضرت با آنان جنگید و پس از واقعه خندق آواره شان کرد، زیرا که «حی بن اخطب» رئیس قبیله بنی قریظه «کعب بن اسد» را فریب داد و او را به شکستن پیمان پیامبر صلی الله علیه و آله وا داشت. لذا آن حضرت پس از این پیمان شکنی فرمود: «هیچ گونه پیمان و قراردادی میان ما و شما نیست». همچنین، بنی نضیر و قینُقاع در واقعه خیبر به پیامبر صلی الله علیه و آله خیانت کردند و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را آواره کرد، در حالی که پیش از این خیانت، توانایی بیشتر

۱- علامه سیّد محمّد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۵، ص ۱۵۸-۱۶۰.

۲- تحف العقول، ص ۳۸.

۳- امالی الطوسی، ج ۱، ص ۲۳۳.

۴- غرر الحکم، ص ۳۳، ۳۷، ۵۶، ۸۶، ۳۲۱.

۵- الخصال، ص ۶۶.

داشت که آنان را تبعید کند. لیکن آن بزرگوار از هر کسی بیشتر به پیمانها وفا می کرد و چون آنها پیمان خود را شکستند، آنها را ادب کرد، در حالی که نمی خواست آغازگر جنگ باشد.

امیرمؤمنان علیه السلام نیز در وفای به امانت زبانزد همگان بود و نمونه آن، چیزی بود که در نبرد جمل رخ داد. عبد اللّه بن عباس گوید:

من به سوی عایشه که در هودجی بود رفتم، در حالی که سپاهیان مسلح پیرامون شتر او سپر انسانی تشکیل داده بودند و کعب بن شور قاضی افسار شتر را برگرفته بود و دو قبیله ازد و ضبّه اطراف عایشه قرار داشتند. چون عایشه مرا دید، گفت: ای ابن عباس، چه چیزی تو را به این جا آورده است؟ سوگند به خدا که از تو چیزی نشنیدم. به نزد یار خود، یعنی علی علیه السلام برگرد و بگو: میان ما و تو جز شمشیر نخواهد بود. کسانی که پیرامون وی بودند، بانگ زدند. ای ابن عباس، تا خونت ریخته نشده، برگرد.

ابن عباس گوید: به نزد امیرمؤمنان علیه السلام بازگشتم و خبر را به او رساندم و گفتم: منتظر چه هستی؟ سوگند به خدا که این مردمان جز شمشیر، چیزی با تو ردّ و بدل نخواهند کرد. پس بر آنان یورش ببر، پیش از آن که بر تو یورش برند. امام علی علیه السلام فرمود: «ما با یاری خداوند بر آنان پیروز خواهیم شد». ابن عباس گوید: سوگند به خدا، از جایم برنخاسته بودم که تیرهای آنان همچون مور و ملخ به سوی من آمد. پس گفتم: ای امیرمؤمنان با رفتار این مردمان چه می کنی؟ به ما فرمان بده تا آنان را پس برانیم. فرمود: «بار دیگر می خواهم حجت را بر آنان تمام کنم». آنگاه فرمود: «چه کسی این قرآن را از من می ستاند و آنان را به سوی این کتاب فرا خواند و چنانچه کشته شود، من در پیشگاه خدا بهشت را برای او ضمانت می کنم»(۱).

حسین علیه السلام فرزند همان علی علیه السلام و شاخه آن درخت نبوی و هاشمی است.

۱- شیخ مفید، الجمل أو النصره فی حرب البصره، ص ۱۸۱.

اخلاق او اخلاق آنان است و دلیل آن هم همانندی رفتار او با رفتار آنان می باشد.

هنگامی که سپاه حر در یکی از روستاهای کربلا با سپاه حسین علیه السلام روبه رو شد، حرّ نامه [عبید اللّه] را بر حسین علیه السلام خواند. آن حضرت فرمود: «بگذار، ما به نینوی یا غاضریات و یا شفیه فرود آییم». حُرّ گفت: نمی توانم، زیرا که این مرد علیه من جاسوس است(۱).

زهیر بن قین گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله، پیکار با این گروه برای ما ساده تر است از پیکار با کسانی که به دنبال آنان خواهند آمد. سوگند به جانم، سپاهی بیایند که ما را توان رویارویی با آنان نباشد. حسین علیه السلام در پاسخ او فرمود: «من آغازگر جنگ نخواهم بود»(۲).

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا دستور داد که خندقی را در پشت خیمه ها بکنند و در آن آتش افروزند تا جبهه جنگ یکی باشد و امنیت خیمه ها تضمین گردد و لذا وقتی دشمنان خدا هجوم آوردند، پیرامون خیمه ها گردش می کردند و آتش را در خندق شعله ور می دیدند. شمر با آواز بلند بانگ زد: ای حسین، پیش از رستاخیز به سوی آتش شتافتی! حسین علیه السلام فرمود: «این کیست؟» گویا شمر بن ذی الجوشن است! گفتند: بله. حضرت فرمود: «ای پسر زن بزچران، تو از من سزاوارتری که در آتش افکنده شوی». مسلم بن عوسجه خواست تیری به سوی شمر پرتاب کند. امّا حسین علیه السلام به وی اجازه نداد و فرمود: «من دوست ندارم آغازگر جنگ باشم»(۳).

حسین که سبط مصطفی، شیربچه مرتضی، شیرخواره زهرا و فرزند وفاست، عادت به خیانت ندارد و مقام او والاتر از آن است و نیز هرگز دست به انتقام نمی زند، مگر آن که ناگزیر شود از حرمتی به دفاع برخیزد. آن که خیانت می کند

۱- سیّد مقرّم، مقتل الامام الحسین علیه السلام، ص ۱۹۱ به نقل از: شیخ مفید، الارشاد، ص ۲۲۷.

۲- طریحی، المنتخب، ص ۳۰۸.

۳- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۲؛ الارشاد، ص ۲۳۴.

دشمن اوست. به عنوان نمونه، معاویه با امام حسن علیه السلام پیمان استواری می بندد.

لیک پس از اندک زمانی بر منبر کوفه بالا می رود و چنین می گوید:

هان بدانید، هر مالی که تلف شود یا هر خونی که در این آشوب بریزد، به هدر رفته است. و هر شرطی را که شرط کردم، زیر این قدمهایم(۱).

از این قبیل است خیانت معاویه به صحابه شایسته پیامبر صلی الله علیه و آله و خیانت او به اسلام و مسلمانان. پس از معاویه فرزندش یزید آمد که فسق او زبانزد همگان است تا به کشتار، نیرنگ و خیانت ادامه دهد. بنابراین، وی حرمتی برای دین و این امت نگذاشت، جز این که آن را درید، زیرا که یزید همانند پدرش معاویه پادشاه است [نه خلیفه پیامبر]، آمده است که حکومت کند. مردم کوفه از معاویه شنیدند که بر منبر کوفه می گفت: من می دانم که شما نماز می خوانید، زکات می پردازید، و حج به جای می آورید، لیکن با شما پیکار کردم تا بر شما حکومت کنم و بر شما مسلط شوم(۲).

آیا از کسی که با شمشیر و ایجاد وحشت و خیانت، به حکومت می رسد و پادشاه می شود، می توان اخلاص و وفاداری انتظار داشت؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بی وفاترین مردم، فرمانروایانند»(۳). آیا افرادی همچون معاویه و یزید که برای رسیدن به مرکز قدرت، به خیانت و نیرنگ دست می یازند، وفا خواهند داشت؟ این دو، شربت خیانت نوشیدند و شما نمی دانید خیانت چیست؟ خیانت، ایمان را دور می کند، با تقوا سازگاری ندارد و نشان دهنده بدسرشتی و پستی اخلاق است.

از امام علی علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از خیانت به عهد خداوند

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵.
۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵.
۳- بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۱۱۲، به نقل از امالی طوسی، کنزالفوائد و معانی الاخبار و دیگر منابع معتبر.

و شکستن پیمان او بپرهیز، زیرا خداوند عهد و پیمانش را امان نامه ای قرار داده که با رحمت خویش آن را در میان بندگانش امضا کرده است. شکیب ورزیدن بر سختی که به گشایش آن امیدواری، از خیانتی که از وبال و پیامدها و فرجام آن بیم داری بهتر است»(۱).

امام علی علیه السلام فرمود: «از شکستن پیمان پرهیز کن که زشت ترین خیانت است و انسان خیانتکار به سبب خیانت خود، در پیشگاه خدا سخت بی ارزش است»(۲). نیز فرمود: «خیانت، خوی فرومایگان است»(۳). فرمود: «خیانت از هر کسی زشت است، ولی از صاحب قدرت و فرمانروا زشت تر است»(۴).

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «برای مسلمانان سزاوار نیست که پیمان شکنی کنند و به پیمان شکنی فرمان دهند و در کنار پیمان شکنان پیکار کنند»(۵).

کوفیان پس از آن که به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند، خیانت کردند و پیمانهای خود را شکستند و سپس به پیمان شکنی فرمان دادند و در کنار پیمان شکنان جنگیدند. آن حضرت پاسخهای چندی به نامه های آنان داد و از آن جمله این پاسخ است:

نامه او به اهل کوفه درباره مسلم بن عقیل: «به نام خداوند بخشاینده مهربان. از حسین بن علی به بزرگان، مردم مؤمن و مسلمان کوفه. امّا بعد، هانی و سعید نامه های شما را برایم آوردند و آنها آخرین فرستادگان شما بودند که نزد من آمدند و من به تمامی آنچه شما حکایت و یادآوری کرده بودید پی بردم. سخن بیشتر شما این است که ما پیشوایی نداریم. پس به سوی ما بیا که شاید خداوند

۱- میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۵۰.

۲- غرر الحکم، ص ۷۶.

۳- غرر الحکم، ص ۱۵.

۴- غرر الحکم، ص ۴۷.

۵- حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۱.

توسط تو، ما را بر حقّ و هدایت گرد آورد.

من برادرم، پسرعمویم و فرد مورد اعتماد از خاندانم، مسلم بن عقیل را به سوی شما اعزام کردم. اگر او برایم بنویسد که نظرگاه بزرگان و آگاهان شما همان است که در نامه هایتان آمده است و فرستادگانتان بازگو کرده اند، من با خواست خداوند به زودی به سوی شما خواهم آمد. سوگند به دینم، امام بر حق کسی است که به کتاب خدا عمل کند، عدالت را به اجرا گذارد، از آیین حق پیروی نماید و خویشتن را وقف راه خدا کند، بدرود»(۱).

چون مسلم بن عقیل به کوفه رسید، مردم این شهر به گرمی از وی استقبال کردند. او نامه امام حسین علیه السلام را بر آنان می خواند و آنان می گریستند و به بیعت با او می شتافتند تا آن جا که شمار بیعت کنندگان به هیجده هزار نفر رسید. برخی گویند: سی هزار نفر با او بیعت کردند(۲). مسلم این جریان را به امام حسین علیه السلام نوشت و هزاران نفر پشت سر او نماز گزاردند. امّا چند ساعتی نگذشت که آن مردمان با شنیدن خبر ورود عبید اللّه بن زیاد به کوفه، پراکنده شدند و مسلم تک و تنها در کوچه های کوفه حیران و سرگردان می گشت و نمی دانست کجا برود. فردای آن شب بر اثر پیمان شکنی کوفیان در ماجرایی به شهادت رسید که دلاوری و تراژدی را با هم حکایت می کرد.

امام حسین علیه السلام نامه دیگری را توسط قیس بن مُسهِر صیداوی به مردم کوفه فرستاد و آن نامه چنین است:

«به نام خداوند بخشاینده مهربان. امّا بعد، نامه مسلم بن عقیل به من رسید. او در این نامه از تصمیم درست شما و همداستانی تان بر یاری ما و مطالبه حق ما خبر داده است. من از خدا می خواهم که آینده ما را به خیر گرداند و شما را برای این تصمیم بزرگترین پاداش عنایت کند. من در روز هشتم ماه ذی الحجه [= روز

۱- الارشاد، ص ۲۱۰.

۲- تاریخ ابن وردی، ج ۱، ص ۲۳۰.

ترویه] مکّه را به سوی شما ترک خواهم کرد. چون فرستاده من نزد شما آید، امورتان را پنهان بدارید و کوشا باشید. چرا که من در همین روزها، با خواست خداوند، به سوی شما خواهم آمد. بدرود»(۱).

امام حسین علیه السلام پیمان شکنی را با گوشه نشینی و پیمان شکنی پاسخ نداد، بلکه با کمال شجاعت، شهامت و بزرگواری در حرکت خالصانه به سوی خدا و وفاداری به مردم، بیابانها و صحراها را به سوی کربلا پشت سر می گذاشت، زیرا که با مردم پیمان بسته بود که به کوفه بیاید، تا بهانه تراشیهای دروغین را قطع کند و حالتهای حقارت، ناتوانی، پیمان شکنی و خیانت را نابود نماید و با خون خویش و خون خاندان پاک و یاران شایسته اش ارزشهای اسلامی را پایدار سازد و نیز تا این که کسی نگوید: ما تنها ماندیم و کسی که فرایش خواندیم به سوی ما نیامد و پیشوای ما از فریادرسی و کمک ما خودداری کرد.

امام حسین علیه السلام برای این که به پیمانهایش وفا کند به سوی کوفیان آمد و بر آنان درآمد. لیکن آنان پیمان خود شکستند، او را تنها گذاردند و به وی خیانت کردند. چرا که به آن حضرت نامه نوشتند و سپس علیه او شوریدند و نامه های خود را منکر شدند، در حالی که او نامه های آنان را در خورجین به همراه داشت. آنان علیه آن امام شمشیر کشیدند. در حالی که سزاوار آن بود که از آن حضرت بر ضد دشمنشان یزید جانبداری کنند. امام علیه السلام بارها به کوفیان اندرز داد و آنها را سرزنش کرد، تا شاید از گمراهی و خیانت خود برگردند. امام حسین در جایی به نام «البیضه» خطاب به سربازان حرّ فرمود:

«... هان، این مردمان پیروی از شیطان را بر خود فرض، اطاعت از خدای رحمان را رها، فساد را علنی، حدود الهی را تعطیل کرده، بیت المال را به خود اختصاص داده، حلال خدا را حرام و حرام او را حلال نموده اند و من به رهبری مسلمانان و قیام علیه کسانی که دین جدم را تغییر داده اند، از دیگران شایسته ترم.

۱- علی جلال، الحسین، ج ۱، ص ۱۹۶.

نامه هایتان به من رسید و پیکهای شما به نزد من آمدند که نوشته بودید، با تو بیعت می کنیم و مرا به دشمن تسلیم نمی کنید و تنهایم نمی گذارید. بنابراین، اگر به بیعتتان باقی باشید، به راه راست و کمال انسانی خود دست یافته اید. چرا که من حسین فرزند علی و فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم. خودم در کنار شما و خانواده ام در کنار خانواده شما خواهیم بود و بر شماست که به من اقتدا کنید.

اگر چنین نکنید و پیمانتان را بشکنید و بر بیعت خود با من باقی نمانید، سوگند به آیینم که این هم نسبت به شما تازگی ندارد، زیرا شما پیشتر با پدر، برادر و پسرعمویم مسلم نیز چنین رفتار کردید. پس گول خورده کسی است که به سخن شما اعتماد کند. شما مردمانی هستید که در بهره اسلامی تان راه خطا پیمودید و سهم خود را به رایگان از دست دادید و هر کس پیمان شکنی کند، بر زیان خویش پیمان شکنی کرده است و خداوند مرا از شما بی نیاز خواهد کرد. والسلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته»(۱).

امام حسین علیه السلام از کوفیان، فریب نخورد، چرا که آنان پیش از این، با پدر، برادر و پسرعموی او مسلم بن عقیل پیمان شکنی کرده بودند. لیک او برای شهادت به سوی کوفه آمد تا دین را زنده کند و ارزشها، اخلاق و اصول اسلامی را با خون آبیاری نماید و لذا پیش از حرکت خود از مدینه از کشته شدن خود و خیانتی که نسبت به وی خواهد شد، خبر داد.

در «قصر بنی مقاتل» امام حسین علیه السلام در نشستی که ترتیب داده شده بود، به پسر حرّ چنین گفت: «ای پسر حرّ، مردمان شهر شما به من نامه نوشته اند که همگی در یاری و حمایت از من همداستانند و از من درخواست کرده اند که به سوی شهرشان بیایم. ولی حقیقت بر خلاف آن چیزی است که آنان به من نوشته اند...»(۲).

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۲۹، الکامل، ج ۴، ص ۲۱.

۲- نفس المهموم، ص ۱۰۴.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به ایراد سخن پرداخت و سپس بانگ زد: «ای شبث بن ربعی، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث و ای زید بن حارث، آیا به من ننوشتید: بیا که میوه ها رسیده و همه جا سر سبز و خرّم است. تو به سوی سپاهی می آیی که برای یاری تو آماده اند؟» آنان گفتند: ما چنین نامه ای ننوشته ایم.

آن حضرت فرمود: «سبحان اللّه! آری، به خدا سوگند که نوشته بودید...»(۱).

امام علیه السلام بار دیگر به ایراد سخن پرداخت و از آنان پرسید: «چرا اقدام به کشتن او کرده اند؟» آنان در پاسخ گفتند: به خاطر اطاعت از امیر عبید اللّه بن زیاد. پس آن

امام فرمود:

«ای مرگ بر شما و غم و اندوه بارتان باد! آیا آنگاه که با اشتیاق ما را به یاری تان فراخواندید و ما با شتاب به شما پاسخ مثبت دادیم و به یاری تان شتافتیم، شمشیرهایی را که برای یاری ما آماده کرده بودید، علیه ما به کار گرفتید و آتشی را که برای نابودی دشمنان مشترک برافروخته بودیم، علیه ما شعله ور ساختید و به سود دشمنانتان بر ضد دوستانتان همصدا شدید، بی آن که آنان عدالتی را در میان شما به مورد اجرا گذاشته باشند و امیدی به آینده برایتان باقی بگذارند. بنابراین، بدبختیها سزاوارتان باد که دست از یاری ما برداشتید و آن زمان که شمشیرها در نیام، دلها آرام و رأیها استوار بود، همچون ملخ از هر طرف به ما روی آوردید و همانند پروانه ها از هر سو پیرامون ما ریختید [و با ما پیمان بستید] و سپس آن را شکستید. ننگ و نابودی بر شما باد، ای کنیزکان را برده، ای فرومایگان گروههای فاسد، دور افکنندگان قرآن، تحریف گران سخنان خداوند، گروه جنایتکاران، درافتادگان از بینی شیطان و خاموش کنندگان سنتها، آیا این مردمان را یاری می کنید و از ما دست برمی دارید؟ آری، سوگند به خدا، شما از دیرباز پیمان شکن بودید. ریشه هایتان با آن درهم فرو رفته و شاخه هایتان از آن نیرو گرفته است. پس شما ناپاکترین میوه ای هستید که برای صاحبش مایه اندوه

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۴۳.

و برای زورگیران گوارا و لذت بخش است»(۱).

این چنین، امام حسین علیه السلام با دلاوری بی مانند با سپاهیان ابن سعد روبه رو شد و آنان را رسوا کرد. زیبایی وفا و زشتی و پستی پیمان شکنی را به اثبات رسانید. آنان بر او یورش بردند و آن حضرت افراد بسیاری از آنان را به هلاکت رسانید. پس دوباره بر او یورش بردند، در حالی که احساس ناتوانی و کوچکی می کردند و پی در پی به وی نیرنگ به کار زدند و از دور، آن بزرگوار را هدف تیرها و سنگها قرار دادند که به جاهایی از بدن مبارک او اصابت کرد و لذا پس از تلاش بسیار و پیکار سخت و تشنگی شدید بر زمین افتاد و پیوسته خون از بدنش می ریخت.

چون بر زمین افتاد، آن نابکاران جرأت یافتند و به او نزدیک شده محاصره اش کردند و مدّتی درنگ کردند و آن حضرت را نکشتند. هر چند اگر می خواستند می توانستند، لیکن هر کدام می خواست این جنایت را دیگری انجام دهد و خود از آن پرهیز می کرد. پس شمر در میان آنان بانگ زد: وای بر شما، درباره این مرد، منتظر چه هستید؟ او را بکشید. زرعه بن شریک با شمشیر بر بازوی او ضربه زد و دیگری شمشیر بر گردن او فرود آورد. سنان بن انس با نیزه [به گودی گلوی حضرت فرو برد و سپس آن را بیرون آورد و به استخوان سینه او کوبید. آنگاه سنان تیری هم رها کرد که به گلوی حضرت نشست. حضرت تیر از گلویش بیرون آورد و دو دست مبارک زیر خون گرفت. پس هر زمان که کفهایش پر از خون می شد، سر و محاسن خویش را با آن رنگین می کرد و می گفت: «این چنین در حالی که از خونم رنگین باشم و حقم به زور از من ستانده شده باشد با خداوند دیدار خواهم کرد».

عمر بن سعد به مردی که در سمت راست او ایستاده بود، گفت: وای بر تو،

۱- اللّهوف، ص ۵۴؛ ابن عساکر، تاریخ دمشق، ص ۳۳۳؛ خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۶.

فرود آی و حسین را راحت کن.]راوی گوید:] خولی بن یزید اصبحی پیش دستی کرد تا سر حسین را از تن جدا کند، ولی لرزه بر اندامش افتاد. پس سنان بن انس نخعی از اسب فرود آمد و با شمشیر بر گلوی حضرت زد... تا این که او را به شهادت رسانید.

از امام زمان(عج) در زیارتنامه جدش امام حسین علیه السلام به نام «زیارت ناحیه

مقدسه» چنین آمده است:

«سلام بر حسین که خونش را [در راه خدا] بخشید. سلام بر آن که در نهان و آشکار از خدا فرمانبری کرد... سلام بر آن محاسن که از خون رنگین شد. سلام بر آن گونه خاک آلود. سلام بر آن بدن که جامه هایش را به غارت بردند. سلام بر آن دندان که [با چوپ خیزرانش] زدند و سلام بر آن سری که بالای نیزه بلندش کردند...» تا آن جا که می گوید:

«شمر روی سینه ات نشست و شمشیرش را در گلوی تو کشید، محاسن مبارک تو را در دست خود گرفت و با تیغ خود گلویت را برید. اعضای بدنت از کار افتاد و نفسهایت قطع شد و سرت بالای نیزه رفت...».

لم انسهُ و الشّمر من فوق صدره

یُهشّمُ صدرا و هو للعلم مجمعُ

هر گز حسین را فراموش نمی کنم که شمر از روی سینه او سینه ای را درهم می شکست که کانون دانش بود.

و لم انس مظلوما ذبیحا من القفا

و قد کان نور اللّه فی الارض یسطعُ

آن ستمدیده سر بریده از قفا را فراموش نمی کنم که نور درخشنده خدا در زمین بود.

یقبّلُهُ الهادی النّبیُّ بنحرِهِ

و موضعُ تقبیل النّبیّ یُقطّعُ

پیامبر راهنما گلوی او را می بوسد، ولی جایگاه بوسه پیامبر صلی الله علیه و آله را می برند.

آه آه از آن مصیبتی که بر صاحبان دانش و خرد و نجابت و وفا وارد شد، آه آه!

ص:۳۲۱

فضایل امام حسین علیه السلام

تمامی مفاهیم بزرگ، ارزشهای عالی و تصویرهای والای انسانی در شخصیت امام حسین علیه السلام تجلّی یافت و لذا نماد فضیلتها و سرفصل خصلتهای نیکویی گردید که روانهای معتدل، سرشتهای سالم، دلهای عاشق نیکی، وجدانهای زنده و خردهای تیزبین بدان آرام می گیرد.

تاریخ در برابر شکوه، بزرگی و عظمت امام حسین علیه السلام درنگ کرد و با کمال

شگفتی، احترام و ارج گزاری به او نگریست. چرا که دید، وی در برخورداری از ویژگیها و خصلتهای نیکو در میان مردم بی نظیر است و لذا بزرگان در بهت فرو رفتند و زبانها حیران ماندند که چگونه از خصلتهای بزرگ و والای او یاد کنند.

خداوند به امام حسین علیه السلام توجه داشت که وی الگوی جهان شود و هر دلی که به سوی فضیلت پر می کشد، شیفته او گردد و هر کسی که آهنگ حق و دادگری و افتخار دارد، به او اقتدا کند.

حسین علیه السلام کسی است که تمامی جهان برای او اندوه می خورند و به او عشق می ورزند، زیرا وی جایگاه شناخت و برکت خداوند است. او مورد ستم قرار گرفت و مصیبت وی بر جهانیان گران آمد و برای این مصیبت، پس از او ناله های جانسوزی بر جای ماند که در طول تاریخ قطع نخواهد شد و اشکهایی از دیدگان آگاهان به حق او روان است که خشک نخواهد گردید.

به منظور شناخت بیشتر با امام حسین علیه السلام متونی را بررسی می کنیم که از او یاد کرده است و از آیات قرآن کریم آغاز می کنیم:

ص:۳۲۲

۱- «اِنَّما یُریدُ اللّه ُ لِیُذْهِبَ عَنْکَمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیرًا»(۱)؛ «ای اهل بیت، خدا می خواهد پلیدی را از شما دور کند و چنان که باید شما را پاک بدارد».

این آیه سندی الهی و گواهی است از سوی عالم بالا که مدال جایگاه والای اهل بیت علیهم السلام را تثبیت می کند. یکی از افراد اهل بیت علیهم السلام حسین علیه السلام است. چه، آیه شریفه - آن گونه که صاحبان صحاح گفته اند - در هنگام دعای پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد. پس از آن که حضرت از علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام با گرد آوردن آنان در زیر کسای خود، تجلیل به عمل آورد، چنین گفت: «پروردگارا، اینان اهل بیت منند. پس پلیدی را از آنان بزدای و چنان که باید ایشان را پاک بدار».

در این باره رجوع کنید به: صحیح مسلم (فضائل الصحابه)، صحیح ترمذی (جزء دوم)، مسند احمد بن حنبل، مستدرک الصحیحین، مجمع البیان و دیگر کتابهای تفسیر، حدیث و سیره.

۲- «فَمَنْ حَاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَاَبْنَاءَکُمْ

وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَکُمْ وَاَ نْفُسَنَا وَاَ نْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّه ِ عَلَی الْکَاذِبینَ»(۲)؛ «پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را حاصل آمده، با تو محاجه کند، بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم؛ سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم».

مفسران و از آن جمله، زمخشری در الکشاف، فخر رازی در التفسیر الکبیر، سیوطی در الدرالمنثور و نیز محدّثان و از آن جمله، مسلم در الصحیح، احمد بن حنبل در المسند، ترمذی در السُّنن و دیگران اجماع کرده اند که آیه یاد شده پس از زمانی نازل شد که مسیحیان نجران با رسول خدا صلی الله علیه و آله توافق کردند در پیشگاه خدا

ص:۳۲۳

۱- احزاب / ۳۳.

۲- آل عمران / ۶۱.

بر یکدیگر نفرین }= مباهله] کنند، تا خداوند هر که را که در ادّعایش بناحق باشد نابود سازد. در روز موعود، پیامبر صلی الله علیه و آله برای مباهله بیرون آمد، در حالی که حسین را در آغوش داشت، دست حسن را در دست گرفته بود، دخترش فاطمه از دنبال او می آمد و علی از پی آنان گام برمی داشت. آن حضرت می فرمود: «هرگاه من دعا کردم، شما آمین بگویید».

چون مسیحیان نجران آن چهره های زیبا را دیدند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله از انجام مباهله عذر خواستند. مباهله به معنای نفرین کردن بر دروغگو است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان خواسته بود که شهادتین را بر زبان جاری کنند و نیز عیسی علیه السلام بنده خدا و آفریده اوست که می خورد، می آشامد و سخن می گوید. ولی آنان دعوت آن حضرت را نپذیرفتند. در واپسین لحظاتی که قرار بود مباهله انجام شود، بیم و هراس دلهای مسیحیان را فرا گرفت و آنان از صحنه مباهله بیرون آمدند و به پرداخت جزیه رضایت دادند و ناامید و ذلیلانه بازگشتند، در حالی که باور کرده بودند، آن پنج تنی که می خواستند مباهله کنند از اولیای خدا هستند.

۳- «قُلْ لاَ اَسْ- ئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبى»(۱)؛ «بگو: بر این رسالت جز دوست داشتن خویشاوندان، مزدی از شما نمی خواهم».

در مسند احمد بن حنبل، صحیح بخاری، صحیح مسلم، تفسیر ثعالبی، تفسیر طبرسی به نقل از ابن عباس آمده است: چون آیه «قُلْ لاَ اَسْ- ئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلاَّ

الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبى» نازل شد، گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله خویشاوندان تو، چه کسانی هستند که دوست داشتن آنان بر ما واجب است؟ آن حضرت فرمود: «علی و فاطمه و دو پسر آنها».

در اسباب نزول آیه یاد شده از امام صادق علیه السلام نقل گردیده که در ضمن حدیث طولانی فرمود:

«چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجه الوداع بازگشت و به مدینه آمد، انصار به نزد او

۱- شوری / ۲۳.

آمدنـد و گفتنـد: ای رسول خدا صـلی الله علیه و آله خداوند به ما احسان کرد و به وسـیله وجود تو و آمدنت در میان ما، به ما عزّت بخشـید. خداونـد دوسـتان ما را شاد و دشـمنان ما را ذلیل ساخت. گاه هیئتهایی نزد تو می آینـد و تو چیزی نداری که به آنان بدهی و لذا دشمنان به تو ناسزا می گویند. از این رو، ما دوست داریم که یک سوم از داراییهای ما را برگیری، تا چنانچه هیئتی از مکّه بر تو وارد شود، چیزی داشـته باشـی که به ایشان عطا کنی. بنابراین، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان پاسخ نـداد و چشم داشت که از سوی پروردگارش چه فرمانی می رسـد. پس جبرئیل فرود آمد و این آیه را آورد: «قُلْ لَا اَسْـ ـلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی». لذا آن حضرت اموال آنان را نپذیرفت»(۱).

حدیثهای رسـیده از پیامبر صـلی الله علیه و آله درباره امام حسـین علیه السـلام آنقدر فراوان است که نمی توان آنها را در یک کتاب گرد آورد و باید فصـلها و حتی کتابهای مفصّـلی به آنها اختصاص داد و اینک ما از باب ما لا یدرک کلّه لا یترک کلّهُ به بیان اندکی از این احادیث می پردازیم:

پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود: «حسین از من است و من از حسینم. خداوند کسی را دوست دارد که حسین را دوست بدارد. حسین سبطی از اسباط است»(۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این فرزندم [= حسین علیه السلام] در یکی از نقاط سرزمین عراق کشته می شود. پس هر که به او برسد، باید یاری اش دهد»(۳).

از ابوهریره نقل شده است: «پیامبر صـلی الله علیه و آله به علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام نگریست و فرمود: «من با کسی که با شما بجنگد می جنگم و با کسی که با شما

۱- شیخ حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۵۷۳، ح ۷۳.

۲- صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۷، صحیح ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱، باب فضائل اصـحاب رسول اللّه؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۷۲؛ ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۹؛ کنزالعمال، ج ۷، ص ۱۰۷.

۳- اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۲۳ و ۲۴۹؛ ابن حجر، الاصابه، ج ۱، ص ۶۸؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۳؛ محب طبری، ذخائر العقبی، ص ۱۴۶.

آشتی کند، از در آشتی درمی آیم»(۱).

از ابو سعید خدری نقل شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین سروران جوانان بهشتیانند»(۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چون بهشتیان، مستقر گردند، بهشت گوید: پروردگارا، آیا به من وعده نداده بودی که با دو رکن خویش، مرا بیارایی؟ خداوند گوید: آیا تو را با حسن و حسین آرایش ندادم؟ پس بهشت آن چنان می نازد که عروس می نازد»(۳).

از سلمان نقل است: بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم، در حالی که حسین علیه السلام روی ران آن حضرت نشسته بود و آن بزرگوار چشمان و دهان او را می بوسید و می فرمود: «تو آقا، پسر آقا و پدر آقایانی. تو امام، پسر امام و پدر امامانی و تو حجت، پسر حجت و پدر حجتهای نه گانه ای که از نسل تو هستند و نهمین آنان قائم آنان است»(۴).

از ابو هریره نقل شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد، در حالی که حسن و حسین به همراه او بودند؛ یکی روی یک شانه و یکی روی شانه دیگر او قرار داشت. او یک بار این را می بوسید و یک بار آن را، تا این که به ما رسید. کسی به او گفت: ای رسول خدا، آیا حقیقتا آن دو را دوست می داری؟ فرمود: «آری. کسی که آنها را دوست بدارد، مرا دوست داشته و کسی که آنها را دشمن بدارد، مرا

۱- مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۴۲.

۲- صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۶-۳۰۷؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۶۴؛ صحیح ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴، باب فضائل اصحاب رسول اللّه؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷؛ ابو نعیم، حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۱۳۹؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۰؛ الاصابه، ج ۱، ص ۲۶۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۲۲۱.

۳- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۳۸؛ کنزالعمال، ج ۶، ص ۲۲۱.

۴- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۶.

دشمن داشته است»(۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر امتی را سبطی باشد و سبط این امت، حسن و حسین است»(۲).

نیز آن حضرت به دخترش فاطمه علیهاالسلامفرمود: «دو سبط این امت از ما هستند، یعنی حسن و حسین و این دو فرزندان تو می باشند و مهدی هم از ماست»(۳).

از ابن عباس روایت شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در شب معراج،

نوشته ای را بر روی دروازه بهشت دیدم [که چنین بود]: جز خدا معبودی نیست، محمّد رسول خدا، علی محبوب خدا، حسن و حسین دوست اخلاصمند خدا و فاطمه برگزیده خداست و بر دشمن آنان نفرین خدا»(۴).

از ابن عباس نقل شده است: یک یهودی به نام «نعثل» آمد و گفت: ای محمّد، از تو درباره چیزهایی می پرسم که مدتی است در ذهنم خلجان می کند. اگر از آنها پاسخ دادی، به دست تو اسلام خواهم آورد. از جانشین خود به من خبر بده که چه کسی است؟ زیرا هر پیامبری را جانشینی باشد و جانشین پیامبر ما موسی بن عمران، یوشع بن نون است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جانشین من علی بن ابی طالب است و پس از او حسن و حسین دو سبط من و نه تن امامانی که از نسل حسین هستند». یهودی گفت: ای محمّد، آنان را نام ببر. حضرت فرمود: «پس از حسین، فرزندش علی، پس از او فرزندش محمّد، پس از محمّد، فرزندش جعفر، پس از جعفر فرزندش موسی، پس از موسی فرزندش علی، پس از علی فرزندش محمّد، پس از محمّد فرزندش علی، پس از علی فرزند او حسن و پس از حسن

۱- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۶.
۲- کنزالعمال، ج ۲، ص ۸۸.
۳- علی بن سلطان، مرقاه المفاتیح، ج ۵، ص ۶۰۲. طبرانی این روایت را در مجمع خود و محبّ طبری در ذخائر العقبی، ص ۴۴ روایت کرده است.
۴- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۵۹.

فرزند او حجت مهدی»(۱).

از جابر بن عبد اللّه انصاری نقل شده است: «جندل بن جبیر یهودی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و درباره چیزهایی از او پرسید و سپس گفت: درباره جانشینان پس از خود به من خبر ده تا به آنان چنگ در زنم. حضرت فرمود: «جانشینان من دوازده نفرند». جندل گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله ما هم آنان را در تورات چنین یافتیم. پس آنان را برایم نام ببر. حضرت فرمود: «اول آنان، سرور اوصیاء ابو الائمّه، علی است. سپس دو فرزند او، حسن و حسین. پس به ایشان چنگ درزن و نادانی نابخردان فریبت ندهد و هرگاه علی بن الحسین، زین العابدین قدم در عرصه گیتی نهد، خداوند تو را از میان می برد و آخرین توشه تو از دنیا، مقداری شیر است که آن را می نوشی». جندل گفت: ما در تورات و کتابهای پیامبران، ایلیا، شبّر و شبیر را دیده ایم و این نام علی، حسن و حسین است. پس از حسین چه کسانی هستند و نام آنان چیست؟ حضرت فرمود: «چون دوران امامت حسین سپری شود، فرزند او علی امام است و لقب او زین العابدین می باشد. پس از او فرزندش محمّد و لقب او باقر است. پس از او فرزندش جعفر که او را صادق گویند. پس از او فرزندش موسی که او را کاظم خوانند. پس از او فرزندش علی که او را رضا گویند. پس از او محمّد که او را تقی و زکی گویند. پس از او فرزندش علی که او را نقی و هادی خوانند. پس از او پسرش حسن که او را عسکری گویند و پس از او فرزندش محمّد که به نام مهدی قائم و حجت یاد می شود. او [از انظار] ناپدید می شود و سپس بیرون می آید و چون بیرون آید، زمین را سرشار از عدل و داد کند...»(۲).

۱- شیخ قندوزی حنفی، ینابیع المودّه، باب ۷۶، ج ۲، ص ۴۴، چاپ سال ۱۳۰۲. حموینی این روایت را از وی در کتاب فرائد السمطین نقل کرده است. شیخ صدوق، اکمال الدین و اتمام النعمه، ص ۲۵۲.

۲- ینابیع الموده، باب ۷۶، ص ۴۴۳. این روایت را از المناقب خوارزمی، از واثله بن اصقع بنقرحاب نقل کرده است.

از ابن عباس نقل شده است: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، در حالی که فرزندش ابراهیم بر ران چپ و حسین بن علی بر ران راست او قرار داشت. یک بار این را می بوسید و یک بار آن را. ناگاه جبرئیل بر او نازل شد و از سوی پروردگار جهانیان وحی آورد و چون از نزد او رفت، آن حضرت فرمود: «جبرئیل از سوی پروردگارم نزد من آمد و گفت: ای محمّد پروردگارت به تو سلام می رساند و می گوید: من این دو را با هم برای تو گرد نمی آورم. پس یکی از آنها را قربانی رفیقش کن». بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله به ابراهیم نگاه کرد و گریست و به حسین نگاه کرد و گریست سپس فرمود: «مادر ابراهیم کنیز است و هرگاه بمیرد، تنها من برای او غمگین می شوم. لیک مادر حسین فاطمه و پدرش علی پسرعمو، گوشت و خون من است و هرگاه بمیرد، دخترم و پسرعمویم غمین می شوند و من هم غمین می شوم و من اندوه خود را بر اندوه آن دو ترجیح می دهم. ای جبرئیل، جان ابراهیم را می گیری و من ابراهیم را فدای حسین کردم». ابراهیم پس از سه روز رحلت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه حسین را می دید، وی را می بوسید و به سینه اش می چسبانید و لب و دندانش را می مکید و می گفت: «فدای کسی گردم که فرزندم ابراهیم را فدای او کردم»(۱).

از ابن عباس نقل شده است: در هنگام وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله که داشت جان می داد، حاضر بودم. او حسین را در آغوش گرفت و چنین می فرمود: «این پاکترین اصل و تبار من، نیکوترین فرد خاندان من و برگزیده ترین فرزندان من است. برکت خداوند دور باد از کسی که [حرمت] او را پس از من نگه ندارد». ابن عباس گوید: آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله ساعتی در بیهوشی فرو رفت و سپس به هوش آمد و فرمود: «ای حسین، میان تو و کشنده تو در روز رستاخیز در پیشگاه خداوند، دعوا و نزاعی خواهد بود و از این که خدا مرا طرف دعوا و دشمن

۱- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۰۴.

کشنده تو در رستاخیز قرار داد، سخت شادمان شدم(۱)».

این احادیث شریف، به رغم این که ما شمار اندکی از آنها را در این جا آوردیم، نشان دهنده ارزش امام حسین علیه السلام، مقام والا، منزلت بلند و جایگاه سترگ او در پیشگاه خداوند و پیامبر اوست.

پس از احادیث یاد شده، تنها باید گفت: امام حسین علیه السلام کانون خوبیهاست و هر که او را دوست بدارد، رستگار و هر که به وی عشق ورزد، خوشبخت خواهد شد و هر که با وی دشمنی ورزد، نابود و هر که با وی دشمنی و ستیز کند، ناامید و هر که از وی جدا شود و با او مخالفت ورزد، گمراه خواهد گردید و اینک به منظور تأیید آنچه گفته آمد، به سخنان صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله گوش فرا می دهیم که دیدگاه خود را درباره آن حضرت این چنین بیان می کنند:

عمر بن خطاب به امام حسین علیه السلام گفت: آنچه را در سرهای ما می بینی، خداوند و سپس شما رویاندید(۲). گوید: این روایت را ابن سعد و ابن راهویه روایت کرده و ابن حجر هم در الصواعق المحرقه(۳)، آورده، ولی گفته است: عمر گفت: آیا پس از خدا، جز شما مو را در سر رویانده است؟ گوید: در روایتی آمده است که عمر [به حسین علیه السلام] گفت: هرگاه آمدی، نیاز به درخواست اجازه نداری. دارقطنی آن را روایت کرده است. احمد بن حنبل این روایت را در مسند خود با این عبارت آورده است:

از عبید بن حنین، از حسین بن علی علیه السلام نقل شده که گفت: «من به سوی عمر رفتم، در حالی که او بر منبر نشسته بود و گفتم: از منبر پدرم پایین بیا و به منبر پدرت برو». عمر گفت: این سخن را چه کسی به تو آموخته است؟ گفتم: «هیچ کس». گفت: سوگند به خدا که منبر از آنِ پدر توست و آیا جز شما کسی مو را در

۱- خوارزمی، مقتل الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۱؛ هندی، کنزالعمال، ج ۷، ص ۱۰۵.

۳- الصواعق المحرقه، ص ۹۰۷.

سر رویانیده است؟ این روایت را محمّد بن سعد در کتاب خود آورده و محدّث شام با طرق مختلف آن را نقل کرده است. ابن حجر روایت مزبور را در کتاب الاصابه(۱)، با این عبارت آورده است:

عمر به حسین علیه السلام گفت: آنچه را در سرهای ما می بینی، تنها خداوند و سپس شما رویاندید. ابن حجر گوید: سند این روایت صحیح است. سپس در همین صفحه، به اسناد خود از عیزاب بن حرب، روایت کرده است:

در حالی که عبد اللّه بن عمر در سایه کعبه نشسته بود، دید که حسین می آید. پس گفت: این شخص، امروز محبوب ترین فرد اهل زمین در نزد اهل آسمان است. در روایت ابن اثیر در اسدالغابه(۲)، آمده است: ابن عمر گفت: آیا شما را از کسی که محبوبترین اهل زمین در نزد اهل آسمان است، آگاه نسازم؟ گفتند: بله. گفت: او همین پیاده رونده است و به حسین علیه السلام اشاره کرد.

هندی این روایت را در کنزالعمال(۳)، آورده است. ابن عساکر نیز آن را روایت کرده است. هیثمی آن را در مجمع الزوائد(۴)، نقل کرده است. ابن حجر آن را در الاصابه(۵)، آورده و نیز در کتاب تهذیب التهذیب(۶)، آمده است.

عثمان بن عفان درباره حسن و حسین و عبد اللّه بن جعفر گفت: آنان حقیقتا به درجه والایی از علم رسیده و به خیر و حکمت دست یافته اند(۷).

ابوهریره گفت: حسین در حالی که عمامه بر سر داشت وارد شد. پس من

۱- الاصابه، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲- أُسدالغابه، ج ۳، ص ۲۳۴.

۳- کنزالعمال، ج ۶، ص ۸۶.

۴- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۶.

۵- الاصابه، ج ۲، ص ۱۵.

۶- التهذیب، ج ۲، ص ۳۴۶.

۷- الخصال، ص ۱۳۶.

گمان کردم که پیامبر صلی الله علیه و آله برانگیخته شده است(۱).

گنجی شافعی به اسناد خود از ابو مهزم روایت کرده است: ما با جنازه زنی بودیم و ابوهریره نیز به همراه ما بود. بناگاه جنازه مردی را آوردند. پس وی آن را میان خود و جنازه آن زن قرار داد و بر آن دو نماز گزارد. چون راه افتادیم، حسین علیه السلام خسته شد و در میانه راه نشست. ابوهریره با گوشه جامه اش خاک را از قدمهای آن حضرت پاک می کرد. حسین علیه السلام فرمود: «ای ابوهریره، آیا تو چنین می کنی؟» ابوهریره گفت: رهایم کن. سوگند به خدا، اگر مردم آنچه را من درباره ات می دانم می دانستند، به یقین تو را روی دوشهای خود برمی داشتند(۲).

ابن عباس رکاب حسن و حسین علیهماالسلام را گرفت. او را برای این کار سرزنش کردند و گفتند: تو از آنها بزرگسال تری. وی گفت: این دو فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آلههستند. آیا از سعادت من نیست که رکاب آنها را بگیرم؟(۳)

در روایتی آمده است که ابن عباس به فرد اعتراض کننده گفت: ای احمق! آیا می دانی این دو، چه کسانی اند؟ این دو فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. آیا از نعمتهای خدا به من نیست که [رکاب] آنها را نگهدارم و مرتب سازم؟(۴)

معاویه پس از رحلت امام حسن علیه السلام گفت: ای ابن عباس، تو سرور قومت شدی. او گفت: مادام که خداوند ابا عبد اللّه الحسین را نگه دارد، من سرور قوم خود نخواهم بود(۵).

معاویه به عبد اللّه بن جعفر گفت: تو سرور بنی هاشم هستی. عبد اللّه در پاسخ وی گفت: سرور بنی هاشم حسن و حسین هستند(۶).

۱- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۴.

۲- کفایه الطالب، ص ۴۲۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۲۲.

۳- تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۲۲.

۴- مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۰۰.

۵- باقر شریف القرشی، حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۵۰۰.

۶- کامل سلیمان، الحسن بن علی، ص ۱۷۳.

عبد اللّه بن جعفر به امام حسین علیه السلام نوشت: اگر تو امروز کشته شوی، نور اسلام خاموش خواهد شد، زیرا که تو پرچم هدایت یافتگان و امید مؤمنانی(۱).

مردی از عبد اللّه بن عمر درباره نجاست خون پشه پرسید. عبد اللّه گفت: اهل کجایی؟ گفت: اهل عراق. او گفت: به این مرد نگاه کنید که از من درباره خون پشه می پرسد! در حالی که اینان پسر پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتند. من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «آن دو [= حسن و حسین] دو گل من از این دنیایند»(۲).

محمّد بن حنفیه گفت: حسین داناترین و بردبارترین ماست و نیز از لحاظ خویشاوندی نزدیک ترین ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد. او امام و فقیه بود(۳).

حسین علیه السلام به عمرو بن عاص گذر کرد، در حالی که وی در سایه کعبه نشسته بود. عمرو گفت: این [= حسین] محبوب ترین فرد زمین، نزد باشندگان زمین و باشندگان آسمان است(۴).

هنگامی که گذر امام حسین علیه السلام به عبد اللّه بن عمرو بن عاص افتاد، وی گفت: هر که دوست دارد به محبوب ترین فرد اهل زمین نزد اهل آسمان نگاه کند، باید به این عابر نگاه کند(۵).

یزید به پدرش معاویه گفت: نامه حسین را که به او نوشته است به گونه ای پاسخ دهد که تحقیرش کند. معاویه گفت: امید ندارم که از حسین عیب بگیرم و سوگند به خدا که عیبی در او نمی بینم(۶).

۱- ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۶۷.
۲- صحیح البخاری، کتاب الادب، باب رحمه الولد و تقبیله و معانقته، ج ۷، ص ۷۴؛ صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۶؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۸۵، ۹۳، ۱۱۴، ۱۵۳؛ ابو نعیم، حلیه الاولیاء، ج ۵، ص ۷۰؛ خصائص النسائی، ص ۳۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۱۴.
۳- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۱۴۰، چاپ قدیم.
۴- تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۲۲.
۵- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۸۳، چاپ قدیم.
۶- سیّد محسن عاملی، أعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۴۶.

مروان بن حکم به ولید بن عتبه، فرمانـدار مـدینه، اشاره کرد که حسـین را در صورتی که بیعت نکنـد، بکشـد. ولید گفت: ای مروان، سوگند به خدا، دوست ندارم که دنیا و آنچه در آن است از آنِ من باشد و من حسـین را بکشم. سبحان اللّه! آیا حسین را به جرم این که می گویـد: بیعت نمی کنم، بکشم؟ سوگنـد به خـدا، من بر این بـاورم که هر کس حسـین را بکشـد، در روز رستاخیز، کفه ترازوی اعمالش سبک خواهد بود(۱).

یزید بن مسعود نهشلی به ایراد سخن پرداخت و گفت: این حسین بن علی، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، دارای نژاد پـاک و انـدیشه اسـتوار است. وی را فضـیلتی است که نتـوان توصـیف کرد و دانشـی است که تمـام نمی شود. او به این امر [= حکومت] سزاوارتر است، زیرا سابقه، عمر و پیشـینه او بیشتر و خویشاوندی اش [به رسول خدا صـلی الله علیه و آله] از دیگران نزدیکتر است. نیز به خردسالان، مهربان و به بزرگسالان دلسوز می باشـد. پس چقـدر بزرگوار است آن شـبان و پیشوای قومی که خداوند حجت را به وسیله او تمام کرد و اندرز را توسط او [به مردم] رسانید(۲).

عبد اللّه بن حُرّ جُعفی گفت: من هرگز کسی را زیباتر و چشم گیرتر از حسین علیه السلام ندیدم(۳).

ربیع بن خیثم به یکی از کسانی که در کشتن حسین حضور داشت، گفت: به خدا سوگند، شما برگزیدگانی را کشتید که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان می رسید،

به یقین دهان ایشان را می بوسید و آنان را در دامن خویش می نشانید(۴).

ابراهیم نخعی گفت: اگر من در میان کسانی بودم که با حسین جنگیدند و

۱- ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۴۷.

۲- اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۹۵.

۳- اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۸.

۴- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۷۹.

سپس وارد بهشت می شدم، قطعا از این که به چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه کنم، شرم

می کردم(۱).

ابن سیرین گفت: پس از یحیی بن زکریا آسمان بر کسی نگریست، جز بر حسین علیه السلام که چون کشته شد، آسمان تاریک شد و ستارگان در روز نمایان گردید، حتی در هنگام عصر، ستاره جوزا دیده شد و خاک سرخ از آسمان بارید و آسمان هفت شبانه روز از حرکت باز ایستاد، گویی خون بسته است(۲).

گاندی رهبر هند گفت: من از حسین علیه السلام آموختم که چگونه ستمدیده باشم و پیروز شوم.

استاد علی جلال حسینی گوید: سرور پاک، ابو عبد اللّه الحسین علیه السلام فرزند دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و گُل او، پسر امیرالمؤمنین علیه السلام از خاندان نبوت و دارای بهترین نَسَب و کامل ترین روح که همه خوبیها، اخلاق والا و رفتارهای نیکو را گرد آورده بود از قبیل، همت والا، دلاوری بی پایان، بخشندگی بی نهایت، رازهای دانش، خوش بیانی، یاری کردن حق، نهی از منکر، ستیز با ستم، فروتنی از سوی گردن فرازی، دادگری، شکیبایی، بردباری، پاکدامنی، جوانمردی و پرهیزگاری...

همچنین، از ویژگیهای آن حضرت است: سلامتی فطرت، زیبایی خلقت، خردمندی و توانایی جسمی. نیز بسیاری عبادت و کارهای نیک همچون نماز، حج، جهاد در راه خدا و نیکی به دیگران. او هرگاه در مدینه یا دیگر جاها اقامت می گزید، با دانش خویش به دیگران سود می رسانید، با کردارش ارشاد می کرد، با اخلاق والایش به تربیت می پرداخت، با بیان رسایش ادب می آموخت، دارایی خویش را می بخشید، با تهی دستان فروتنی می کرد، نزد خلیفگان مورد احترام قرار می گرفت، به یتیمان و بیچارگان صدقه می داد، به داد ستمدیدگان می رسید،

۱- ابن حجر، الإصابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۳۳۵.
۲- تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۳۹.

سرگرم عبادت بود، بیست و پنج بار از مدینه به مکّه رفت و حج به جای آورد...

گوید: حسین علیه السلام در دوران خود، پرچم هدایت یافتگان، نور رخشان زمین و خبرهای زندگی او هدایتگر هدایت جویان بود و مردم از آثار برجسته و نیک او پیروی می کردند...(۱).

استاد محمّد رضا مصری گوید: او پسر دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله، پرچم هدایت یافتگان و امید مؤمنان بود(۲).

عمر رضا کحاله می گوید: حسین بن علی علیه السلام در فقه و اخلاق و جود و بخشندگی سرآمد عراقیان بود(۳).

استاد عبداللّه العلایلی می گوید: در خبرهای حسین آمده است: او تصویری بود که سایه اش از شکلهای جد بزرگوارش بافته شده بود. پس پیامبر صلی الله علیه و آله پرتو پر نور از عشق و جان خویش را بر او افکند، تا از ورای تصویر، معنای آن را کامل کند و این تصویر، حقیقتی باشد در آینده، چنان که حقیقتی بود در گذشته، یعنی یک ماهیت انسانی که به درجه نبوت ارتقا پیدا کرد: «من از حسینم» و نبوتی که به درجه انسانی تنزل یافت: «حسین از من است». پس سلام بر حسین در روزی که متولّد شد(۴).

استاد عباس محمود العقاد گوید: او [= حسین] در جامه ای از نور برای انسانها نمودار شد که چشمها را خیره می کرد و به افتخاری دست یافت که در تاریخ آدمی زادگان، بدون استثنا چه عجم و چه عرب، چه گذشته و چه حال، چنین افتخاری وجود ندارد. به عنوان نمونه، در جهان خانواده ای وجود ندارد که همچون خانواده حسین شهیدانی را از خود بر جای نهد که شمارشان بیشتر،

۱- الحسین، ج ۱، ص ۶.

۲- سبطا رسول اللّه، الحسن و الحسین، ص ۷۵.

۳- اعلام النساء، ج ۱، ص ۲۸.

۴- تاریخ الحسین، ص ۲۲۶.

توانایی آنان فزونتر و یادشان از همه زنده تر باشد و برای او همین بس که در صدها سال، تنها او در تاریخ جهان، شهید، فرزند شهید و پدر شهیدان است(۱).

استاد عمر ابو نصر گوید: این داستانی از خانواده قریش است که درفش فداکاری، شهادت و دلاوری را از شرق تا غرب بر دوش گرفت. داستانی که فصلهای آن را جوانانی تألیف کردند که نه همانند مردمان زیستند و نه همانند آنان مردند. چرا که خداوند این گروه را بر دیگر آفریدگان خویش برتری داد، زیرا نبوت، وحی و الهام را در خانه های آنان قرار داد و بر بزرگواری شان افزود و لذا خداوند بهره انسان معمولی از بندگانش را برای این خانواده نخواست، بلکه تبعید و شهادت را برای آنان خواست و اراده او بر این شد که این خانواده الگوی والای امر به معروف و نهی از منکر باشد و برایش مقدر کرد که تا آخرین فرزندش پرچمدار تقوا و صلاح باشد(۲).

استاد عبدالحفیظ ابو سعود گوید: او سرفصل مبارزه آزادی، جهاد شهادت طلبانه، شهادت در راه اصول و عقیده و سر فرود نیاوردن در برابر جور فرمانروایان و ستم حاکمان بود(۳).

استاد محمّد باقر می گوید: سیره قهرمان شهید، امام حسین بن علی را سزاوار است که همه عرب در گوشه دلهای خود بنویسند، زیرا این سیره، سیره فداکاری، عقیده، عزت و کرامت است(۴).

استاد احمد حسن لطفی می گوید: مرگی که وی از آن تعریف و تمجید می کرد، در نظر او، زیباترین الگوی زندگی بود، زیرا که این مرگ، راهی بود به سوی خداوندی که آغاز و انجام از آن اوست و نیز راهی بود به سوی پیروزی و

۱- ابوالشهداء، حسین بن علی، ص ۲۳۰.

۲- آل محمّد فی کربلاء، ص ۳۰.

۳- سبطا رسول اللّه الحسن و الحسین، ص ۱۸۸.

۴- الشهید الخالد الحسین بن علی، ص ۶.

جاودانگی. پس چه بزرگ است قهرمانی که با مرگ بر مرگ پیروز می شود!(۱)

استاد علی شرقی گوید: هیچ انقلابی همچون انقلاب حسین علیه السلام فراگیر نیست، زیرا انقلابی است برای هر انسانی که روی این سیاره [= زمین] زندگی می کند، خواه مسلمان باشد و خواه نامسلمان. این سخن، پاره ای از آن چیزی است که باید در حق انقلابی گفته شود که به عنوان انقلاب آرمانی و پیشرو بی رقیب بوده و خواهد بود(۲).

استاد انتون بارا (نویسنده مسیحی) می گوید: انقلابی که حسین بن علی علیه السلام آن را در ژرفای دلهای مؤمن و وجدانهای آزاد پدید آورد، داستان «آزادی» است که با چاقوی ستم در هر زمان و مکانی کشته می شود و در این زمان و مکان فرمانروای ستمگری یافت می شود که هیچ ارزشی برای آزادی انسان قایل نیست و به هیچ پیمان بشری پایبند نمی باشد. انقلاب حسین علیه السلام داستان آزادگان

است، زیر هر عنوانی که گرد آیند و از پی هر عقیده ای که روان باشند.

حسین علیه السلام برای حق قیام کرد و حق برای همه ملتهاست. حسین علیه السلام برای خشنودی خدا قیام کرد و خدا آفریدگار همه انسانهاست و لذا قیام حسین علیه السلام به فرد خاصّی اختصاص ندارد بلکه برای همه خلق خداست.

سخن پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله: «کشته شدن حسین حرارتی در دلهای مؤمنان ایجاد کرد که هرگز سرد نمی شود» نشانگر فراگیر بودن قیام حسین علیه السلام است، زیرا این

سخن به مسلمانان منحصر نمی شود، وگرنه، باید پیامبر صلی الله علیه و آله به گونه ای سخن می گفت که این معنا را می رساند. لیکن سخن آن حضرت تمامی مؤمنان را با هر عقیده ای که داشته باشند و در هر نقطه ای از زمین که یافت شوند دربر می گیرد و سهمی از این حرارت بالا را به آنان اختصاص می دهد که هرگز در دلهایشان سرد نخواهد شد.

۱- الشهید الخالد، الحسین بن علی، ص ۴۷.

۲- مجله الموقف، بحرین، شماره ۲۶۲، پنجم فوریه، سال ۱۹۷۹م.

ستم دیدگان، رنج دیدگان، مغلوب شدگان و بیمناکان از هر مذهب و سرزمینی در تمامت خواسته هایشان به ماهیت انقلاب حسین علیه السلام روی می آورند، زیرا گرایش فطری آنان به سوی سرچشمه کرامت، انصاف، عدالت و امنیت است(۱).

مطران دکتر برتولماوس عجمی می گوید:

چه کسی برای مجسم ساختن فداکاری در اسلام، از حسین علیه السلام سزاوارتر است؟ چه کسی از اندیشه مسیحی سزاوارتر است که اسرار و مفاهیم این فداکاری را که رکن نخستین مسیحیت است، بفهمد؟ و در نتیجه به کسی عشق بورزد که با کمال خشنودی و برای خدا و حق الهی به سوی این فداکاری پیش می تازد. از نگاه مسیحیت، حسین همان گونه که شهید اسلام است، شهید مسیحیت است، چنان که شهید دیگر ادیان نیز می باشد، چه، فداکاری او دارای هدف انسانی فراگیر است که اختصاص به یک فرد ندارد(۲).

آن مسیحی شگفت زده، در گذشته گفته بود: اگر حسین از ما بود، به یقین در هر شهری پرچمی را برای او برمی افراشتیم و در هر روستایی، منبری را نصب می کردیم و به نام حسین، مردم را به مسیحیت فرا می خواندیم(۳).

آری، سوگند به خدا، حسین افتخار روزگار، سفیدی پیشانی تاریخ، مشعل آزادی، کمال نجابت انسانی و سرفصل هر فضیلت است. برای انسان مؤمن و آزاده سزاوار است که - در هر جا که باشد - با کمال افتخار پرچمی را برای حسین برفرازد و در هر روستایی منبری را برای او نصب کند و از بالای آن منبر بیانیه های انقلاب حسین را که الگوی همه انقلابهاست با صدای بلند فریاد زند. چرا که حسین علیه السلام مقتدای سترگ است و انقلاب او، انقلاب حق که همه ملتها پیرامون آن حلقه می زنند و هر کس وابستگی سببی یا نسبی به حسین داشته

۱- الحسین علیه السلام فی الفکر المسیحی، ص ۲۱ و ۷۱.
۲- الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۳۵۷-۳۵۸.
۳- الحسین فی الفکر المسیحی، ص ۷۲.

باشد، بدان می بالد. همان گونه که سلمان فارسی وابستگی سببی به خاندان نبوی داشت و پیامبر انسانیت صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: «سلمان از خاندان ماست».

امام حسین علیه السلام به مقام و همت والایی دست یافت که توانست دشمنان را به تعظیم وا دارد و آنان به کمال و فضیلتهای او اعتراف کنند و نیز دلهای پاک مجذوب او شود و زبانها به ستایش او به حرکت درآید و کسانی در وصف او سخن بگویند. امّا کجا توانند آن حضرت را توصیف کنند؟ زیرا کسی که به وی نگاه کند، تنها پاره ای از نور اقدس الهی را بنگرد که دیدگان دوستان و دشمنان بدان دوخته شده اند.

شیخ شوشتری می گوید:

در سمت راست عرش در ستایش حسین علیه السلام چنین نوشته شده است: «حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است». خداوند او را در احادیث قدسی ستایش کرده و از آن جمله در حدیث «وضع الید» آمده است که خداوند فرمود: «مبارکباد مولودی که درود و رحمت و برکات من بر اوست». نیز او را چنین توصیف کرده است: «او نور اولیای من، حجت من بر آفریدگانم و اندوخته گناهکاران است». رسول خدا صلی الله علیه و آله ستایشهای شگفت آوری برای او بیان کرده و از آن جمله، روزی به حسین علیه السلام فرمود: «خوش آمدی، ای زیور آسمانها و زمین». پس اُبیّ بن کعب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا جز تو، کسی زیور آسمانها و زمین است؟ حضرت فرمود: «ای اُبَیّ، سوگند به او که مرا به پیامبری برانگیخت، حسین بن علی در آسمانها با عظمت تر از آن چیزی است که در زمین می باشد. خداوند در سمت راست عرش نوشته است: حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است». سپس دست حسین را گرفت و فرمود: «ای مردم، این حسین بن علی است. پس او را بشناسید و برتری اش دهید، همان گونه که خداوند او را برتری داده است».

همچنین، تمامی پیامبران، فرشتگان و صالحان، امام حسین علیه السلام را ستایش کرده اند. لیک ویژگی آن امام در این است که دوستان و دشمنان او را ستایش

کرده اند. به عنوان نمونه، معاویه در وصیت خود به یزید، از آن حضرت در هنگام پیکار با او، از وی ستایش کردند. شمر از آن حضرت ستایش کرد و گفت: او همتای بزرگواری است که کشته شدن به دست او ننگ نیست. سنان در هنگام کشتن امام علیه السلام از او ستایش کرد و گفت: امروز تو را می کشم، در حالی که به یقین می دانم و در آن تردیدی نیست که پدر تو از بهترین کسانی است که سخن گفته اند.

کسی که سر حسین علیه السلام را روی نیزه برد و به نزد ابن زیاد آورد، در ستایش او چنین گفت:

اِملأ رکابی فِضّهً أو ذهبا

اِنّی قتلتُ السّیّد المحجّبا

رکابم را از نقره یا طلا پر کن، زیرا من آقایی را کشتم که مورد احترام بود.

قتلتُ خیر النّاس اُمّا و ابا

و خیرهم اذ یُنسبون نسبا

کسی را کشتم که پدر و مادر و نسب او از همه مردم برتر بود.

یزید در مجلس خود، حسین علیه السلام را ستود و این زمانی بود که هند همسر یزید، سربرهنه به مجلس عمومی درآمد و یزید او را پوشانید و گفت: برو بر حسین فریادرس قریش گریه کن و در سوک او بنشین(۱).

آری، هر کس حسین علیه السلام را می دید یا چیزی از او می شنید، دلش مشتاق ستایش او می شد یا ناخودآگاه به ستایش او می پرداخت. امّا هر کس به ستایش او بپردازد، متوجه می شود که تنها اندکی از فضایل او را شناخته است و با زبان حال، چنین خواهد گفت:

و یا عجبا منّی اُحاولُ وصْفهُ

و قد فنیَت فیه القراطیس والصحف

شگفتا از من که می کوشم او را وصف کنم، در حالی که کاغذها و کتابها در توصیف او پر شده است.

حسین علیه السلام بزرگتر از آن است که توصیف شود و لذا یکی از شاعران درباره او می گوید:

۱- الخصائص الحسینیّه، ص ۲۴-۲۵.

«ای حسین، تو از ستایش فراتری، زیرا رساترین سخنران در میان مردم، در ستیاش تو ناتوانترین است. هرگاه گروهی در مشعر و صفا طواف کند، مرقد تو رکن و مشعر من است که پیرامون آن طواف می کنم. اگر مردمان اعمال عبادی خود را گنجینه می کنند، حُبّ تو بهترین توشه و گنجینه من است».

آری، پروردگارا! ما به سوی تو خواهیم آمد، امّا چیزی با خود نداریم که سزاوار رحمت تو گردیم، جز محبّت اهل بیت رحمت علیهم السلام، زیرا ما خوانده‌ایم و شنیده‌ایم که حبیب تو مصطفی صلی الله علیه و آله روزی دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: «هر که مرا و این دو کودک را و پدر و مادر آنها را دوست بدارد، در روز رستاخیز در بهشت به همراه من خواهد بود»(1).

مضمون این حدیث را ابوالحسین - چنان که در نظم الاخبار آمده - به شعر درآورده و چنین گفته است:

اخذ النّبیُّ ید الحسین و صنوه

یوما و قال و صحبُهُ فی مجمع

پیامبر صلی الله علیه و آله روزی دست حسین و برادرش را گرفت و در جمع یاران خود گفت:

من ودّنی یا قوم اَو هذین او

ابوَیهما فالخُلدُ مسکنهُ معِی

هر که مرا و این دو و پدر و مادر آنان را دوست بدارد، جایگاه او در بهشت به همراه من خواهد بود.

پروردگارا به ما توفیق ده که پیامبرت را با حب آل او خشنود سازیم و تویی آن که به پیامبرت گفتی: «قُلْ لاَ اَسْ- لُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی»(2)؛ «بگو: به ازای این کار مزدی نمی خواهم، مگر این که خویشاوندانم را دوست بدارید». از اسامه بن زید نقل شده است:

«شبی در پی حاجتی، در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را زدم. پس آن حضرت بیرون آمد،

۱- جامع الترمذی، ج ۵، ص ۳۰۵، ح ۳۸۱۶؛ مسند؛ ابن حنبل، ج ۱، ص ۷۷.

۲- شوری / ۲۳.

در حالی که چیزی با خود داشت و من نمی دانستم آن چیست؟ چون از حاجت خویش فراغت یافتم، پرسیدم: آنچه با خود داری چیست؟ حضرت آن را برملا ساخت و دیدم که حسن و حسین بر پشت او قرار دارند. پس فرمود: «این دو پسران من و پسران دختر منند. خداوندا، من آنها را و هر که آنها را دوست بدارد، دوست می دارم»(۱).

۱- جامع الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۲.

پایان

پایان

در پایان این کتاب دوست دارم به چند نکته مهم اشاره کنم:

نخست: چه پیش از تألیف این کتاب و چه پس از آن، باید اعتراف کنم که از شناخت زندگی اهل بیت علیهم السلام ناتوانم. امّا چون وظیفه ما آن است که سیره این خاندان را به سبب فوایدی که دارد به دست آوریم، باید قلمها آهسته بیرون کشیده شود و با امانتداری و آگاهی، عقاید و اخلاقی را که می باید شناخته شود، بنویسد. چرا که آسان با دشوار از میان نمی رود و آنچه که تمامی آن را نتوان دریافت، نباید تمامی آن را رها کرد.

این کتاب، تنها پاره ای از اخلاق سرور شهیدان و سرور جوانان بهشتیان، امام حسین علیه السلام را دربر دارد، یعنی برخی از چیزهایی که تاریخ توانسته آن را برای ما نگه دارد و نقل کند و در برگه های کاغذ گرد آورد. خداوند خواسته است که به وسیله این اخلاق، امت را هدایت کند. چرا که به آنان پیامبری داد که برترین پیامبران است و رهبران و جانشینانی را عطا کرد که بهترین راهنمایان و جانشینان و پیشوایان هدایت یافته و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله سرور همه آفریدگانند. ما وقتی می خواهیم مشتی از چشمه آنان برداریم، در حقیقت از چشمه شرف، هدایت و سعادت برمی داریم.

دوم: یادمان باشد که بیشتر کتابهایی که پیرامون امام حسین علیه السلام نگاشته شده، بر ابعادی تأکید کرده و از ابعادی چشم پوشیده و از برخی ابعاد به طور گذرا و با شتاب، عبور نموده است و از آن جمله بعد اخلاقی امام حسین علیه السلام است که

بیانگر ایمان والا و استوار، تقوای الهی، اندیشه حکیمانه و روح پاک و بزرگ است.

از این رو، خواستم مواضع اخلاقی امام حسین علیه السلام را روشن سازم و از بعد

تاریخی آن نیز چشم پوشی کنم و لذا تنها به بیان مصایب کربلا بسنده نکردم بلکه اخلاق امام حسین علیه السلام در آن موقعیتهای دشوار را نیز یادداشت کردم، اخلاقی که امامت، عصمت، ایمان ژرف، تقوای استوار، وابستگی نیرومند و ارتباط او با خدا را ثابت می کند.

از این رو، کربلا تنها عرصه پیکار میان دو گروهی که با شمشیر و نیزه و تیر به یکدیگر حمله می بردند، نبود بلکه صحنه نبرد میان حق و باطل، نیکی و بدی، روشنایی و تاریکی، هدایت و گمراهی، اسلام و جاهلیت و اخلاق الهی و اخلاق شیطانی بود.

هنگامی که آن مردم راه راست را نادیده گرفتند، امام حسین به اندرزهای حکمت آمیز و هدایتگر خویش پرداخت و چون از بخشیدن جان و مال خود بخل ورزیدند، آن حضرت پا پیش نهاد تا هر آنچه دارد در راه خدا پیش کش کند و هنگامی که آنان ترسیدند، او را همان دلاور بلندهمتی یافتند که جز از خدا نمی ترسد و آنگاه که آن مردمان دندان کینه و پستی نشان دادند، دیدند که حسین علیه السلام دندان پاک خود را نشان می دهد که نیکی بشریت را می خواهد و انسانها را به نیکی فرا می خواند.

از این رو، ما باور نداریم که حسین علیه السلام کشته شد بلکه بر این باوریم که او به بالاترین درجه شهادت رسید و حتی شهادت افتخار آن را یافت که نام حسین علیه السلام را به خود پیوند دهد. حسین کشته نشد، زیرا او برای خدا قیام کرد و مردم را به حق، نیکی، هدایت و فضیلت فرا خواند و لذا در دلها، وجدانها، اندیشه ها و در جانها زندگی می کند و یاد او نسل اندر نسل تازه می شود و دیگران از منش او پیروی می کنند، چرا که او والاترین الگوی نیکیها و خوبیهاست.

ص:۳۴۵

او الگو و مقتدای ماست که در هر موقعیتی پیش روی خود می نهیم، تا آن درسهای جاویدان را از او بیاموزیم، درسهایی که وی آنها را با خون خویش و خاندان پاک و یاران اخلاصمندش نوشت.

سوم: اهدافی که از بازگو کردن اخلاق امام حسین علیه السلام می توان داشت، فراوان

است. امّا برخی از آنها از این قرارند:

الف - بیان حقیقت و درهم کوبیدن باطل.

ب - استوار ساختن باور امامت و جانشینی اهل بیت علیهم السلام چرا که اخلاق آنان نشان دهنده بزرگواری، بلندمرتبگی و امامت آنان است.

ج - رسیدن به پاداش، زیرا که یاد اهل بیت علیهم السلام عبادت و رحمت و سعادت

است.

در کتاب الاختصاص اثر شیخ مفید به نقل از ابن بابویه از اصبغ بن نباته آمده است: از ابن عباس شنیدم که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «یاد خدا عبادت است، یاد من عبادت است، یاد علی عبادت است و یاد امامانی که از فرزندان او هستند عبادت است».

در کتاب ثواب الاعمال(1)، اثر شیخ صدوق، آمده است: امام صادق علیه السلامبه فضیل فرمود: «آیا با یکدیگر نشست دارید و سخن می گویید؟» فضیل گفت: بله. فرمود: آن نشستها را دوست می دارم. پس امر ما را زنده بدارید که خدای کسی را که امر ما را زنده بدارد، رحمت کناد».

د - گاه به این دلیل به بیان اخلاق امام حسین علیه السلام می پردازیم که می خواهیم بدان اقتدا کنیم تا در قلب او را دوست بداریم و در عمل از او پیروی کنیم، چرا که ما همان گونه که به پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا خوانده شده ایم: «برای شما اگر به خدا و روز قیامت امید دارید و خدا را فراوان یاد می کنید، شخص رسول اللّه،

۱- ثواب الاعمال، ص ۱۰۸.

مقتدای پسندیده ای است»(۱) همچنین، به پیروی از اهل بیت آن حضرت نیز فرا خوانده شده ایم، زیرا که آنان جانشینان، اوصیا و وارثان او هستند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «داوود وارث دانش پیامبران بود، سلیمان وارث داوود و محمّد صلی الله علیه و آله وارث سلیمان و ما هم وارثان محمدیم و صحف ابراهیم و الواح موسی نزد ماست»(۲).

امام رضا علیه السلام به عبد اللّه بن جندب نوشت: «اما بعد، محمّد صلی الله علیه و آله امین خدا در

میان آفریدگانش بود و چون او رحلت کرد، ما اهل بیت وارثان او بودیم. پس ما امینان خداوند در زمین او هستیم»(۳).

بنابراین، دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام به نص آیه مودّت واجب است: «قُلْ لاَ اَسْـَٔلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی...»(۴) یکی از صورتهای مودّت، پیروی است، زیرا «مُحب فرمانبر محبوب است».

از این رو، وقتی از اخلاق امام حسین علیه السلام یاد می کنیم، باور ما به امامت و محبت ما به شخص او افزایش می یابد و به پیروی از آن حضرت که هدف ما از بررسی اخلاق حسینی است نزدیک می شویم.

بنابراین، شیعه بودن به معنای وابستگی ظاهری به اهل بیت علیهم السلام نیست، بلکه

شیعه کسی است که از ایمان پایدار، تقوای استوار، اخلاق پسندیده، خصلتهای نیک برخوردار باشد و با این ویژگیهاست که ولایت و دوستی ما به اهل بیت علیهم السلام افزایش می یابد.

امام باقر علیه السلام فرمود: «شیعیان ما نیستند، مگر کسانی که از خدا پروا کنند و فرمان ببرند. آنان تنها با این خصلتها شناخته می شدند: تواضع، فروتنی، ادای

۱- احزاب / ۲۱.
۲- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۵.
۳- الکافی، ج ۱، ص ۱۷۴.
۴- شوری / ۲۳.

امانت، فراوان یاد خـدا کردن، روزه گرفتن، نماز به جای آوردن، نیکی به پـدر و مادر، نگهداری از همسایگانی که تهیدست، مسـتمند، بـدهکار و یتیم هسـتند، راسـتگویی، تلاوت قرآن و سـخن نگفتن با مردم جز به خوبی. نیز آنان امین قبیله خود در هر چیزی باشند»(۱).

این است اخلاـق امام حسـین علیه السـلام و هر که او را دوست بـدارد، بایـد دارای این خصـلتها و ویژگیها باشـد. آن حضـرت فرمود: «پیروی از آرای گوناگون شـما را به گمراهی مکشانـد که سوگنـد به خـدا، شـیعه ما نیست جز کسـی که از خدا فرمان برد»(۲).

اطاعت خداونـد بـدین معناست که هم آن حضـرت را دوست بداریم و هم در عمل به او اقتدا کنیم و محبت ما به حسـین علیه السـلام برای این که تشیع و دوستی حقیقی باشد، سـزاوار است که با پیروی از آن حضرت و بهره گیری از آموزه ها و اخلاق نیکوی او، این محبت را کامل کنیم.

امام صادق علیه السـلام فرمود: «شـیعیان ما کسانی هسـتند که کارهای نیکو را پیش فرستند، از کارهای زشت خودداری کنند، نیکی را آشـکار سازند و به انجام فرمان خدای بزرگ بشـتابند تا رحمت خدای بزرگ را به دست آورند. این گونه افراد از ما هستند، به سوی ما خواهند آمد و هر جا باشیم، به همراه ما خواهند بود»(۳).

آن حضـرت فرمود: «شـیعیان ما با خصـلتهایی چند شناخته می شوند: سخاوت و بخشش به برادران، در شبانه روز پنجاه رکعت نماز به جای آوردن»(۴).

امام حسن عسـکری فرمود: «شـیعیان علی علیه السـلام کسانی هستند که در راه خدا باک ندارند از این که مرگ به سراغ آنان آید، یا آنان به سراغ مرگ روند. شیعیان

۱- تحف العقول، ص ۲۱۵.

۲- الکافی، ج ۲، ص ۷۳.

۳- شیخ صدوق، صفات الشیعه، ص ۵۹، ح ۳۲.

۴- تحف العقول، ص ۲۲۳.

علی علیه السلام کسانی هستند که برادرانشان را بر خویش برتری دهند، هر چند تنگ دست باشند. نیز شیعیان کسانی باشند که خداوند آنان را در جایی که نهی کرده حاضر و در جایی که امر کرده غایب نبیند و شیعیان علی علیه السلام کسانی اند که در گرامی داشتن برادران مؤمن به او اقتدا کنند»(۱).

اقتدا کردن به علی علیه السلام اقتدا کردن به حسن و حسین و امامان شیعه است که از فرزندان حسین علیهم السلام می باشند. عالم حنفی مذهب، شیخ سلیمان قندوزی در کتاب مشهور خود به نام ینابیع المودّه(۲)، از ابن عباس نقل کرده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «من، علی، حسن، حسین و نه تن از فرزندان حسین، پاک و معصوم هستیم». بنابراین، اقتدا کردن به حسین علیه السلام اقتدا کردن به پیامبر صلی الله علیه و آلهو امامان پاک علیهم السلام به شمار می رود، زیرا همگی یک نور و پاک و معصومند.

مخالفت با امامان پاک علیهم السلام دوری از تشیع است. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «مردی به رسول خدا گفت: فلانی به ناموس همسایه اش نگاه می کند و چنانچه دستش برسد زنا کند، از آن پرهیز نخواهد کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آلهخشمگین شد و فرمود:آن مرد را نزد من آرید. مرد دیگری گفت: ای رسول خدا، او از شیعیان شماست و از کسانی می باشد که به دوستی شما و دوستی علی علیه السلام اعتقاد دارد و از دشمنان شما بیزاری می جوید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نگویید: او از شیعیان ماست که این دروغ است، زیرا شیعیان ما کسانی اند که ما را همراهی کنند و در کارهای ما از ما پیروی نمایند»(۳).

امام صادق علیه السلام فرمود: «از شیعیان ما نیست کسی که با زبان بگوید و در اعمال

۱- تفسیر امام عسکری علیه السلام، ص ۳۱۹.

۲- ینابیع المودّه، ص ۴۴۵.

۳- ورّام، تنبیه الخواطر، ص ۳۴۷.

و آثار ما با ما مخالفت ورزد»(۱).

واژه تشیّع بـه معنـای همراهی و پیروی در کردار، آثـار و گفتـار است و ادّعـای محض نیست. آری، ممکن است فرد مسـلمان دوستدار امامان پاک علیهم السلام باشد، ولی به درجه شیعه بودن نرسد و تنها از طریق پیروی و اقتدا کردن در اعتقاد و اخلاق است که می تواند به این درجه برسد.

نیز امام صادق علیه السلام فرمود: «ای شیعیان آل محمّد، از ما نیست کسی که در هنگام خشم، خویشتندار نباشد و با کسی که وی را همراهی می کند، به نیکی همراهی و با کسی که با وی دوستی می کند، به نیکی دوستی و با کسی که با وی آشتی می کنـد، به نیکی آشتی و با کسـی که با وی می ستیزد، به نیکی ستیز نکند. ای شـیعیان آل محمّد، تا آن جا که می توانید از خدا پروا کنید»(۲).

نیز آن حضرت فرمود: «من پیشوای کسی هستم که از من فرمان ببرد»(۳).

امام کاظم علیه السلام فرمود: «از شیعیان ما نیست کسی که خلوت گزیند و سپس در دلش [از خدا] نترسد»(۴).

چهارم: توجه داشته باشیم که اخلاق امام حسین علیه السلام ابعاد بسیاری دارد و لذا در یک مورد، چند اخلاق نیکو و در یک روایت چند ستایش را درباره آن حضرت می یابیم و در یک پاسخ و یک حدیث، چند فضیلت و خصلت نیک را می بینیم.

خصـلتهای پـاک امام حسـین علیه السـلام در زمان و جایگاهی مناسب نمودار می شـد، زیرا آن حضـرت آنچه را از نگاه مردم پراکنده بود گرد آورد و در نجابت و حکمت بر آنان برتری داشت و به همین دلیل، هر رفتار اخلاقی او در

۱- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۶۴.

۲- تحف العقول، ص ۲۸۱.

۳- بحارالانوار، ج ۲، ص ۸۰ به نقل از الغیبه، نعمانی.

۴- بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۳، به نقل از بصائر الدرجات، شیخ صفّار قمّی.

مناسب ترین جای خود پدیدار می شد. به عنوان نمونه، شجاعت در هنگام مبارزه و شکیبایی در اوقات سخت نمودار می شد و از همین جاست که آن امام در وقت احتجاج، اندرز می داد.

فضیلتهایی که یاد شد باید بیان شود تا مبادا با چشم پوشی از این فضایل بر آقای مان حسین علیه السلام ستم روا بداریم.

همچنین یادم نمی رود که پیش از پیچیدن آخرین صفحه این کتاب، شفاعت مولایم ابا عبد اللّه الحسین علیه السلام را درخواست کنم. چه، اگر از آن محروم شوم، من شایستگی آن را ندارم و اگر بدان برسم، به لطف خداوند رسیده ام.

الحمد للّه رب العالمین و صلّی اللّه علی محمّد و آله الطاهرین.

ص:۳۵۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹